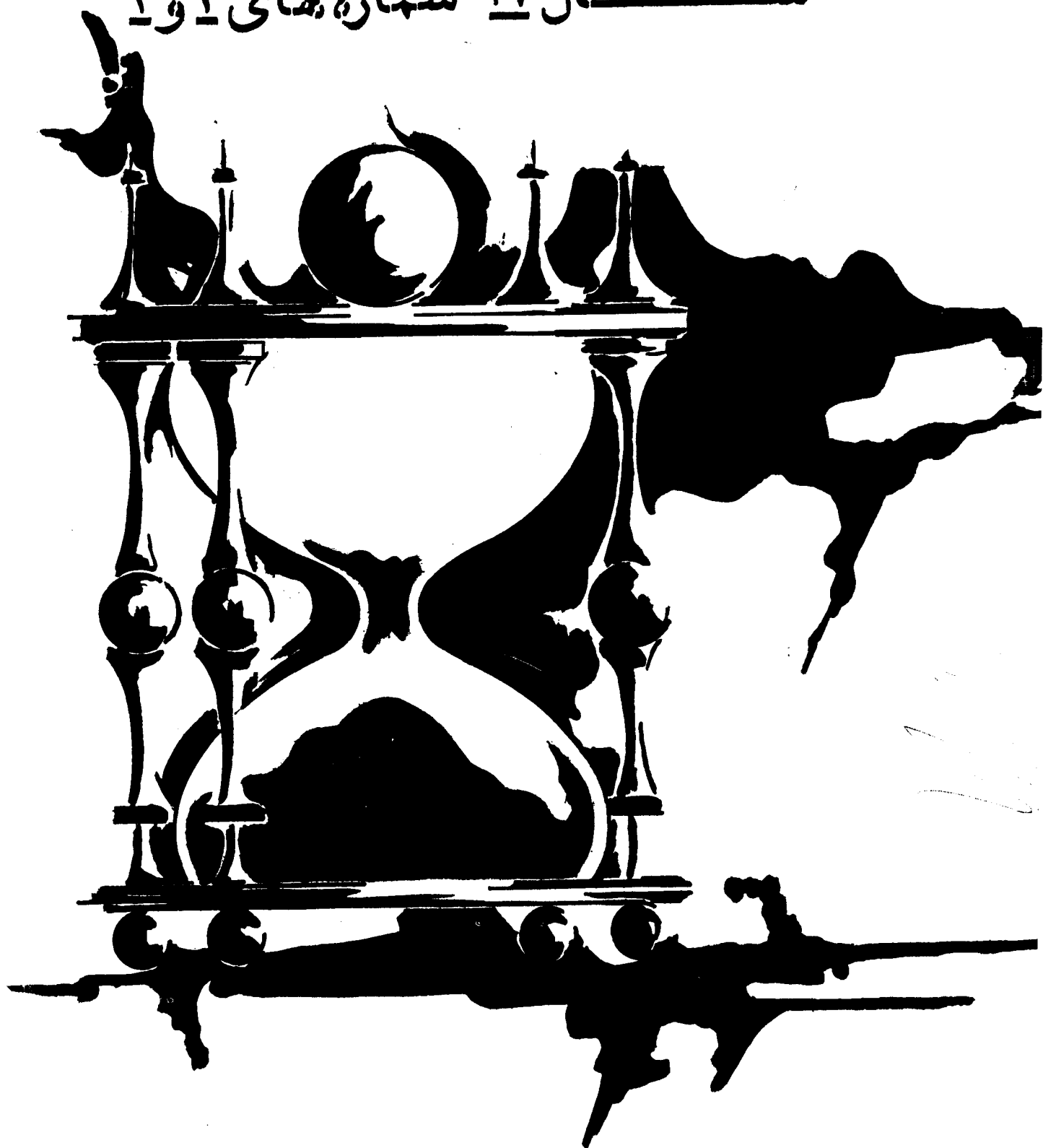


آهنگ بدیع

سال ۲۷ شماره های ۱ و ۲



فصل

# ● آخرین سال نقشه نه ساله

نقشه جلیله ۹ ساله بمنظور بسط دایره امرالله از جانب دیوان عدل اعظم الهی مرکز منصوص قلم اعلی بر اساس فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء و با اتکال بر تبیینات کامله حضرت ولی مقدس امرالله تنظیم و به جامه جهانی بهائی ارائه گردیده است موقعیت حساس ماندن آخرین سال این مشروع ملکوتی ایجاب مینماید یکبار دیگر جهات ممتازه آنرا مرور نموده و در این فرصت کوتاه تصمیم خود را برای مشارکت بیشتر و اتمام کامل اهداف منبجه آن در موطن جمال اقدس الهی اتخاذ نمائیم.

این نقشه خاتمه مرحله‌ای بس طولانی در سیر عظیم امرالله است که بنام مرحله دهم از طرف حضرت ولی مقدس امرالله تسمیه شده است و باید سراسر عصر تکوین و ذهبی را فراگیرد. مولای توانا در پیام می ۱۹۵۳ چنین میفرمایند: قوله العزیز "مرحله دهم که مرحله نهایی این سیر عظیم است سرایت و نفوذ آن نور الهی در طی جهادهای عدیده و در عهد متوالیه در عصر تکوین و ذهبی امرالله بجمیع اقالیم باقیه کره ارض است"

از طرف دیگر با این نقشه مرحله دوم از فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء افتتاح میگردد فرامینی که مقدراست با اجرای نقشه‌های متوالیه منجر به استقرار کامل نظم اداری حضرت بهاءالله و تاسیس سلطنت الهیه گردد.

نکته مهمتر آنست که نقشه ۹ ساله بمنزله اعلام استقرار دیوان عدل اعظم الهی است بعبارتی دیگر اولین بیت العدل اعظم با ارائه این نقشه تاسیس این مرجع منصوص را بجهان بهائی ابلاغ فرمود.

دکتر منوچهر مفیدی  
(عضو هیات معاونت)



در حقیقت میتوان گفت این نقشه الهی با این موقعیت ممتاز و استثنائی فرصت مغتنم و ارزنده های برای اثبات جامعیت امر الهی بوجود آورد هاست و مشارکت در آن نهایتاً منجر به بسط دائره امرالله میگردد بلکه اجرای کامل اهداف آن در نقاط مختلفه جهان نشانه اصالت و حقانیت این مرجع مضمون از خطا و در نتیجه امتیاز مسلم آئین الهی از جمیع شرایع و حکومتات مختلفه عالم است.

تبدیل ۱۵۲۸۶ مرکزهای درجهان به قریب چهاربرابری یعنی ۵۶۶۴۵ مرکز و از یاد تعداد محافل مقدسه مایه از ۶۹ به ۱۱۴ - نشانه های جامعیت و قاطعیت این نقشه ملکوتی در این موقعیت حساس از تاریخ بشریت است اینک کمبیش از چند ماهی به خاتمه این نقشه باقی نمانده است بفرموده مبارک: "بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک بانتهای . . ." در این صورت وقت آن نیست که تنها بسه افتخارات گذشته در مهده امرالله در گوش باشیم و با بعنوان یک ناظر که در حاشیه قرار گرفته است از پیشرفتهای امر در جهان بهائی اظهار سرور و شادمانی نمائیم . مسلماً همه میدانیم موفقیتهای عظیمی که نصیب امرالله میشود و ما بسهولت آنها را در اخبار امری مطالعه میکنیم در اثر زحمات مجاهدات و تحمل ناملایماتی است که خواهان و برادران روحانی ما با از خود گذشتگی و فداکاری در از خانه و خانواده کسب کرده اند .

بنابراین در این فرصت کوتاه باقیمانده حق آنست که لا اقل ما هم خدمت را در حضور در تشکیلات امری محدود ننموده و با قیام عاشقانه به اتمام نقشه الهیه در مهده امرالله کمک نمائیم . مهاجرت داخله و فتح نقاط و مراکز امریه و تقویت محافل موجوده باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد .

برای بشمر رساندن هدف مقدسی که سینه مطهر حضرت رب اعلی آماج هفتصد و پنجاه گلوله قرار گرفت و بیست هزار شهید جان خود را عاشقانه فدا کردند ما هم وظیفه های داریم . این

وظیفه ایجاب میکند که نسبت به موقعیت خود در قبال امر الهی در وقت بیشتری نمائیم و بهر حال باید تا حدودی از زندگی مادی و آسایش جسمی گذشته و به مرحله های وارد شوم که این بیان مبارک حضرت مولی الوری را قلباً و روحاً احسناس و ادراک نمائیم قوله العزیز "سرور الهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو لذت روحانی را در زحمت این عالم فانی بپوش شهید و شکر را در تلشی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مراد ف نوسن عطا یا بین و حسیض لذت را درونای بجمال قدم اوج عزت شمار و هبوط را عین صعود بدان و ممت را جوهر حیات تمیین کن . . ."

برای اجرای کامل این نقشه باید نظر را محدود به توانائی خود و با امکانات موجود ننموده و از نواقص و مشکلات نهراسیده بلکه صرفاً با استظهار به عنایات غیبیه الهیه باطمینان کامل قدم در میدان خدمت گذاریم زیرا بفرموده مبارک: " . . . چیزیکه مایه تسلی خاطر است آنکه هرگاه کماینه فی قیام بانجام وظائف خود نمائیم کلیه نواقص حیاتی ما بر اثر فیض و نزول عنایات لانهایه او جبران خواهد شد ."

بدون شبهه یاران الهی در مهده امرالله این بار نیز از آخرین دقائق و ساعاتی که بسرعت میگذرند استفاده نموده و با توجه باین بیان مبارک مولای توانا در این نقشه عظیم ملکوتی مشارکت کامل خواهند فرمود قوله الاحلی:

"مستقبل آن دیار باهر است و فرض الهی کاملاً هنگام هنگام خدمت است و پریم بوم همت و استقامت در اعلاهی امر الهی حیفاست اگر خاموش نشینیم و سکوت پیشه گیریم بلکه فتور در تحقق این مقصد اعلی قصوری است عظیم و تمویق و تعطیل در وقوع این وعده کبری محرومیت از نعمت عظمی و فوز ابدی در جهان الهی است ."



د و سال قبل تصمیم گرفتیم شماره مخصوص بمناسبت بیست و پنجمین سال آهنگ بدیع تهیه و منتشر کنیم . بخشی از این شماره مخصوص مقرر بود که بدرج شرح حال جمعی از فضلا و نویسندگانی که با آهنگ بدیع همکاری داشته‌اند اختصاص یابد . بر همین اساس از جناب اشراق خاوری نیز تقاضا شد شرح حال خود را تهیه فرمایند . اما بععلی و از جمله بخاطر اشتغال بتهیه شماره مخصوص حضرت مولی‌الوری ، نشر شماره مخصوص بیست و پنجمین سال تاکنون بتاخیر افتاده است .

اینک آهنگ بدیع شرح حال جناب اشراق خاوری را که سالیان بسیار با آهنگ بدیع همکاری صمیمانه و پرجوی داشته‌اند درج میکند و مصمم است در مورد سایر نویسندگان عزیز و ارجمند آهنگ بدیع نیز چنین اقدامی در مواقع مناسب معمول دارد تا احبای عزیز و دوستداران آهنگ بدیع با ایشان آشنائی بیشتر حاصل فرمایند .

(آهنگ بدیع)



دوستستان شرح پیرپیشانی من گوش کنیید

این عید بر حسب اشاره جناب ناشر نفعات الله حضرت عزیز الله سلیمانی مولف محترم کتاب مصابیح هدایت احوال خود را نسبتاً مفصل نگاشته و بمحضر ایشان تقدیم داشته‌ام و حضرت مشارالیه نشر آن را موکول بصعود این عید بملکت ایهی فرموده‌اند در سال هزار و سیصد و بیست و چهار شمسی که شرح احوال را تقدیم کردم از راه لطف با تبصری شهرین فرمودند شرح احوال تو را در نظر دارم در مجلد پنجم مصابیح بنگارم " سالها گذشت و جلد پنجم منتشر شد ولی هنوز این عید مهجور پای بند دار الفرو بودم، بناچار موکول بجلد ششم شد، این جلد هم منتشر شد و موکول بمجلد هفتم گردید.

جلد هفتم هم در این ایام در شرف انتشار است و هنوز این عید ... نمیدانم جایگاه احوال من در کدام مجلد خواهد بود.

کتاب دیگری هم بنام آفاق و انفس در نه مجلد نوشته‌ام و هر شهر و دیار را که دیدم و هر کس از دانشمندان را که ملاقات کردم در آن کتاب



بضمیمه تاریخ احوال خود در ذیل هر بلد نگاشته‌ام که هنوز طبع و نشر نشده بلکه بحضور لجنه ملی تصویب تالیفات هم تقدیم نکردم . . . . .

کتابی هم حاوی احوال دوره هفتاد ساله عمر خود نوشته‌ام که جزئیات اموری بقول مردم "از سیر تا پیاز" در آن مذکور شده و این اوراق حاضر عشری از اعشار و مثنی از خروار" آن کتاب است میترسم نوشتن مقدمه این گفتار از حدود اختصار که شرط اصلی مقرر شده خارج سازد لهذا باصل مطلب میپردازم و عرض میکنم

"دوستان شرح پریشانی من گوش کنید  
قصه بی سروسامانی من گوش کنید" (وحشی کرمانی)

"پدر و مادر، اجداد اسی و

امی"



امجد اعلائی من میرزا شیخ محمد بود که فقط اسمش را در کتاب شرح احوال علمای شیعه دیدم و از احوالش چیزی در دست نیست. مشارالیه پسر داشته بنام شیخ محمد رحیم که از شاگردان مرحوم شیخ مرتضای انصاری بوده و مورد اعتماد او و اجازه اجتهاد در علوم شرعیه را از شیخ مرحوم دریافت کرده بعد ها عازم زیارت مشهد مقدس شده و بحکم تقدیر که شرح آن مفصل است

در شهر مشهد رحل اقامت افکنده و ریاست روحانیه و عامه هردو داشته است نامش در سفرنامه ناصرالدین شاه خراسان و در کتاب العاشر والاثر محمد حسن خان صنیع الدوله و کتاب اعیان الشیعه و کتاب منتخب التواریخ حاج ملاهاشم خراسانی و غیرها مذکور است.

مشارالیه فرزندان متعدد از ذکور و انثا داشته که نام همه آنها معلوم است از جمله اولادش پسر بوده بنام شیخ عبدالحسین که بعد از پدر ارا محضر شرعی و عنوان معروفی بوده و نام او در کتاب فوائد الرضویه مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی ذکر شده است شیخ مزبور زوجات متعدده داشته و از جمله سکینه خانم از اهل اهواز مشهور بوده که زنی باتقوی و با محبت بود و او مادر پدر داعی است. از این زن دو پسر بوجود آمد یکی پدر من بنام شیخ احمد و دیگری عموی من بنام شیخ محمود که در جوانی مریض شد و وفات کرد. پدر من شیخ احمد مردی بود مانند جناب ابوزید سروجی علیهاالرحمه و اگر شما کتاب مقامات حریری را خوانده باشید که در ادبیات عرب است و بانام قهرمان عجیب آن کتاب آشنا باشید میتوانید از راه قیاس پدر مرا بخوبی بشناسید بلکه در حقیقت شیخ احمد پدرم دست هزار ابوزید سروجی را

از پشت بسته است، خداوند هر دو را رحمت فرماید.

شیخ محمد رحیم جد بزرگوارم فرزندی داشت بنام شیخ محمد حسن که مردی با تقوی و منقطع وبی آلایش (برعکس برادرش شیخ عبدالحسین) بود و دختر میرزا بابای مستوفی مسجد جامع گوهرشاد را که از رجال معروف مشهد بود بحاله نکاح در آورد و در نتیجه دختری بوجود آمد بنام فاطمه که بالاخره شیخ احمد (پدرم) مشارالیه را که دخترعمویش بود بعقد خود در آورد و از این وصلت فرزندان بسیار بوجود آمد که اغلب آنها در کودکی مردند و بزرگتر از همه که متاسفانه زنده مانده این عبد هستم که بفرموده حضرت سجاد "یالیت املی لم

تلدنی " بنا براین سلسله نسب  
از طرف پدر عبارتست از :  
عبد الحمید بن احمد بن  
عبد الحسین بن محمد رحیم بن  
میرزا شیخ محمد .

واز طرف مادر به  
عبد الحمید پسر فاطمه  
دختر شیخ محمد حسن بن محمد  
رحیم بن میرزا شیخ محمد .

بقول فرزدق شاعر معروف  
عرب " اولئك ابائی فجنسی  
بمثلهم " ولكن گفته اند که  
لیس الفتی من یقول کان ابی . . .  
تولد . . . . .

تولد این عبد در مشهد  
خراسان در کوچه در بند علیخان  
در منزل متعلق پدر مادر  
شیخ محمد حسن اتفاق افتاد  
سحرگاه روز هشتم ماه رجب  
سال هزار و سیصد و بیست هجری  
قمری مطابق هیجده مهرماه  
سال هزار و دوست و هشتاد  
و یک شمسی و ۱۲ اکتبر سال  
هزار و نهصد و دو میلادی بود  
که این عبد بحکم تقدیر پهای  
بعرصه وجود گذاشتم : شاعر  
فرموده

" آن قدر بارندامت بوجودم جمع  
است  
که اگر ایام از این بیچ و خم آید  
بمرون "  
" لنگ لنگان دم دروازه هستی  
گیرم  
نگذارم که کسی از دم آید  
بمرون "  
راستی مقصود این شاعر از

" دم دروازه هستی " کجاست ؟  
اگر من میدانستم کجاست همین  
کار را میکردم " شمارا نمیدانم .  
دوره تحصیل

آنوقتها نه مدرسه ای بود و  
نه دانشگاهی هیچ نبود ، برق  
نیود ، ماشین نبود ، درشکه نبود  
مگر دوسه تا مال حکومت و  
اعیان ، مردم خر سواری میکردند  
" کوچه ها پر خاک بود ، خیابانها  
بدتر از کوچه ها . خلاصه از هر  
طرف ایه و الذاریات خود نمائی  
میکرد بجای کالج و مدرسه و . .  
مکتب خانه بود ، چهار سال  
من تمام شد که مادر وجده ام  
که خیلی ببند و علاقه داشتند  
مرا بمکتب خانه محله خودمان  
که آنوقت هانزیر دالان روح اللیح  
بیک بود روانه کردند مکتب خا  
را پیرزنی اداره میکرد بنام  
بی بی سیده شرح و بسط این  
مکتب خانه و این بی بی سیده  
گرچه بسیار جالب است ولی از  
حوصله این گفتار که معلق  
باختصار است خارجست فقط  
مختصری در باره قیافه بی بی  
سیده که هنوز در خاطر من نقش  
بسته مینگارم ، بی بی سیده موی  
سرش مثل پنبه آب افتاده بود و  
چارقدی بسر می بست و زیر  
گلوی خود دو گوشه ای آنرا گره  
میزد ، تنبانی سیاه بپا داشت و  
روی تنبان سه عدد شلیقه که  
هریک از دیگری برسم آن ایام  
یکوجب کوتاهتر بود می پوشید و  
چادر نماز را هم بکمرش می بست  
جوراب نداشت و کفشهای

بی پاسته پستی از این بهی  
میکرد از زیر عینک سفیدش دو  
چشمش مانند دو چشم گاو بنظر  
میرسید و همه از او میترسیدند  
صدایش خیلی عجیب و مانند

چرخ چاه بگوش میرسید بی نیسی  
بلند و از جا در رفتنای داشت  
که قصیده آن مانند جادو طهران  
تاقزوبین امروز شیار بسیار داشت  
چند عدد از دندانهای  
پوسیده و زرد رنگ برای من  
از دوره جوانی بیادگار باقی  
بود . روی لب بالایش که خیلی  
کلفت و بند ترکیب بود چند تار  
موی سفید و بلند رسته بود که  
بی شباهت بسبیل گربه نر نبود  
اگر این مویها را ردی داشته  
باشد میگویند سبیل ولی مال او  
از سه بیل تجاوز کرده و چهار  
بیل و شش بیل رسیده بود  
..... خلاصه بی بی سیده  
از هر جهت جالب بود و در حقیقت  
آیتی بود از آیات و شاهکاری بود  
از قدرت نمائی نقاش طبیعت که  
بامر پروردگار آن نقش را بسا  
آنهمه زیبایی بر آن پرده عجیب  
نقش کرده بود و حقیقتاً هر کس  
اورا میدید باید میگفت :

تبارک الله احسن الخالقین  
شوهری داشت از خودش  
عجیبتر که اگر شرح خلقت اورا  
بنویسم باز هم " مثنوی هفتاد من  
هشتاد من ، بلکه یکخوار کاغذ  
خواهد شد .  
باری در مکتب خانه تحت  
نظر سرکار بی بی سیده مشغول  
تحصیل شدم اول از عم جزو

شروع کردم :

بسم مبارک بود چو فرمها  
اول کارها بنام خدا  
اول جمله‌های بود که خواندم  
و یاد گرفتم پس از مدتی بکتاب  
خاله سوسکه پرداختم " خاله  
سوسکه یک خانم قشنگ " سپس  
بترتیب کتاب موش و گربه عیبید  
زاکانی و کتاب حسنین و کتاب  
عاق والدین و بتدریج بکتاب  
حید ربیک و کتاب زیبای گلشوم  
نه نه ( از تالیفات علامه  
خوانساری که از راه طنز بسه  
معاصرین خود در نهایت  
استادی و ظرافت نگاشته است )  
و انالها گذر کردم و خواندم و  
قرآن را هم ختم کردم و در حدود  
هوسوره و آیهای هدیه و پیش  
کشی مناسب بمخدره بی بسی  
سیده تقدیم میشد یکی از آن  
حدود سوره فیل بود که بعد از  
داد . . . فجعلهم کعصف  
یا کول هدیه بیار بر یک دیگر  
پر پول " و دیگری سوره همزه  
بود که در سیدان " فی عهد  
هدیه بیار ترا چون در " و  
از این قبیل " قدری از دیوان  
حافظ را هم خواندم شش ساله  
بودم که از کتب بی بسی سیده  
فارغ التحصیل شدم و وارد  
مدرسه طلاب علوم دینی شدم  
همه تعجب میکردند که طفلی  
شش ساله عمامه کوچکی بر سر  
دارد و عبا کوچکی در زیر و نعلین  
و تحت الحنک و . . . " مدرسه  
بود در رته خیابان نزدیک مقبره  
پیر پالان روز که از اقطاب زمان

قبل بوده در آن مدرسه آخوندی  
قوی هیکل دارای ریش سیاه  
بلند و عمامه بزرگ سفید و پشه  
باز وقت بلند و خلاصه مصالح  
آخوندیش از هر جهت کامل بود  
در آن مدرسه حجرهای داشت  
مرا نزد او بردند که عربی بمان  
یاد بدند اول از کتاب صرف  
میسر شروع کردم که تالیف سید  
شریف جرجانی معروفست . در  
اول من این بود : بدان ایست  
الله تعالی فی الدارین کسه  
کلمات لغت عرب بر سه گونه است  
اسم است و فعل است و حرف  
آخوند مزبور که نامش آقا شیخ  
ظاهر بود بعد از تکرار آن خط  
فرمود " حال بیستم چرا مولف  
گفت بدان و نفرمود بخسوان  
جواب آنست که مقصود ماضی است  
و دانستن است نه خواندن و  
تفهمیدن . . . این از این باب  
بود از علم که جناب شیخ میسر  
روی اینصورت کشیدند و کتاب  
دوم که آموختند این بود که  
بیستم چرا مولف مرحوم فرمود  
" بر سه گونه " و نفرمود " بر سه قسم "  
در جواب گفتم که مولف اهل  
بخارا بوده و بخارایی هایت قسم  
میگویند گونه بنده بخارا که از  
این حرفها دانستم کلافه میشدم  
باید همه را روزی یک مرتبه  
تحويل بدهم . ایامی چند  
سپری شد و من بعلتی دیگر نزد او  
نرفتم و بعد سه فاضل خان نام  
بست بالا خیابان که حالا آنرا  
خراب کرده اند رفتم و نزد آخوند  
ملا عبدالمطلب از فقهی

بخواندن مقدّمات عربیه مشغول  
شدم کتب مهمه و انسونج و  
شرحش شرح تصریف و هدایه و  
عوامل و . . . را خواندم و بعد  
کتاب منشی الذبیب در نحو و  
مطول فتاوانی را در بیان و بدیع  
و معانی خواندم و خلاصه نحو و  
صرف و معانی و منطق آنقدر  
خواندم که کرد مدق در بیان  
مالکی قسمت اعظم قرآن مجید  
را با معنی و تجزیه و ترکیب  
میدانستم از آثار ادبای معروف  
عرب و ترجم بسیار از حفظ داشتم  
حافظ تمام قوی بود و یک قصیده  
نمود و پنج بیت که معروف بسه  
اصیده تشریح است در  
ساعت حفظ کردم حالا دیگر  
طلبه فاضلی با اصطلاح آخوند  
بود و استاد در بیان و اصول  
بود از ختم رتائوست سالگی  
تدریس آنرا داشت و بعد  
آن عصر را فرا گرفتم اساسی  
استاد آن خود را و اینجاست

- ۱- سرکتاب بی بسی سیده (عربی)
- ۲- سوره و . . .
- ۳- ملاحظه الطالب از فقهی
- ۴- کتب لغت
- ۵- کتاب منشی الذبیب
- ۶- کتاب مفتاح معانی
- ۷- کتاب معانی و صرف
- ۸- کتاب منطق آنقدر
- ۹- کتاب عوامل و . . .
- ۱۰- کتاب شرح تصریف و هدایه
- ۱۱- کتاب انسونج
- ۱۲- کتاب مقدّمات عربیه



عبد الجواد نیشابوری) مدرس  
استان قدس رضوی استفاده  
بسیار کردم و منطق و عروض و  
قافیه و سایر فنون ادبیه را فرا  
گرفتم محفوظات بنده تمامی  
نداشت این همه بود ولی  
" بخت و اقبال " بقول مردم نبود  
بقول فردوسی

گناه بخت من است ایمن  
گناه دریا نیست  
سفرهای قبل از تصدیق امر

براشراشنائی با آراء فلاسفه  
و مطالعه کتب شیخ احسان و  
شرح قصیده سید رشتی در عالم  
دیگری سیر میکردم و تصمیم گرفتم  
که بهر شهر و دیار بروم شاید  
محقق کامل و مرشدی را ناپیدا  
کنم شرح این حال را در مدارک  
قبلی که نوشتم نگاهشتم بالاخره  
متوکلا " علی الله ردای تقوای  
راحتی رجالی بدون  
اطلاع پدر و مادر و منتسبین با  
مبلغی جزئی پیاده روبراه نهادم  
تفصیل احوال که بسیار جالبست  
در این گفتار محدود و باختصار  
نمیگنجد ولی از ذکر این لطیفه  
ناگزیرم . من تا آنوقت سفر  
نکرده بودم و نازپرورده بودم  
و فکر آسوده نبود در مشهد  
مردی بود بلباس علما و مشهور  
بخیر و صلاح و مشهور بنظام  
العلماء اهل تبریز بود و از  
قرآن برای مردم استخاره میکرد  
و نیت آنها را هم استخراج  
میکرد و پشت پاکت مینوشست  
بازارش خیلی رواج داشت من هم  
نیت کردم در باره سفرم که چه

خواهد شد و پاکتی سربسته بساو  
سپردم و کاغذی سفید در آن  
گذاشتم و از قصد من جز خود مو  
خدا کسیر اطلاعی نبود ده  
شاهی دادم با اسم هدیه و صبح  
روز بعد هنگام سحر بحر مظهر  
رفتم و جواب خود را دریافت  
کردم آن مرد جلیل با خط خود  
پشت پاکت که من با و سپردم بودم  
با خطی اشکار نوشته بود " بسمه  
تعالی راجع بسفر است باعث  
ابتلا و گرفتاری میشود اوائل  
آن و او آخر آن بسیار خوبست و  
باعث خوشحالی است " ایمن  
عین عبارت او بود که هنوز در ذهنم  
باقی و برقرار است از مشاهده  
این موضوع عزم جزم شد و بالاخره  
روز شنبه هفدهم ماه شعبان  
سال هزار و سیصد و چهل و قمری  
عازم سفر شدم و از خانه خارج  
شدم راه افتادم در بین مسیر  
من مسجد جامع گوهرشاد بود  
از کتابفروشی که آشنا بودم  
دیوان حافظ را خواستم و روبه  
مرقد مطهر ایستادم و فالی گرفتم  
خداوند شاهد است که ایمن  
بیت بغال من آمد

همتم بدرقه راه کنای طایر  
قدس  
که دراز است ره مقصد و من  
نوسفرم  
خرم آنروز کزین مرحله برنخیزم  
رخست  
وز سر کوی توجویند حریفان  
خبرم  
بشوق آمدم و براه افتادم شهر  
بشهر و دیار بديار تنها و پیاده

رفتم مدت پنجسال سرگردان بودم  
در طهران نفوس معروف بعلم  
و فلسفه را ملاقات کردم و در قسم  
مدتی در محضر درس حجه  
الاسلام حاجی شیخ عبدالکریم  
یزدی بسر بردم در اصفهان  
از محضر درس فلسفه مرحوم  
شیخ محمد خراسانی از شاگردان  
مرحوم آخوند کاشی و از محضر  
استاد محترم حجه الاسلام  
جناب آقای آقا رحیم ارباب  
که هنوز در قید حیات هستند  
استفاده کردم و بسط الهیات  
فلسفی خود ادامه دادم و بلاد  
مختلفه از قبیل یزد و گیلان و  
مازندران و قزوین و طهران و  
کرمانشاه و عراق و همدان و سایر  
بلدان را سیاحت کردم تا آنکه  
وارد ملایر دولت آباد شدم و  
بر حسب تقاضای اهالی رحیل  
اقامت افکندم و در مد رسو مسجد  
شیخ الملوك منزل گزیدم مقتدای  
قوم شدم و پیشوای خواص و  
عوام بودم در کوچه و بازار مردم  
دست و پا میبوسیدند و مقام  
امام سیزدهم یافتم واللہ علی  
ما اقول شهید .

دوره تصدیق امر مبارک



این عبد تا آن زمان در باره  
امر مبارک اطلاعی نداشتم و  
همانها که در کتب ردیه خوانده  
بودم اطلاعات مراد باره امر  
بهائی خلاصه میکرد در آن ایام  
روزی مردی پیر که کارمند اداره  
مالیه ( دارائی ) بود نزد من  
آمد و پس از اظهار خضوع و

ادب در حضور عده‌های از معارف شهر و اعضای ادارات شب‌مرا بخانه خود دعوت کرد بنده هم خیال کردم از همان دعوت‌های معمولی است که هر شب و روز از من بعمل می‌آمد مشارالیه جمیع حاضرین راهم که وکلای عدلیه (دادگستری) و عضو سایر ادارات بودند دعوت کرد نام این مرد میرزاهاادی و اهل بروجرد بود سبیل‌های سفید کلفت داشت و ریشش را با ماشین زد بود کت و شلوار بتن داشت و روی آن عبا هم پوشیده بود آن ایام فصل زمستان بود و زمین و زمان یخ بسته بود همه وعده دادند و اول مغرب با همراهان بمنزل اورفتیم از کوچه باریکی که سر اشیب بود و پراشر برف و یخ لغزنده شده بود بهر زحمتی بود گذشتیم و وارد حیاط بزرگ مخروبه‌ای شدیم و از آنجا وارد اطاق کوچکی شدیم که گنجایش ما را بزحمت فراهم می‌کرد بخاری هیزمی که دود می‌کرد در اطاق جای داشت در هنگام ورود باطاق من متوجه اطراف نبودم و یکسره در مقابل در اطاق پیش رفتم و نشستم دیگران هم بزحمت جایی برای خود یافتند ناگهان متوجه شدم که در کنار رب ورودی پهلوی بخاری مرد تنومندی نشسته و با چشمانی درشت و صورتی پرگوش و لبانی کلفت و تبسمی بر لب، کلاهی مقوائی سیاه رنگ که معمول آن ایام

بود بر سر و کراواتی هم زده بود تکه‌های کت را انداخته بود و قطر شکم از زیرکت خود نمائی میکرد و زانو روی زمین نشسته بود آخر در آن ایام صندلسی و میز معمول نبود و همه جاجحتی در منزل اعیان همه روی زمینی می‌نشستند من که از هیچ جا و هیچ چیز خبر نداشتم از دیدن او یکه خوردم همه ساکت بودند و بهم نگاه میکردیم چراغ نفتی نمره هفت روشنائی کمی باطاق میداد و قیافه‌ها همه در حجابی ازدود بخاری پنهان بود همراهان من مشغول دود کردن سیگار شدند و بنده هم در آن ایام سیگار معتاد بودم و مشغول دود کردن بودم (اما بعد از تصدیق امر مبارک بکلی این عادت مذمومه را ترک کردم و خلاص شدم و الان چهل و پنج سالست که از هرگونه آلودگی پاک و منزّه هستم و اینهمه از فضل و عنایت و لطف و موهبت جمال اقدس کبریائی است جل جلاله) در باطاق باز شد و مقداری هوای سرد و یخ زده بیرون وارد اطاق شد و در نتیجه مقداری از دوده‌ها کاسته شد آقای میرزا هادی باسینی جای وارد شد چایها که مسافت دوری را از اطاقی باطاق ماطی کرده بودند همه سرد شده بودند بهر حال نوشیدیم نزدیم چون در اطراف اطاق جایی نبود آقای میرزا هادی در وسط اطاق نشست و چراغ نفتی هم در کنار او روی فرش

بود زیرا آن اطاق کوچک طاقچه نداشت میرزاهاادی روی بمن کرد و فرمود میخواهم مژده‌های شما بد هم عرض شد بفرمائید فرمود قائم آل محمد موعود بزرگوار شما ظاهر شده و عالی‌مرا بنور خود روشن کرده پرسیدم کی و کجا، نامش چیست و آثارش کدام فرمود نامش علی محمد حضرت نقطه اولی ذکرا لله الاعظم از شیراز ظاهر شدند و جهان را بنور جمال خود زنده کردند... این مرد یعنی آقای میرزاهاادی سواد نداشت و جملاتی را که یاد گرفته بود پشت سر هم تحویل میداد گفت و گفت تا آنکه ساکت شد و بمن نگاه میکرد که ببیند عکس العمل من در مقابل آن نطق و بیان که فرمود بود چیست آنوقت فهمیدم این مرد بایی است (یعنی بهائی) ب فکر فرو رفتم که می‌داد و دوائی بمن بدهند و بطوریکه مردم میگفتند مسحور نمایند دیدم نه اثری در من بوجود نیامد با او مکاره‌پرورد اختم سخنی چند رد و بدل شد که مجال شرح آن نیست هرچند بسیار جالب و شیرین است اما باختصار منافی است در این میان آن مرد فریه که تاکنون ساکت بود لب بسخن گشود و فرمود جناب آقای میرزاهاادی شما بروید و اجازه بد دهید بنده با آقایان که شروع کرد بنگتن یک سلسله سخنانی که همه شما با آن آشنا هستید و شاید بارها

بمیتدی ها تحویل دادند  
 کار مجادله بالا گرفت و مخصوصاً  
 حضور جمعی از رفقا و همراهان  
 سبب تشدید مکابره و مجادله  
 شد عاقبت همه چیز را از اول  
 منکر شدم خدا را انکار کردم  
 پیر و پیغمبر و قرآن و حدیث  
 همه را منکر شدم آن مرد عزیز  
 مدت چهار ساعت باینده سر و  
 کله زد و هر بار چیزی می شنید  
 عاقبت بعد از چهار ساعت از کوره  
 در رفت بنده در طول مذاکرات  
 بانهایت متانت و آهستگی و  
 ادب سخن میگفتم اما او عنان  
 اختیار از دست داد و فریاد  
 برآورد و گفت آنچه گفت من از  
 غیظ و غضب و خشونت او که علامت  
 شکست او در محاوره بود لذت  
 میبردم رفقا هم عجز او را در مقابل  
 انکار ناصواب بنده دیدند و  
 خندیدند سپس آن مرد بزرگوار  
 چند داستان که با انکار بنده  
 مناسب بود بیان کرد که مجال  
 نگارش آنها نیست عاقبت از ماقهر  
 کرد و ما خواستیم بدون صرف  
 شام برویم آقا میرزا هادی عذر  
 خواهی فرمود و ما را تا صبح نگاه  
 داشت دیگر آن مرد بزرگوار سخنی  
 نمیفرمود و صبحگاهان آقا میرزا  
 هادی از آیات الهیه آورد و برای  
 من خواند اما اثر نکرد چون  
 مسبوق با استماع ادله قاطعه  
 نبود نام آن مرد عزیز را پرسیدم  
 فرمود بنده عبدالله معروف  
 بمطلق مولوی فرموده  
 مطلق این آوازه ها از شه بود  
 گرچه از حلقوم عبدالله بود

همان روز جناب مطلق بر  
 حسب دستوری که با او رسیده  
 بود عازم شاه آباد عراق شد و  
 در شهر این آوازه پیچید که  
 جناب شیخ دیشب بامبلغ  
 بهائی بحث کرده و چنان او را  
 شکست داده که مبلغ مزبور با  
 پای پیاده از ملایر گریخته  
 است. . . هر چند رفتار جناب  
 مطلق خشونت آمیز بود و مرا  
 دو سال از معرفت امرالله دور  
 کرد اما بعدها با هم رفیق  
 شدیم یعنی بعد از تصدیق اول  
 که شنید باور نکرد که من تصدیق  
 کرده ام ولی بعد ها باور کرد و  
 اغلب با هم در همدان شرح  
 وقایع آن شب را می گفتیم دو سال  
 بعد یعنی سال ۱۳۴۵ قمری  
 جناب میرزا یوسف خان وجدانی  
 بملایر آمد و شرحی که بسیار  
 مفصل و شنیدنی است بتصدیق  
 امرالله فائز شدم باین شدن من  
 شهرت کرد و علمای ملایر حکم  
 قتل صادر کردند و شهریکهارچه  
 آشوب شد و من بر جان خود  
 ایمن نبودم بعد ها فهمیدم که  
 محفل روحانی ملایر بهمدان و  
 طهران و کرمانشاه تلگرافها  
 کرده اند و سفارشات بسیار  
 بروسای قشون ملایر درباره  
 حفظ بنده صادر شده هر شب  
 چون جایی نداشتم منزل یکی از  
 اعضاء محفل بودم و شب بعد  
 در نهان بمحل دیگر منتقل  
 میشدم افسوس که مجال شرح و  
 تفصیل نیست عاقبت بعد از سفری  
 بیروجر از ملایر عازم همدان

شدم و در ظل محفل روحانی  
 همدان بمعلمی دبیرستان تایید  
 انتخاب شدم و اول کار که محفل  
 امر کردند عوض کردن لباس بود  
 عمامه بکلاه و عبا و قبا و شال و  
 لباده به کت و شلوار و پوتین  
 تبدیل شد توقف من در همدان  
 دو سال طول کشید امتحانات  
 الهیه شروع شد و کار نزول  
 مصائب و بلاها و بهم ریختن  
 آشیان زندگی بتقدیر الهی  
 پیش آمد کرد بناچار بخوزستان  
 سفر کردم و دو سال در محمره  
 ( خرم شهر امروز ) و ناصریه  
 ( اهواز امروز ) و مسجد سلیمان  
 در اداره معارف ( فرهنگ  
 امروز ) بسر بردم و بعد از آن به  
 طهران رفتم و مجدداً محفل  
 همدان مرا مأمور بتوقف در  
 همدان کردند و در مدرسه  
 تایید متصدی ادبیات  
 دبیرستان شدم که مجدداً  
 راجحه حسد بعضی از حسودان  
 بوزید و تهمت ها بمن زدند و  
 امتحان شدیدتری شروع شد  
 که شرح آن مفصل است بناچار  
 عازم طهران شدم و در جریده  
 یومیه ایران مشغول مترجم از  
 عربی بفارسی پرداختم مدتی  
 ایام باین گونه گذشت در خدماً  
 امریه طهران شرکت داشتم و  
 لانه مختصری تهیه کرده بودم  
 که دست تقدیر کتاب زندگسی  
 مرا ورق زد .





متحان شدیدی که در همدان بر من وارد شد بسیار سخت بود ناچار شدم عریضه ای بساحت اقدس تقدیم کنم و از ملکوت فضل حضرت ولی امرالله استمداد کنم پس از چند روز لוחی رسید سراپا فضل و محبت و مهربانیت بود فرموده بودند:

"... امتحان برای زر خالص موهبت و احسان است... امید چنانکه همواره نطق گویا بیایند و با فصیح بیان با قامه حجج و براهین الهیه پر از بید و سبب روح و روحان احبای الهی باشید... ایدالله ذلك الحبيب علی خدمه امره العظیم و انتشار مبادیه و ترویج احکامه فی تلك الدیار..."

از این عنایات سراپا مسرور شدم و چشم بمنایات الهیهه دوخته بودم روزی محفل مقدس ملی در طهران بنده را احضار فرمودند محفل در منزل مرحوم دکتر یونس خان افروخته در خیابان امیریه بود. رستم فرمودند هیکل مبارک امر کرد هاند که برای تبلیغ و تیشیر یکنفر را انتخاب کنیم و به بغداد عزیمت کند و رآنجا زیر نظر محفل ملی عراق بسلیمانیه کرد مستأبرود این محفل ترا انتخاب کرده... باری وسائل فراهم شد و گذرنامه که رآن ایام

بکسی نمیدادند با همت مرحوم مدعی که عضو محفل ملی بسرد صادر شد و شرح آن بسیار جالیست ولی باختصار منافی است خلاصه بیفداد رستم و ۱۴ بهمن هزار و سیصد و چهارده شمسی از طهران عازم شدم و چند روز بعد بیفداد رسیدم و پس از دو هفته عازم سلیمانیه شدم در آن شهر که مرکز کردستان عراق است حتی یکنفر بهائی هم نبود در استان آن ایام خود کتابی است و در آفاق و انفس نوشته ام در مجلد هفتم عالم بهائی شرحی در باره سفر سلیمانیه موجود است با علمای سنت و جماعت چند جلسه علمی صحبت شد و آوازه امرالله در تمام شهر پیچید و علمای سنت حکم قتل مرا نوشتند و بیفداد شکایت ها رفت و حتی در مجلس شورای بغداد مطرح شد و جرائد بغداد چیزها نوشتند و بالاخره پس از سه چهار ماه حکم اخراج و تبعید من از بغداد بسلیمانیه رسید من هزاران کتاب و رساله در بین همه طبقات منتشر کردم و در تکیه خالدیه با جمعی از علماء در محضر صد ها مردم علنا بحث ها کردم تا بیدات الهیه بی در پی میرسید و یک تنه بر همه غالب شدم باری اخرا لا مر حکومت مرا احضار کرد و التزام گرفت که بفاصله ۲۴ ساعت از حسد و کردستان خارج شوم و بیفداد بروم یکی از احبای بغداد که

بعنوان مهاجرت بسلیمانیه آمده بود در آنجا ماند و من عزیمت کردم و در بغداد شدیدا تحت نظر واقع شدم و حسب الامر محفل ملی سفری بموصل رستم و احبا را که عده قلمی بودند ملاقات کردم از جمله مرحوم ملا احمد ملاح بود و داستان آن مفصل است در موصل بحمام میدان باب القمه رستم که جمال قدم جل جلاله در حین عزیمت با سلامبول در موصل به آن حمام تشریف برده بودند و محل قیام مبارک را که در بوستان زیتون بود در موصل زیارت کردم و بعدا بیفداد مراجعت کردم و چون حکومت بغداد اجازه توقف عراق به بنده نداد حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانیه در لوح صادر بعنوان محفل ملی عراق عرب با ایران برگشتم و محفل ملی ایران را در منزل مرحوم حاج فلا مرضای امین امین ملاقات نمودم و امر فرمودند که بشهد خراسان عزیمت کنیم و پس از پانزده سال مجددا در مشهد ما درم را ملاقات کردم و مدت یکسال و کسری در مشهد بودم بعدا حسب الامر محفل ملی ایران بگیلان رستم و سال ۱۳۱۷ شمسی را در گیلان بودم و با طرف آن ایالت سفر کردم و پس از آن نیز سفرهای دیگر بقرار ذیل پیش آمد:

کردستان ایران - سنندج سال ۱۳۱۸ جمعی از احبای

عزیز بودند و محفل روحانی داشتند  
 و دو ماه توقف کردم .  
اصفهان - ۱۳۱۸ " و سفر  
 کوتاهی بشیراز کردم .  
گیلان - چند ماهی در آن  
 ایالت ماندم .  
خوزستان - ( محومه  
 " خرمشهر امروز و آبادان " چند  
 ماه .  
قزوین - سال ۱۳۲۰ بود  
 که هرد و چشمم زخم شد و بکلی  
 نابینا شدم و حسب الامر محفل  
 ملی برای معالجه بطهران رفتم  
 و مدت نه ماه هیچ چیز و هیچ جا  
 رانمیدیدم و همه دکترها جواب  
 کردند و جناب سهراب پیمان  
 تلگرافی حضور مبارک عرض کرد  
 و جواب پس از هشت روز رسید  
 و حصول شفا را اطمینان دادند  
 این تلگراف ظهر روز چهارشنبه  
 بود که بمن رسید و شب خوابیدم  
 و صبح روز بعد همه جا را  
 میدیدم و باور نمیکردم گفتم  
 خوابست . . . نص تلگراف مبارک  
 در آفاق و انفس با جزئیات امور  
 درج است بعد سفری بهمندان  
 رفتم و از آنجا بمشهد خراسان  
 رفتم و پس از سه ماه برای شرکت  
 در کلاس عالی تبلیغ حسب الامر  
 لجنه تبلیغ بطهران آمدم و از  
 سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۲۷ در  
 کلاس مشغول بودم و کلاس در ظل  
 نظامت جناب ناشر نفعات الله  
 حضرت سلیمانی علیه البهائم  
 اداره میشد در سال ۱۳۲۷ -  
 سفری بآذربایجان کردم و همه  
 نقاط ویلا در آن را طی کردم

در سال ۱۳۲۸ عازم یزد شد م  
 و سال ۱۳۲۹ مجدداً بمشهد  
 خراسان رفتم و تا سال ۱۳۳۶ -  
 در مشهد بودم و نیمه سال ۱۳۳۶  
 با اصفهان رفتم و تا سال ۱۳۳۹  
 در اصفهان بودم و اواخر همین  
 سال از طرف محفل مقدس ملی  
 مامور بسکونت در طهران شد م  
 و اینک ده سال است که در  
 طهران هستم در سال ۱۳۳۷  
 که در اصفهان بودم سفری  
 به هند و پاکستان و جا کارتا و  
 سنگاپور کردم و در کنفرانس  
 شرکت نمودم و از آنجا حسب الامر  
 مجمع ایادی بمسقط رفتم و  
 بیست و پنج روز در محضر  
 مهاجرین احباب بودم عده  
 آنان ۲۸ نفر بود و از آنجا  
 به دبی و قطر و کویت و بحرین  
 سفر کردم و با اصفهان برگشتم  
 در ضمن ده سال توقف در  
 طهران چند سفر خارج پیش  
 آمد سفری به کویت و قطر و بحرین  
 و عدن و از آنجا بجدّه و بیروت  
 و آلمان و لندن و در مراجعت  
 به بیروت رسیدم و یکماه ماندم  
 و بکویت مراجعت کرده بایران  
 برگشتم و در کنفرانس پالرمو نیز  
 شرکت کردم و به ارض اقدس هم  
 مشرف شدم و بطهران برگشتم  
 البته در ایران اغلب بلاد و قری  
 و قضیات را دیدهام و خدمت  
 احبا رسیدهام آنچه نوشتم  
 عشری و نمونه‌های از اعشار و خروار  
 بود بقیه را کتاب آفاق و انفس  
 بتفصیل نگاشته‌ام اینک در مرحله  
 تجاوز از سبعین بحساب قمری

و آغاز سال ۶۹ بحساب شمسی  
 از عمر خود هستم بقول خواجه  
 شیراز :  
 چگونه سر زخالت بر آورم  
 برد و ست  
 که خدمتی بسزا بر نیامد از  
 دستم

x x x

صورت تالیفات اینمبدا را  
 چندی قبل لجنه جوانان  
 منتشر فرمودند و تالیفات امری  
 و غیر امری و منتشر شده و منتشر  
 نشده همه را نوشته‌اند نسخه‌ای  
 از آن را در خاتمه این گفتار  
 ضمیمه مینمایم و از محضرا حبابی  
 الهی ملتس ادعیه خیر هستم  
 حسب الامر هیئت تحریریه  
 نشریه آهنگ بدیع تحریر شد .

بهمن ماه ۱۳۴۹  
 اشراق خاوری



شرح احوال استاد محمد علی سلمانی  
 با تصحیح اشعار و غزلیاتش ۱ جلد  
 لائحہ دفاعیہ " ۱  
 سلسلہ گفتارہا در جواب شبہات محتجبین ۱ "

مائدہ آسمانی ۹ جلد  
 رحیق مختوم " ۲  
 اسرار زبانی " ۲  
 از کار المقربین " ۳  
 تسبیح و تہلیل " ۱  
 پیام ملکوت " ۱  
 درج لثالی ہدایت " ۳  
 پیام بہ اللہ (اصل انگلیسی از دکتر  
 اسلمونست) " ۱  
 شرح حال حضرت غصن اطہر " ۱  
 ترجمہ و تلخیص تاریخ نبیل زرنندی " ۱  
 گنجینہ حدود و احکام " ۱  
 پیام تسعہ " ۱  
 ترجمہ تبیان و برہان ۲ جلد  
 ترجمہ دلیل و ارشاد از عربی " ۱  
 روزین شیرین " ۱  
 تقویم تاریخ امر " ۱  
 آثار قلم اعلیٰ شماره ۳ " ۱  
 آثار قلم اعلیٰ شماره ۴ " ۱  
 محاضرات " ۲  
 گنج شایگان " ۱

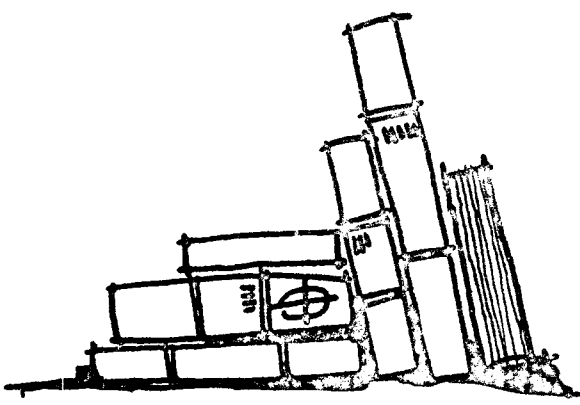
کتاب غیر امری

امین و مامون ترجمہ از عربی تالیف جرجی  
 زیدان کہ در مطبعہ وحید دستگردی ترجمہ فارسی  
 آن چاپ شدہ .  
 دوشیزہ قیروان ترجمہ از عربی تالیف جرجی  
 زیدان کہ بطبع رسیدہ  
سفرہ قلندر منتخب از آثار ادبا و شعرا  
 ( بطبع نرسیدہ )

کتاب امری کہ بطبع نرسیدہ

قاموس ایقان در چہار جلد کہ یک جلد آن در شرف انتشار  
 است. (۱)  
 شرح اشعار نعیم تلخیص از شرح مفصل . . .  
 تفصیل الدر شرح مفصل اشعار نعیم در پنج جلد  
 آفاق و انفس در ۱۲ جلد  
 دائرۃ المعارف امری در ۱۹ جلد  
لطائف الاثمار عن حدائق الاسفار در ۵ جلد  
 آراز الاطلس للکتاب الاقدس در ۴ جلد  
 محاضرات ج ۳

(۱) انتشار چہار جلد قاموس ایقان در این تاریخ بانجام رسیدہ . آب



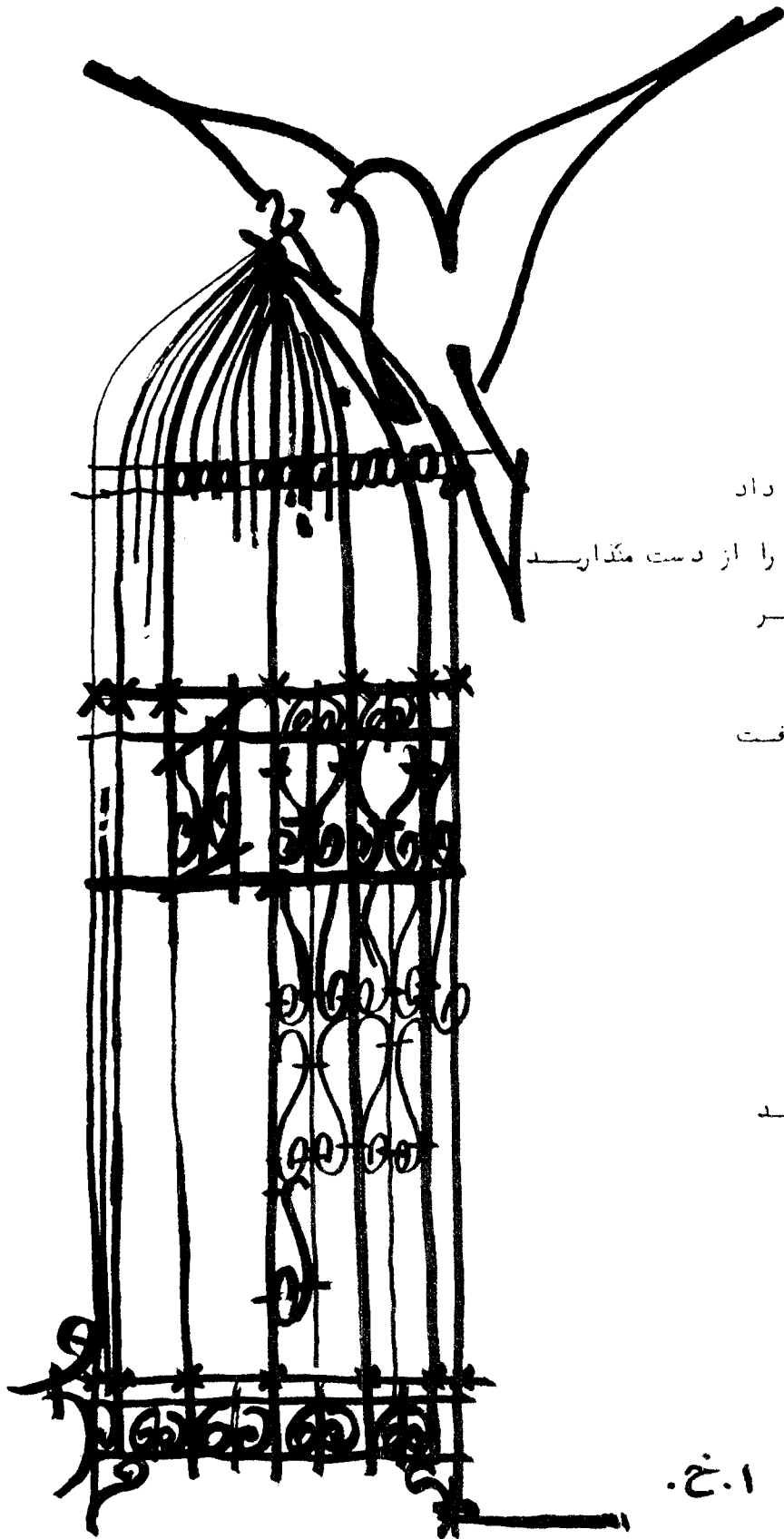
چلگه ها بيدار ....



گاه پرواز است و باید رفت  
در هوایی تازه  
دور از شهر و غوغاهاش  
کوشهای بسته اش  
پرهیزهایش  
سیمنه های خالی از مهرش

بای يك كومه  
میان سانه ها  
آنجا که فکر پاك میجوشد  
و در رگها  
سرود زندگی جاری است  
و از بیرایه ها  
عاری است

ساخت باید خانه ای از مهر  
صلح را آورد و در مهتابش بنشانند  
و درهایش بروی مردمان بگشود  
و باید گفت آنها را  
که خوب و مهربان باشید  
که از بد درامان باشید  
و يك رنگ و يك آوا  
یکزبان باشید



شعر باید خواند  
رقم باید کرد  
شور باید ریخت  
مردمان را مزده باید داد  
که برخیزد و جام عشق را از دست نگذارد  
و آسان نگذرد از مهر

شهر را باید نهاد و رفت  
شهر در خواب است  
جلگه ها بیدار

رفت باید  
جانب بیدارها  
آنجا که فکر باک میچونند  
و میشود تن غم را  
سرود قلبهای بساک  
و میخواند ترا با مهر  
چنان مشتاق  
چنان بی تاب

ج. ۱



# در قلب يك كشيش كاتوليک



بقلم: روح الله مهرباخانی

در تابستان امسال يك كشيش (۱) جوان کاتوليک در زمرة مومنين امرد رکشور اسپانيا وارد شد که در استان اوپسرای در استان جوان ایراني ازبهاي و غيربهاي شنيدني است. افسانه ايست واقعي که حکايت جدال وتلاش يك انسان مقيد به سلسله هاي افکار کهن را برای رهاي از بند هاي دوهزار ساله و ورود به جهان انواريديع بازگو ميکند و در استان آوارگسي و سرگرداني يك مرد حق جو را بين شك و يقين بقلم خود او بيان مي دارد.

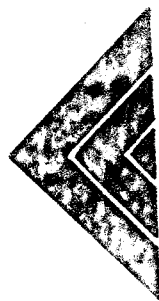
در ۱۴۵ كيلومتری والنسيا (۲) که نگارنده ساکن آنجا است

شهر کوچکی است در يك نقطه داخل کوهستاني اسپانيا بنام تروئل که ساکنين آن از مذهبی ترين مردم اين کشورند وتعلقات مذهبی آنان شباهت به تعلقات مذهبی مردم شهرهاي مذهبی ايران دارد و با آنکه در عرض مدت طولانی شهرهاي اسپانيا که مذهب رسمي آن کاتوليک است مورد تهاجم تبليغاتي مذاهب مختلف عيسوی قرار گرفته در اين شهر تا کنون هيچ فرقه ای از فرق مذهبی نفوذ نيافته و مرکزي تشکيل نداد هاست. در تابستان سال ۱۹۶۹ يك دختر جوان بهائي اسپانيولی که در ورتحصيلا خود را برای معلم بهاييان

۱- کشيش در اينجا در مقابل ABE فرانسوی در رديف پدر روحاني آمد هاست.

۲- VALENCIA

# تفسير سورة التيس



۱- نويسند ه اين مقاله آقای فريس بديعی دانشجوي سال اول دانشکده و از جوانان پرشور و علاقمند بمعارف امری است. موفقيت بيشترايشان را آرزوداريم. ت. ب.

مندرجات کتب مقدسه الهيه را معاني و رموزی در بر است که جز صاحبان افتده منيره که قلوبشان لایق تحمل امانت الهيه مي باشد احدي ديگر را از آن اطلاعی نيست. وحتى جايز است اگر بگوئيم که احدي جيز خداوند ومظاهرمقدسه الهيه که مهابط وحی صمدانيه اند بر معنای واقعي ومفهوم حقيقي و رمز اصلی اين کلمات واقف نه. چنانکه خطابات مبارکه " لا يعلم تاويله الا الله والراسخون

رسانده و نامزد يك جوان بهائى  
مراكشى شد. بود برای يك دوره  
كارآموزى و سمینار تابستانی بسا  
گروهى از فارغ التحصیلان د ريكى  
از بیلاقات تروئل مجتمع میشوند  
و چون د راین کشور هیچ انجمنى  
بدون حضور رسمى يك كشيش  
برای انجام مراسم مذهبی ممکن  
نیست يك كشيش برای این جمع  
مامور میشود. جوان بهائى که هم  
فرصتى را برای ابلاغ امر از دست  
نمیداده از همان جلسه اول  
برخورد با كشيش امر مبارك را به  
او ابلاغ و با روحانیت و اشتیاقى  
که خاص اوست راجع بظهور امر  
بدیع باوى به بحث میپردازد.  
عظمت امر الهى د ر قلب پاك این  
كشيش جوان در همان جلسات  
اول اثر مینماید و مطالعه بمضى

از آثار مبارکه از قبیل کلمات  
مکنونه بی اختیار منجد بش میسازد  
و از ایجاد استان جدال بیسن  
مغز و قلب او شروع میشود. این  
اجتماع که مدت آن بیش از دو  
هفته نبوده بزودی خاتمه  
می یابد و كشيش مذکور با بعضى  
کتب امرى به محل خدمت خود  
که عبارت از كشيشى دوقریه  
مجاور هم بوده مراجعت میکند  
پس از چندى از آنجا نامه ای به  
دختر خانم مذکور نوشته سئوالاتی  
مربوط به عقائد مسیحى از او  
مینماید. دختر خانم مذکور عین  
نامه كشيش را برای نگارنده  
ارسال داشت و در ضمن معرفی  
كشيش خواست که فانی بسا او  
ارتباط یافته به سئوالاتش جواب  
دهد. نگارنده جوابی بنامه

مذکور نوشته و سئوالات كشيش را  
پاسخ داد. كشيش جوان  
بلافاصله نامه مفصلی د ر جواب  
حقیر ارسال داشته تقاضای آمدن  
به والنسیا و ملاقات و صحبت  
نمود د ر آن نامه از جمله چنین  
نوشته بود: "به اختصار باید  
بگویم که درون مرا بتدریج يك  
سرور فراوان فرامیگیرد. گاهی  
فکر میکنم که این عبارت از يك  
تازگی زودگذر د ر زندگی من  
است ولی میترسم که این تغییر  
تازه د ر روح من برایم گرانتر از  
آنچه تصور میکنم تمام شود. در  
حال حاضر نمیخواهم د ر اظهار  
آنچه احساس میکنم عجله نمایم.  
من همیشه روح آماده شنیدن  
ندای حق بوده و همه جا او را  
جستهم شاید این بار این راه مرا

فی العلم" و یبایانات مندرج د ر  
کتب مقدسه عهدین از قبیل "امور  
عمیقه خدائی راهیچکس د ر ک  
نتواند کرد مگر روح خدا  
(۲) شاهی امین و گواهی  
متین بر این مدعاست.

فصل ۱۲ کتاب دانیال  
آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ متضمن این کلمات  
است "ای دانیال راه خود را  
پیش گیر و این کلمات تا آخر الزمان  
مخفی و مختوم ساز بسیاری پاك

رساله اول قرن تیان باب ۲ آیه ۱۱

و سفید قال گذارده خواهند شد  
و شیرین شیرینانه رفتار خواهند  
نمود لذا هیچیک از شیرین د ر ک  
نخواهند نمود اما دانشمندان  
فهم خواهند کرد. و سوره اعراف  
آیه ۵۱ قرآن نیز مدام این بیانات  
است چنانکه میفرماید "هل  
ینظرون الا تاویله یوم یاتى  
تاویله" باین ترتیب اینها بشر  
برای دریافتن معانی حقیقی  
این کلمات د ر انتظار ظهور یوم  
موعود د قیقه شماری میکردند تا  
اینکه انتظارها بسر رسید و

مفتاح معانی رموز کتب مقدسه  
آسمانی محضر فضل بخلق اعطاء  
گردید و حضرت رب اعلى و جمال  
مبارک و مرکز میثاق اهل بها  
حضرت عبد البها و ابالا خیره  
حضرت ولی عزیز امراه هریک  
بترتیب و متوالیا شرح قسمتی از  
رموز کتب مقدسه را بمهده  
گرفتند و از جمله این تفاسیر  
تفسیر سوره "الشمس" است که  
از براءه مبارک حضرت بها الله  
جل اسمع الاعلى عز نزول  
یافته است.

## نور بهائی ...

بمقصد برساند . در يك دم شامگاهی در سال ۱۹۵۶ تصمیم گرفتیم که در تمام زند کیم در طلب خدا باشیم و او را بجوییم در حالیکه در این سال بیش از ده سال نداشتم لذا فکر کردم بهترین راه ورود در جرگه کشیشی و گذراندن رشته الهیات و وقف حیات بدین الهی است . همیشه و همه دم آن ساعت ود قیقای را که این تصمیم را گرفتیم بخاطر می آورم و بیاد دارم که چگونه بیت نور روحانی - قلب مرا از شادمانی سرشار کرده هرگز تاکنون اهمیت این تصمیم را که برای جستجوی حق در آن ساعت فراموش نشدنی گرفتیم از یاد

نبرد هام و آنرا به بوته فراموشی سپرد هام . آن ساعت عظیم یکبار دیگر با جلوه روشنی در زندگی من تجدید شد و یکبار دیگر آن نور خیره کننده را با چشم دل خود دیدم و آن وقتی بود که در يك نیمروز کلمات کارمن را ( دختر جوان بهائی که امر را به او ابلاغ کرد ) بگوشت جان می شنیدم و نور حق تمام وجودم را فرا میگرفت از آنروز تاکنون پنج ماه گذشته است گاه با خود می اندیشم که این فکر تازه نتیجه اش برای من فقط این خواهد بود که عمل بوظائف دینی خود را از دست بدهم بدون آنکه حقیقت دیگری جان نشین آن شود ولی حقیقت واقع اینست که از همان روز اول نتوانسته ام يك قدم بمعقب برگردم و با وجود شك

و تردید های متوالی خود را قانع

نمایم نه این راه امریدیع را مباطلی است . مرا بیخوش که پرگوئی میکنم ولی احتیاج به کسی دارم که آنچه در دل دارم برای او بازگو کنم و در عرض این مدت نتوانسته ام اسرار دل خود را با کشیش های دیگر در میان گذارم بعلاوه هر لحظه از مراسم مذهبی خود بواسطه فرار گرفتن بین این شك و یقین بازمانده ام چون فی الحقیقه نمیدانم بکدام درگاه روکنم و حق را بچه عبارتی بخوانم . از شما دو تمنای فوری دارم یکی اینکه برای من مقداری ادعیه بهائی بفرستید و بگوئید چگونه آنرا بجا آورم و قلب مشتاق خود را از مناجات بدرگاه الهی منور سازم دیگر آنکه بمن اجازه دهید که

## تفسیر سورة الشمس

تفسیر سوره الشمس از جمله آثار نازله در عکا است که در جواب مفتی شهر عکا " شیخ محمود " نازل گشته و حضرت ولی امرالله در گاد پاسزیای در باره شیخ محمود میفرمایند " شیخ محمود مفتی مدینه نیز که به تعصب و لجاج مشتهر و معروف بود با مر مبارک اقبال

نمود و در حلقه مومنین در آمد و چنان مشتعل و منجذب گردید که مجموعه ای از اخبار و احادیث اسلامی مربوط به عکا و مقام و اهمیت آن مدینه مقدسه تنظیم نمود ."

علمای اعلام اسلام نیز بزعم خود و بمقتضای ادراکات خویش تفاسیری بر سوره قرآنییه تحریر نمود هاند که نمونه ای از آن محضر مقایسه با تفسیر حضرت بهاالله بعدا ذکر خواهد شد ولی جمیع مفسرین اسلامی در

تفسیر این سوره معانی ظاهری را استنباط نمود هاند و معانی باطنی از آن درك نکرده اند حضرت بهاالله در این تفسیر - باین مطلب اشاره میفرمایند :  
قوله الاحلی :

" اعلم بان المفسرين الذين فسروا القرآن كانوا صنفين ، صنف غفلوا عن الظاهر وفسروه على الباطن و صنف فسروه على الظاهر و غفلوا عن الباطن ... طوبى للذين اخذوا الظاهر والباطن اولئك عباد

به والنسیا بیایم و در صورتی که مزاحمتی نباشد با شما ملاقات کنم".

این نامه را بعد از ذکر چند سؤال دیگر مربوط بمسائل مذهبی و مندرجات کتاب مقدس و غیره و بیان مشکلات کار خود بعنوان کشیش مسیحی چنین خاتمه میدهد: "اگر خدا بخواهد آماده هریلایی هستم و چون ایوب آماده فدای هرچه هست میباشم، فدای آنچه تمام زندگی را با آن زیسته‌ام. در حال حاضر آنچه به انجام آن موفق شده‌ام اینست که شراب نمی‌نوشم، سیگار نمی‌کشم فقط کمی آب جو میخورم آیا این در امریهائی مجاز است؟ بعداً" برای من علت نهی اینها را شرح خواهید داد

شمارا بخدا هرچه زودتر برای من ادعیه بهائی بفرستید تشنه‌ء خدا هستم ولی حال نعیدانم از چه دری بدرگاه او روکنم و چگونه به آستانش مناجات نمایم..."

بعد از وصول این نامه چنانچه خواسته بود قرار ملاقات گذاشته شد و به والنسیا آمد. این روح مشتاق نه تنها خود جویا بود بلکه شوق و شور طلب رادمان نیز برمی‌انگیخت. کمی بعد از ظهر تایاسی از نیمه شب این مصاحبه و مذاکره روزگزر استان‌های عشاقی روی به‌ها طول کشید آن شب ما بخواب رفتیم ولی او را خواب بچشم نیامد و بعد معلوم شد که بعد از ساعتی از اطاق خواب خود به سالن نشیمن منزل ما آمد و چون زمستان

بود و هواسرد پتوئی در خود پیچیده و تا صبح بمطالعه آثار امری پرداخته بود فردای آن روز با تعداد دیگری از کتب امری مراجعت کرد. این ملاقات‌ها ادامه یافت. تا فرصتی مییافت به والنسیا می‌آمد و ساعت‌ها به تحقیق و مباحثه در مسائل امری میپرداخت قلبش منور شده بود ولی حقائق امری برایش بسیار تازه‌گی داشت و مسائل روحانی و حقائق ادیان بروشی که در امر مطرح شده با آنچه او در ضمن تحصیلات اصول دین خوانده بود فرق بسیار داشت.

برای مسیحیان بالاخره در موضوع از اصول امریهائی قبولش مشکل است یکی تسلسل ادیان و دیگری دیانت اسلام

آمنوا بالنکمه الجامعه " الی قوله تعالی " انا ما نکرنا ما قاله العفسرون فی تفسیر السوره المبارکه لان الکتب التفسیریة عند الضوم موجوده من اراد ان یطلع علی تفاسیرهم و بیاناتهم فلینظر الی کتبهم انهم فسروا الشمس بالشمس الظاهره و کذلک فی القمر الی آخر السوره سلکوا سبیل الظاهر و قنعوا بما عندهم و لکن انا فسرنا بما لیس ینکر فی الکتب". انتهى  
اما جمال مبارک در تفسیر

این سوره مبارکه ابتدا بذكر مقدماتی چند میپردازد که در آن مطالب ذیل مشهود است.

از جمله مطالب و بیانات وغیری در مورد شرایط قاصد " حظیره القدس " و " سینای قرب " مندرج است که بایست قلب را از ماسوی الله پاک کند و ظنون و اوهام را از خود دور نماید تا قابل رویت تجلیات خداوند شود و میفرمایند امروز روز مکاشفه و شهود است و روز سؤال و جواب نیست و از این قبیل نصایح فراوان

است که در لوح مبارک مندرج است.

قرآن سوره صف آیه ۶ مدل بر این معنی است که رسول بعد از حضرت عیسی نامش احمد است اما واقفیت این بود که نام رسول ما بعد حضرت مسیح محمد بود. در توجیه این مطلب در آثار اسلامی از حضرت امام ششم منقول است که فرمود احمد نام آنحضرت در سما بود و محمد نام او در ارض جمال مبارک در مقدمه ایمن تفسیر بهائی میفرمایند که تقریباً

## نور بهائى

آنهم در اسپانیا که چه از لحاظ تاریخی و مذهبی وجه از نظر سیاسی علیه دیانت حضرت ختمی مرتبت تبلیغات مضرهای صورت گرفته است.

ولی این کشیش عزیز طولی نکشید که همه این حقائق را پذیرفت و کم کم با مطالعه آثار روحیه دیگری یافت. در یکی از نامه‌های طولانی خود بعد از مراجعت از والنسیا چنین مینویسد:

"تمام آنچه میخوانم و میشنوم در روح نفوذ میکند و پذیرهائی که کاشته شده به کندی برسد خود ادامه میدهد. این

براستی يك جدال عمیق در درون يك وجود جدال بین عقل و عشق جدال بین صبر و اشتیاق از همان روز اول بر من روشن شد که این امر طریق آینده من است. خدا اراده فرموده است که مرا از این عنایت برخوردار دارد عنایتی که بسوم عظیم اورا بشناسم و خود را وقف خدمت امر او کنم و حامل این پیام عظیم برای همه برادران روحانی خود باشم ولى می بینم که راه هنوز طولانی است این تخم کاشته شده باید در این کوهستان سرد بتدریج سرکشد و اقالا "باید يك زمستان طولانی بگذرد. می بینم که چون پولس مقدس دو سال برای آماده گی من وقت لازم است که خود را در این گوشه تنهائی که بهترین جا برای

توجه و مناجات است آماده کنم. ولی گهگاه این سوز و درد باطنی مرا چنان تحت تاثیر قرار میدهد که خود را در اینجا چون تبعیدی مشاهده میکنم بدون اینکه دست لطف و دستان بهائى همراه من باشد و مرا هدایت کند انجام مراسم کلیسا که ما موریت اضطرابی آنرا دارم دیگر برایم غیر صمیمی جلوه میکند چون باید تظاهر با انجام مراسمی برای مومنین کنم دیگر قلبم بدان مشتاق نیست. اینست که سعی میکنم از انجام مراسم کلیسا شانه خالی نمایم. با مردم کمتر تماس دارم مخصوصاً با کشیش های دیگر که اصطکاک عقائد پیدا میکنند. کلمات و نصائح شعاد را این سفر آرامش زیاد بمن داد ولی این

## تفسیر سوره الشمس

این روایت را تا باید میکند بقوله تعالی "الصلوة والسلام علی مطیع الاسماء الحسنی والصفات العلیا الذی فی کل حرف من اسمہ کتبت الاسماء و به زیستن الوجود من القیب والشهود و سمی بمحمد فی ملکوت الاسماء و یا محمد فی جیروت البقا" و باین ترتیب این اختلاف اسماء علتش

معلوم میشود.

جمال مبارک پس از بیان عجز عقول و ادراکات بشر از فهم معانی کلمات ربانی و شرح و بسط کامل این مقام به تفسیر سوره مبارکه میبرد ازند و برای شمس معانی مختلفی ذکر میفرمایند که مضمون آنها بفارسی چنین است.

۱- در رتبه اولی شمس مذکور سری از اسرار خداست که احدی از آن مطلع نیست و در آن مقام نفس مشیت اولیه است. ۲- در مقامی دیگر اشاره به

انبیا و برگزیدگان پروردگار است که شمس اسما و صفات حق بین خلقند و اگر این شمس نبود احدی بنور عرفان مستفی نمیشد و هر ملت و گروهی نیز از فیض این شمس بهره مندند. ۳- از جهت دیگر شمس اطلاق میشود بر اولیا و دستان خدا که شمس ولایت او بین مردم هستند. ۴- از سوی دیگر شمس رمزی است از اسماء حسنی چون هر اسمی از اسماء خداوند شمسی

آرامش و صبر ادامه‌اش برای من بسیار مشک است. نوشته‌های شما بسیاری از حقائق را درباره تفاوت دین و مذهب برای من روشن کرده. کتاب جرج تاونزند بمن نشان داد که چقدر عظمت و حقیقت در اسلام موجود است کتاب الواح سلاطین حضرت به‌الله مباحث شیدائسی کشاند. صدای خداست که همه را از فقیر و غنی سلطان و گدا یکجا بداد گاه عدالت میخواند. حال می‌بینم که نقشه الهی چقدر دقیق و کامل و جهانگیر است و چگونه با ظهور پیغمبرانی چون حضرت محمد عالم بشریت طریق تکامل ورشد پیروز است...  
مطالعات و تحقیقات این

بزرگوار ادامه می‌یافت و آنکه قلمش از اول روشن بود مطالبی را که طرح میکرد از دهها تجاوز مینمود. آنچه مسلم بود آتش افروخته نمیتوانست برای همیشه در زیر خاکستر بماند و این شمع انجمن افروزد رسیده استور گردد. جامعه کشیشی که تشکیلات دقیق و متینی دارد برای او بی برد و توجهش به امر در محافل کلیسایی بر سرزبانها افتاد و عکس العمل فوری بود. اسقف تروئل او را فرا میخواند و کشیش عزیز با اشتیاق و صراحت عقائد خود را برای او بیان میدارد. اسقف پسر از استماع مطالبش به او میگوید مطمئن باش این افکار زاده شوق جوانی و زودگذر است و از او به

زبان لیسن محبت آمیز میخواهد که به محل خدمت خود برگردد و مطمئن باشد که بزودی این افکار از مغزش دور خواهد شد. آقای مارکس ( MARQUES ) ( نام کشیش ) بنوعی که در نامه خود همانوقت نوشت برای اینکه با آنها بنهاند که این سود از آن نوع سود آهای زودگذر نیست قول میدهند که به محل کار خود بر گردند. این دوره از صعب‌ترین مراحل این راه برای این مرد دل آگاه بود. کشیشان اطراف او را گرفته و سعی میکردند به او تفهیم کنند که دوره بحران روحی را میگذرانند و باید اراده بخرج دهند و این افکار را از خود دور کنند. در این دوره تا فرصتی می‌یافت به انسیا می‌آمد و یاد و ستان این

است که مشرق بر آفتاب است چنانکه اسم علیم شمس است که از افق اراده خداوند رحمن مشرق است برهیا کل معلوم.  
در قسمت مقدمه نیز عبارت شمس معانی و عرفان را ذکر فرموده‌اند.

باین ترتیب پنج معنای باطنی از کلمه شمس مستفاد میشود اما آنچه که کمی بیشتر باید در مورد آن تعمق بعمل آید اصطلاح مشیت اولیه است و در این مورد در آثار مبارکه بیاناتی

چند موجود است که تاخندی برای مامنی این عبارت را مفهوم و روشن سازد. از جمله در ابتدای لوح مبارک تفسیر سوره الشمس حضرت به‌الله میفرمایند " قد ابدع الاکسوان و اخترع الامکان بمشیده‌الاولیه التي بها خلق ماکان وما یکون " باین ترتیب مبرهن میشود که مشیت اولیه کنایه از حقیقتی است که خلق امکان با و بود و همچنین حضرت عبدالبهادر یکی از الواح مبارکه شان در معنی کلمه ملائکه

چنین میفرمایند " وفي مقام یطلق هذا الاسم علی مشیت الله النافذه و ارادته المحيطه الکامله لانهاهی علی خلق العالم و سبب تقصص قمیص الوجود حیثک المدم وان هذا الاسم یطلق علی جمیع الصفات الالهیه " ( ۱ ) و نیز در لوحی دیگر چنین میفرمایند " ماده هیولای کائنات قوه اشیره است و غیر مشهود و آثار مشبوت و ماده اشیره نامند آن ماده اشیره

( ۱ ) ماده آسمانی جز در دوم صفحه ۱۱۸

## نور بهائی ...

شهر ملاقات میکرد و بدینوسیله مرهمی بر زخم دلش میگذاشت آن ذوق و شوق و چهره خندان و طبع شوخ رانداشت. ترجیح میداد ساکت باشد و در یکی از این ملاقات ها وقتی به والنسیا رسید و وارد منزل شد گفت " در طول این راه که میآمدم با خود میگفتم وقتی به اینجا برسم بنشینم و هیچ نگویم زیرا همین بودن در جمع شما بمن آرامشی رامی بخشد که طالب آنم" حالت توجه و مناجاتش بسیار شدید تر شده بود، احبای اروپا غالباً صلات صغیر را تلاوت میکنند و بسیار انگشت شمارند احبائی که

صلات وسطی یا کبیر را بارعایت سجود و قنوت و رکوع بخوانند ولی این بزرگوار صبح که از خواب بلند میشد صلات کبیر را بارعایت جزئیات مراسم آن روی زمین با توجه خاصی انجام میداد در حالی که هنوز رسماً "بهائی نشده بود". روزی در ضمن صحبت به مشکلاتی که یک کشیش در صورت ورود به خیسل فارسان امرالهی ممکن است با آن روبرو شود بحث میکردیم. گفت بهم مشکلات واقفم ولی راه بازگشت نیست اگر من بهائی نشوم فقط بایند بی دین باشم چون تمام لائسی که برای قبول مسیح داشته ام این آنرا بلکه قویتر در این امر می یابم اگر این دلیل برای اثبات امر کافی نباشند دلیل دیگری برای

مسیح وجود نخواهد داشت. هنوز روش اطرافیان وی از کشیش ها و گوشه و کنایه های آنها برای او قابل تحمل مینمود ولی امتحان دیگری انتظارش را میکشید و آن عکس العمل پدر و مادرش بود. او محبتی عمیق به پدر و مادر خود داشت و آنها را عاشقانه می پرستید و در تمام این مدت هم آنها را داشت مباد اقلب آنها را برنجاند ولی روزی فرا رسید که مکتوبات دل خود را با آنها در میان گذاشت. شدت ناراحتی و رنج آنها برای وی غیر قابل انتظار بود این خبر چنان در نظر آنها ناگوار بود که گوئی کسی بفتتا "خبر مرگ فرزند دلبنده ی بیارود". مادرش مریض شد و پدر او را به محرومیت از حق

## تفسیر سورة الشمس

فاعل و منفعلست یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است خلق الله الناس بالمشیه و خلق المشیه بنفسها . . . . (۱) باین ترتیب مبرهن است که علت خلق ممکنات و موجودات مشیت اولیه بوده که این مشیت فیض صادر از آن غیب منیوع

لا یدرک است و در بیانی دیگر حضرت عبدالبها صریحاً بیان میفرمایند که مشیت اولیه در تمام کائنات ظهور و بروز دارد و حقیقت آن در جمیع موجودات موجود است بقوله تعالی "اهل" حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نمود هاند حق و امر که مشیت اولیه است و خلق و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیا است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر

حقیقت و هویت الهیه" (۲). باین ترتیب مشیت اولیه منظور حقیقتی است که خلق کائنات با او بوده و در تمام موجودات ظهور و بروز دارد و جمیع کائنات مظاهر آنست و ضمناً "مشیت اولیه اصطلاحی است که بر عالم امر اطلاق میشود. جمال مبارک پس از توضیح و بیان معانی مختلفه شمس بیان میفرمایند که خداوند برای نبی خود سه شمس الوهیت،

فرزندی تهدید کرد . قلب کشیش جوان شکست . شکستی که کوئی التیام پذیر نبوده به جامعه کشیشی مراجعه و ضمن استعفا تقاضا کرد که از ترو و عمل مهاجرت کند . این تقاضا را هم نپذیرفتند و اسقف مربوطه به وی برخصی دو ساله داد و او را — مطمئن کرد که این افکار که چون بعضی به مغز او هجوم آورده در دست بر تاز و محیط تازه التیام خواهد پذیرفت . اینهمه رنج و پیکری یک جوان ۲۵ ساله مافوق تحمل بود در حالی که در آنستیا منتظر او بودیم نامه اش رسید که حازم مادرید است این نامه حکایت از بهائی میگرد که هنوز ریشه اش استوار نشده است .  
 نامه های مهبین گرانسرا

بهرحمانه خرید کند . در مادرید به احیا اطلاع داد که با او تماس نگیرند چون میخواهد با خدای خود تنها باشد و بدون ادنی ننوژی در آنچه بر او میگذرد تفکر نماید با نگارنده قطع مکاتبه نکرد و نامه با فاصله زیاد نوشت و از حال و مطالبات و قرار ملاقات و صحبت با بعضی کشیش ها نگاهت زدن حقیقه بهتر دید که او را به حال خود گذارد و جواب نامه هایش را نگارد .  
 از نامه هایش پیدایند که بسیار با خدای خود که خدای همه ادیان و همه عالم است در راز و نیاز است و جایز نبود که چیزی در آن راه جویند .  
 این دوران انزوا نه مسأله طول کشید سپهر به انبساطی

مادرید تلفن کرد و بیست و هفت خطیره القادس و جملات امری رفت و توسط یکی از احیا خیر بازگشتن بمن اطلاع داده شد و بزودی نامه خود اوردید که عبارات ذیل در آن منسک بود .  
 " برای طه یک دست بهائی سه روز پیش برای شماره فام نام که عهد جدائی از دوستان با شکسته ام ولی ما لیم این را نسسه آنچنان بغش انجام دهم که بهیبه از کوسن صریح بطریق شامه این باشد بلکه چون بساز کردن بجزه اطاق در موقع رسیدن فصل ساره حال بهائی دیگر در خورد آرامش استیسا میکم و ما لیم بران خود آمدند در حال خود را برین گذاشتند با خدای برین دعا میگردیم ."

تفسیر آیه انوار

و به بیت ، مشیت ، اراده ، و اسما بر انوار و اشراق و تجلیات .  
 این شمس قسم خورده . و در آیه نیز شمس ظاهری را ذکر کرده اند و میفرمایند بخوله تبارک و تعالی " و ان شمس الظاهره المشرقه من افق هذه السماء المرتفعه " .  
 بعد از تبیین کامل مقام شمس و معانی مختلفه آن معنی فقر را بیان فرموده توضیحا " میفرمایند که مقصود از قمر رتبه ولایت است که مستفیض و مستنیر از شمس میباشد و این معنی

تفسیر آیه انوار

تقریبا " معنی قمر را که در دور اسلام به ولایت تعبیر گشته بود تایید میکند و البته جناب مبارک میفرمایند که قمر معانی دیگری را نیز ارا مییابد . از جمله معانی شمس و قمر و نجوم را در کتاب مستطاب ایقان بیان فرموده اند و میفرمایند که شمس در معانی بر انبیا و مرسلین الهی اطلاق میشود . قوله الاطی " اطلاق — شمس بر آن انوار مجرده در کلمات اهل عصمت بسیار شده از آنجمله در دعای ندبه میفرمایند

این الشمس الطالعه ایسن الاقمار الضریه این الانحسب الزاهره پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اول انبیا و اولیا و اصحاب ایشان است که از انوار و ما رفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علماء ظهور قبلند که در زمان بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس انجسری بشیای او منور گشتند لهذا



## نور بهائی ...

طول این مدت نه ماه بهر نوعی سعی کردم که امر بهائی را فراموش کنم ولی در تمام تحقیقات خودم واستدلال با دیگران ابداً "نکته‌ای بر علیه امر و ضعفی در دلائل آن پیدا نکردم زیرا می‌توسیدم خدشهای وجود داشته باشد که من از آن مطلع نباشم می‌خواستم خیلی مطالعه کنم و موضوع را از جوانب مختلف بنگرم ملاقاتی که بنا بود با آن کشیش داشتمند عالم الهیات بعمل آورم و در نامه قبل بدان اشاره کرده بودم بکلی بی نتیجه بود" و بعد از شرح مفصل درباره مطالعات و تحقیقات

خود نامه را چنین ختم مینمایم "بالاخره دیدم که راه برگشت نیست و این بود که تقاضای خروج واستعفای از مقام کشیشی را بطور دائم تسلیم داشتم از نظر اجتماعی لازم بود که خود را از این قید و تعهد خلاص کنم حال این استمفا جریان خود را باید طی کند تا به نتیجه برسد. این کار را در ماه می کردم و بعد بنوسیده دست از قلبی ترین و شیرین ترین آرزوی سالیان دراز خود شستم چنان بود که عضوی را در بدن من قطع نمایند ولی این عضو مدتی بود که در داخل من مرد می‌بود. تمام مسائل و مطالبی را که با شما صحبت کردم بخاطر دارم و لسی حال دیگر چندان به استدلال احتیاج ندارم دیدم که کاملاً"

قانع کننده بود. حال می‌خواهم آن حقائق را به مرحله آزمایش عمل در آورم و زندگی خود را بر محور آنها قرار دهم کلمات مکتوبه را بسیار می‌خوانم و بندای حق در خلال عبارات آن گوش میدهم می‌خواهم با خدای خود در گفتگو باشم می‌خواهم خود را بدست او بسپارم تا مرا به قالبی که مایل است در آورد و به او بسپارد ای جان جواب دهم. بطوری که می‌بینی کاری که می‌خواهم بکنم اینست که راهی را که در آن توقف کرده بودم در باره ادامه دهم درباره امر اطلاعات بیشتری کسب نکردم فقط در این مدت سعی کردم نام آنچه میدانسته‌ام با نقش ثابت تری در لوحه وجودم ثبت کنم. تجربه این مدت بمن



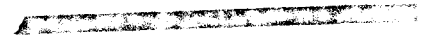
## تشمیر مسوره التشمیر

مقبول و منیر و روشن خواهند بود والا حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگرچه بظاهرها دی باشند ... در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است" و مطالب دیگری نیز در کتاب مستطاب ایقان در تکمیل مطالب مذکور مندرج است

که اطلاع بر آن منوط به مراجعه بآن رساله کریمه است. جمال مبارک رس از زبان مطالب مذکور فوق بیان میفرمایند که مقصود از نهار مذکور رسوره الشمس هر دو است که در آن دوره نبی و یار سوانی می‌بود میشود و مقصود از لیل حجاب احدیه است که نقطه حقیقیه حقیقت پشت آن مستور و مخفی است.

اماد رمورد نقطه حقیقت مطالبی عرفانی گفته شده که تنها

بذکر بیاناتی از حضرت عبدالبها در این زمینه اکتفا میشود قوله الاعلی "در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و حرکات که چگونه در هر بیت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکتوبند. بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهمچنین اسما و صفات الهیه و شعونات ذاتیه در مرتبه احدیه



ثابت نمود که نمیشود امر را به آسانی فراموش کرد مرا ببخش که اینهمه از خود حرف زد مایل بودم همه چیز را گفته باشم و گذشته را فراموش کنم. میخواهم برای همیشه آنچه مربوط بمن است تمام شده باشد و وجود من وقف هد فهای عظیم امر الهی گردد . . .

دیگرشکی نماند بود که این رخ بر رخ طوفان دیده و امتحان شده به باروری نزدیکتر شده است. هر روز منتظر خبری مسرت اثر بودیم تا بالاخره در اواسط ماه اگست نامه ای به این مضمون از او دریافت داشتم " دوست بسیار عزیز: میخواهم بکمال سرعت و عجله شماراد را شتیاق و مسرتی که وجود

مرا فرا گرفته سپیم نعیم حد آرا شکر که حال دیگر بهائی هستم . . . در حال حاضر مثل آدم تازه بیدار شده های میمانم که نمیتوانم اهمیت قدمی را که برداشته ام درک کنم مثل من مثل کسی است که از روزه یک باغ که از خارج مناظر بدیع آنرا میدیده قدم بداخل گذاشته است حال باید تمام آنرا طوسی کنم و در بساتین دلکش آن بزندگی ادامه دهم . . . در حاشیه نامه اضافه کرده بود " پدر و مادرم باندازه کافی تغییر فکر داده اند همه چیز بتدریج رو براه میشود . . . در اوقاتی که این مرد الهی در جستجوی راه حق بود مقام منبع بیت عدل اعظم الهی محفل

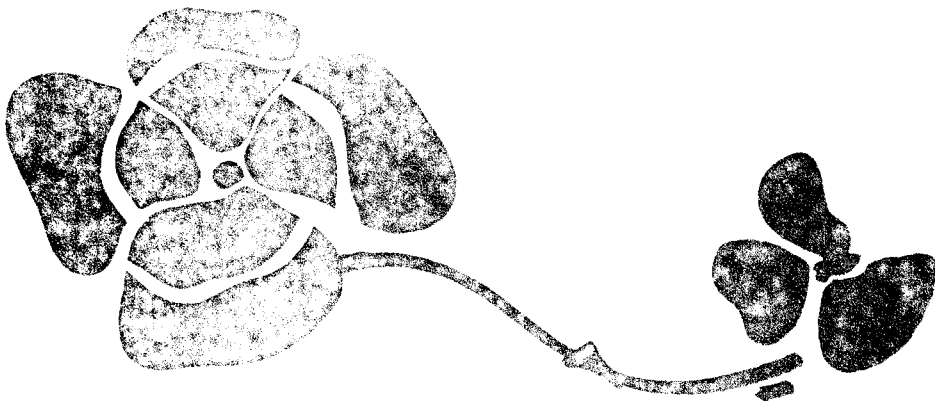
ملی اسپانیا را مطمئن به ادعیه خالصه خود درباره او نموده بودند و چون تصدیق و ایمان او باطلاع آن ساحت جلیل رسید در ضمن نامه ای عبارات ذیل را درباره او مرقوم داشتند " این یک حادثه کاملاً تاریخی برای امرد اسپانیا بلکه تمام قاره اروپاست برای یک کشیش کارسادهای نیست که ندای حق را لبیک گوید و ایمان این دوست عزیز بلاشک حکایت از صفای قلب او مینماید. طوبی لعالم ما منعتنه العلوم عن عرفان المعلوم . . .



فانی صرف و محو بختند بقسمی که نه رائحه وجود عینی استشمام نمود هاند و نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندرج بود هوا و اظا هر گشته چنانچه بد رمیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دایره و لایست اسد الله الغالب علی بین ابیطالب علیه التحیه و الثنا میفرماید کل ما فی التوراه والانجیل والزبور موجود فی القرآن

و کل ما فی القرآن فی الفاتحه فی البسمله و کل ما فی البسمله فی الباء و کل ما فی الباء فی النقطه و انا النقطه ( ۱ ) و در لوحی دیگر میفرمایند " ان النقطه تتفصل بالالف و الالف تتكرر فی الاعداد فتظهر الحروفات العالیات و الکلمات التامات . . . ( ۲ ) " و چون وظیفه عباد تنها شرح و ذکر مظالمست نه تفسیر و تاویل آنها لذابهمین مقدار اکتفا میشود تا صاحبان

ابصر حدیده و ارباب افتاده منیره هر چه را توانند از نفس بیانات مبارکه استنباط کنند . بعد از فراغت از بیان معانی اصطلاحات مذکوره جمال مبارک به بیان معانی سماء میپردازند و میفرمایند که کلمه سماء بر معانی مختلفه اطلاق میشود از جمله عبارتند از: سماوات معانی ، عرفان ، ادیان ، علم ، حکمت ، عظمت ، رفعت و اجلال و ضمناً در این زمینه بیاناتی چند در



## تفسیر سورة الشمس

کتاب مستطاب ایقان مندرج است که طالبین در صورت تمایل برای اطلاع بآن مراجعه میفرمایند .

جمال مبارک برای ارض — میفرمایند که مقصود ارض قلوب است که اوسع از عرض آسمان و زمین است و بعد بیان میفرمایند که برای ارض نیز اطلاقات شتی وجود دارد که یکی از آنها اکتفا فرموده اند

برای نفس معانی مختلفیه نفس ملکوتیه ، جبروتیه ، لاهوتیه ، الهیه ، قدسیه ، مطمنه ، راضیه ، مرضیه ، ملهمه ، نوامه ، اماره را ذکر فرموده اند و بعد تصریح میفرمایند که مقصود از آنچه نازل شده نفسی است که خداوند آنرا برای تمام اعمال از اقبال و اعراض و ضلالت و هدایت و کفر و ایمان جامع قرار داد و بعد

بیان میفرمایند که هر کس از خداوند اعراض کند از قوم نمود است اگر چه بظاهر از هر نسلی باشد . توضیحاً قابل تذکر است که در سوره مبارکه الشمس رسولی که ذکر شده صالح است که بر قوم نمود میموت شد ولی آنها او را تکذیب نمودند و عذاب الهی بر آنها فرود آمد چنانکه در سوره مندرج است و حضرت به الله میفرمایند که هر کس از خداوند اعراض کند از قوم نمود محسوسست و بزودی عذاب الهی بر او فرود خواهد آمد چنانچه بر قلبیشان فرود آمد .

آنچه تا بحال مذکور گشت مضمون بیانات و آیات منزله در تفسیر سوره مبارکه الشمس بود که از کلمه مطهر جمال قسم جل اسم اعظم نازل شده بود اما حضرت عبد البها جل ثنائه در یکی از الواح مبارکه در مورد تفسیر و تبیین و معنی قسمتی از این سوره مبارکه چنین میفرمایند " و

اما ناقة العذکوره فی سوره النصیح فی عبارت عن نفسه المقدسه التي وقتت بید الاعدا فمقروها ای عذوبها و سلخوها بالسنه حداد و عاقبها و تقوا منها حتی احترق بظلمهم القواد ( قد قسم علیهم ربهم بذنوبهم ) ای حرم علیهم المواهب الا لیه و اخذ هم و ترکهم فی غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جم لهم الی ابدا الایات " ( ۱ )

باین ترتیب منظور از ناقه مذکوره در سوره مبارکه نصیح واضح و مشکوک میگردد و معنیهای واقعی و رمزی آن فهمیده میشود . در این مقام که مقال خاتمه یافته است بطلنی که در مقدمه تفسیر مذکور از قلم اعلی نازل شده است و گاهی معروضین با تعسک بآن با بیجا و القاء شبهاتی چند در قلوب مردم میبرد از تذکاره میشود .

جمال مبارک در این تفسیر

# تذکر



در شماره قبل آهنگ بدیع (شماره ۲۲ سال ۲۶)  
نام جناب محمد علی فیضی نویسنده محترم مقاله  
"شمایل مبارک حضرت اعلی" و همچنین نام  
جناب بشیر الهی نویسنده محترم مقاله "گوشه‌ای  
از تاریخ" از قلم افتاده است که ضمن عرض معذرت  
از نویسندگان ارجمند از دوستان عزیز تقاضا  
میشود اصلاح لازم را در مجله انجام دهند.

آهنگ بدیع

نمودند و به ازیت و ایذا آن  
هیکل مبارک قیام کردند که از  
علم بشری نصیبی برده بودند  
و بنام مستعار علما بین‌ناس  
مشهور بودند و بعد از ظهور  
جمال مبارک بعثت غلبه حسد و  
بغضا بر آنان برضدیت جمعی  
مبارک قیام کردند تا این مقام و  
رتبه ظاهری و فانی را که در ظل  
کسب علوم و معارف بدست  
آورده بودند از دست ندهند  
و باین ترتیب در این مقام هم علم  
سبب سجن و ازیت حضرت  
بهاالله شد.

و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور  
و نخوت" باین ترتیب باید بتحقیق  
پرداخت تا معلوم آید که منظور  
مبارک از علم در فقرات مذکور که  
مورد شکایت واقع گردیده کدام  
نوع است و این از چند سطر بعد  
از همان کلمات در تفسیر الشمس  
مذکور است بقوله تبارک و تعالی  
"علمی با سرار الله صادر سلاسل  
عنقی" "باین ترتیب معلوم  
میشود که علم آن هیکل مقدس  
نسبت با سرار الله بوده که سبب  
سجن آن حضرت گردیده است  
در همان تفسیر جمال مبارک  
باز هم میفرمایند "ان البیان  
ایعدنی و علم المعانی انزلنی  
و بذکر الوصل انفضلت ارکانی  
والایجاز مار سبب الاطناب  
فی ضری و بلائی و الاصلی  
عن الراحة والنحو معان القلب  
سروری و بهجتی". و باین ترتیب  
علم ظاهری را نیز مورد شکایت  
قرار داده‌اند و آن هم بعثت این  
بوده است که میدانیم کسانی  
بمخالفت حضرت بهاالله قیام

میفرمایند قوله تعالی "یا ایها  
السائل فاعلم بان الناس  
یفتخرون بالعلم و بعد حوسسه  
ولکن العبد اشکونه لولا ه ما  
حبس الیهما فی سجن عکا بالذله  
الکبری و ما شرب کاس الیلا  
من ید الاعداء". و منکرین و  
مدبرین امر مبارک با تمسک باین  
فقرات عالیات سبب اعراض و  
اعتراض پیموده و بزعم خود آنرا  
اشکال می‌شمارند. اما برای  
اطلاع قارئین محترم مذکور  
میگردد که طبق صریح بیان  
مبارک حضرت بهاالله جل اسمه  
الاعلی در کتاب مستطاب ایقان  
علم برد و قسم است چنانکه  
میفرمایند "علم بد و قسم منقسم  
است علم الهی و علم شیطانسی  
آن از الهامات سلطان حقیقی  
ظاهر و این از تخیلات انفس  
ظلمانی باهر و معلم آن حضرت  
باری و معلم این وساوس نفسانی  
بیان ان اتقوا الله یعلمکم الله  
و بیان این العلم حجاب الاکبر  
اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان



# اخبار مصور

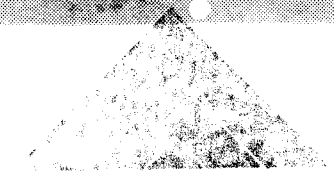
نقل از مجله بهائی نیوز BAHÁ'Í NEWS شماره آپریل ۱۹۷۲

حضرت امه‌البها روحیه خانم در جمع عده‌ای از احبای  
دهکده منداتکو در غرب کشور کامرون  
( ۱۰ اکتبر ۱۹۷۱ )

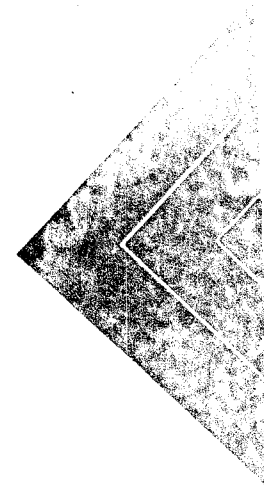


اعضای محافل محلی موشی و آروشا در تانزانیا در جلسه  
مشترکی که اخیراً تشکیل داده‌اند .





تذکره - جمعی از استادان و محققان کاتولیک در ایالت جنوب شرقی نیجریه در کنفرانس  
 بین‌المللی که به مناسبت روز جهانی صلح و میثاق حضرت عبدالبها تشکیل یافته بود ( ۲۶ الی ۲۸ نوامبر ۱۹۷۱ )

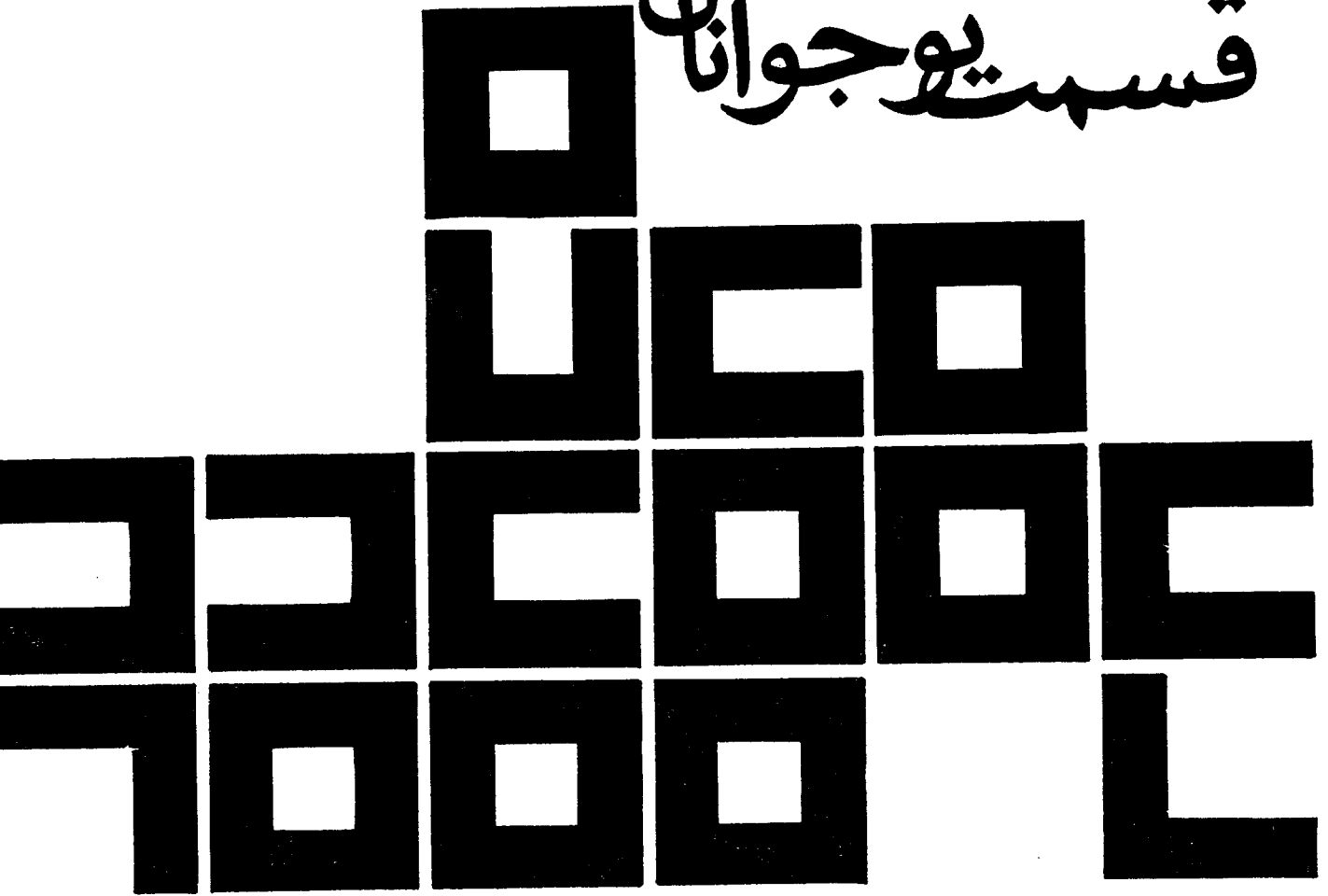


در این نشست از دست راست  
 آقای توان‌زاد، عضو هیئت  
 علمی و مقام که به عنوان  
 میزبان و دبیر نشست بهائیان  
 در کنفرانس روز جهانی صلح  
 در سائگو، نیواک  
 گواتیمال بود.

## فهرست

صفحه	
۳۸	نوروز از نظر حضرت عبدالبهاء
۳۹	میهمانی بهار
۴۰	شعر (سعدی)
۴۱	خدا یا شکر که باین موهبت فائز شدم
۴۳	در مرز روشنائی و تاریکی
۴۴	امید
۴۵	شیخ طبرسی
۴۸	نمایشگاهی در افریقا

# فهرست نوجوانان



نوروز در نظر حضرت عبداللہ

... فرح حقیقہ این روز بسیار مبارک است زیرا بدایت اعتدال مہر و اول بہار  
حبت شمال است و جمیع کائنات از ضیہ چہ اشجار چہ حیوان چہ انسان ،  
جان تازہ یابد و از نسیم جانپور زطر جدید حاصل کند حیاتی تازہ یابد و شہ و  
نشر بدیع رخ بگشاید زیرا فصل ربیع است و در کائنات حرکت عمومی بیخ  
و قمر سلطنت ایران مضمحل شد بوجہ و اثر از آن بابر نماندہ بوجہ در این روز تجدید  
جسد بر تخت نشست ایران رحمت و آسایش یافت قوا متحذلہ ایران بارہ  
نشو و نما نمود و بہتر از عرب در دل و جانہا صہر گشت بدرجہی کہ ایران  
از ایام سلف کہ سلطنت کیومرث و ہوشنگ بوجہ بلند تر گوید و عزت  
و عظمت جلالت ایران و ملت ایران مقام بالاتر گرفت و چغنیہ وقایع بسیار  
عظیمہ در روز نوروز کہ سبب فخر و عزت ایران و ایرانیان است وقوع یافت

« از کتاب گنجینہ صدد و حکام »



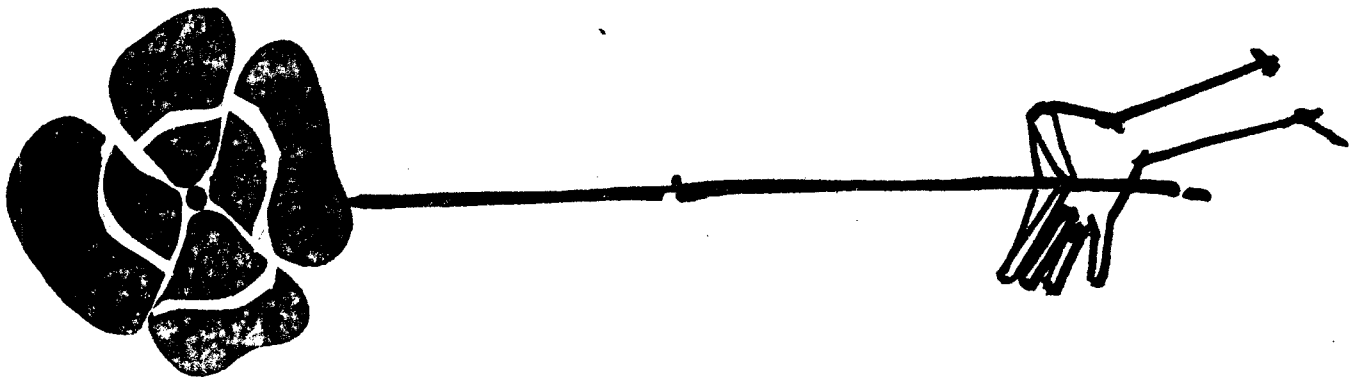
# میهن‌مانی بهار . . .

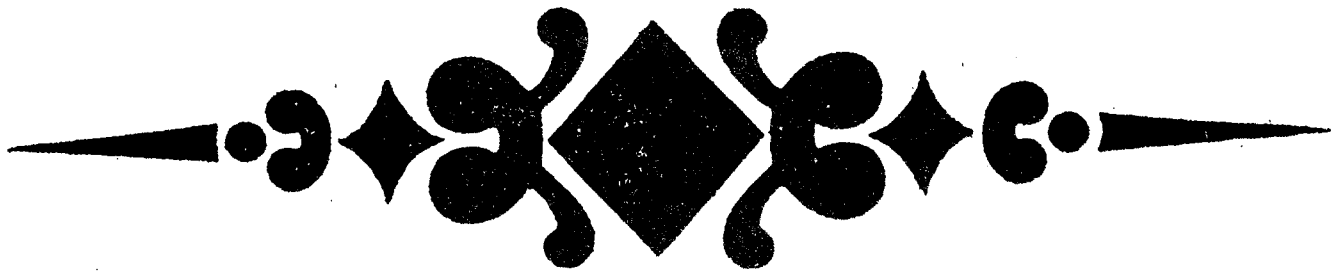
. . . و اینک به شکوه بهاران ، به زیبایی گسترده طبیعت ، به تجلی دل‌انگیز شکوفه‌ها به هرچه و هرچه زیباتر و پربارتر و آرزو پرورتر ، میهمان گشته‌ام . و اینک مائیم و بهار ، مائیم و هرچه لطافت و شور و زندگی و بهاری که همواره می‌آید و خواهد آمد و ما که هستیم و نخواهیم بود . . .

اینست بهار ، اینست زندگی ، اینست آنهمه زیبایی و جلالی که شکوه گل‌های زود شکفته نازآلود را ، با آبی دیرپای آسمان آشتی داده و یاس‌های سپید عطرآگین را به گسترده پاک طبیعت ، به خلوتی دل‌نشین خوانده ، اینست پاکی و صفا ، ببینیم و بخواهیم و دوست بداریم . . . و دوست بداریم و بخواهیم که تمامی زیبایی و امید و لطف بهار ، با قلبمان ، با روحمان و با تمام وجودمان الفتی دیرین بیاید . بخواهیم که بهار را ، و زیبایی را ، به میهمانی قلبمان ببریم و گرامی‌اش بداریم که بس عزیزاست . . .

بیایید این بار با بهاران شکوه‌مند زیبایی آفرین ، در قلب خود وعده دیدار بگذاریم و در این میعاد ، و در این میقات و در این دیدار پرشکوه ، گزینش مسیری بد و راز بسی راه‌ها و چند راهه‌ها ، بزرگ‌تر و وظیفه‌انسان هوشمند عصرماست . و در این بهار ، این راه تست برادر

این رسالت تست ، این پیام زندگی بخش تست که در رگ‌های افسرده بی‌دلان افسرده جان ، خونی از حیات و نشاط و زندگی بریزی . در رگ جان زندگان از هستی بی‌خبر ، آتش ایمان بر افروزی و باشعله زندگی سا ز آن ، به آتش‌بازی دل‌نشینی دست یازی . و در این میدان ، به غوغا برخیز و دست افشانیها بیاغاز . روز روز تو و راه راه تست با بهاران به اعماق دل‌ها سفر کن و امید و ایمان را چون آتش‌آشکده‌ای دیر پا و مقدر بر بیا فرورز . و که ایمانت چه پرشکوه و چه زایا و چه سازنده است . برخیز و در سبیل قدر صداتی خویش چالاک شو . . . اینست مکان تو . . .





خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار	بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار	بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار	آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار	اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار	کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
آخر ای خفته سراز خواب جهالت بر دار	خبرت هست که مرغان سحر میگویند
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار	هر که امروز نبیند اثر قدرت او

سعدی

# خدا یا شکر که، باین موهبت فائز شد

ترجمه، سهراب روشن

وقتیکه صبح از ستر خواب بر میخیزم با خود می اندیشم: "یا بھاء الابهی" شکر که باین سعادت حقیقی نائل شدم. با گذشت ایام و هفته ها به جلسہای میروم، دعائی میخوانم، کمکی به صندوق مینمایم، در محفل روحانی خدمتی مینمایم به جلسہ تحریر حقیقت میروم. . . . . در حالیکه همواره با زبان جان زمزمه میکنم خدا یا شکر که باین موهبت فائز شدم. بر راستی زیباست، آرامش بخش است و وقت زیادی نمیگیرد. در این اثناء دوستی تلاش میکند: "الو دوست عزیز ممکن است در این هفته دعوت ما را به جلسہای خاص بپذیری؟" ذکر میکنم: نمیتوانم در این هفته دوشبم گرفته است. "لطفاً" از فرد دیگری دعوت کنید. "در همین حیثین بی اختیار بیاد حضرت ولی محبوب امرالله میافتم که از فرط کار بندرت وقت معینی به امـشور شخصی اختصاص میدادند. آیا واقعا" اگر چنین نبود من امروز بهائی بودم؟" بله با کمال میل دعوت شمارا میپذیرم.

نقشہای طرح شده و نیازمند به قیام و اقدام افراد برای تحقق اهدافش میباشد. "ولسی نمیتوانم دیگر از من گذشته که اینچنین فعال باشم" لحظہای بعد بیاد جناب سمنـدري میافتم فردی ۹۳ ساله و خانه بدوش که مجبور بود برای ایستادن از پای پیچ استفاده کند با

اینحال هرگز حتی برای لحظہای از پای نه نشست تا سرانجام دنیای خاکی را رها نموده و به ملکوت ابھبی صعود نمود آری او هنوز برای خدمت پیر نبود. "پس منہم در انجام تعهدات این طرح مسہم میشوم."

جامعه ما احتیاج به معلم دارد. آیا میتوانم ساعتی را در صبح روز تعطیل صرف این کار کنم؟ نه بهیچوجه من تمام هفته را کار میکنم و این تنها روز استراحتم میباشد. در همین حال بیاد مهاجرینی میافتم که ترک خانه و کاشانه نموده و جهت تعلیم امر به دیار غریب رو آوردند چه بسا که شغلشان را از دست دادند و سرشار از عشق محبوب سالہای عدیدہ از عمر خویش را صرف تبلیغ و تعلیم امر مبارک نمودند میگوییم پس چرا من یکساعت صبح روز تعطیل را صرف این مهم ننمایم؟

راستی اشب محفل داریم. "با این هوای سرد چطور میتوانم بروم قطعا" جمال مبارک نیز واقفند "لحظہای بعد به تبعید هیکل مبارک بسا عائلہ شان می اندیشم چهار ماه در شدیدترین هوای سرد و یخبندان در وضعیکه عائلہ مبارک از بی حفاظتی رنج میبردند "پس مطمئنا" میتوانم در این هوای بارانی بیست دقیقه رانندگی کنم "بله خواهم رفت."

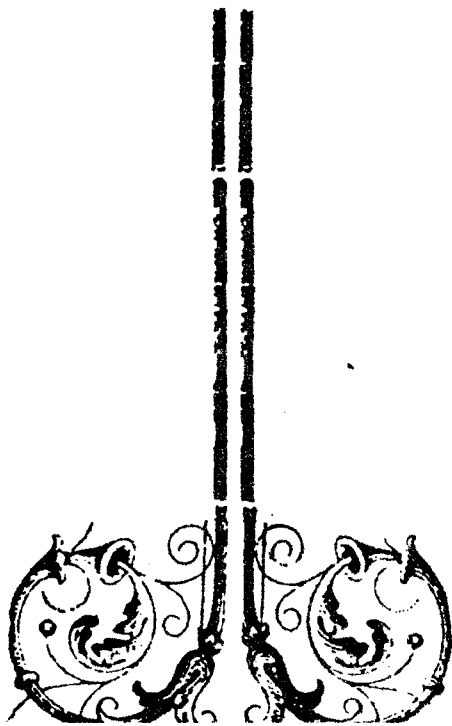
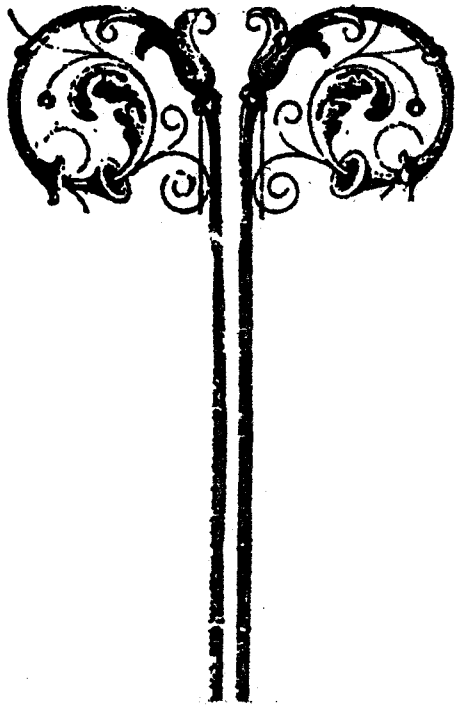
گرفتاریهای مختلف را از فعالیت لازم و کافی باز میدارد. کمی بر وضع قبلیم دیاندیشم می بینم زمانی جسم بیجانی بیش نبودم اکنون تولد تازه یافته ام و اینرا با تمام وجودم احساس مینمایم کسه بر راستی اگر که ترا آنچه در توانائی من است از خود بروز ند هم شایستگی این موهبت را نخواهم داشت. آری شکر میکنم خدا را بخاطر آنهایکه از خانوادہ، شغل، سلامت و ثروت خویش بسا انقطاعی بس بزرگ گذشتند. چه که اگر جانبازی بیش از بیست هزار شهید نبود ما اکنون بهائیس نبودیم سپس بفرمودہ حضرت ولی محبوب

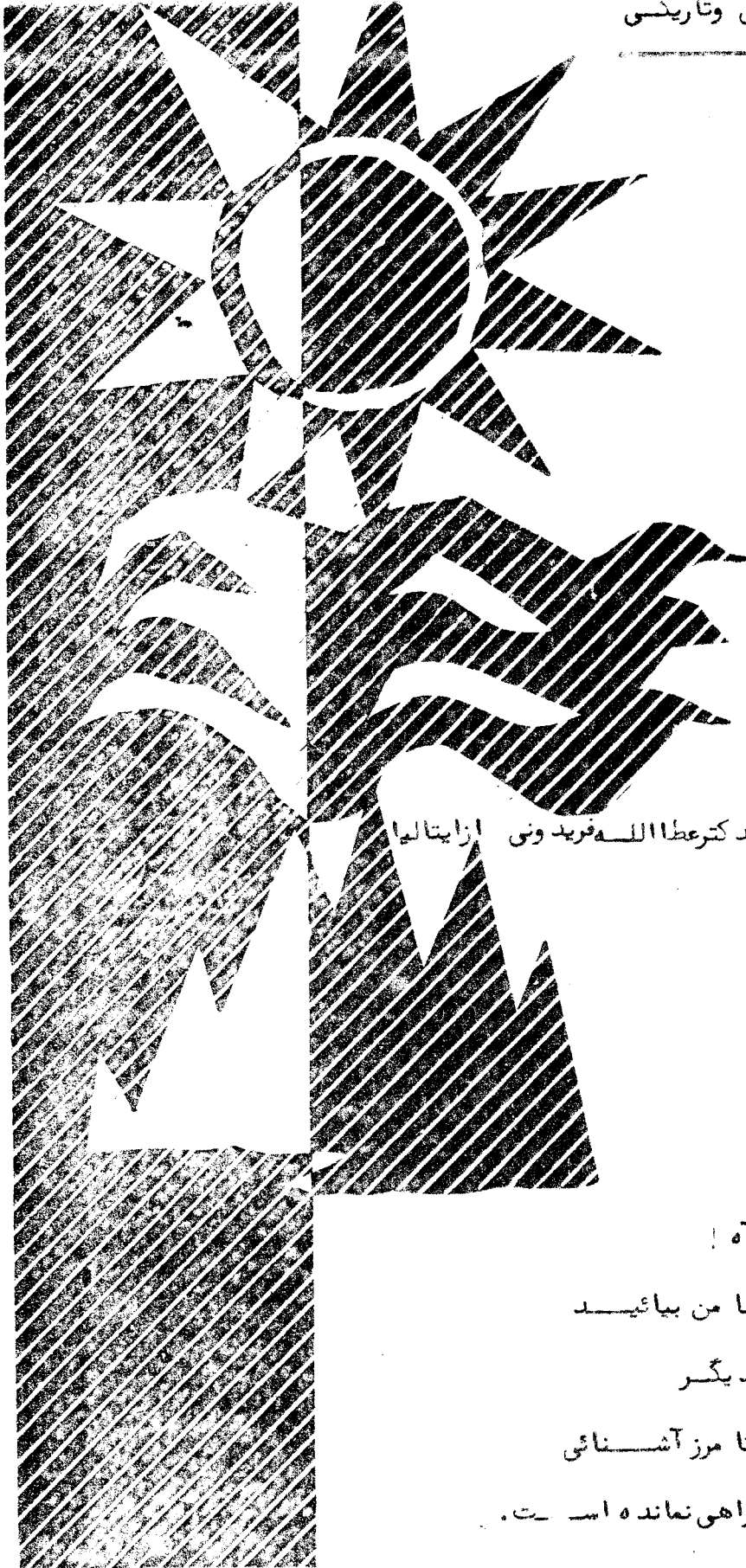
امرالله میاندیشم:

\* "جامعه متشکل و منظم پیشروان امر  
حضرت بهالله در اقالیم امریک و وارثان روحانی  
پیشاهنگان این عصر قهرمانی که بواسطه شهادت  
خود ظهور این امر اعظم افخم را اعلان کردند باید  
بنویسند خود در این ایام نه باشهادت بلکه با  
فداکاریهای چیات بخش نظم بدیع جهان آرای  
الهی را که بدان وعده داده شده بدنیسا  
عرضه کرده، انتشار دهند و صدق را که حامل  
این در ذیقیمت ملکوتی است یعنی تمدن بهائیس  
در عرصه این عالم غیر منتشر سازند."

ترجمه

از بولتن ماهانه محفل روحانی بهائیان امریک  
اکتبر ۱۹۲۱





با بادبان بسته، در کورسوی صبح

آرافروغ سبزچمن

در مرز روشنائی و تاریکی

بیزی کدام گمشده دارد؟

من

با خویشتن دیری است

سوکند خورده‌ام

با درکنار جاده‌ی ایام

ایوان خویشتن را

با آیه‌های پاک

سیر مسافران پریشان

بازگو کنم

آه ای روندگان پریشان

آیا شکوه صبح تجلی

برچشم هایتان ننشسته است؟

آیا صدای باز شدن

از برگهای غنچه

در باغ آفتاب

تا گوش هایتان نرسیده است؟

آه!

با من بیایید

دیگر

تا مرز آشنائی

راهی نمانده است.

# امید

و عمر آدمی کوتاه است و گذران، پرسیر آن اعمال اراده نتوان نمود و برگذشت آن افسوس نباید خورد. هر لحظه آن شروع زندگی جدیدی است که میتواند پایان اشتباهات گذشته باشد. از زمان باید استفاده کرد و پایه‌های تحول شخصیت و تکامل آنرا بنا نمود. در هر لحظه زندگی امکانات به شمار وجود دارد که بکمک اراده محکم و ذهن بیدار باید از آن بهره برداری نمود چه که زندگی بشر از مسیر تفکر اوستقل نیست. در هر لحظه چه آگاهانه و چه ناخود آگاه همه تجزیه و تحلیل و ارزشیابی عمر خود میبرد از و آنچه خاطر او را گاه مشوش و گاه سرور میسازد ارزش تغییراتی است که در فواصل زمانی در او حاصل شده است. هر چه این ارزش‌ها بیشتر و متین‌تر باشند آرامش درونی بیشتری به بشر خواهند بخشید. مجموعه این ارزش‌ها تمدن معنوی بشر را بنا نمود است. درین رهگذر هر انسانی در ایفای سهم خود به تمدن معنوی و بشریت بیشتر کوشیده باشد آرامش و صفای باطن عمیق تری یافته است.

آنچه نباید فراموش کرد تاثیر پذیری شخصیت بشر از محیط اطراف اوست. ظواهر تمدن امروزی بشر را به غفلت از توجه به عمق مسائل هستی او و امید ارد. سنن واقعی و اصیل در همه شتاب زده جوامع بشری برای نیل به اهداف مبهم و بی ارزش گم میشود و شخصیت سازنده فرد بشری در انبوه اجتماع گمراه تحلیل می‌رود. هنگامیکه اصول و آرمانهای اصیل در برابر افراد اجتماع قرار ندارد هرج و مرج در روابط انسانها رخنه میکند و ذهن فعال جای خود را به بردگی فکری میدهد. انسانهایی که نمیدانند چه میخواهند خود را در انبوه انسانهای مشابه خود

غرق میکنند تا رنج ناشی از هستی خود را کمتر احساس نمایند و هنگامیکه به ارزشیابی عمر خود میپردازند بدلیل نیافتن ارزشهای اصیل و چار یاء و بد بینی میشوند که این نیز خود بیشتر ایشان را به غفلت از نقش حقیقی ایشان و امید ارد. نگاهی کوتاه به تاریخ تمدن بشر این حقیقت را روشن میسازد که پایه گذاران و مشعلداران تمدن بشری عده معدودی به پیش نبوده اند. اینان مردمانی بودند که بنیروی ایمان و از خود گذشتگی مسیر زندگی خویش را از سایرین جدا ساختند با ناامیدی جنگیدند و یکسنته افقهای نوینی در برابر بشریت گشودند. باز هم تاریخ در مقابل چشمان ما تکرار خواهد شد. مردانی بی‌خواهند خاست تا مبارزه انسان علیه طبیعت را ادامه دهند تا شهامت و نیروی ایشان تکیه‌گاه هموعانشان باشد و تا گامی دیگر تمدن معنوی را بسوی تعالی پیش رانند.

بیایید همه ما که در مرز گذشته و آینده مسئولیت ابدی بشر را بردوش داریم زندگی خویش را ارزیابی کنیم و مسیر دلخواه خویش را مشخص سازیم. بیاد داشته باشیم که اگر چه فرصت بسیار است ولی به پایان میرسد و اگر چه کوتاه است اما وجود دارد. بیایید همه با هم با ایمان به راه انسانیت قدم گذاریم و هرگز شهامت و امید را از دست ندهیم.



# تربیت و پرورش

ادامه میابد چنین میگوید :  
 ۲۴ سال دارم ، در واشنگتن متولد شده و دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر سپری نمودم چون برشته روانشناسی علاقمند بودم در دانشگاه کارولینای شمالی مشغول تحصیل شدم هنگامیکه دوره فوق لیسانس را میگذرانیدم با دانشجوئی ایرانی بنام دیانا راسخ آشنا شدم خصوصیات اخلاقی او از همان اول در من تاثیر گذارد بطوریکه بزودی صمیمی شدیم . روزی دیانا مرا بمنزلش دعوت کرد و وعده غذای خوشمز ایرانی داد باخوشحالی پیذیرفتم در آنجا با آقای امریکائی که بعداً معلوم شد بهائیی است آشنا شدم .  
 در آنزمان اصولاً هیچ گرایش بسوی دین و مباحث دینی نداشتم چه آنچه دیده و خوانده بودم برایم قانع کننده نبود . پس از صرف غذای بسیار مجابوع ایرانی دیانا که شاید در مدت دوستیمان متوجه بی علاقگی من نسبت به امور دینی شده بود سوال کرد اشکالی ندارد دعائی بخوانم ؟ گفتم خواهش میکنم بخوان . او دعائی خواند که با شنیدن آن احساس بی سابقه ای بمن دست داد و قلیناً " آنرا از منشائی آسمانی یافتم بعداً " معلوم شد که آن دعا لوح مبارک احمد بوده است از اینجا علاقه

تربیت هلو ( TERISH )  
 جوانی اهسل ( HELLOW )  
 واشنگتن آمریکا که منظر خسوس صفای باطن و شادابیش نشاط افزا است ، مدت زمان کوتاهی پیش از اقبالش با مریمبارک نمیکرد اما آنچنان عشق و شوقی از خود نشان داده که گوش " ره صدساله " رفته است .  
 پس از اطلاع از ورودش به ملاقاتش میروم ، در هنگام ورود با طاق او را در حال مناجات و راز و نیاز با معبودش می بینم هیچ چیز نظر او را جلب نمینماید ، در فضای کوچک اطاق فقط کلمات آسمانی با لهجه شیرین انگلیسی با هستگی شنیده میشود و محیطی ملکوتی پدید آورده است . پس از آنکه از مناجات فارغ میشود با گرمی و صمیمیت خوش آمد میگوید از او خواهش میکنم راجع بخود شرو تحول فکری جدیدش صحبت کند . با تبسمی ملیح که در طول مدت گفت و شنود کوتاه ما همچنان

شدید من نسبت بدیانت بهائی  
شروع شد و پس از شرکت در دو  
جلسه تحری حقیقت در فاصله  
خیلی کوتاهی بشرف ایمان فائز  
شد م.

از او سؤال میکنم که آیا بعد  
از این تحول فکری تغییـرات  
عمده ای در برنامه معمول زندگی و  
تحصیلش حاصل شد و خاطره ای  
برایش ساخته است؟ میگوید پسر  
از خاتمه دوره فوق لیسانس و  
شروع دوره دکترا تصمیم گرفتم  
بعدت ششماه از دانشگاه مرخصی  
گرفته و ضمن ادامه مطالعه کتب  
امری دنیای بهائی را بطور عینی  
نیز مورد مطالعه قرار دهم. در  
آنوقت برنامه ای از طرف محفل  
روحانی ملی آمریکا جهت تبلیغ  
در ستجمعی در نواحی کارولینای  
شمالی طرح شد و من از این  
فرصت استفاده نمودم به همراهی  
گروهی مرکب از سی نفر در طرح  
مذکور شرکت نمودم و راهی شهری  
شدیم اما در آنجا محلی برای  
اقامت نیافتیم بناچار مجبور  
شدیم در سه مایلی جاده جایی که  
حتی آب آشامیدنی یافت نمیشد  
چادریزیم تعداد ما در  
انتهای هفته اول به بیش از صد  
نفر بالغ شد که از نقاط مختلفه  
امریکا با سنین متفاوت اما بیشتر  
جوان جمع شده بودیم اقامت  
ما در این محل شش هفته طول  
کشید و برنامه روزانه مان باین  
منوال بود که قبل از طلوع آفتاب

## تاریخچه

باشنیدن سرودهای یسای  
"بهاء الابهی ویا علی الاعلی"  
که بوسیله گروهی از جوانان بسا  
صدای رسا و روح افزا خوانده  
میشد از خواب بیدار میشدیم و  
پس از شرکت در مشرق الا زکار  
و صرف صبحانه بمزارع اطراف  
میرفتیم و با زارعین که در حال  
کار بودند صحبت میکردیم.  
روش ما خیلی ساده و صریح بود  
ابتدا سؤال میکردیم آیا مایلید  
راجع بدیانت بهائی بدانید؟  
و چون اظهار تمایل مینمودند  
توضیحات لازم دادیم همیشه  
قلوب صاف کشاورزان آماده  
و پذیرا بود. هر روز پنج گروه  
به شهرها و دهات اطراف  
میرفتند و تعدادی هم برای  
دادن اطلاعات بیشتر بسه  
مبتدیان در چادری میماندند.  
در بین چادریهایی که نصب شده  
بود چادری از همه بزرگتر و در  
مرکز قرار داشت که محل تجمع  
دوستان بهائی و غیر بهائی بود  
ضمناً هر شب در این چادری  
ضیافت برقرار بود. مجموعه این  
خیمه گاه معروف به قلعه شیخ  
طبرسی شده و یاد جان بازیهها و  
دلاوریهها و نثار و ایثار مومنین  
صدرا مر بسی الهام بخش بود.  
مختصر اینکه تعداد زیادی  
اقبال نمودند و جمعی از دانشجو  
شرکت کنند در طرح وقتسی  
شاهد چنین موفقیت و تاییدات  
غیبی شدند از همانجا او طلب



مهاجرت گردیدند این اولین  
خاطره فراموش نشدنی تبلیغی  
منست. بعد از اتمام این برنامه  
بارز مقصود سفر کردم و بزیارت  
اماکن مقدسه فائزگردیدم در  
آنجا بود که بعلت احساس نیاز  
به مهاجر در آفریقا تصمیم قطعی  
بمهاجرت گرفتم. اما در خصوص  
تغییرات حاصله در زندگی  
بایستی بگویم حقیقتاً در مسیری  
دیگر قرار گرفته و بخصوص تصمیم  
بمهاجرت همانند تصدیق مجدد  
مینماید. احساس میکنم در -  
نقشه الهی سهمیشوم و چه  
سعادت است که در سهمیه موطن  
جمال قدم شرکت کنم.

از خانواده تریش هلو و  
عکس العمل آنها نسبت بزندگی  
جدیدش سؤال میکنم باز با  
تیسیم جواب میدهد:

خوشبختانه دیری نپائید  
که مادر، د و خواهر و برادرم را  
تبلیغ نمودم و در حال حاضر  
همگی با حرارت مشغول خدمات  
امری میباشند.

در خصوص برنامه های  
آتی اش میگوید: از اینجا به  
ناپروبی میروم و قرار است چند  
محل ملی با حضور یادی امرالله  
جناب دکتر مهاجر تشکیل دهم  
هر چند زبان فرانسوی نمیدانم  
و کار مشخصی پیش بینی نکردم  
ولی اینها نمیتوانند موانع مهمی  
باشند. در خاتمه صحبتهایش  
میگوید این نقشه در موعد مقرر

تمام خواهد شد و نقشه جدیدی  
طرح میگردد " امید است شما نیز  
در این طرح یا نقشه های آتی  
سهمی شوید و از لذت خدمت  
سر مست شوید. من بعد از  
زیارت اماکن متبرکه و ملاقات  
احبای ایران و سایر نقاط  
جهان آگاهی بیشتری از وحدت  
دیانت مقدس بهائی در سطح  
جهان یافتم و با کمال خوشحالی  
میتوانم بگویم مطالعه عینی نیز  
نتیجه مطلوب خود را داد اکنون  
احساس میکنم ما یک روح در یک  
جسمیم. دعای من اینست که  
این جسم و روح قیام نماید تا  
هر چه سریعتر با فتح و پیروزی  
اهداف عالیله جمال مبارک را  
تحقق بخشد حال که فرصت  
بیشتری برای ادامه صحبتمان  
نیست و بایستی از او خداحافظی  
کنم بیاد بیان مبارک حضرت  
عبد الهی میافتم که راجع به  
دوستان الهی میفرمایند:  
" محبتشان راحت جان  
است و لقایشان مسرت وجدان".



# نیایشگا

فرستنده پرویز سینائی

## BAHA'I FAITH

"O well-beloved ones! The tabernacle of unity hath been raised, regard ye not one another as strangers, ye are the fruits of one tree, and the leaves of one branch."

*'Baha'u'llah*

*Please visit our Stand  
No. E17 at Brazzaville Road*

**DURING**

**O.A.U. TRADE FAIR SHOW**

# در افریقہ

چندی پیش در نایروبی افریقا نمایشگاهی با شرکت نمایندگان ادیان جهان برگزار شد. دیانت بهائی به همت عده‌ای از جوانان بهائی محلی و مهاجرین نایروبی در این نمایشگاه شرکت نمود. غرفه دیانت بهائی که در مقابل غرفه دیانت مسیح قرار داشت با سادگی و باشعارهای اتحاد و یگانگی تزئین شده بود و عکسهای از کنفرانسهای مختلف و مشرق الاذکارهای بهائی در غرفه نصب گردیده بود.

عکسهای مقابل مناظری از این غرفه را نشان میدهد. این نمایشگاه از ۲۳ فوریه تا ۲ مارچ ادامه داشت و مورد استقبال بازدیدکنندگان قرار گرفت و در این مدت بین بازدیدکنندگان بروشورهای بزبانهای انگلیسی فرانسه و سواهیلی در مورد دیانت بهائی توزیع گردید.

چند پادشاه و رئیس جمهور در روز افتتاح نمایشگاه حضور داشتند و از غرفه بهائیان دیدن نمودند. شرحی از ورود عده‌ای از جوانان بهائی به نایروبی همراه توضیحاتی درباره شارع دیانت بهائی و بیت العدل اعظم الهی و اعتبار مقدسه در حيفا و عکا در روزنامه‌های محلی نایروبی درج شد و علاوه عکس از این گروه و ترجمه انگلیسی یکی از کلمات مکنونه با حروف درشت و نام "بهاالله" در این روزنامه دیده میشود. در تمام مدت نمایشگاه بیش از ۶۰۰۰ نفر از آن دیدن کردند و با بیش از ۵۰۰ نفر بحث و مذاکره بعمل آمد و ۱۸۰ نفر تقاضای شرکت در جلسات امری را نمودند.

## IRANIAN TOURISTS IN KENYA

A GROUP of 10 tourists from Iran arrived in Nairobi yesterday to start a 25-day tour of East Africa, during which they hope to mingle with Bahai Brothers and visit various tourist attractions.

A spokesman for the group, Dr. Fachang Frank Selfidhash, a lecturer at the Tehran University, Iran, told newsmen at Nairobi Airport that the group will consult with their Bahai Brothers in Kenya before they make a programme of their tour here, in Uganda and Tanzania.

The group, consisting of the believers of the Bahai Faith which was founded by Bahai Ullah in 1844, had made a pilgrimage to the Bahai Shrines in Israel where the Universal House of Justice is.

KNA

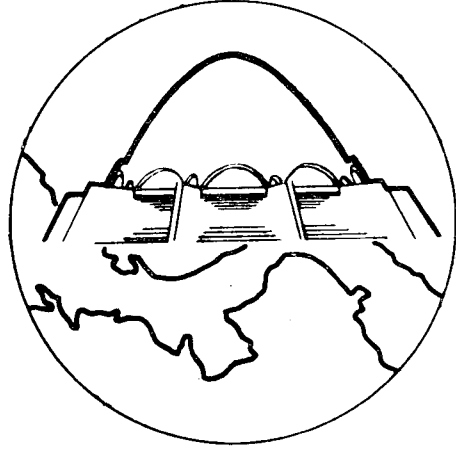
East African Standard, Saturday, March 11



# آهنگ بدیع

سال

۲۲



شماره

۳ و ۴

اجتاهت باید هیچ حزبی وائل شوند و در امور سیاسیّه مدخل نمایند

« حضرت عبدالبهاء »

صفحه

۲

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۳

وقت تنگ است

۷

یادداشت‌های تاریخی راجع به امر مقدس بهائی در عشق آباد

۱۲

تحقیقی درباره تاریخچه ایجاد تشکیلات جوانان بهائی

۱۶

قصیده تاریخیّه

۱۹

حواشی ابوالفضائل بر فرائد

۲۵

امّ المعابد آمریکای لاتین

۲۹

رضاقلیخان سرور الشهداء

۳۸

اخبار مصوّر

۴۳

قسمت نو جوانان

آهنگ بدیع

سال

۲۷

شماره های ۳ و ۴

هفتم شهر العظمه تا یازدهم شهر الکلمه ۱۲۹۰

خرداد و تیر

۱۳۵۱

مخصوص جامعه بهائی است

بمبئی

در دست یوسف مصر گھر یوسف کنگان با صحبت و ملازمت در بازار بمبئی  
 جلوس نمود ولی یوسف حاجت تقرر در مصر راجعاً با خبر نورانی و حسن زواری  
 یونانی و ملازمت را و سبباً سبباً و مطلع روشن منظر چون شن در بازار  
 تجلی فرمود و چرخ سیریلان را مدعیان و طالبان راجعاً نماند  
 در پیش غریب تو فرمود و جمال راجعاً در سپر غم پنهانی محضرت  
 در آیم جلوس و ظهور محبوب و سرورم شدند و در اوقات تجلی بطور محمود

گشتند و ایها علیک و علی کل فانز

عبدالله ع

برادران و خواهران روحانی ام در کشور  
 مقدس ایران تمنای خاضعانه ام آنکه چند لحظه  
 وقت پربهای خود را صرف مطالبی که از طرف يك فرد  
 بیسواد عادی ولی متمسک که از نعمت جمله  
 پر از علم و ادب محروم برشته تحریر می آید  
 با حوصله بیشتر عطف توجه فرموده ملول و خسته  
 نگردند، و این نوشته ها را که شاید با مقالات کثیره ای  
 که تا کنون مرور نموده اند تفاوت فاحشی داشته  
 باشد عنایتاً با تمعن و آفری مطالعه فرمایند و از  
 ذکر مطالبی که بکمال صمیمیت و خلوص در طبق  
 اخلاص گذارده و بی پرده بیان میگردد معذورم  
 دارند، این عبد ناتوان در سنوات عدیده دوره  
 مهاجرتم که بلا استحقاق نصیب گردیده بارها  
 مصمم به شرح مهاجرت و وقایع بیحصر و حدی که  
 در این مدت بوقوع پیوسته گردیده، ولی هر بار  
 بعناوینی بخود اجازه نداده بودم که از قدم  
 بسیار کوچکی که برداشته ام ذکری نموده و بس  
 احبای عزیز الهی کشم که خدای نخواستہ تعبیر  
 سوئی گردد.

ولی در این اواخر با توجه بمسئولیت های  
 خطیری که جامعه اهل به خصوصاً در کشور  
 مقدس ایران که مهد امرالله بوده و آثار جاویدان  
 قیام و جانبازی مومنین اولیه صفحات زرین تاریخ  
 امرنازنین را تشکیل میدهد و شرح فداکاریهای  
 قابل تحسین و تقدیر عاشقان کوی جانسان در  
 متون الواح و آثار مبارکه و دانشمندان امرعظیم  
 به بهترین وجهی خود نمائی میکند، در اثر استماع  
 خبری که در آستانه اختتام نقشه مقدسه نه ساله  
 بیت المدل اعظم الهی شیدالله ارکانه هنوز  
 احبای عزیز ایران موفق بانجام بیش از ۹۰ درصد  
 نقشه مقدسه نگردیده اند در حالیکه احبای  
 امریک علاوه از سهمیه خانمه نقشه قبل از موعد

وقت تنگ

است

نمیفرمائید در دوره حیات هیکل اطهر که رجای مشتاقان را اجابت فرمودید حال در ملکوت این روح مقدس آن مولای عظیم منتظر و مترصد که باقیام عاشقانه جبران مافات نعائم و ایمن لحظات زود گذر را از دست ندهیم و فرموده حق تا سفارا بیماری غالب نشده و بهار را خزان در بر نرفته قیام کنیم و هر چند طهران موطن جمال ایزدک و ارض مقدس است ولی در حال حاضر رضای حق نیست احبای در آن ساکن باشند، این افسانه نیست بیان حق است اگر ایام بی آن مولای عظیم و عزیز داریم چرا در آن تصمیم مرد و حکمتهای الهیه را در این مورد بندگان نمیتوانند درک کنند و بی برنگ عاشق صادق کسی است که کلام محبوب را بجان و دل بپذیرد و بود در این راه بیان خود را از دست نهد.

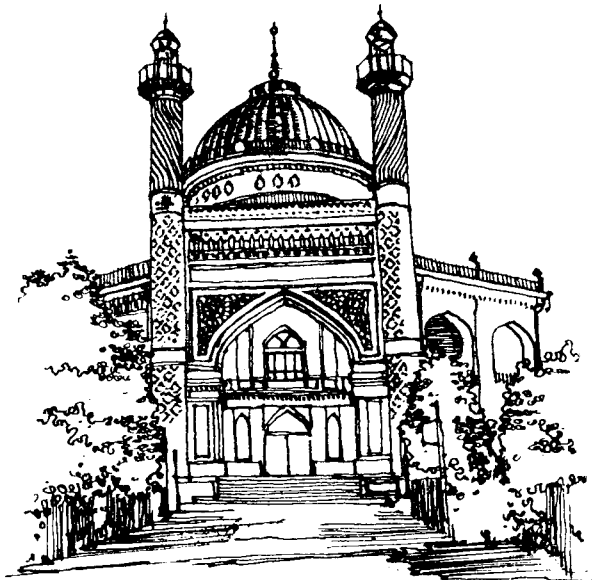
مطلبی که واجد کمال اهمیت و توجه است رضایت خانمهای محترمه منجذبه است که در امر هجرت نکتی موثر و مهمی را ایفا نمایند چون شنیده و دیده شده که اکثری از رجال صمیمانه آرزوی هجرت دارند و آماده گئی بهترین فداکاری و از خود گذشتگی در آنان موجود ولی همسران مهربانشان باین امر رضایت ندارند یعنی بزرگترین مانع همانا عدم رضایت آنان است، پیخواهم بعنوان یک برادر واقعی بآن خواهران روحانی بگویم که در این عصر نورانی که جمال عدم جل ذکرة الاعظم تاج و هاجی از موهبت نظمی بر سر آنان گذارده و مقام بر عظیمی بآنان عنایت فرموده آیا بیاس قدر دانی و سپاس ایمن موهبت جاودانی شایسته نیست که همسران مشتاق خود را در اجرای این فریضه مقدسه دری نمایند و در تحقق هدف مقدسی که مشترکاً برعهده دارند آنان را مدد و یاری فرمایند، چون سگی نیست که بفرموده حق که زن و شوهر را چون دو بال تشبیه فرموده اند فردی بدون استعانت همسر خود مشکل بتواند توفیقی حاصل نماید، نباید این ذره کمترین انعام نعمانی چنانکه حق

اجر مهاجرتی عنایت فرماید قسمت اعظم آن راجع به همسر مهربان و مومن و مخلص این عبد میباشد که تمام ناملایمات عدیده این نقطه بعیده را بکمال انبساط و سرور قبول و مشوق بی نظیر و وفادار در تمام ایام هجرت بود است، بهر حال امید وارم خواهران روحانی که پرورده اند قدرت الهی و در مقام ایمان و ایقان و انجذاب و اشتعال مشار بالبنان میباشند با توجه بمقام ارجمندشان در این ظهور اعظم همسران خود را در این هدف مقدس صمیمانه و خالصانه استعانت فرمایند و بنا بفرموده حضرت رسول اکرم (ص) که فرمود بهشت زیر پای مادران است، در این عصر نورانی بهشت در اراده و تصمیم اماء الرحمن مخلص و غیور امراللد است که در امر هجرت همسران خود را تشجیع و ترغیب و بهشت واقعی راجعت خود و عالمیان ایجاد نمایند.

امید وارم از این تذکرات برادرانه و بی شائبه این ذره بیمقدار طول نگردید و چون خود از لذت بیحد و حصر مهاجرت دریغ ندر بر خوردار بودهام بعنوان اتمام حجت روحانی ناگزیر بگویم آن گوییدم، و متأسفم که آنطوریکه باید نتوانستم منویات قلبی ام را در این مقام ابراز نمایم شاید از خلال این نوشتهجات احبای بسیار عزیز بالتهاب روح حزینم تا حدی بی برده و بهیجان درونی ام واقف و گدافت و صمیمیتی که از آن متضوع عطف توجه فرمایند، در خاتمه تمنای خاضعانه ام از عموم یاران عزیز رحمانی آنکه در حق ایمن مشتاقان دعا فرمایند که بتوانیم تا آخرین نفس در امر مهاجرت قائم و ثابت بوده و بحسن خاتمه موفق شویم.

زابل - خاکپای احبای عزیز الهی عبد فانی  
ضیاء الله منیع اسکوئی





جناب فضل الله شهیدی از اجله و اکابر احیاء نجس جلیل حضرت استاد علی اکبر شهید یزدی و مورد عنایات لاتحصای حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاظهر الفدا بسود هاند .

در یکی از الواح صادره از کنگره گهربار مرکز میثاق باین بیان اعلی مخاطب  
 قوله العزیز :

" ای سلیل حضرت شهید عنوانی چنین شیرین و ملیح و بلیغ سزاوارتواست زیرا شهید مجید راسلیلی و آن شخص جلیل را یاد گاری نظیر و مثیل هر دم نام تو برم پیاد آن روح مصور و روی منور و خوی معطر بخاطر آید و از خدا خواهم که تونهایی برانند و تر و تازه در گش آن آمل او گردی . . . . "

جناب شهیدی در عشق آباد بسال ۱۳۰۹ هـ - ق متولد و قریب ۴۰ سال در آن دیار مقیم و چندین سال با عضویت در محفل مقدس روحانی عشق آباد موفق بر خدمات عظیمه در تشکیلات وسیع و منظم آن دیار بود هاند .

همزمان با انقلاب جوانان ترک و آزادی هیکل مبارک مفتخر بزیارت اعتبار مقدسه و استفاضه از محضر انور حضرت عبدالمیاء گردیده و قریب سه ماه از کاس لقا سرمست بوده است .

پس از خروج از روسیه به مشهد خراسان عزیمت و الی حسین در این شهر مقدس اقامت نموده و سالهای متوالی با عضویت در محفل روحانی و سایر تشکیلات قائم بر خدمت بوده و میباشند .

یادداشت های تاریخی راجع به امر مقدس

بهائیتی در عشق آباد

یکی از اقدامات جالب و ارزنده جناب شهیدی یادداشت‌های پراکنده - متعدد و متنوعی است که طی جزواتی کثیر با خط خوش گردآوری شده است و برای محققین و طالبین مجموعه گرانبهای بشمار میرود .

از جمله محقق شهیر و فاضلی نظیر حضرت اشراق خاوری علیه بهاالاهی در بعضی از آثار خود باین یادداشتها اشاره فرموده اند . این جزوات مبین اطلاعات عمیق و وسیع و ذوق سرشار و حوصله لانهایه مشارالیه است . از صفات برجسته حضرت فضل الله شهیدی تواضع و فروتنی خاص ایشان است . برحسب اشاره لجنه آهنگ بدیع این عبد با ایشان ملاقات و تقاضا نمود از اطلاعات جالب و وسیع و نکات دقیق تاریخی و خاطراتی از سوابق خدمات عظیم روحانی خود برای خوانندگان این مجله عنایت فرمایند بدون تکلف خاطراتی در مورد عشق آباد مرحمت فرمود ولی باتیسم و لهجه شیرین یزدی اظهار داشت یادداشت‌های من بدرد نمیخورد آنها را نفرستید .

زندگی ساده و بی پیرایه حضرت شهیدی و عدم تعلق خاطر بامور مادی و ظواهر آن مصداق قسمتی از این بیان مبارک حضرت ولی امرالله است قوله الاحلی : " وقتی عالم انسانی رو بترقی شایسته نهد که روسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند چندانکه آن طرز زندگی برای عموم رعایا نیز سهل الحصول شود و فقرا را مسرور نماید نه ملول زیرا زندگی ساده و ترک تکبر و آرایش هر صعوبتی را سهولت بخشد و ظلم و اعتساف را بمعدل و انصاف مبدل کند و عالم را از احتیاجات شدید برهاند ."

بهر تقدیر امید است بوسیله مجله آهنگ بدیع قسمتی از یادداشت‌های جناب شهیدی مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد .

دکتر مفیدی

# یادداشت‌های



# تاریخی ...

بقلم جناب فضل الله شهیدی

راجع باین سانحه موله نگاشته اند قسمتهائی استفاده نموده زیرا " بدرج آن میادرت شود .  
 " در سال ۱۳۰۷ هجری قمری صباح یوم دوازدهم محرم تقریباً سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته درحین که حضرت شهید از میان بازار عبور میفرمودند و نفر از اشرار که یکی حسین و دیگری علی اکبر نام داشت در جمیع خلایق حضرت شهید اصفهانی را که بهائی بود احاطه نموده و با سی و یک زخم مهلك بسدن پاکش را قطعه قطعه کردند و خون مطهرش که روح محبت و صفا و روان دیانت و وفا بود بر زمین ریختند . . . این واقعه موله مورث حزن احباء و سرور و شادی اعداء امرالله گردید ولی از طرف دولت فردای آنروز از حکمران که کاماروف بود فرمانی صادر یافت و مرتکبین قتل و محرکین توقیف گردیدند و پس از دو ماه که مقدمات استنطاق و بازرسی کامل و تحقیق عمیق بعمل آمد محاکمه شروع شد یوم دوشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۷ مطابق ۷ نوامبر روسی بود محاکمه شروع و پس از سه روز حکم قطعی صادر گردید که د و نفر که موسومند به ابراهیم و غفار بی تقصیر و آزادند و هفت نفر دیگر که گناه ایشان ثابت و محقق گشت اما علی اکبر معروف و حسین که مباشر قتل حاجی محمد رضا بودند باید از دار آویخته و کشته شوند و بقیه بد ورتترین اراضی سیبری بعضی بحبس ابد و برخی به پانزده سال با اعمال شاقه محبوس و یک نفر اسدالله که گناهش کمتر از سایرین بود به یکسال و چهارماه زندان محکوم و پس از آن مرخص و از معالک روسیه اخراج شوند پس از صد و حکم از طریق عجز و مسکنت هر یک بکسان خود پیغام دادند که تا حکم را سرکار کاماروف امضاء نکرده نزد طائفه بهائیه برویند و ایشان را بشفاعت نزد سرکار ژنرال بفرستید شاید در این مجازات که تحمل آن غیر ممکن است تخفیفی داده شود . بناً علی هذا حاجی رضا برادر ملا

اولین نفوسی که از ایران به عشق آباد مهاجر نمودند در سال ۱۳۰۰ هـ - ق جناب آقا محمد رضا ارباب ابن جناب حاجی محمد کاظم اصفهانی و جناب حاجی عبدالرسول یزدی و در سال ۱۳۰۱ جناب استاد علی اکبر شهید یزدی و جناب استاد محمد رضای یزدی میباشند و بعد از آن همه ساله عده زیادتری از یاران الهی بواسطه تضییقاتی که بر آنها وارد میشد مجبور به مهاجرت عشق آباد گردیدند در آن اوان مسلمین متوجه اجتماع بهائیان در این مدینه گردیده و همواره بعضی از آنان بانظرس عداوت بآنها ناظر بودند ولی احباء بآنها محبت و ملامت نموده و با برخی که طالسب حقیقت بودند مصاحبه نموده و عده ای اقبال بامر مبارک نمودند جناب حاجی محمد رضا پیش از همه در تبلیغ و هدایت نفوس ساعی و جاهل بودند و به بهائیت مشارالینان . بهائیان تا سال ۱۳۰۷ هـ - ق چندان در نزد ملل دیگر معروفیتی نداشتند تا اینکه واقعه شهادت جناب حاجی محمد رضا در سال ۱۳۰۷ هـ - ق روی داد در این مقام بهتر آنست از مقاله مفصلی که جناب آقا میرزا ابوالفضل گنایگانسی

احمد و جمعی دیگر از تجار و عالیهنایان رضایک  
که افسر ویحیی بک قره باغی رانزد جناب آقا  
محمد رضا ارباب و جناب آقا میرزا عبد الکریم که از  
بهائیان بودند شفیع نمودند در خدمت جناب  
کاماروف شفاعت نمایند و متعنی عفو از جرائم و  
تخفیف در مجازات گردند لهذا باتفاق جناب  
آقا میرزا عبد الکریم و جناب آقا غلامحسین اصفهانی  
و جناب آقا شهیدی یوسف میلانی و نگارنده  
عازم خدمت ژنرال شدید سائیرین هم که تقاضای  
تخفیف در عفو و جرائم از احباء نموده بودند  
حضور داشتند آقا میرزا عبد الکریم مطلب را  
معروض داشت و جواب بک مترجم مقصود را بمرض  
رسانید سرکار ژنرال فرمود اهالی جمیع  
اریان و مذاهب در نظر اعلیحضرت امیرانور اعظم  
در یک مرتبه ملحوظ و بهائی و غیرها بدون تفاوت  
مشهود و من از شما بسیار خوشنود شدم که با وجود  
آنهمه شرارت مقصرین باز از ایشان شفاعت  
مینمائید و اکنون قول نمیدهم که در جزای ایشان  
تخفیف داد نخواهد شد و لکن نظرمیکم اگر  
تخفیف داده شد بسمع شما خواهد رسید . چون  
کلام سرکار ژنرال بپایان آمد دیگر باره جناب  
آقا میرزا عبد الکریم در مقام شفاعت برآمد و مستدعی  
عفو و صفا از خطای مقصرین گشت و ثانیاً حضرت  
ژنرال جوابی مانند سابق فرمود و حاجی رضا  
برادر ملا احمد و جمعی از رؤسای معاندین  
هم در این مکالمه حضور داشتند و نتایج ظالمین  
و مظلومین را برای العین دیدند خلاصه پس از  
مراجعت مسموع شد که در مدت سیبیر تخفیف  
داده شد و مدت این مجازات هشت سال تعیین  
یافت و نیز مشهور شد که یوم چهارم ربیع الثانی  
آنها را بدار خواهند آویخت و حسب الامر سرکار  
حکمران آن سامان دو دار روی روی محبس نصب  
نمودند خلاصه و نفر قاتل را بی پای دار حاضر  
کردند و مأمور اجرای حکم بنند بر گردن ایشان  
افکند که ناگاه برخلاف تصور کل دست بندرت

مالك الملك جلت عظمته صورتی دیگر ظاهر  
فرمود و حکمت البیهه جلوه دیگر آشکار گشت و  
اجمال آن اینست که در آن حین مدعی العموم  
حاضر و مکتوبی در دستش بر خلق قرائت فرمود و  
خلاصه این بود که طائفه بهائیه خدمت ژنرال  
از مقصرین شفاعت نموده و تخفیف مجازات ایشان  
را استدعا کرده اند حضرت ژنرال محضراً اظهار  
رضایت و ابراز مکرمت و عنایت نسبت بایشان از  
قتل این دو قاتل عفو فرموده و از خون آنها  
در گذشته و حکم فرمود این دو نفر نیز پانزده  
سال در سیبیر باعمال شاقه منفسی باشند چون  
این مکتوب قرائت شد جمیع بشکر و ثنای الهی  
زبان گشودند و شادمان و خرم مراجعت نمودند  
فی الحقیقه ظهور این واقعه نتیجه اعمال دوستان  
شد و موجب مزید افتخار اهل بها گردید  
چنانچه بعضی حکایت نمودند نوعی این فقره  
در قلوب بزرگان مسیحیه موثر شده بود که بعضی  
را رقت دست داد گرفته بودند و گفته بودند  
ملاحظه نمائید مراتب عفو و صفا بهائیه را تا چه  
پایه است که از قاتل خود شفاعت مینمایند اگر چه  
اول شهادت حضرت شهید الهی حال در هر  
موقع عنایات البیهه و توجهات ربانیه نسبت به  
دوستان ظاهر بود و در هر قدم خداوند تبارک  
و تعالی تائید میفرمود و آنچه موجب افتخار و  
سرافرازی است موفق و مبتدی میداشت و این  
عمل پاک احباء برای نزول الواح قدسیه و وصول  
آیات البیهه که تصریح بر رضای الهی از اعمال  
دوستان فرموده بودند اطمینان و شوق دایر گشت  
الحمد لله تبارک و تعالی امری مخالف رضای الهی  
از دوستان ظاهر نشده و حرکتی مغایر شریعت  
مقدسه از احباب بروز نیافت و از صریح کلمات  
مبارکه معلوم شد و فعل رضای الهی که  
اعلی المقاصد بالفین است شامل حال احباب  
گشته اول آنکه آن ایام که اعدایا اسلحه در کویچه  
و بازار میگشتند و قصد قتل احباب را داشتند

# پادشاهت های قارپخی

این طایفه در خیال قتل آنها نیتادند و تصور رفع آنها را بخاطر راه ندادند که بعضی اوقات واضح کشته شدند و نکشتند دوم اینکه از قاتل حضرت شهید شفاعت نمودند و تخفیف مجازات قاتلین از سرکار ژنرال متمنی شدید و نیز در اکثر الواح مقدسه نسبت به حضرت شهید بلا نهایت اظهار عنایت فرموده اند و از وصول ایشان بمقامات عالیله که اعلی از ادراک جهان است اعلام داشتند بلی بیده الامر برفع من یشاء و یضع من یشاء انه هو القوی القاهر القالب القدیر . . . .

باری بعد از شهادت حضرت شهید بهائیت شهرت یافت و بر سمیت شناخته شد و استقلال آئین الهی بر کل واضح و مشهور گردید و در ریجا نامسمات و تشکیلات امریه از قبیل مدارس بسراسه و دخترانه و سایر موسسات عام المنفعه بوجود آمد و حسن اخلاق و اعمال و صداقت و امانت و پاکیزگی طینت پیروان اسم اعظم و متابعت تمام از او امر دولت و عدم مداخله در امور سیاسی همه جای مورد اطمینان و حمایت مقامات عالیله و ستایش و تمجید نفوس منصفه واقع گردیدند .  
اینک سئوالاتی که فرموده اند زیلا" بهر فر  
برسانند :

۱- عده احبای عشق آباد در حال حاضر قریب یکصد و پنجاه نفر میباشد در سابق ایامی که تشییقات شروع نشده بود و بایران حرکت نکرده بودند در حدود چهار هزار نفر بودند و در ایام انتخاب محفل روحانی قریب نهصد نفر برای دادن رای شرکت مینمودند .

۲- محافل نوزده روزه ضیافتی در ایامی که زنده در عشق آباد بودم تشکیل نمیشد زیرا در این باره دستوری از مولای مهربان حضرت ولی امرالله روحی لرمسه الاطهر الفدا نرسیده بود تا طریق آن عمل شود تمام جلسات اعیان و

و ایام شکر که در سالنی که در محوطه بیابان مشرق الاذکار بنا شده بود تشکیل میگردد پسند همچنین جلسات عمومی در همان سالن منعقد میشد و بسیار با نظم و ترتیب تحت برنامه مخصوص اداره میشد در منازل احبای هم همواره احتفالاتی رایر میگردد و دوستان از این جلسات استفاده شایانی از روحانیت مینمودند .

۳- جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان در سال ۱۳۱۹ هـ - ق بنا با امر مبارک حضرت عبدالبهاء روحی لمبودیت الفدا برای تاسیس مشرق الاذکار بعشق آباد وارد و در سال ۱۹۰۲ میلادی بنیان اولین معبد بهائی در این شهر گذارده شد و ایشان تا سال ۱۳۲۵ هـ - ق در عشق آباد تشریف داشتند و با وجود کبر سن و ضعف بنیه همواره سعی و کوشش و جدیت تمام در اتمام این معبد جلوس میفرمودند بعدا با امر حضرت عبدالبهاء بساحت اقدس عزیمت فرمودند و پس از چندی صعود بملکوت امین نمودند .

مهند من اولیه مشرق الاذکار اکتف بسود در سال تمام در تحت نظارت او بساختن آن مشغول بودند بعد از این خدمت من فصل شدند و آقای ولکف بجای او منصوب و تا اتمام ساختمان مشغول بود و با نهایت جدیت و دلسوزی او و اهتمام باران امین بنا اختتام یافت و آقای ولکف در سال ۱۳۳۸ هـ - ق فوت نمود و عموم احبای الهی در تشییع آن رجل کریم مشارکت کردند بی اندازه مورد تجلیل بهائیان واقع گردیدند و راتب بحضور حضرت عبدالبهاء عرض شد در لوحی که بافتخار محفل روحانی بهائیان عشق آباد نازل شده میفرمایند که : " من در تشییع جنازه او حاضر بودم " و باران عنایت و الطاف زیاده در باره مشارالیه میفرمایند .

این همه عکس می و نقش نگارش که نمود  
یک فروغ رخ ساقیست که در رجام افتاد  
"حافظ"

# تحقیقاتی در تاریخچه

## ایجاد

## تشکیلات

## جوانان

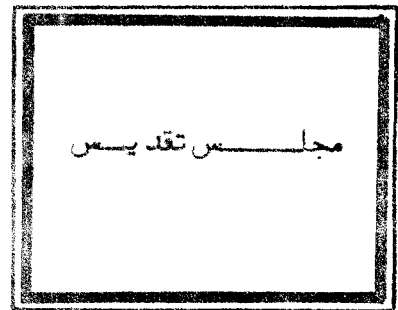
## بشاکتی

ایجاد و تکامل تشکیلات امریه یعنی ثمره  
نظم بدیع الهی قسمتی بسیار مهم و درخشان  
از تاریخ مقدس دیانت بهائی را تشکیل میدهد که  
قابل تعمق و تحقیق بسیار است و البته باید روزی  
توسط محققین بهائی مورد مطالعه دقیق قرار  
گیرد تا مبین تحولات جامعه امر در اثر تربیت  
روحانی در ظل نظم بدیع الهی باشد چه باین  
وسیله تاریخ عصر تکوین از دور بهائی مورد مطالعه  
قرار خواهد گرفت. هر چند قسمت اعظم از تبیین و  
تعمیم این نظم مقدس در عصر رسولی انجام  
گردد باست ولی ضرورت تسلسل و ارتباط و قایم  
امریه ایجاد میکند سیر تحقیق همچنان ادامه  
یابد و از همه مهمتر چگونگی تحول و ترقیات جامعه  
بهائی و ثمرات و اساس نظم بدیع بخصوص در  
تشکیلات جوانان بهائی مورد تحقیق قرار گیرد.  
ایجاد اولین مشرق الاذکار بهائی در  
عشق آباد و توجهات مخصوصه حضرت عبدالبها  
و حضور مبلغین و فضلاء برجسته او چون  
ابوالفضائل و آقا سید مهدی گلپایگانی در این  
قسمت که بعینت موقعیت جغرافیائی، اجتماعی و  
تاریخی اهمیت خاصی را حائز بود باست بیان  
کننده این حقیقت است که تحقیق در چگونگی  
ایجاد تشکیلات امریه در این اقلیم راهنمای  
ارزشمندی برای تحقیقات بعدی در این زمینه

از: فریبرز صهبا

خواهد بود . در این مقاله قسمتی از تاریخچه فعالیت‌های امری جوانان بهائی عشق آباد که موثر در ایجاد تشکیلات جوانان بهائیی در سایر بلاد و بخصوص ایران گردیده و مورد عنایات مخصوصه حضرت عبدالبهاء و سپس حضرت ولی‌عزیز امرالله واقع شده بررسی می‌گردد .

هرچند از بدایت ورود بهائیان به عشق‌آباد که از سال ۱۳۰۰ هجری قمری شروع می‌شود بعضی از جوانان در خدمات امریه با قدم‌ها هم‌عنان بوده‌اند ولی تشکیلات مخصوصه که بر اساس نظم و ترتیبی معین سبب تربیت اجتماعی و تولید حس خدمت بجامعه باشد نداشتند و باین سبب اکثر آنها در میان خدمت نبودند ولی از آنجا که سال بسال جمعیت احبا در این مدینه افزون میگشت و دایره خدمات وسیع‌تر میشد کم‌کم احساس نمودند که در سایه چنان تشکیلاتی بهتر نمیتوانند بخدمت موفقی گردند .



در سال ۱۳۲۷ هجری قمری جمعی از جوانان بهائی عشق‌آباد مجلسی بنام تقدیس تشکیل داده جوانان بهائی را بشرکت در آن دعوت نمودند عده‌ای از این جلسه بالغ بر شصت نفر میشد و در منازل احبا تشکیل میگردد اهداف این جلسات بشرح ذیل بود :

- ۱- آشنایی جوانان بهائی بتعالیم مقدسه .
- ۲- تدریس استدلالات عقلی و نقلی امریه .

- ۳- انتشار آثار والواح باطبع‌الذاتین .
- ۴- تهیه تقویم بهائی و چاپ آن .
- ۵- تعلیم ناطقین جوان .

مجلس تقدیس بیش از پنج ماه دوام پیدا نکرد و اگرچه مقاصد و اهداف فوق بغیر از چاپ تقویم کاملاً با موفقیت عملی گردید بعلت مخالفت بعضی از کهن سالان که تصور مینمودند کم‌تجربگی و تندروی جوانان نتایج حسنه نخواهد داشت بتعمیق افتاد و جوانان که جزاتحاد و اتفاق احبا و خیرخواهی جامعه مقصدی نداشتند از تعقیب کار خود دست کشیده باقتضای زمان موکول نمودند چندی جوانان بدون اجتماعات و تشکیلات بسربردند البته آنان که لذت تشکیلات را چشیده و از اهمیت آن اطلاع داشتند افسرده خاطر بودند تا اینکه در ماه مارس سال ۱۹۱۷ و باره گروهی گرد هم آمدند و مجلسی بنام "ترقی" تشکیل دادند :

مجلس ترقی که اعضای آن روز بروز زیاد تر میشد با استقبال شدید جوانان روبرو گردید بطوریکه تا یکصد نفر عضو را این تشکیل شرکت مینمودند اهداف این مجلس عبارت بودند از :

- ۱- اصلاح و ترقی اخلاقی و اجتماعی جوانان
- ۲- تربیت اطفال
- ۳- تشکیل کتابخانه
- ۴- انتشار روزنامه
- ۵- طبع و نشر ادبیات و معارف و آثار مبارکه امری .

چیزی که بیشتر از همه مورد نظر اعضای این تشکیلات بود بالا بردن سطح مدرسه بهائیان بدوجه متوسطه بود چه که تا آنکند شده حضرت عبدالبهاء در مورد اهمیت تعلیم و تربیت

مدرسه ترقی در خدمت عشق آباد بین در پی می رسید و پیگانه وسیله ترقی جامعه را به پیشرفت سطح فرهنگی و روحانی جامعه بخصوص نونهالان معین می فرمودند برای حصول به این آرزو زحمات بسیار کشیدند و بالاخره در منزل آقا مشهدی یوسف میلانی مجلس مجللی با حضور احباء تشکیل گردید و ناطقین جوان بهائی با عشق و ایمان فراوان اهمیت و لزوم ترقی مدرسه را مورد بحث قرار دادند و همه احبا با نهایت صمیمیت و ناسرحد توانایی اعاناتی نمودند که نظیر آن گذشت و همدمانی را کمتر بهائیان عشق آباد بیاد دارند ولی با کمال آسف بعضی نفوس که مفهوم تعالیم مبارک و صمیمیت جوانان را هنوز درک ننموده بودند عدم اقتضای وقت را بهانه می برای مخالفت نمودند این عقیده عالی را با وجود فراغ بودن قوه مالی از اجرا باز داشتند و پس از مدتی وجوه اعانات بسینه صاحبانش مسترد گردید و نظر به مقتضیات زمانی و مع شدید حکومت از تجمع احبا در مشرق الان کسار بدیع محافظ و از جمله مجلس ترقی در جهت سازمان عسور ۱۹۱۲ تعطیل گردید اما جمیع احبا طمعش بودند که از این تحرك و شور و اشتیاقی که در جوانان تولید گشته در آئینه نزدیک در و باره اثراتی ظاهر گشته منجر بخدمات و نتایج عظیمه در جامعه خواهد گردید .

تشکیل اتحاد جوانان بهائی

در سال ۱۹۱۱ میلادی در ۲۸ فورال جمعی از جوانان بهائی اجتماع نموده با عشق و جدیت و فعالیت استواری نا پذیر عموم جوانان بهائی را به اشتراک در تشکیلات امری دعوت نمودند و بنا به ترتیب محفل مقدس روحانی مجلس اتحاد تشکیل شد و برای رسیدن با اهداف عالی خود هیئتی از بین جوانانی که در آن عضویت داشتند انتخاب

نمودند اگر چه در ابتدا مشکلات و موانع فراوانی در راه خدمات امریه موجود بود ولی سرانجام بكمك محفل روحانی اساس تشکیلات جوانان مستحکم و منظم گردید و "محفل اجرائیه اتحاد جوانان بهائی" که در حقیقت رأس تشکیلات جوانان بهائی بشمار می آمد با ۹ نفر عضو که توسط اعضای اتحاد جوانان سالی یکمرتبه انتخاب میشدند به تصویب محفل روحانی می رسیدند تشکیل گردید . اهداف اتحاد جوانان بهائی از این قرار بود :

- ۱- حفظ و تکمیل تراقت خانه و کتابخانه بهائی "محمودیه".
- ۲- تشکیل گروههای علمی ، ادبی ، تاریخی .
- ۳- افتتاح کلاسهای شبانه برای مبارزه با بیسوادی .
- ۴- حفظ و صیانت اطفال بهائی .
- ۵- تشکیل کلوب های ورزشی و بهداشتی .
- ۶- تشکیل کلاس تابستانه برای نونهالان بهائی ( با اطلاع وزارت معارف ) .
- ۷- تشکیل کلاس موسیقی برای شاگردان مدرسه بهائی .
- ۸- طبع و نشر تقویم بهائی ( با اطلاع وزارت معارف ) .
- ۹- کمک به مساعدهت مادی به اطفال بی بضاعت که نمیتوانند تحصیل خود را ادامه دهند .

"تشکیلات جوانان بهائی عشق آباد"

محفل اجرائیه هر سال پس از انتخاب برای رسیدن با اهداف خود اقدام بتشکیل گنجنات ذیل مینمود .

- ۱- لجنه ارتباط : انعقاد مجالس عمومی و



مسامره که با افتخار مشاهیر و شهدای بهائی ترتیب داده میشد بعهده داشت.

۲- لجنه خدمت: تنظیم مجالس از نظر اثاثیه نظیر میز و صندلی و نیمکت و چراغ و پذیرایی در عهده این لجنه بود.

۳- هیئت تحریریه: اداره نمودن روزنامه دیواری "فکر جوان" و تنظیم و تصویب مقالات را بعهده داشتند.

۴- لجنه تهیه ناطقین: وظیفه این لجنه تعلیم ناطقین و اجرای برنامه‌های نطق و سخنرانی در مجالس عمومی و گروه‌های علمی و ادبی و تاریخی بود.

۵- لجنه عالییه: جمع‌آوری امانات از جوانان و کمک به امور مالی محفل روحانی را عهده دار بود.

اقدامات اتحاد جوانان بهائی عشق‌آباد  
از سال اول تا ژانویه ۱۹۲۷

۱- تاسیس قرائت‌خانه و کتابخانه محمودیه در مرکز شهر که دارای دو اطاق و چندین هزار کتب شرقی و اروپائی بود.

۲- چاپ تقویم هرساله که بالغ بر ده سال میگردید.

۳- ترجمه و طبع رساله آقا میرزا محمد ثابت مراغه‌ای بزبان روسی که حاوی اصول دین است بهائی و توضیح و معرفی امر بود.

۴- تشکیل مسامرات امری با افتخار حضرت روح‌الله، حضرت بدیع، حضرت فاضل قائمی، حضرت ابوالفضائل گلپایگانی، حضرت سلطان‌الشهدا و حضرت محبوب‌الشهدا، حضرت حاجی میرزا حمید رعلی اصفهانی، حضرت حاجی محمد رضای اصفهانی و حضرت ورقا.

۵- تشکیل محاضرات علمی، ادبی، تاریخی  
۶- تاسیس روزنامه دیواری "فکر جوان" که همراه بهائی یکمرتبه بیرون می‌آمد و در این مدت چهل و هشت شماره آن انتشار یافت.

۷- تاسیس کلاسهای شبانه مبارزه بیا همسوادی و آموزش زبان روسی و اسپرانتو.

۸- تشکیل کلاس ادبیات بهائی

۹- تشکیل تاترها و کنسرت‌های امری و غیر امری.

۱۰- تشویق جوانان بهائی بتحصیل کمالات انسانی.

۱۱- تاسیس مجلس محاوره هفتگی.

۱۲- مکاتبه با جوانان بهائی سایر کشورها در شرق و غرب.

۱۳- انعقاد جشن سالانه در هر دو فوریه بمناسبت یکسال خدمت جوانان بهائی و آغاز سال جدید.

در ماه تموز سال ۱۹۱۹ (لوحی بافتخار محفل جوانان از براعه مرکز میثاق حضرت عبدالصفا نازل و در آن تاسیسات و خدمات این تشکیل را تسجید و عموم جوانان را بخدمات امریه تشویق و تحریص فرمودند همچنین حضرت ولی عزیرا مولی‌طی توفیق مبارکی در ماه دسامبر سال ۱۹۲۶ اقدامات اتحاد جوانان بهائی عشق‌آباد را تحسین بسیار نموده آنان را به توجهات مخصوصه مبارکه مستظهر فرمودند.

"ای برادران و خواهران روحانی ما که وارث آن رب عزیزیم و باین شرف اسنی مفتخر و فائز حیف است خدمات جلله رب شفق را اکمال نمائیم و این عمل مرور و پاینده را بانجام و اتمام نرسانیم..."

"استخراج از توفیق مبارک حضرت ولی امرالله  
۱۱ اکتبر ۱۹۲۵"

تفسیرده تاریخیه - از ذکائی بیضاوی

بیضاوی هم در آن و دینی بر آرد

دو آفتاب بر آید از شرق ایران  
یکی از مطلع شیراز گشت نور افشان  
بال غرس بباه جادی از شیراز  
نمود دعوی باب الاهی ملک عالمی

خوشا بطلع ملا حسین بشیرانی  
بگردد شرح وجود شریف حضرت با  
حروف جمیع به قدسی گشت ذوی خفا  
یکی چون حضرت قدوس شیخ زوم بود  
شادگان فزون دیگر از ایشان

که بر سر بر آید کجی گزیده بود دفتر  
که یافت نقیض الی سخت از آن سفر  
زند حلقه تو پرده اندر بیان  
حرف جمیع هم مقام دو الافر

پیادیت بشیرانی از هر سوی  
بوی که روان گشت طلوت مشهور  
ز بنده عیس چهرق واکو سر بر  
سال به مستقیم نقش نور این خوا

زین بزرگوار در آرد به بیضاوی گوی  
بیهوشی که بیاید به بیضاوی گوی  
یا و بی که بیاید به بیضاوی گوی

بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است

همه بیجا فرادان و غمش بیکر  
شد گشت به تیریز نظر داور  
گفت این از این بزرگوار  
گشتند از این ارکان بزرگوار

ولی مطلع طهران تا نایب خورشیدی  
سایه رفت و معروض به باء الله  
بگردد خویش بر اندگان خاصش را  
ولی فتوس که ناگرد نفس کوه فکر  
بجان شاه نمودند سو قصد زلف

بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است  
بسیار حال تو در این است

حاضر بود براندان قهر سلطان  
در این اوان سینه بعدین فرزند

ایر کند و در زخم زلف  
شد آفرمان که حق آتش داده بود خبر

عجب نظم شد طلعت با سحر  
چو بعد چاره آمد از گشت حضرت او

بگری جانان جهانان بر  
بسیاری که بدست فخر او شد بر

دوازده سینه نهاد گشت در کوفه  
و یاقی که پیدا شد از آن نام

بدر توغ کیمیا خدای را  
شرح و در وسط خیمه با صد دست

پس بجانب اسلامول شد از بغداد  
چهاره که حرم با سلیمان گزید

خود کوز سنی بکلاه و عزت و  
شرف بکرم ولادت او در دست

ادنه مطلع افراش با بی بی  
گویند سلاطین و پس در الواح

پدید گشت در آنجا حق طیاره  
صد یافت شهر از روزگار

دوشت آید اگر بگری آن امام  
پس بقلعه نکاشد آن حال قدم

بسیار اعظم اندیش بجهت  
چو با بی بی و کتب دیدن

چه گویم آنکه در این دهه از آن  
ولی بهر حال از خارا اش روان بودی

چو با اطل آيات چو در  
که شرف خاندان است در شرف

تمام شرم که نیاید بصر آن آيات  
تمام حکمت و عرفان همه معانی نقر

و نیک بود و کاکان چون شاد  
تقصیر از این جهان جهان بود

اگر چه از پس چندی از آن شای گشت  
سال ۳۰۹ بعد الف رخ بهفت

گرفت بعد صعود جمال حق قدیم

بمشاورت حضرت شیخ ابوالحسن  
بمشاورت حضرت شیخ ابوالحسن

بمشاورت حضرت شیخ ابوالحسن  
بمشاورت حضرت شیخ ابوالحسن

پس بعالم باقی شافت و حیفا  
بحکم لوح و صایا زمام امر کجفت

سپرد رهبری دین نقادی دیگر  
در وقت شوخی تباری نه و فایرور  
نه ز تحمل و خود سس عیان هزار  
که مات حیران مادی در عقول نیز  
با نقد که نیاید تا بخش سهر  
بشکل زن برزد بکات باقی بر

چو اولایت امر جهان ابی یافت  
چو پیغمبرت امور سخنان نظامی داد  
چنین بخدمت سپرد رهبری شمال  
بست چشم پس از جهان با مخرای  
بجفا امر الهی پس ایادی امر  
پس از زمانی یعنی سال بصد بیت

شدند در ره همدی بیغ را سپر  
که برگشتن تا رسید امر شاه قدر  
شدند جمع و نشستند گرد یکدیگر  
بر آن اساس که سخوات شاه ملک ظفر  
مقام مرکز منصوص و نظر اکبر  
کنند اداره جهانرا بجهت او فر  
در آن باط مبارک پی هاپون فر  
مرا این قصیده سرودم بوقت سجود  
نه پاک چون بود طبع را طلال آرد

بیت عدل خصوصی هرگز حیفا  
نه انتخاب پس بیت عدل اعظم حق  
کنون در امر بایت عدل اعظم است  
بدور های فراوان بقرنهای کثیر  
ذکاتی از حق توفیق خدمتی طلبید  
سال هشتم تاسیس بیت عدل عزیز  
شده است قافیه تکرار اگر بی بی چند

# حواشی بر فرائد

( ۴۶ )

فرمود وقتی که مسافران بیعت غلام یعنی پسری بکردش  
 آید در آنوقت هر صاحب قوه علمی برپا کند . و كذلك  
 مجلسی در بحار در باب ماروی عن الباقر علیه السلام از ام  
 هانی ثقیه روایت نموده است **إِنهَا قَالَتْ غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي  
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي  
 كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بَيْنِي وَأَسْهَرَتْني قَالَ  
 فَسَأَلِي يَا أُمَّ هَانِي قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ  
 بِالْحُنْتِ الْجَوَارِ الْكُنْسِ قَالَ لَعَمْرُؤِ النَّسْأَةُ سَأَلْتِي يَا أُمَّ هَانِي  
 هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْهَيْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ  
 تَكُونُ لَهُ حَيْدَرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ  
 فَيَطُوبِي لَكَ إِنْ أَدْرَكَتَهُ وَيَا طُوبِي لِمَنْ أَدْرَكَهُ .** یعنی ام  
 هانی ثقیه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت  
 باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی آیه  
 از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب  
 کرده و از خواب باز داشته فرمود پرس آنرا یا ام هانی  
 گفتم قول خداوند عز و جل که فرموده است **فَلَا أُقْسِمُ  
 بِالْحُنْتِ الْجَوَارِ الْكُنْسِ** فرمود نیکو مسئله سؤال نمودی  
 یا ام هانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود

این روایت در بحار در باب ماروی عن الباقر علیه السلام آمده است  
 و در حواشی آن با خط خود مطالبی شریف  
 در این باب درج شده است  
 و در حواشی آن با خط خود مطالبی شریف  
 در این باب درج شده است

هیات محترم تحریریه مجله شریفه  
 آهنگ بدیع و فقه الله تعالی

پس از تقدیم تکبیر ابدع ایمنی بحضر میرسانم . سال گذشته این عهد مستمند موقعی که در رسولان بودم در بیت  
 جناب هیة الله خدا را در عبد الصمد ( که مهاجر محترم و مقیم سوران هستند ) کتاب فرائدی زیارت کردم که خسوس  
 مصنف حضرت ابوالفضائل قدس الله تریته مطالعه مینمود و آن در ۶ صفحه در حواشی آن با خط خود مطالبی شریف  
 مرقوم فرمود و آنند که جالب و مورد استغاده و دستاورد است لهذا این ناتوان عکسی از آن صفحات گرفتم و اینک بضمیمه  
 این عرضیه ارسال خدمت میشود تا هر طور صلاح بداند معمول فرمایند .  
 با رجای تایید عنایت الله فنا ناپذیر

این روایت در بحار در باب ماروی عن الباقر علیه السلام آمده است  
 و در حواشی آن با خط خود مطالبی شریف  
 در این باب درج شده است

والكرويين يكون جبرائيل أمامة وميكائيل عن يمينه  
 وإسرافيل عن يساره والرعب مسيرة شهر أمامة وخلفته  
 وعن يمينه وعن شماله والملائكة المقربون حذاه أول من  
 يتبعه محمد وعلي الثاني ومنه مختبر طيشح الله له الروم والصين  
 والترك والديلم والسند والهند وكابل شاه والجزر . يا با حمزة  
 لا يقوم القائم إلا على خوف شديد وزلازل وفتنه وبلاء  
 تُصيب الناس وطاعون قبل ذلك وسيف قاطع بين العرب  
 واختلاف شديد بين الناس وتشتت في دينهم وتغير من  
 حالهم حتى يتمني المتني الموت صباحاً ومساءً من عظم ما يرى  
 من كلب الناس وأكل بعضهم بعضاً وخروجه إذا خرج  
 عند اليأس والقنوط . فيأطوبى لمن أذركه وكان من أنصاره  
 والويل لكل الويل لمن خالفه وخالف أمره وكان من أعدائه  
 ( ثم قال ) يقوم بأمر جديد وسنة جديدة وقضاء جديد على  
 العرب شديد ليس شأنه إلا القتل ولا يستنيب أحداً ولا  
 تأخذه في الله لومة لائم . خلاصة ترجمة حديث شريف  
 ابن است كه ابو حمزة ثمالى روايت نموده است كه شنيديم  
 از حضرت ابي جعفر كه ميگفت چون قائم آل محمد عليه

من طرفي  
 اصل السنة والجماعة  
 ودر حدیثی از امام  
 اشدیدی رضی الله  
 عنده از المهدی  
 یابح عن الركن القائم  
 ويخرج متوجهاً الى الشام  
 ويحرب على من قدامه  
 ويكاتب على ساكنه  
 ويخرج به اصل الساء  
 واصل الاض في يوم  
 والرضى والفتيات  
 في الياس ( ثم قال )  
 ويخوفه والقول المنصور  
 وروى الترمذي  
 عند صلى الله عليه  
 وسلم يوم يبق  
 من الدنيا المروء  
 واستند بطول الله  
 في الشيعه  
 وحصل تراويل يفتي  
 كانت الملائكة يناديه  
 ( الحديث )  
 ان الله تعالى عذبه بخلد  
 الاف من المذرة كما سما  
 في رسالة المصبات  
 ( انتهى )  
 فانظر احوال الذي انما  
 يجهل من يتولى به  
 العلى كما من  
 الشعار

# بی برفراک

(۳۸۸)

شیخ از تفاسیر کتاب مبارک ایقان پیش فقط بنی اطلاق  
ایشان است از کتب مقدسه سماویة و بعد از بیانات قدسیه  
نبویه . و اما آنچه جناب شیخ در خصوص لزوم قرائن  
نوشته اند این مسئله صحیحی است که استعمال الفاظ تشبیهی  
و استعاره محتاج بقرائن حالیه و یامقالیه است و لکن فهم این  
قرآن و ادراک این شواهد موکول و محول بصاحبان احلام  
رزینه و صدور منشرحه و قلوب منوره و بصائر منیره است  
چه اگر فهم آن در امکان هر نفسی بودی هرگز آیه مبارکه  
وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللَّهُ تمام نیامدی زیرا که مقصود از  
تأویل جز معانی اصلیه مستفاده از الفاظ آیات نیست و این  
معلوم است که مراد معانی غیر ظاهریه است و دقائق  
استعارات نبویه مثلاً در تفسیر آیه مبارکه وَبُرِّ مُعْطَلَةٌ  
وَقَصْرٍ مَشِيدٍ از حضرت امیر علیه السلام منقول است که  
فَرَمُودٌ اَنَا الْبُرِّ الْمُعْطَلَةُ و در تفسیر آیه کریمه وَجَعَلْنَا  
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا  
فِيهَا السَّبِيحَ سَبَرُوا فِيهَا لَيْلِي وَاَيُّهَا اَمِنِينَ صَادِقِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ  
السَّلَامُ فرمود نحنُ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ و از این تفسیر بصراحت  
مستفاد گردد که مقصود از قرای مبارکه شمس حقیقتند

مؤید السراج  
رسالة النور  
صحة ۱۰  
مؤید السراج  
مؤید السراج  
مؤید السراج  
(البرق)

فتنه شدید امت اسلامیة را احاطه خواهد نمود و خلافت نبویه که اوّل وسایط تربیت و تصلیح حال امت است باصل شجره خبیثه یعنی بنی امیه انتقال خواهد یافت و اوراق این شجره ملعونه که اتباع این فرقه خبیثه اند بر منابر اسلامیة جالس خواهند شد و امت را بضلالت و هلاکت مبتلا خواهند نمود . و بحکم تأویل همین آیه کریمه در احادیثی که از حضرت رسول علیه السلام مأثور است و در کتب اهل تسنن و اهل تشیع مذکور . وارد شد که در یوم ظهور قائم موعود که یوم رجعت آل محمد است نیز ریاست ملکیه و دینیه بسلسله سفایه خواهد رسید و اصول و فروع این شجره خبیثه که رؤسا و تابعین اهل شرارت و مکابرت باشند در جمیع بلاد بمماندت و معارضت با اصحاب و اتباع ان حضرت قیام خواهند نمود . و شیخ کمال الدین دمیری که از افاضل اهل سنت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان پس از ذکر این حدیث و روایا میفرماید *فَمَا رُؤْيِي النَّبِيِّ بَعْدَ ذَلِكَ ضاحِكًا مُسْتَبْشِرًا إِلَى أَنْ مَاتَ* یعنی پس از رویت این روایا و نزول این آیه آن حضرت خندان و مستبشر دیده نشد تا آنکه وفات یافت . و عماد الدین ابو القدا نیز در ترجمه

از طریقه شیعیه  
در تفسیر آیه مبارکه  
همین عبارت رضا  
رضی الله عنهما  
والله وسام ضحکا  
مستبشر الالان  
مات) در روایت  
مجمع البیان نیز وارد  
شده است



(۴۶۶)

لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . وَنُفِرَ مَوَدِّ ذَٰلِكَ الْكِتَابِ لَارِيبَ فِيهِ أَنَّهُ أَفْصَحُ كِتَابِ الْعَالَمِينَ . وَهَمَّجِينِ فِي سُوْرَةِ عَنكَبُوتِ فَرَمُوْدِهِ اسْتِ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ . أَوَلَمْ يَكْفُرْهُمُ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . وَنُفِرَ مَوْدِ إِنْ فِي ذَٰلِكَ فَصَاحَةٌ وَبَلَاغَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَكَذَٰلِكَ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ كَمَا فِي جَمِيعِ مَوَاضِعِ سَبَبِ حُجِّيَّتِ وَأَعْجَازِ قِرَانِ مَجِيدِ رَافِعُ ذِكْرَةَ اللَّهِ فِي هِدَايَةِ خَلْقِ وَنُشْرَةِ دِينِ وَقَامَةِ شَرَعِ مَبِينِ وَقَهْرِ وَقَطْعِ دَابِرِ كَافِرِينَ مَقْرَرِ فَرَمُوْدِهِ اسْتِ . وَإِنْ أَثَرِي اسْتِ ظَاهِرِ وَبَاهِرِ كَمَا فِي هَرَكْسِيٍّ مِنْ عَرَبِ وَعَجْمِ وَعَالَمِ وَعَامِيٍّ مِنْ قِرَانِ مَجِيدِ تَوَانِدِ فِي يَافِتِ بِخِلَافِ فَصَاحَتِ وَبَلَاغَتِ كَمَا فِي آتِرَاجِ نَفُوسِ قَلِيلَةٍ كَمَا فِي عِلْمِيٍّ إِنْ فَنَ تَنْدِ فِي نِيَابِنْدِ وَازِثَابِتِ أَنْ بَرِ جِزْءِ اعْظَمِ أَهْلِ عَالَمِ عَاجِزِ وَقَاصِرِ بَاشِنْدِ . مَثَلًا مَلَا حِظْلَهُ فَرَمَا كَمَا فِي أَكْرَ بَهْرِ نَفْسِيٍّ مِنْ عَالَمِ وَعَامِيٍّ اِحْتِجَاجِ نَمَائِيٍّ كَمَا فِي سَبَبِ دِيَانَتِ اسْلَامِيَّةِ وَشَرِيْعَتِ بِيضَا كَمَا فِي مَوْجِدِ وَمُثَبِتِ أَنْ قِرَانِ مَجِيدِ اسْتِ يَكْ قَطْرِ كَبِيرِ عَالَمِ مِنْ حُدُودِ جَبِينِ وَشَرْقِ اقْصَىٰ إِلَى آخِرِ افْرِيقِيَّةِ وَغَرْبِ اقْصَىٰ مِنْ شَرْكِ

در سوره الزمر  
آیات ما را در سوره  
تیسیمه از سوره  
سورهها را میخوانیم  
علیاً و آنا علیاً هم  
تلاوت  
اولیست با صد  
تا و بعد از علیاً تا  
تا آنا ما را در سوره  
به کافرت



# امرال معابد امریکای لاتین

پرویز روحانی مهاجر هندوراس



۵  
۳

۵  
۳

پاناما: پهل جهان، یگانہ شہری کہ خورشید آن از اقیانوس آتلانتیک طلوع و در اقیانوس پاسیفیک غروب میکند .  
دوست محبوبم، چند روز قبل از حرکت بطرف پاناما جهت شرکت در مراسم افتتاح امال معابد امریکای لاتین آخرین مکتوب تو بدستم رسید . نوشته بودی کہ چون نخواهی توانست در این مراسم عالیہ شرکت کنی، لہذا طالب شرحی مبسوط از کلیہ

جریانات این حلقہ عظیم جهانی هستی .  
بچشم دوست من، با چند سطر مختصر ذیل امید وار میتوانم ترا قدری در جریانات عظیم و روحانی افتتاح مشرق الانکار پاناما بگذارم، فکر میکنم اگر قدری وضع مختصر جغرافیائی پاناما را برایت بنویسم بهتر باشد .  
بخصوص اگر موقع خواندن این نامہ نقشہ جهانی و یا قارہ آمریکا را در پیش داشته باشی بد نیست .

حضرت ولی محبوب امرالله در کتاب ظهور عدل الهی در بارہ اهمیت جمهوری پاناما چنین میفرمایند " پاناما از د نظر حائز اهمیت میباشد یکی از نظر نزدیکی نسبی آن بقلب و مرکز امرد آمریکا شمالی و دیگر از لحاظ موقعیت



مخصوصی که جمهوری پاناما  
از نقطه نظر جغرافیائی در راست  
و دو قاره را بهم وصل میکند\*  
پاناما کشوریست حد فاصل  
بین آمریکای مرکزی و آمریکای  
جنوبی ولی از کشورهای آمریکای  
لاتین محسوب میگردد. آب و  
هوایش حاره‌ای و گرم و مرطوب  
است.

حضرت مولی‌الوری عبد‌الیه  
ارواحنا لعنا یا ته‌الفد اد ریگی  
از الواج نازله در فرمان ملکوتی  
ضمن اشاره بایالات آمریکای  
لاتین چنین میفرمایند " جمیع

این ممالک اهمیت دارد: علی  
الخصوص جمهوری پاناما که در  
آن مرکز محیط اتلانتیک و محیط  
پاسیفیک بهم ملحق میشوند و  
مرکز عبور و مرور از آمریکا بسایر  
قطعات عالم است و در آینده  
اهمیت کبری خواهد یافت\*  
البته در این میان زبان پرتغالی  
نیز در بعضی نقاط صحبت  
میشود مثل کشور برزیل.

شهر زیبا و بزرگ پاناما  
پایتخت کشور جمهوری پاناما  
است و ترعه یا کانال پاناما  
از آنجا میگذرد و اقیانوس

اتلانتیک را به پاسیفیک مربوط  
میکند. لذا دیگر احتیاجی  
نیست که کشتی‌ها عینکه راقیانوس  
پاسیفیک هستند تمام آمریکای  
جنوبی را دور بزنند تا به آبهای  
اتلانتیک وارد شوند. از مجرای  
این کانال با وقت و هزینه کمتری  
این سفر انجام میشود.

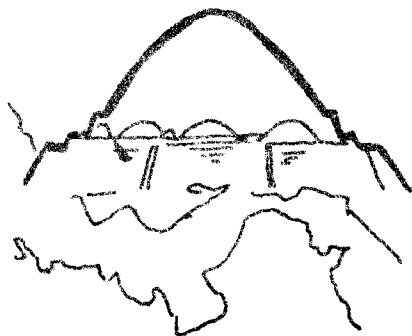
و حالاً شرح سفر تحقیق  
و افتخار شرکت در افتتاح ام  
المعابد آمریکای لاتین:  
حقیر با تفاق چند تن دیگر  
از احبای کشور هستند و اس و  
همسرم بطرف پاناما حرکت

ماهیم بشود .

از کشورهای هند و اس ( ۳  
مهاجر ایرانی دارد ) نیکاراگوا  
( مهاجر ایرانی ندارد ) و کستاریکا  
( مهاجر ایرانی دارد ) گذشتیم  
و چون بعرض بین کستاریکا و پاناما  
رسیدیم انبوه اتومبیلهای  
مختلفه را دیدیم که تماماً با  
جملات مختلفه بهائی بودن  
سرنشینان و هدف از مسافرت  
را روی شیشه‌ها دیده و درب  
و عقب و جلوی خویش نوشته بودند  
و شعارهای امری را که مبین  
وحدت عالم انسانی و هدف  
دیانت بهائی است باخود  
داشتند .

در مرز پاناما نماینده اداره  
جهانگردی که برای خوش آمد  
گویی آمد بود به ما مورین گمرک  
و گذرنامه سفارش کرد که نهایت  
سرعت و همکاری را با بهائیان  
جهت ورود به کشور پاناما  
بعمل آورند .

پاناما دارای ۳ مهاجر  
جوان ایرانی است و اینها چنان  
موفق و موید و فعال هستند که  
گویی سالهاست در این کشور  
ساکنند در صورتیکه هنوز یکسال  
از اقامت آنها نگذشته زبان  
اسپانیولی را بخوبی حرف میزنند  
یکی از این عزیزان در شیرزه شیرین  
برومند میباشد که نمونه يك  
در شیرزه فعاله و باهوش و مومن  
ایرانی در اینطرف دنیا است  
باری ، بشهر پاناما وارد شدیم  
و چون روی پل بزرگ و با عظمتی  
که در قسمت پاناما راهبم متصل



خویش را جهت اقبال با ما اعلان  
میکردند .

یکی از همسفران روزی  
در حین سفر ، گفت شاید بتوانم  
حالت جناب باب الباب را در  
طن سفر از خراسان به ماکو  
جهت زیارت طلعت حضرت  
باب اعظم قدری تجسم کنیم  
پای پیاده روزها و هفته‌ها طی  
راه کرد تا با آرزوی دل و جاننش  
رسید و چه برداشت عظیم و چه  
نتیجه نیکی عایدش شد . امید  
است ماهم وقتی بزیارت شما پل  
مطهره مبارکه جمال اقدس  
ابهی و حضرت باب برسیم و  
درست دعائی در ام المعابد  
باستان مقدسشان بلند کنیم  
در بازگشت قطره‌ای از دریایی  
که نصیب ملاحسین شد قسمت

کردیم مسافت بین این کشور  
تاشهر پاناما را در مدت ۴ روز  
بوسیله اتومبیل طی کردیم و با  
دلی مشتاق و قلبی آرزومند  
زیارت این بنای زیبا و یکتا  
در نوع خود مسافت قریب ۲۰۰۰  
کیلومتر را از کیلومتری به کیلومتری  
دیگر از شهری بشهر دیگر و از  
کشوری بکشور دیگر میراندیم ،  
بچهار طرف اتومبیل کلمه بهائی  
را با خطوط درشت نوشته  
بودیم و این سبب میشد که در  
مرزها و شهرها و مهمانخانه و  
پمپ‌ها و ایستگاههای پلیس  
بین راه از ما بپرسند بهائیی  
چیست؟ آنوقت باب مکالمه باز  
میشد و امر با آنها معرفی میگردد  
و هدف از این سفر با اطلاعشان  
میرسید و چه بسا که آمادگی

میکند و بنام

"پل کشورهای آمریکا"

نامیده میشود رسیدیم از دور  
گنبد سفید و درخشان مشرق -  
الانکار پاناما که چون قطعه  
العاسر درخشانی برتارک تپه ای  
سبز رنگ در برتو خورشید  
غروبگاهی میدرخشید توجه ما را  
جلب کرد ، وجریان گرم و سریع  
خون باطپش شدید قلب تمام  
وجود ما را فرا گرفت و جمله "یا  
بهی الابهی از دهانمان  
بی اختیار جاری شد ، چه  
هیجان و شوری وجه زیبائی و  
لطف و سروری ، ای جای تو خالی ،  
قطرات اشک شادی برگونهها  
سرازیر گردید ، ای جای تو خالی ،  
روز ۲۷ آوریل بود ، و در همین  
روز و فردا و پس فردای آن  
عزیزان بهائی از اکثر ممالک  
جهان با هواپیما ، کشتی و  
یا اتومبیل گروه گروه وارد پاناما  
شدند .

شب در جلسه ضیافتی  
شهرالجمال که با حضور ایادی  
عزیز امرالله دکتر جیاگری  
در حظیره القدر شهر پاناما  
تشکیل گردید شرکت کردیم ، احیا  
از هنرژاد - رنگ - زبان و  
ملیت و طبقه و نوعی حاضر و  
چون خرمن گلی بودند که زیبائی  
آن از انبوه گلهای مختلفه و با  
رنگهای گوناگون بیشتر جلوه و  
شکوه خویش را ظاهر میکند .  
آیا هیچگاه در بوستان پر گل  
و زیبائی شاهد نوای انبوه  
پرندگان که هر دسته بنسوی

مختلفی میسرایند و بر زیبائی  
گلستان و آهنگ موسیقی آن  
میافزایند بودهای ؟ این چنین  
بود مجلس مادران شب و در  
جلسات بعدی زبانهای  
مختلف ، چهره های گوناگون و  
نژاد های متفاوت همگی بر زیبائی  
و یکتائی این جلسات اثری عمیق  
و روحانی داشتند و معنی واقعی  
وحدت عالم انسانی را نمایان  
میکردند .

جناب دکتر جیاگری ایادی  
عزیز امرالله در این جلسه ضیافتی  
دو بشارت مهم را بسمع حاضرین  
رساندند . فرمودند در جلسه  
مضاحبه مطبوعاتی امروز که با  
حضور حضرت امه البهائیه ایادی  
امرالله روحیه خانم تشکیل گردید  
یکی از خبرنگاران بشرف ایمان  
ناقل شدند . بشارت دیگر  
در طی چند روز اخیر تعداد  
مصدقین جدید که اکثراً جوانان  
روشن فکر و تحصیل کرده هستند

به ۱۸۰۰ نفر رسیده .

۲۸ آوریل ، جلسه جشن  
اتحاد در حضور ایادی امرالله  
حضرت روحیه خانم جناب  
ذکرالله خادم و دکتر جیاگری  
در محل سالن ورزشی شهر پاناما  
و با شرکت قریب ۴ هزار نفر  
تشکیل گردید .

دوست من ، از محل این  
سالن که جهت انعقاد  
کنفرانسهای مختلفه در نظر  
گرفته شده بود گنبد نور او  
درخشان مشرق الانکار چه در  
شب بعانند ماه درخشان  
به هنگام طلوع و چه در روز چون  
خورشید صبحگاهی در فراز  
تپه سبز و زیبائی ، روشنی چشم  
دل و جان و قوت و شادی روح  
بشرکت کنندگان هدیه میکرد  
ای جای تو خالی .

حضرت حرم روحیه خانم  
ایادی امرالله در این جشن  
اتحاد بیاناتی فرمودند که

۳۷ بقیه در صفحه



# رضاقلی خان سرور الشهدا

این عریضه چندی است نوشته شد هاست ولی کسالت و کمهولت مرا خانه نشین کرده و نتوانستم بموقع تقدیم نمایم تا اینکه سه چهار روز قبل علیا مخدره فرنگیس خانم اتحادیه دختر جناب دکتر یوسف تلفن فرمودند که در آهنگ بدیع موضوع ایمان و شهادت حضرت سرورالشهدا را یکبار نوشته‌اند ولی با واقع امر مطابقت ندارد حقیر این شماره آهنگ بدیع را زیارت نکردم تا بتوانم اظهار راسی نمایم ولی میتوانم آن خادمان امرالهی را مطمئن سازم که حتی کلمه‌ای از خود اضافه نکردم آنچه نوشته میشود عین نوشته‌های جناب دکتر یوسف و مهتر جناب یوحنا حافظی است که خود آنها شاهد بودند و جزئیات را خود انجام دادند بنحوی که ابتدا "راهی برای خدشه باقی نمی‌ماند حقیرشخصاً" تعصیب ندارم که چه نوشته‌اند و چه خواهند نوشت فقط آنچه را خوانده‌ام بدون دخل و تصرفی نوشته‌ام دیگر هر نوع اقدام و اظهار نظری با آن هیأت محترم است

باعرض تحیت بهائی - رفعت (۱)

دعوت میشوند با دوسه نفر دیگر از جمله میرزا یوسف ولد میرزا نصرالله بزرگترین داماد حافظ الصحه که رفاقت با استاد محمد علی داشته اول شب صحبت های عادی داشته‌اند سپس

در سنه ۱۳۱۶ جوانی از مالکین محال مهربان همدان قریه خانباغی موسوم به رضاقلی خان برای خرید لوازمات والبسه وغیره به همدان وارد و شبی را در منزل استاد محمد علی خیاط

(۱)

جناب رفعت پس از ارسال این نوشته به ملکوت ایزدی صعود فرمودند و مجالی نشد تا از سایر خاطرات آن خادم امرالله استفاده شود. یادشان را گرامی میداریم و رحمت واسعه برای روح پرفروشان ملتقسیم. آ. ب.

شام خورده همان جا میخوابید آقا میرزا یوسف عادت داشته در خواب حرف بزند و چون صدای خوبی داشته آواز هم بخواند . شب که همه در يك اطاق خوابیده بودند نصف شب گذشته بود که میرزایوسف بنای خواندن و صحبت کردن را میگذازد همگی بیدار میشوند و گوش میدهند به مثل هنگام بیداری که با کسی صحبت ندارد حشر میزد گاهی اشعار ، گاهی آیات بصوت ملهیح میخواند هرگاه کسی ملتفت نبود شك مینمود که بیدار است . در آن شب در خواب بنای صحبت نمودن و تبلیغ کردن و به آیات قرآن استدلال نمودن والواح و اشعار امری خواندن را میگذارد سایرین که بیدار شده بودند حیرت مینمایند که چه کسی در این وقت شب حرف میزند آیات قرآن میخواند رضاقلی خان برخواسته چراغ روشن مینماید نزد يك رختخواب میرزایوسف رفته گوش میدهد و یقین مینماید که خواب است . میرزایوسف در همین مباحثه با طرف آیات و اشعار امری که حاضرین را مبہوت میکند میخواند از جمله لوح ترکی که جدیداً نازل شده بود با این بیان ( یا طیبیب الافئدة قد ظہر طب الاعظم ید اوی الامم ) و اشعار ( زنجیر سجن یوسفی چون گردن احسان السور ) و ( کیم که بودر کاهده دربان الور ) و میگفته این است معنی آیات و این است قسوه بیانات الهی . مدت یکساعت مثل اینکه با کسی مجادله دارد گاهی صحبت مینماید گاهی سکوت میکند تا مدعی جواب بگوید باز شروع بجواب مینماید بعد که بکلی سکوت میکند رضاقلی خان میرزا یوسف را بیدار مینماید که چه خواب میدیدی بعد از تفکر میگوید مگر چه شده آیا با کسی صحبت داشتم میگویند قرآن میخواندی بعضی کلمات عربی که شبیه بدعا بود و بعضی جمله های ترکی و اشعار ترکی بسیار شیرین اینها چه بود حالا هم اگر از حفظ دارید بخوانید میرزایوسف ملتفت میشود که فهمید هاند بهائی است . جواب میدهد که سیدی را بخواب دیدم که این کلماتی را که شما شنید هاید بمن تعلیم میکرد . باری صبح پس

از صبحانه ازین کار خود میروند بعداً میرزا یوسف میگوید که باید این جوان رضاقلی خان را دعوت نمود و تبلیغ کرد . چون منزل خود شان مقتضی نبود و شب بعد رضاقلی خان را بمنسزل حافظ الصحه دعوت مینماید جناب آقا مهدی رفیع ما هم دعوت داشتند فصل زمستان بود و تینا ساعت شش از شب صحبت تبلیغی میشود ساعت بر شوق و شور رضاقلی خان افزوده میگردد بعد عنوان خواب سه شب قبل میرزایوسف را نموده و حیرت خود را از این کلمات بدعا ابراز میدارد . رضاقلی خان سواد و ذوق سرودن اشعار هم داشته و قدری مقدمات عربی را هم تحصیل نموده بود بالاخره جناب آقا میرزایوسف جمعیه آیات را میآورد و چند صفحه الواح و اشعار تلاوت مینماید که رضاقلی خان بکلی منقلب شده کتاب میخواند و کتاب ایقان بایشان داد میشود بعد از شام رضاقلی خان چراغ را بالای سر خود گذاشته و بمطالعه ایقان مشغول میگردد و تمام آنرا میخواند . باری جناب حافظی میگوید صبح که شد هنوز بیدار بودند معلوم شد ابداً نخواهد اند بازمی ملاقات نمودند و بمنزل خود رفتند و يك صفحه اشعار در مدح حضرت بها<sup>۱</sup> الله جل ذکرة الاعلی انشاء نموده بودند باری تا چند روزی که در شهر بودند مدام به ملاقات احباب و تلاوت آیات میپرداختند . چنان حالتی به ایشان دست داده بود که نتوانستند تنها به قریه خانها می بروند آقا میرزا یوسف را باسم معالجه پدرش امامقلی سلطان همراه بردند و چند ماه بکمک آقا میرزا یوسف با برادران خود آقا نجفقلی خان که از خودش بزرگتر بود و حیدرقلی خان که کوچک تر بود محبت نموده تبلیغشان نمودند آقا میرزا یوسف پس از مراجعت بعضی کتب امری جهت ایشان میفرستد از جمله کتاب فرائد رضاقلی خان بنای تبلیغ را گذارده در صفحات مهربان بیست نفر از خوانمندان را تبلیغ مینماید از جمله نصرالله خان ایس بلاغی که او ادعای عرفانش هم میشد و یکفراز علمای



دهات بنام ملاصادق و دیگری بنام آقامسید مهدی قوام الشریعه . سال دیگر باز برای خرید همراه حیدرقلی خان همدان آمده میرزایوسف را برای مداوای پدرشان که استسقا داشت میبرند در این سفریدرشان فوت میکند و چون سلطان فوج توپخانه ابواجمعی ضیاالطک بودند لقب سلطانی را به رضاقلی خان کسبه قایل تر از برادران بود به او میدهند . در سفر سوم برای مأموریت بخوزستان بافوج ضیاالطک به همدان آمدند حیدرقلی خان هم جزء فوج بود اما نجفقلی خان جزء نظام نبود در خوزستان جمعی از اجزاء از جمله میرزاهندی خسان سر رشته دار فوج را هم تبلیغ نموده بودند از این نهضت همهمه در محال مهربان برخواست بعضی اقدام بمخالفت کردند به علمای شهر همدان شکایت کردند که میرزایوسف پسر میرزا نصرالله طبیب به مهربان آمده جمعی را بابی نموده حاجی میرزاهندی که یکی از علمای بود و سید ابوالقاسم برادرش میرزانصرالله را احضار میکنند و تهدیدات شدیدیه نسبت بمیرزا یوسف مینمایند چون میرزانصرالله ایمانی نداشت بنای سب و لعن رامیگردد و از رفتار پسرش بکلی بیزار میجوید و منکر میشود بعد که بخانه میآید با میرزایوسف داد و فریاد آغاز میکند که میخواهی مرا از شهر خارج کنند چرا باید آقایان علما از تو شکایت نمایند میرزایوسف به مسامحه برگذار میکند این مسائل تا یک سال که سلطان خوزستان بودند مسکوت ماند لکن علما بد هات مینویسند جان و مال رضاقلی خان به مسلمانان حلال است هر کس او را بکشد در بهشت جاییش است . در مراجعت رضاقلی خان سلطان احیا و دوستان با شوق و شوری تا یک فرسنگی استقبال مینمایند . هنگام ورود اشتعالش بیش از پیش بود بافتخار او چند لوح از براهه حضرت عبدالبهاء روح ماسواه نازل و در حقیقت عنایات بسیار میفرمایند او آخر رضاقلی خان سلطان

عریضه عرض مینماید و استدعای شهادت مینماید تا آنکه سال ۱۳۲۱ از قریه خانباغی بمبزم طهران حرکت مینماید چند نفر از اهالی خانباغی و بلوک مهربان همراه میشوند از جمله پکنفز که نسبتی هم با ایشان داشته بقصد شهادتیش همراه میشود تا ورود به همدان فرصت پیدا نمیکند شبانه در کاروانسرای واقع در راستای حاجی فضل الله ورود مینمایند رضاقلی خان سلطان صبح زود برخواسته برای نماز وضو ساخته و به اطاق رفته مشغول مناجات میشوند و در این موقع که نوکرها برای رسیدگی اسبها به طویله رفته و نبودند آن شخص نابکار فرصت را غنیمت دانسته تفنگ برداشته همان طور که مقابل قهله جالس بود مانند تیری به شکم رضاقلی خان سلطان میزند و فرار میکند قبلاً به صاحب کاروانسرا هم گفته بود که این خان بابی است تا بصدای تیر نوکرها میآیند می بینند رضاقلی خان در ایوان افتاده و خون از بدنش جاری است همین قدر زحان داشته میگوید بروید حافظ الصحه را با میرزایوسف بیاورید قصد داشته وصیت نماید و جمعه آیاتش را تسلیم نماید لکن سرایدار میروند میرزاسمعیل را که معاند بوده برای معالجه میآورد بعد که حافظ الصحه و میرزا یوسف میرسند رضاقلی خان قادر به تکلم نبوده و اهل کاروانسرا بواسطه عداوت گفته بودند خسود سلطان گفته که خودم خودم را زدم پس از معاینه معلوم میشود گلوله بخط مستقیم از شکم گذشته بدیوار عقب خورده اگر کسی تفنگ را خود بشکم خود خالی نماید گلوله رو به بالا خواهد رفت نه بخط مستقیم که به نیم ذریع دیوار اطباق برخورد کند بهر جهت میرزایوسف جسد مبارکش را حمل به اهل قبور نموده جنازه را در صندوق امانت میسپارد تا اخوان و کسانش تکلیفش را معین نمایند . حکومت آن ایام همدان شاهزاد ظفر السلطنه بود اشیا و اثاثیه آن شهید را حفظ و ضبط نمود تا اینکه اخوانش بشهر آمدند بآنها مسترد داشت پس از این واقعه حضور

حضرت عبدالبهاء ماوقع عرض شد توسط حاجی میرزا حیدر علی زیارت نامه‌ای به افتخارش نازل گشت که لقب سرورالشهدا عنایت فرمودند جسد در اهل قبور تا دو سال در جعبه بامانست بود تا نجفقلی خان بشهر آمد در یکی از حجرات مهازاده حسین قبری تهیه نموده مدفون ساخت. چون حضرت اسم الله الاصدق ملا صدق خراسانی هم در زیر صندوق ضریح میان حرم مدفونند البته مقام مقدسی است. پسرانشهادت سرورالشهدا امرالله در محال مهربان متوقف ماند و احبای آن سامان محمود گشتند و بسی اخوان آن شهید ایمان دارند.

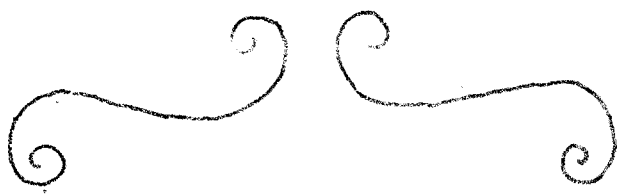


هو الله

بواسطه حضرت حیدر قلی علی جناب نجف قلی بک و حیدر قلی بک دو برادر سرور - الشهدا رضاقلی سلطان علیهما بهاء الله الابهی.

هو الله

ای دو برادر سرورالشهدا آن پاک جان در محبت روی جانان جانفشان بود و مانند دریا جوشان و خروشان همواره آرزوی آن قربانگاه الهی مینمود و همیشه تمنای فدای جمال رحمانی میفرمود شربت شهادت چنان حلاوتی بکام او بخشید که مانند خورشید در اوج ملکوت درخشید و چون صلاهی وصل بشنید و خطاب ارجمن رسید سرغ جان از نفس تن بر پرید تا بگلشن باقی رسید زیارتی بجهت آن شهید دشت بلا تحریر گردید باید یاران الهی از قبل عبدالبهاء تلاوت نمایند و علیکم التحیه و التنا  
ع ع



هو الله

زیارت سرورالشهدا رضاقلی سلطان علیه بهاء الله الرحمن.

هو الله

ایها اللامع والنور الساطع یحیف تربیتک النورا و یغشی مرقدک الطیب الرائحه من کل الارجا یا من انجذب بنفحات الله و اشتعل بنار محبت الله و صدق بکلمات الله و رتل آیات الله و بلغ بشارات الله و اطلع بشارات الله اشهد انک و فیست بالمشاق و اخذت نصیبک من الاشراق و دخلت الوشاق و اقتبست من نور نیر الافاق و شربت الکاس الدهاق و اخذتک الاشواق الی ملکوت الجمال مقصد صدق فی رفرف العزه والجلال حتی قدیت روحک بکمال فرح و سرور فی سبیل ربک الغفور لعمرالله ان ذمک المنفوح علی الشری بهشمتک بانجذابک الی الملا الاعلی و جسدک المطروح علی التراب ینادی و اشوقا الی ملکوت الابهی و یا طوبی و یا بشری من هذا المنحبه الکبری و یا طبریا و یا شوقا لتک الکاس الطافحه بصیبا الوفا روحی لک الفدا ایها الشهد فی سبیل ربه الاعلی روحی لک الفدا ایها الوحید فی ید الاعداء روحی لک الفدا ایها القریب تحت سیوف البغضا روحی لک الفدا ایها المنقطع اربا اربا بصد الزعماء الجهلاء العزه لمن استبرک تربتک النورا السعاده لمن استنشق رائحه الوفا من مرقدک الطیب الطاهر المعطر الارجا وعلیک تحیت و التنا ع ع



# پادداشت های

## تاریخی . . . . .

بقیه از صفحه ۱۱

احبای الهی در بذل مال برای مشرق  
الانکار نهایت همت را مبذول داشتند و در اتمام  
و اكمال آن از هیچ چیز دریغ ننمودند السواح

شقی یافتار در استان حضرت یزدان از کلك  
مبارك معجزسیم حضرت مولی الوری نازل و  
تمجید و ستایش از همم عالیه آنان میفرمایند  
از جمله در نطق مبارك که در کوه مقدس کرمسل  
عصر یوم شنبه در دم شعبان فرموده اند و در مجله  
البشاره جلد ۱۱ نوامبر یکم ذی حجه ۱۳۳۹  
مطابق ۱۶ اوگوست ۱۹۲۱ که در بعضی بطبع  
رسیده میفرمایند "مشرق الانکار شیکاگو اعظم  
بنای عالم است . . . . . ولی فضل و شرف  
مشرق الانکار عشق آباد کجا و این کجا  
عشق آبادیها خوب گوئی رهوند و غریب همتی  
آشکار نمودند بیقای الهی همشان باقی  
فی الحقیقه خیلی زحمت کشیدند و چه مقدار  
اموال ایثار نمودند و در این طوفانهای عالم  
محضر حفظ آن مقام چقدر بلایا و مصائب حمل  
کردند هیچ مانعی برای حرکت بایران و حفظ  
مال و جان نداشتند فقط تعلق بمشرق الانکار  
و توکل بجمال مبارك بود که هرگونه مصیبتی کشیدند  
و زهر هر بلائی چشیدند این نفوس بندگان  
حقیقی جمال مبارکند فی الحقیقه عنوان منشور  
ثبات و استقامتند و آیات باهرات و قارو متانت  
خدایا موفقشان بدار خدایا مزیدشان  
بدار راحت و اطمینان بخش فیض و موهبت عطا  
فرما چقدر بلقای آن طلعات نورانی مشتاقم  
اگر میسر میشد یک سفر محضر زیارت مشرق الانکار  
و ملاقات احبای آن صفحات میرفتم اگرچه همه  
یک مسرور می بود . . . . ."

ولی این بنای جلیل را اثر زلزله بسیار شدید  
که در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۴۸ در عشق آباد  
روی داد سخت آسیب دید که از قرار معلوم  
امکان تعمیر فاقد بود بکلی آنرا چند سال قبل  
خراب نمودند بدیهی است طبق نقشه اولیه  
مجدداً بهائیان دنیا آنرا بنا خواهند نمود زیرا  
اولین معبد بهائی است و حائز اهمیت شایان  
و فراوان .

۴- طبق دستورات و اوامرائی که در کتاب  
مبارك اقدس نازل شده امر از دواج انجام  
می یافت و کمتر اتفاق افتاده که اختلافی بین زوج و  
زوجه روی دهد - اگر احیاناً اختلافی هم ایجاد  
میشد محفل روحانی برای رفع آن فوراً اقدام  
مینمود و تا اوقاتی که حقیر در عشق آباد بودم  
دیدم و شنیده نشد که طلاق روی داده باشد .

۵- اوضاع اقتصادی و مالی بهائیان تا  
قبل از انقلاب خوب بود و نفوس محتاج و درمانده  
بین احباب بسیار کم بود باوضاع مستضعفان  
همواره رسیدگی میشد و معیشت آنان از طرف  
محفل روحانی تأمین میگردد .

۶- از ابتدای دوره حضرت عبدالبهاء  
بنا بامر مبارك محفل روحانی با انتخاب عمومی  
تشکیل میگردد و باصطلاح آن ایام کمیته های  
متعددی برای انجام امور امری از طرف محفل  
روحانی تشکیل می یافت و طبق وظائف محوله در  
اجرای آن اقدام مینمودند این ترتیب تا سالهای  
که احبای الهی در چار مضیقه نشده بودند ادامه  
داشت در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۹ عده های از  
معروفین بهائی توقیف و زندانی شدند و در ۱۲  
ژانویه ۱۹۳۰ در نتیجه اقداماتی که از طرف  
خانواده آنها بوسیله سفارت دولت شاهنشاهی  
ایران بعمل آمد آزاد و تبعید بایران شدند  
معهذا احبای دارای محفل روحانی و تشکیلات

امریه بودند. جلسات هفتگی واعیاد و ایستقام  
متبرکه که کافی السابق تا چند سالی دائر و برقرار  
بود تا اینکه دفعتاً شروع به توفیف عده زیادی  
از بهائیان نموده و پس از مدتی که زندانی بودند  
به سیبری تبعید نمودند و جمعی از آنان در  
آن سرزمین بواسطه عسرت و پریشانی و سردت  
آب و هوا مریض و ضعیف و بملکوت ایمنی نمودند و  
بعضی پس از چند سال آزاد گردیده عده‌های  
به ایران آمده و عده‌های در مرو و عشق آباد  
رحل اقامت افکندند.

۷- جوانان بهائی در ۲۸ فوریه ۱۹۱۸-  
جوش و خروشی یافته محفل بنام "اتحادیه  
جوانان بهائی" تشکیل دادند و با تصویب محفل  
روحانی هیئتی برای عضویت در محفل "اجرائیه  
جوانان بهائی" با رأی مخفی که از عموم  
جوانان بهائی بعمل آمد منتخب شده در اجرای  
برنامه‌های که تنظیم نموده بودند اقدامات لازمه  
بعمل آوردند:

۱- تاسیس کتابخانه بنام "محمودیه" در ۲۲  
آوریل ۱۹۱۸ در مرکز شهر و چندین هزار کتیب  
شرقی و غربی تدوین و تهیه و مورد استفاده نفوس  
طالبه بود.

۲- طبع تقویم بهائی که تا سال ۱۹۲۷ در  
دوره به طبع و انتشار آن موفق گردیدند.

۳- ترجمه و طبع مقاله آقا میرزا محمد ثابت  
مراغه‌ای راجع با اساس بهائیت و شرح آن.

۴- تشکیل مدرسه موسیقی در ۱۵ ژوئن  
۱۹۲۰ که عده‌های از جوانان بهائی بفرار گرفتن این  
فن شریف مشغول بودند.

۵- دادن نمایشات اخلاقی.

۶- تشکیل محاضرات علمیه، ادبیه و تاریخیه

۷- تاسیس روزنامه دیواری "فکر جوان" که

هر ماه بمعرض استفاده جوانان بهائی گذاشته  
میشد.

۸- تاسیس کرسی‌های شبانه برای فلسفه  
بی سواد ی.

۹- افتتاح اولین نمایشگاه صنعتی بهائی  
در اول عید رضوان ۱۳۲۷ در سالن مدرسه پسرانه  
بهائی.

۱۰- هر هفته احتفال جوانان بهائی دائر و  
برقرار بود و اکثر اوقات ناطقه بهائی راجع به  
موضوعات علمی، دینی، استدلالی و تشریح حقائق  
امری و روحانی خطباتی ایراد مینمودند.  
خلاصه القول جوانان بهائی در خدمت به  
بوسسات امریه جدیدتی زاید الوصف داشته و در

تحصیل کمالات صوری و معنوی سعی و جاهد  
بودند لوحی بافتخارانان نازل شده بود حضرت  
عبدالمهاجر ابراز مرحمت و عنایت فراوانی میفرمایند.

۸- قبل از انقلاب عده زیادی از مسلمین  
بامر مقدس بهائی ایمان آوردند داخل جامعه  
بهائی شدند و در خدمت باستان مقدسه با یاران  
همقدم بودند ولی از اروپائیهایی که تا آن تاریخ  
اقبال بامر الهی ننموده بود در سال ۱۹۲۰ میلادی  
جلساتی مخصوص برای ابلاغ کلمه الله در منزل آقای  
ضیاء الله احمد زاده میلانی همه هفته و گاهی هم  
در منزل آقای حاجی حسین پناهی سبزواری تشکیل  
میشد و عده‌های از اروپائیهایی که قصد تحری حقیقت  
داشتند حضور بهم رسانیده و بسیار بانظم و ترتیب  
و تحت برنامه اداره میشد و با روحانیت برگزار  
میگردید. بمرو عده شرکت کنندگان از دیدار  
یافت و در منازل فوق الذکر گنجایش آن جمعیت  
نیبود لذا انتقال بسالنی که در محوطه باغ  
مشرق الانکار بود گردید ناطق این جلسات  
آقا سید مهدی گلپایگانی بود که راجع به دیانت  
مقدس بهائی خطباتی ایراد نمود سپس کسانی  
که سئوالاتی داشتند عنوان مینمودند و مشارالیه  
جواب کافی میداد و بسیار این جلسات نتیجه بخش  
بود و عده‌های تصدیق بامر مبارک نمودند با اینکه  
جناب گلپایگانی زبان روسی خوب میدانست ولی

بشخصه ادای این خطابات باین زبان چندان  
برایشان سهل و آسان نبود لذا آقای دکتر  
عباس زین و دکتر امین الله احمدزاده کسه در  
لسان روسی بارع و متبحر بودند خطایات و بیانات  
حضرتشان را ترجمه مینمودند تدریجا " امرالله  
شهرت تمام یافت.

در سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۲۵ از طرف انجمن  
مادیون جلسات مناظره بنام " دیسپوت "  
تشکیل گردید . دفعه اول یوم جمعه ۲۰ مئی  
۱۹۲۱ و متعاقب آن سه جلسه دیگر یوم

چهارشنبه دوم ژوئن و پنجشنبه ۹ ژوئن و شنبه  
۱۱ ژوئن ۱۹۲۱ در محوطه باغ یا شگاه " ستاره "  
تشکیل دادند از علمای سایر ادیان و بهائوسی  
دعوت برای مناظره نمودند مستمعین بیش از  
چهارهزار نفر بودند جناب آقا سید مهدی  
گلپایگانی خطاباتی در اثبات الوهیت و بقای  
روح و تشریح اساس بهائیت و رد شبهات  
مادیون بنحو بسیار جالب و مستدل و موثری  
ادا نمودند بیانات ایشان در نفوس حاضر  
تاثیری شدید بخشید و دریایان نطق ایشان  
یا کف زدن متد ابراز تمجید و تحسین نمودند  
و این جلسات همانطور که در فوق ذکر شد تا سال  
۱۹۲۵ همه ساله ادامه داشت و در تمام آقا  
سید مهدی بنا بدعوتی که از ایشان میشد حاضر  
برای القاء نطق و خطابه میگردید . بالاخره  
چون نتیجه عدم موفقیت حضرات باعث  
پیشرفت و انبساط آئین الهی گردید بعد از  
تشکیل آن خودداری نمودند و مصداق این  
بیان مشهود همه گردید : اذا جهبا الحق نهق  
الباطل و ان الباطل کان نهوقا "

در توفیق منیمی که بمناسبت صعود آقا سید  
مهدی گلپایگانی بافتخار محفل روحانی بهائیان  
عشق آباد نازل شد مولای بی همتا حضرت  
ولی امرالله شوقی افندی ربانی روحی لرشحات  
قلمه الغدا میفرمایند :

..... این نفوس مبارک قدر و منزلتشان  
بعد از ارتحال از دارفانی معلوم گردد و علو  
شان و مقامشان بعد از نهای وجودشان آشکار  
و نمودار شود این چنین اشخاصی هر چند از افراد  
و آحاد در هیئت جامعه معدود و محسوب ولی  
از فیض مواهب ملک وجود حکم هئات و الوف  
را دارند زیرا بامبدئی مبین و معلوم سیر و  
حرکت فرمایند و منهجی روشن و منور پویند ثبات  
و استقامتی لا یتحرک دارند و متانت و رزانتی  
لا یتحول و لا یتبدل در جمیع مراتب و حالات  
آشکار سازند این است که ملاحظه شده و میشود  
چگونه در مواقع عظیمه و مناظرات عمومیه و محاورات  
در قیقه مهمه و حل مسائل و مشاکل اجتماعیه  
بتا بییدات ملکوتیه غالب و قاهر شوند و اصنام  
ظنون و اوهام و معلومات بی اساس نادانان را  
در هم شکنند و محو و باطل نمایند و انوار علوم  
صحیحه و مبادی مستقیمه و منہاج قویم را پرتو  
افشان شوند طویس لهم و هنیئا " لمن اقتفى  
اثرهم و حبس النفس بلسخ درجاتهم و فاز  
قوزا " عظیما . . . ( شوال ۱۳۴۶ ) .

● ۹ - درباره حقوق الله احبای عشق آباد در  
تأدیه آن طبق امر مبارک تقدیم مینمودند و جناب  
حاجی ابوالحسن اردکانی امین حقوق الله  
بکرات برای اخذ حقوق الله و تشویق باران مہافت  
مینمودند چون دوستان بسطوع و رغبت  
حقوق الله را میپرداختند بسیار از همه راضی و  
مسرور بودند در یکی از الواح حضرت عبدالبهائ  
میفرمایند : " احبای عشق آباد در انفاق مزیت  
بر آفاق دارند "

● ۱۰ - نسوان بهائی قبل از انقلاب در حجاب  
بودند ولی بعد از انقلاب اکثر از داشتند  
حجاب خودداری نمودند و تدریجا در تشکیلات  
بهائی اشتراک نمودند در ابتدا لجنه ای بنام

"ترقی نسوان" محفل روحانی تشکیل داد گسه  
عضویت آن از رجال و نساء بود که قدمه‌های  
قابل ملاحظه‌ای برای پیشرفت آنان برداشته  
میشد.

ولی تجار و کسبه بهائی که در میدان (تکبیه)  
مغازه و دکان داشتند بسیار طرف معامله با آنها  
بودند و از اخلاق و رفتار و صداقت بهائیان راضی  
و بیشتر راغب بودند که با کسبه بهائی معامله  
نمایند و کاملاً آنها را میشناختند که بهائیان  
میباشند.

● ۱۱- تمام احکام الهی در بین یاران اجرا  
میشد و احباً نسبت به محفل روحانی کمال  
اطاعت و انقیاد را داشتند.

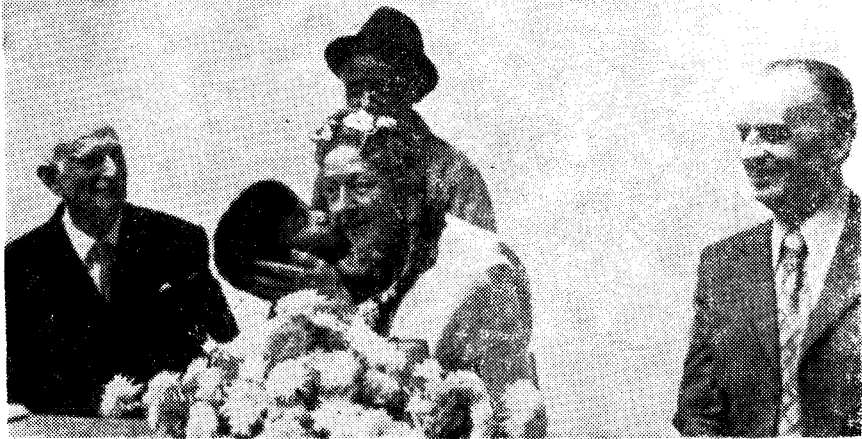
مصدقین مسیحی ( روسی ها ) بعد از  
انقلاب در اثر اقداماتی که برای نشر نجات الله  
در بین آنان بعمل آمده بود عده زیادی تصدیق  
بامر مبارک نموده بودند و بعضی از آنان کسه  
بنقاط دیگر منتقل شده بودند در آن محل به بعضی  
از آشنایان خود ابلاغ کلمه الله نموده بودند  
از جمله در شهر ( آریول ) عده صد قیین در  
حدود هشتاد نفر بودند و با محفل روحانی  
عشق آباد مکاتبه داشتند از طرف محفل روحانی  
عشق آباد جناب آقای حسین بك کوچرلینکی  
که از اهل قفقاز بود و اطلاعات وسیعی در مذاهب  
و ادیان داشت و از بهائیان مستقیم و خدوم  
بود بدان صوب عزیمت نموده بود پس از مراجعت  
تمجید زاید الوصفی از آنها مینمود که عموم  
سرگرم هدایت نفوس میباشند در ترکستان هم  
امرالله نفوذی تام در بین تاجیک ها و ازبکها  
نموده بود و نفوس مهمفای از فضلا و ادبا وارد  
امرالله شده بودند ولی بعداً بواسطه  
تضییقات شدید که بر آنها وارد شد جمعی  
زندانی شدند و عده‌ای متواری گشتند.

● ۱۲- در ۱۸ می ۱۸۹۲ مدرسه پسرانه  
در محوطه باغ مشرق الانکار در عمارتی تازه ساز  
که بهائیان در ساختمان آن اهتمام بخرج داده  
بودند که دارای اطاقهای زیاد و بزرگ و آبروندی  
بود تشکیل دادند.

در دوم ژانویه ۱۹۰۷ مدرسه دخترانه هم  
در محوطه باغ مشرق الانکار در عمارتی مخصوص  
دائر گردید عده زیادی از اطفال بهائی و غیر  
بهائی در این دو مدرسه بتحصیل مشغول بودند.  
با اطفال بهائی در این مدارس درس دیانت و  
اخلاق میدادند جناب آقا شیخ محمدعلی  
اخوی زاده حضرت فاضل قائمی نبیل اکبر که از  
مبلغین نامی و دانشمندی ارجمند بودند  
رساله‌های بنام "دروس الدیانسه" تا "لیف فرموده"  
بودند و بطبع رسیده بود در ساعت مخصوص از  
روی آن تدریس میشد این رساله را شخص روسی  
بنام آگجوف با مقدمه‌ای که خود بر آن نوشته  
بود ترجمه بروسی نموده و بطبع رسانده بود و  
معرض استفاده نفوس طالبه واقع گردید.

مدارس مزبور تا سال ۱۹۲۷ در تحت  
اداره بهائیان بود در آن سال جزء مدارس دولتی  
درآمد و از اداره اهل بها خارج شد.

● ۱۳- از تراکی مکسی تبلیغ نشد زیرا  
بتبلیغ آنان احباً توجهی میدولنداشتند.



## شهر پاناما ، جمهوری پاناما

بقیه از صفحه ۲۸  
چند قسمت مختلف آنرا برای  
باز میگویم.

حضرتشان در حالیکه گل  
صد پر زیبائی در دست داشتند  
با لیخندی عاشقانه و عارفانه  
ملکوتی و جانبخش روبه حضار  
فرمودند :

وقتی چشمان من باین گل  
صد پر زیبا افتاد دیدم چه نمونه  
و شاهد زیبائی برای این جمع  
شماست وجود شماها برای من  
مثل این گل است، گرچه این گل  
صدها گلبرگ دارد که با هم  
برابر و مساوی نیستند ولی هماهنگی  
و وحدت و صفای آنها زیبائی گل  
را ایجاد میکند . رشد و نمای  
این گل زیبا مدیون نور و انرژی  
آفتاب عالمتاب است و بهر طرفی  
که باشد رویش بافتاب خواهد  
بود . شما هم ای گروه احبا که  
چون گلی زیبا هستید بایست  
توجهتان و زندگیتان بخاطر  
خورشید جمال اقدس ابهی باشد

از آن کسب فیض و انرژی و زندگی  
روحانی کنید .

حضرت روحیه خانم خطاب  
بعده " زیادی از جوانان تازه  
تصدیق فرمودند :

ایجاد این مشرق الانکار در  
این نقطه دنیا برای شما در خور  
توجه و ستایش است . همچنین  
برای آنهایکه سوابق زیادی در  
امر دارند . من زمانی را بخاطر  
دارم که در آمریکای لاتین حتی  
یک بهائی وجود نداشت و اکنون  
فاتح آمریکای لاتین و مادر روحانی  
همگی شماها در بین ماست و حالا  
شما ام المعابد دارید . و امر در  
سرتاسر اقلیم شما نفوذ یافته  
است .

حضرت امه البها " چنین ادا  
دادند :

فرض کنیم اگر شخصی از ما  
پرسد که شما بهائیان چکار  
دارید میکنید ؟ یا جواب خواهیم  
داد :

کارما ساختن آینده است  
آینده های که ما میسازیم همچون  
سفره بزرگ غذائی است که هر  
کسی سهمی در آن میگذارد تا  
بعدا " همگی نوش جان کنند...

آنچه که در پیش است آینده  
بهائیان ایران ، ژاپن ، آمریکا و  
... نیست بلکه چیزی که در  
آینده رو بتکامل می رود اینست  
که افراد بهائی تمدن الهیها را  
تشکیل میدهند . همچون که

پره های این گل جمعا " وجود و  
حقیقت و زیبائی گل را بوجود  
آورد هاند . جوانان عزیز ، ما  
وقتی برای از دست دادن نماز  
امروزه درد نیایک کیفیت پذیرش  
ایجاد شده است که هیچوقت  
و در اریان سلف و اعصار ماضیه  
وجود نداشت . جهان مستعد  
پذیرش امر جمال قدم است  
هیچکس نمیداند که در آینده چه  
در پیش داریم . موقعیت را از  
دست ندهید یا هجرت کنید  
و یا مهاجرین را کمک نمائید  
در قسمتی دیگر از بیاناتشان  
حضرت حرم فرمودند :

من ما " مورم تکبیرات بیت -  
العدل اعظم الهیه را بشما  
ابلاغ دارم ولی نمیتوانم تعداد  
یاران افریقا را که بشماها تکبیر  
رسانده اند بشمارم ، این عزیزان  
منتظر مهاجرین هستند . میارین  
باز و قلبها و آغوشها برای  
استقبالتان آماده و مهیا ..

سپس ایادی امرالله دکنر  
جیاگری فرمودند : آنچه گفتنی  
بود حضرت حرم فرمودند فقط

# اخبار مصور

شرکت کنندگان در کنفرانس پاناما  
در جلوی مشرق الاذکار اجتماع  
نموده اند .



انجمن شورروحانی ملی  
در گانا .  
۱۲۹ بدیع



اینرا اضافه میکنم که در این چند روزه ایام رضوان بایسد پنجره‌های حقیقت را بطرف دنیا بازکنیم تا جهان خارج بداند که چه سعادتتی را در نزدیک دارند و بیهوش آیند و بیدار شوند . . .

جناب زکراالله خدام ایادی امرالله در طی سخنان خویش فرمودند :

دوستان بقدری تهییج شده‌ام که نمیتوانم باورکنم اینجا و در بین شماها هستم، من مستقیماً از طهران مهد امرالله و از کانونشن ملی ایران باینجا آمده‌ام و برایتان اشواق گرم احبای ایرانی را هدیه آورده‌ام جناب خدام سپس فرمودند :

برای اولین بار جلسه کانونشن ملی ایران در محل اراضی مشرق الانکار ایران که مشرف بر تمام اماکن مقدسه امریه اطراف طهران است تشکیل گردید چقدر عظیم است قدرت کماله پیام جمال قدم دیوارهای سیاه چال را شکافت و تا اینجا به مشرق الانکاریان ما رسید .

بخاطر دارم روزی در حضور مولای حنون حضرت شوقی افندی روحی له‌الفداء بودم، فرمودند روزی حضرت بهاء‌الله روی پسل بغداد مشی میفرمودند که قاصدی از راه رسید و نامه‌ای تقدیم مبارک کرد پس از مطالعه فوراً بمنزل بازگشت فرمودند و شبان فرمودند کلیم کلیم بیا بین بکنفر امر را در بسیار دور قبول کرده‌است . . .

و جان این دیار محلی نزد بقداد بود . اکنون یاران عزیز عظمت و پیروزی امر را هر روز بیشتر و روشن‌تر در اقصی نقاط جهان ملاحظه خواهند فرمود . دوست مهرپرورم . نه حافظه نه زمان و قلت صفحات اجازه میدهند تمام جزئیات این برنامه اولین شب را برایت بازگویم ای جای تو خالی .

روز ۲۹ آوریل : مراسم افتتاح ام‌المعابد آمریکای لاتین با حضور حضرات ایادی امرالله حضرت روحیه خانم ، جناب زکراالله خدام و جناب دکتر جیاگری انجام و چون عده شرکت کنندگان زیاد بود در نوبت این مراسم تکرار و شرف

و افتخار زیارت شمالین مطهرین حضرت بهاء‌الله و حضرت باب نصیب همگی شدند جا دارد در اینجا ترجمه شرح و معرفی مختصری را که در مورد ام‌المعابد لاتین از طرف محفل ملی بهائیان پاناما بزیبان انگلیسی و اسپانیایی داده شد برایت بنویسم : و اگر طالب آمار دقیق در مورد آن هستی باخبار امری شماره ۱۶ سال ۵۰ مراجعه کن .

"مشرق الانکاریان ما اولین مشرق الانکار در آمریکای لاتین و یکی از بسیاری از مشرق الانکاری است که در جهان بنا خواهند شد . فعلاً در قارات اروپا ، استرالیا ، آفریقا و



آمریکای شمالی ام‌المعابد  
بهائی بنامند .

مشرق الاذکار پاناما توسط  
آرشیستکت انگلیسی از اهالی  
لندن دکتر پیترا تایلتمن طرح  
ریزی و توسط یک شرکت ساختمانی  
پانامائی بنا گردیده است .

این معبد در نهایت جلال  
و شکوه بر روی بلندترین تپه‌ای  
در شمال شهر پاناما قرار دارد  
و از مسافت بعید به چشم  
میخورد بنا از بتن آرمه و گنبد  
بزرگ وزیپائی بر فراز آن قرار  
دارد که قطعات کوچک و زیبای  
موزائیک سفید آن در پرتو خورشید  
حاره‌ای درخشندگی جاودانی  
وزیپائی دارند . در مرکز قسمت  
داخلی گنبد و از روی قریب ۶۰۰  
صندلی داخلی معبد اسم اعظم  
الهی یا بهی‌الاهی چشم دل  
و جانرا نوازش میدهد .

مشرق الاذکار بهائی سمبل  
توحید خداوندی - وحدت  
ادیان و یگانگی بشریت است .  
گنبد گرد معبد سمبل  
یگانگی خداوند و در بروروی  
که تماماً بداخل سالن باز  
میشوند بازگویی وحدت ادیان  
الهی هستند پاناما بخاطر  
بیانات عالیه حضرت مولی‌الوری  
عبدالبهاء در اهمیت ترعه پاناما  
که شرق و غرب جهانرا بهم  
متحد میکند جهت ایجاد

ام‌المعابد آمریکای لاتین  
برگزیده شده است . مضمون ترجمه  
بیانات مبارکه چنین است :  
" شما باید توجه کامل به

جمهوری پاناما داشته باشید ،  
چون در این نقطه شرق و غرب  
بوسیله کانال پاناما بهم متحد  
میشوند و بین نقطه‌ای قرار دارد  
که ۲ اقیانوس بزرگ اتلانٹیک  
و پاسیفیک بهم می‌پیوندند .  
این محل در آینده اهمیت  
بسیزائی خواهد یافت . تعالیم  
الهی در این محل شرق و غرب  
و جنوب و شمال جهانرا بهم  
متحد خواهد کرد " ترجمه

۲۹ آوریل در شب جلسه  
عمومی مخصوص کلیه احبای شرکت  
کننده در محل سالن ورزشی  
تشکیل گردید و پیام منیع  
بیت العدل اعظم الهی شیدالله  
ارکانه توسط نماینده آن مرکز  
مضمون در خطا حضرت حرم روحیه  
خانم ایادی امرالله تلاوت گردید  
که در ذیل مضمون ترجمه چند  
قسمت آنرا برای نقل میکنم :

" دوستان عزیز بهائی ، با  
سپاس و ستایش بدرگاه خداوند  
عالمبهائی افتتاح ام‌المعابد  
آمریکای لاتین را جشن گرفته و  
تحسین میکند ، بنائی که بازگو  
ونماینده شکوه و جلال آئین  
ملکوتی حضرت بهاءالله در این  
نقطه جهان است ، جایی که معلم  
محبوب حضرت عبدالبهاء اظهار  
داشتند که " شرق و غرب بوسیله  
کانال پاناما متحد خواهند شد "

جایی که تعالیم بهائی ... شرق  
و غرب و شمال و جنوب را متحد  
خواهد کرد "

در پیام بیت العدل اعظم  
الهی اتمام بنای ام‌المعابد

آمریکای لاتین یکی از بزرگترین  
اهداف اتمام یافته نقشه و  
ساله قلمداد و معرفی شده بود  
و افتخار بر کسانیکه در انجام  
بنای این مبلغ صامت امرالهی  
از بذل تقبلی‌های عاشقانه و  
فداکارانه خود داری نکردند .  
این مشرق الاذکار همچون تاجی  
است جهت خدمات تمام کسانیکه  
برای برقراری امر حضرت بهاءالله  
در آمریکای لاتین در پیغام  
مبارکه بیت العدل اعظم الهی  
چنین امر رفته بود که اکنون  
تکلیف و وظیفه‌ای که بطرف آن  
رهبری میشویم اینست :

توجه تام و پیادار به نشر  
نفحات الله - بسط و توسعه امر  
و تحکیم امرالله است . . .

سپس برنامه جشن همواره با  
رقصها و آهنگهای محلی پاناما  
اجرا گردید و همچنین هنرمندان  
و موسیقی دانان مشهور امر در  
تمام برنامه‌ها هنرنمایی کردند .  
۳۰ آوریل : در برنامه مجدداً

انجام شد ، عده‌های قریب ۵۰۰ نفر  
را و طلب نشر نفحات الله در شهر  
و رهاط اطراف شدند و شب  
هنگام قریب ۲۰۰ مومن جدید  
بامرالهی را به محفل ملی پاناما  
صورت دادند . عده دیگری در  
جلسات مختلفه مشاورتی در امور  
تربیت امری اطفال جوانان  
سمعی و بصری و مطبوعات و  
جزوات امری شرکت کردند .

در همین روز مراسم افتتاح  
مشرق الاذکار برای افراد غیر  
بهائی انجام شد که عده‌های بامر

مبارک مومن شدند .  
ایام ۱ و ۲ ماه می کنفرانسها  
مهمه تبلیغی و تزئید معلوماتی  
با حضور حضرت امه البهاة روحیه  
خانم ایادی امرالله و جناب  
ذکرالله خادم و دکتر جیاگری  
ایادی محبوب امرالله در سالن  
ورزشی ادامه داشت .

هله هله یا بشارت : از جمله  
آوازه های دسته جمعی و جالبی  
بود که برهبری جناب خادم  
ایادی امرالله در دل شهباد در  
سالن بزرگ مشرق الانکار و در  
جمع یاران الهی انجام میشد .  
ای جای تو خالی .

دوست من ، در ایام افتتاح  
مشرق الانکار پاناما شهر زیبا و  
بزرگ پاناما شاهد جنب و جوش  
غریبی بود عده های حدود ۴۰۰۰  
نفر شرکت کننده از پیش از ۳  
کشور جهان در ساعات استراحت  
در خیابانها و فروشگاهها و  
رستورانها با تیکتی که بر سهینه  
داشتند و بهائی بودن و ملیت  
و اسم آنها را معرفی میکرد ،  
خود نمائی میکردند و بدین وسیله  
حسن کنجکوی و پرسش مردم  
برانگیخته میشد تا بپرسند و  
تحقیق کنند که بهائی چیست ؟  
و بودند عده زیادی از جمله

سایر مسافرین و جهانگردان غیر  
بهائی که بشرف ایمان نائل  
شدند . چند فقره ازدواج نیز در  
این ایام بین جوانان بهائیس  
انجام گردید که حضرت حرم و  
جنابان خادم و دکتر جیاگری  
ایادی امرالله شهود آنها  
بودند .

— هدایای بیت العدل  
اعظم الهی و سایر محافل ملیه و  
افراد و قبائل مختلفه با حضور  
هیجان زیادی تقدیم مشرق —  
الانکار پاناما شد و مبلغی حدود  
۷۰۰۰ دلار نیز تقبلی گردانده  
یاران حاضر در جلسات افتتاحیه  
بود که تقدیم محفل ملی روحانی  
بهائیان پاناما شد .

— شمایل بزرگ و زیبای حضرت  
عبدالبهاة از طرف یکی از احبای  
ایرانی بکلیه احبای مهاجر  
ایرانی حاضر در جلسه برسمیاد بود  
این حفله عظیم تقدیم گردید .  
— در روز اول ماه می مراسم  
معرفی رسمی حضرات ایادی  
امرالله در جلسه ، اعضاء  
هیئات مشاورین آمریکای مرکزی  
و جنوبی . اعضاء هیئات معاونت  
و نمایندگان محافل ملیه توسط  
رئیس محفل ملی بهائیان پاناما  
انجام شد .

بد نیست در پایان ذکر  
از مواضع سخنرانیهای انجام  
شده در این ایام که توسط  
حضرت حرم ، جناب خادم و  
دکتر جیاگری ایادی امرالله و  
سایر دانشمندان و اعضاء هیئات  
مشاورین و معاونت و جوانان بهائی  
ایراد گردید بشود .

— اولین مشرق الانکار  
آمریکای لاتین .

— خطابی بکلیه احبای جهت  
اعلان امر به بشریت .

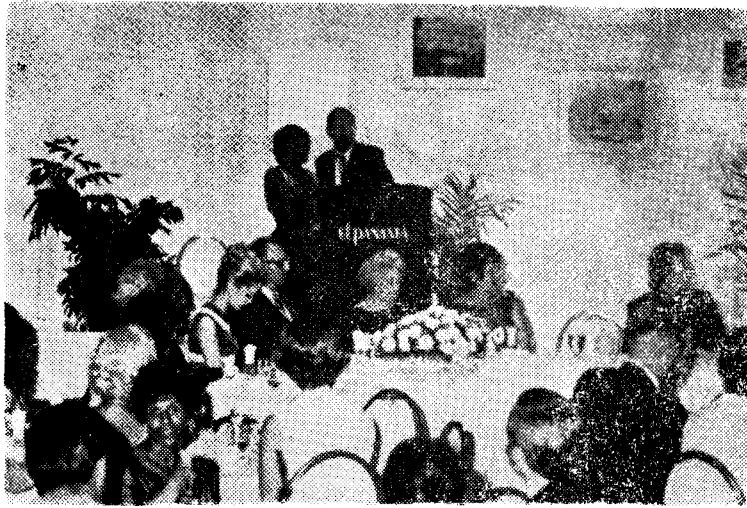
— تعمیق و تزئید معلومات  
شخصی در زندگی روحانی و فردی .

— جوانان بهائی جنس

پیروزمند حضرت بهاله .  
— افتخار و مقام شرکت در  
اعلان امر .  
— خطابی به مهاجرین .  
— سرمایه و خیریه امری .  
— تبلیغ دسته جمعی .  
— تکلیف و وظیفه حیاتی ما  
تحکیم و تقویت امرالله است .  
— حکمت و راز فداکاری .  
— رهبری شکوهمند و اداره  
امرالله در زمان حضرت ولی عزیز  
امرالله .  
— شغف و سرور خدمت به  
امرالله .

در آخرین ساعات اختتام  
مراسم حضرت حرم روحیه خانم  
ایادی محبوب امرالله بزرگان  
شهرین فارسی صحبت فرمودند و  
شکری بودن فارسی را و چندان  
شکری تر کردند و مهاجرین  
ایرانی را لگرمی دادند ، و سرور  
از خدمت خویش نمودند .  
ای جای تو خالی .

دوست عزیز ، اگر خواهی  
آنچه در این چهار روز گذشت  
برایت بنویسم بقول معروف  
مثنوی ۷۰ من کاغذ خواهد شد  
امید وارم توانسته باشم قدری  
ترا در جریانات این ایام  
فراموش نشدنی گذاشته باشم  
در پایان چند قطعه عکس  
برایت میفرستم و نیز آرم و سبیل  
مشرق الانکار پاناما را .



خانم کنستانت رئیس محفل ملی پاناما و  
آلن پرینگل پشت تریبون. ایادی امرالله  
آقای خادم — خانم جیاگری — خانم  
سالواتوریل و پتر تیلوتسون ارشیتکت  
مشرق الاذکار پاناما .



گروه کر کنسر واتوار ملی موزیک  
برنامه هائی اجرا کردند .



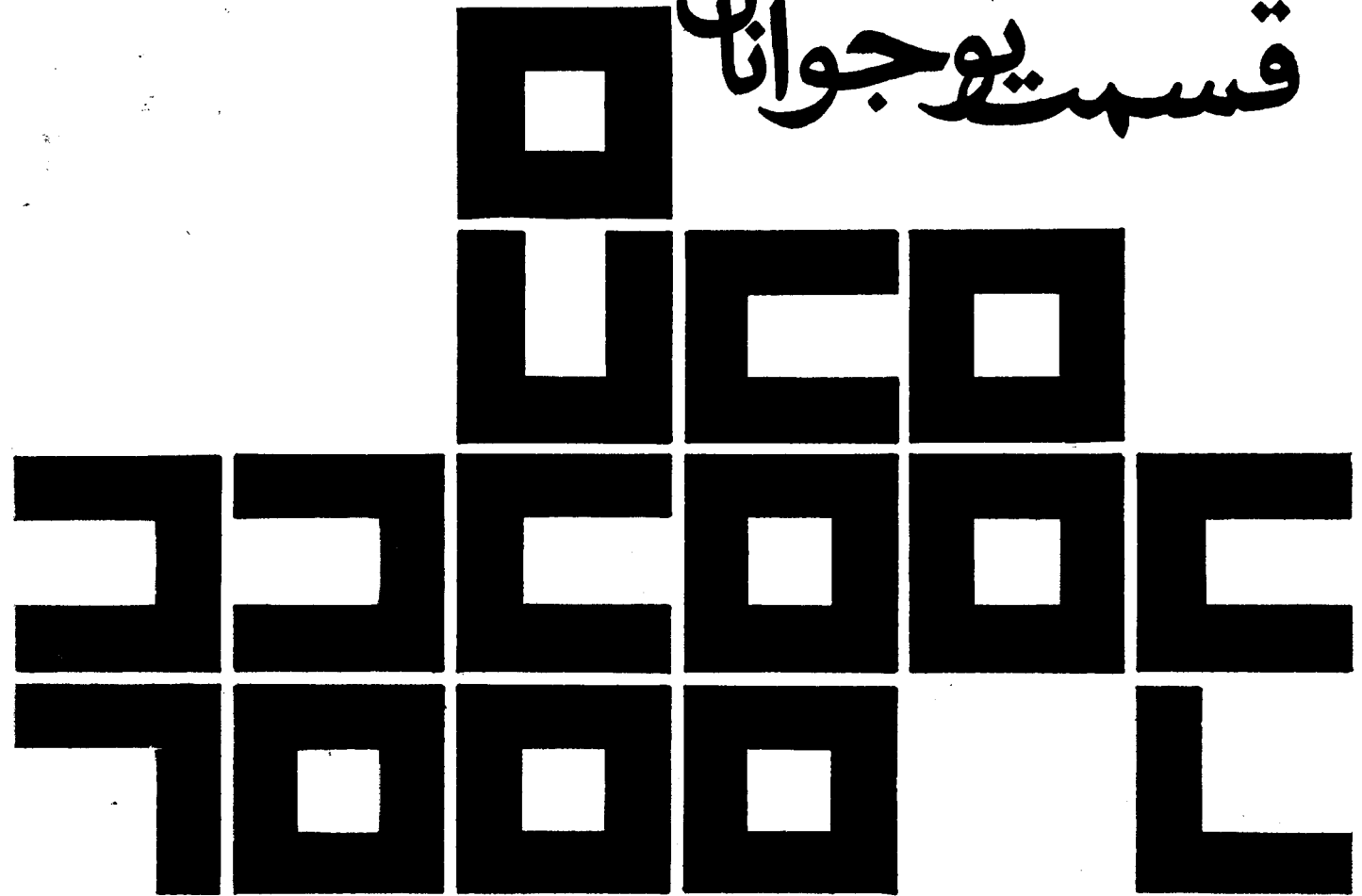
احبا پس از کنفرانس روحیه خانم  
را ملاقات میکنند .

# فهرست مطالب شماره ۳ و ۴ نوجوانان

صفحه	عنوان	نویسنده
۴۴	۱- شعار روحانی	۱۰- درد و درمان
۴۵	۲- در بلندترین نقطه جهان	۱۱- ساعتی در عالم بالا
۴۸	۳- فاتح روحانی افریقا	۱۲- ازنامه های مهاجرین
۵۰	۴- عصر تحقیق شک و تجربه	۱۳- سفر به ته دریا
۵۲	۵- دودستان کوتاه	۱۴- پیک جوان
۵۴	۶- نفحات آسمانی	سهراب روشن
۵۶	۷- بقای روح	سیروس عشکی
۵۹	۸- شعر	عطارد
۶۰	۹- شیراز	

هیئت نوجوانان آهنگ بدیع از دریافت نامها و مقالات  
خوانندگان عزیز بسیار سرور خواهد شد.  
نشانی: خیابان منوچهری - کوچه ارباب جمشید - نونالان

## فهرست نوجوانان

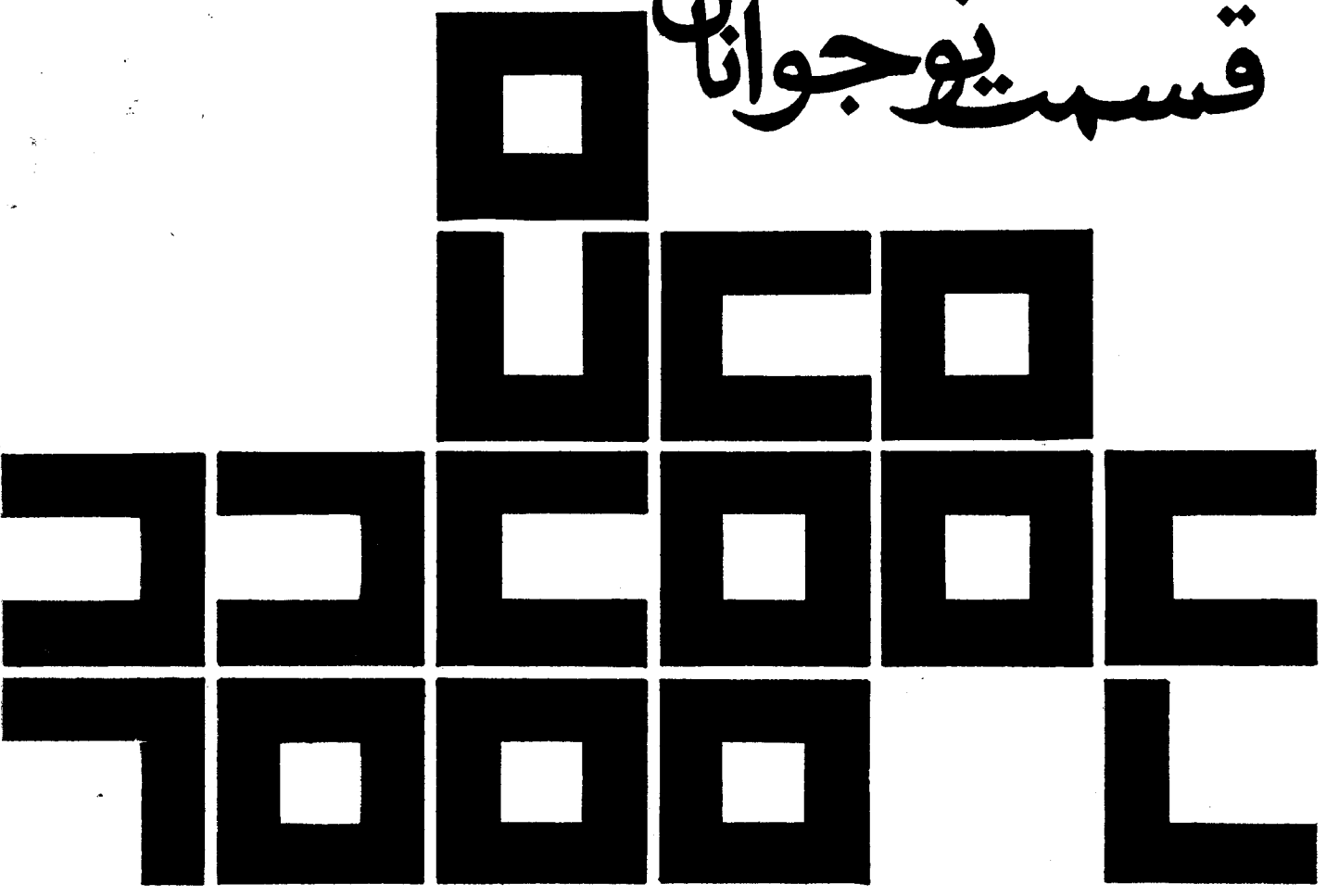


# فهرست مطالب شماره ۳ و ۴ نوجوانان

صفحه	مطلب	نویسنده
۴۴	۱- شعار روحانی	۱۰- درد و درمان
۴۵	۲- در بلندترین نقطه جهان	۱۱- ساعتی در عالم بالا
۴۸	۳- فاتح روحانی افریقا	۱۲- از نامه های مهاجرین
۵۰	۴- عصر تحقیق، شک و تجربه	۱۳- سفر به ته دریا
۵۲	۵- دود استان کوتاه	۱۴- پیک جوان
۵۴	۶- نفحات آسمانی	سهراب روشن
۵۶	۷- بقای روح	سیروس مشکی
۵۹	۸- شعر	عطار
۶۰	۹- شیراز	

هیئت نوجوانان آهنگ بدیع از دریافت نامه ها و مقالات  
خوانندگان عزیز بسیار سرور خواهد شد.  
نشانی: خیابان منوچهری - کوچه ارباب جمشید - نونالان

# فهرست نوجوانان



فی تحقیق کن جنتی از برای انسان علم اوست و اوست  
علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بخت و انبساط  
(حضرت بهاء الله)

هر گروه که در تحصیل معارف و فنون قدم پیش نهند  
بهره و نصیب پیش برند  
(حضرت بهاء الله)

علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب سراف  
عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است  
(حضرت عبدالبهاء)

قله "اورست" با عظمتی الهی و جلالی آسمانی از قلب زمین سر بر آورده و تا توانسته خود را با آسمان های بزرگ نزدیک ساخته و برای آنکه احدی از ساکنین روی زمین را بر اسرارش آگهی نباشد و از رازهای درونش چیزی نشنود تا سینه خود را دائما در برف نگاه داشته است.

با لجاجت و ایستادگی شگفتی از ابتدای خلقت همانگونه سر را بلند داشته، آدمی را بخیمه و خرگاه بلند خود راه نداد تا هر کس برت نزدیک یکی به آن یافت یا باد های شدید کشنده بر سر و صورتش نواخت و ویرا از خود دور ساخت و یا فرصت داد تا خوب نزدیک شد آنگاه ناگهان ویرا در سینه پر برف خود فرو کشید و اگر کسی از دور فرصت تماشائی یافت، ناگهان هیکل عظیم خویش را در چادر غلیظ ابر فرو برد و بر یاس و ناامیدی تماشاچیان خندید.

دانشمندان جهان آنرا مرکز کوه های عالم دانستند که از جهتی دست خود را از شمال چین به دماغه (پرینگ) و آلاسکا کشانده و از آن نقطه سر از زیر گشته تا جنوب امریکای جنوبی آمده و از سمت دیگر خود را با سلسله جبال الیزر از شمال کشور مقدس و دلربای ایران گذرانده و به قفقاز و اروپا رسانده است. با آنکه اینقدر از ذخائر خود به اقالیم جهان بخشیده هنوز با کمال ابهت و تکبر سر بر افراشته و ادعای آن دارد که احدی نمیتواند بر فرق وی پانهد و از قله شامش پهنای عالم خاک را تماشا نماید.

چه اسم مناسبی باین کوه دادند و آنرا برای این قساوت و سختی هند و کش نامیدند ولی با همه این سرسختی و یا فشاری آیا توانست است که زیر پای انسان سر بندگی و خضوع فرود نیآورد؟ ما شا که هیچیک از مظاهر طبیعت بتواند در برابر اراده بشر استقامت ورزد. اراده آدمی چسبون

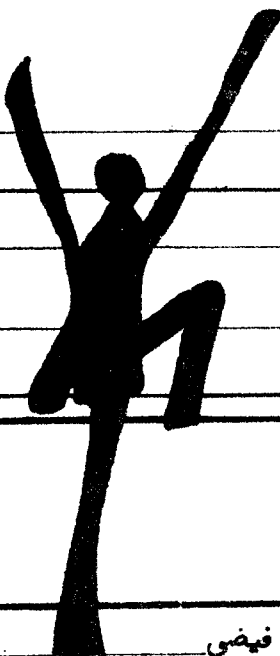
جهان

در بلندی

در بلندی

از کتاب "زمانه"

بقلم جناب ابوالقاسم فیضی





تیغ فولادینی است که هرمانمی را نابود میکند و مانند پتک گرانی است که هر رادعی را خرد و متلاشی مینماید . با این نیروی شگفت برخی از افراد کوشیدند و اعتنائی بسختی کوه و سستی بسرف و بیرحمی طبیعت ننموده ، آنقدر رفتند و رفتند تا بیالاتین نقطه عالم رسیدند .

" مالری " جوانی بود که در شش سفر کوه پیمائی تاریخی برای رسیدن بقله اورست شرکت کرد . در هر سفر ما موریتی سنگین بعهده گرفت و در تمام سفرها کارهای خود را بنهایت شجاعت و امانت انجام داد . او بود که نزدیکترین راه را برای رسیدن بمقصد کشف نمود و دیگران را برای انجام این امر ووصول باین هدف بلند مساعدت بسیار کرد .

" اروین " رفیق صمیمی و دوست واقعی وی و پانزده سال از او کوچکتر بود . مالری ، اروین ، را برای مرافقت در این سفرهای خطرناک انتخاب کرد بعد ها معلوم گردید که چقدر انتخابش بجا و مناسب بود . اروین ورزشکار توانما و تحصیل کرد بود . در سال ۱۹۲۴ سفر تاریخی و عجیب خود را آغاز کردند . در این کوه پیمائسی شش نفر شریک بودند ولی پیش آهنگان این دسته دلیران ، مالری و اروین بودند برخی اوقات هوا بسیار مناسب و خوب بود ولی گاهی باندازه های درم و مفشوش میگردد که مشکلات و مصائب ایمن کوه نوردان آن بان زیاد میشد ولی هیچ قوه ای نمیتوانست سستی در راهی آنان بوجود آورد . از این جهت خود را بیالاتین نقطه ای که آنوقت ممکن بود رسانند و هنوز راه را در برابر خود بسی دراز و خطرناک میدیدند . بسرای رسیدن بقله کوه دیگر راه همواری در پیش نبود ، بلکه مجبور بودند از پرتگاه های عجیب سختی بجهند . یک یک چون غزالان سبک پای ، از آن دره های کشنده پریدند و جلو رفتند تا رسیدند بمقامیکه دیگر چیزی برای رسیدن بمقصد نمانده بود . در اینجا تمام جمعیت بگلو در شدیدی —

دچار شدند و مالری جوان از همه بیمارتر و مرضش از جمیع سخت تر گردید . برافراشتن چادر و تهیه آتش و غذا و دوا باندازه ای مشکل بود که جز محالات بنظر میآمد ، با وجود این احدی قوه قلب و نیروی اراده را از دست نداده و هر طور که بود اساس ماندن را در آن نقطه استوار کرده سپس مالری را انتخاب نمودند که مرحله اخیر را با پای خود بپیماید و خبرهای تازه بیاورد .

مالری که در تمام عمر برای رسیدن باین هدف سراسر وجودش عشق و آرزو بود دیگر سر از پا نشناخت و برای اینکه مبادا بواسطه شدت گلو درد دوستانش وی را نصیحت کنند که اندکی در حرکت تا خیر اندازد ، فوراً اسباب و اثاثیه سفر را برداشت و بجلوتر رفت و پس از کمی همراهان خود را نیز بیالاتین نقطه ای که ممکن بود رساند . در اینجا فقط حرارت وجود و ثبات راهی مالری آنها را گرم نگاه میداشت والا اوضاع هوا بحدی سخت و تحمل ناپذیر بود که بیم آن میرفت مراجعت نمایند . باین مرحله که رسیدند مالری جوان شاهد مقصود را در زیر حجاب رفیقی از دور میدید و دلش برای آن در پرواز بود لذا رفیق دائمی خود اروین را برداشت و باندوستان دیگر بدروغ گفت و بسوی آفوش سفید دلبر سخت دل حرکت نمود . اروین فی الحقیقه در دوستی و محبت مالری بی اندازه با وفا و صمیمی بود . با آنکه چون او عاشق کوه پیمائی نبود ولی برای خاطر دوستی برفاقت او حرکت کرده بعلاوه گفت که تماشای دنیا از قله اورست لذتی دارد که یکبار بیشتر در زندگی انسانی حاصل نمیکرد .

آن دو نفر رفتند و دوستان دیگر دل بتشویش در انتظارشان همچنان دقائق و ساعات می شمردند و بیری گذشت و دیگر از آنان خبری نیامد آنل ، زمین شناس معروف که همراه این گروه بود برخاست و بایکنفر دیگر در عقب آنان شتافت که شاید از گمشدگان خبری و اثری یابد و اگر آنان را در حال مراجعت از قله اورست می بیند استقبال کند و

براحتی بچادر دوستان راه‌نمایی نماید. از راه‌ها سختی گذشتند تا رسیدند بنقطه‌ای که بفتتاس آسمان را در برابر خود باز و قله اورست را کاملاً نمودار دیدند آدل میگوید.

در انتهای این فضا در بالاترین نقطه، اورست با تمام جلال پرده از رخ برافکنده در - انتظار میهمانان خود بود. در سراسیمه سفید آن، در نقطه متحرك یافتیم. این دو موجود کمی از هم دور بودند یکی به بالا میرفت و دیگری هم خود را بدوست خود میرساند. دو چشم بر آنها دوخته بمنتهای دقت و فراست بتماشای آنان پرداختیم. ناگهان پرده‌های غلیظ از ابره‌های سخت بر این عروس دنیا کشیده شد و من ندیدم که آیا نقطه دوم باول رسید یا خیر؟ ولی میدانم که اولی به بالاترین نقطه‌ای که نزدیکتر بر آس بود و اصل گردید و یقین دارم که او مالری شجاع بود و بس.

سختی و مشقت این مرحله، اخیر بی شمار بود. زیرا بایستی انبار اکسیژن و سایر زندگانی تبرزین کوه‌پیمائی و بسیاری چیزهای دیگر را با خود همراه ببرند گذشتن از روی سنگهای لیز و شکافهای پر برف و کولا کهای کشنده، دشوار بود و نمیگذاشتند مسافرین براحتی به هدف خود برسند با وجود این، آن دو نفر رفتند و رفتند و در برابر این فشارهای طبیعت سستی نورزیدند و خود را مغلوب نساختند. چون بار دیگر آن شاهد سنگین دل پرده از رخ برداشت اثری از آن دو

نقطه متحرك یافت نشد.

آیا بر سر آنان چه آمد و چه شدند؟ کسی درست نمیداند. ممکن است اکسیژن تمام شده باشد - شاید یکی لفظیده و دیگری را که با خود میکشید بقعر پرتگاههای عظیمی که در زیر برف پنهان هستند انداخته و یا از شدت سرما و برف خشکیده باشند هر چه هست میدانیم که با آن شجاعت و از خود گذشتگی که آن دو جوان دلیر داشتند آنقدر خود را به هدف عالی خویش نزدیک دیدند که هیچ نیروئی نمیتوانست آنانرا از پای در آورد و مغلوب سازد.

در ۱۹۳۳ در متریائین تراز قله اورست تبرزین کوه نوردی را یافتند که در نهایت تازگی چشم بانتظار رهگذری در روی برفها افتاده بود که آنرا بردارد تا بزبان حال شهادت دهد که مالری و اروین تا کجا خود را بردند و چقدر در رسیدن باین مقصود کوشیدند این دو نفر شجاعترین وجدیدترین میهمانان اورست بودند و تا بحال سر ناپدید شدنشانرا اورست با کسی بازنگفته و در سینه خویش پنهان داشته است، ولی همه جهانیان میدانند که این دو جوان دلاور مغلوب نشده بلکه بدان مقصود عالی خود واصل گشتند و از بالاترین نقطه جهان چون برهنه‌ای عالم خاک نگر بستند آنرا لایق زندگانی روح عظیم انسانی نیافته از همان نقطه اعلی به آسمانهای بلند خداوند پرواز کردند.

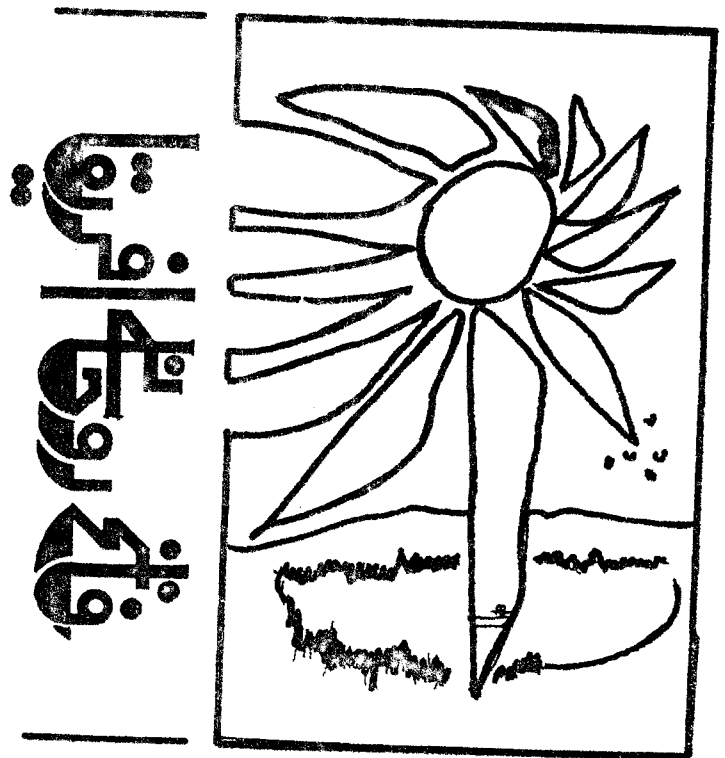
از کتاب هزار قهرمان بقلم آرتور می



" پیمودن سبیل شهادت و جانبازی با تعادل وفق نمیدهد اینجاست که خیمه و خسرگاه  
عقل و ازگون میگردد "

"حضرت روحیه خانم"

میدانید عشق چه میکند ؟  
چه آتشها بردل میافکند ، چه  
مقیاسهای مادی را بر باد میدهد  
شاید در طول حیات خود بسا  
عشای از جان گذشته رو برو  
شده باشید . از چشمها ، از  
حرکات ، از رفتار و از ظاهر آنان  
حالت خلوص ، ایمان و اشتیاقشان  
بمحبوب نمودار است . بجرات  
میتوانم بگویم امثال اینگونه  
نفوس که زندگیشان بر مینمای  
عشق و احساس درونی است  
بسیار کم هستند از جمله نفوس  
معدود و کم نظیری که وجودش  
منبع محبت و عشق الهی <sup>ایشان</sup> بود  
جناب بنانسی میباشند <sup>ایشان</sup> ریگ  
خانواده یهودی در بغداد  
متولد شدند شانزده سالگی  
بودند که بیایران آمدند و در شهر  
کروانهاهان سکونت اختیار  
کردند . بعلت فوت پدر و وضع  
خانوادگی نامناسب نتوانستند  
بعد رسد بیرونند لذا از همان ایام  
شباب مجبور بکار و فعالیت جهت  
امرار معاش گردیدند . حدود  
بیست و سه سال از عمرشان  
میگذشت که ضمن آشنائی با  
چند تن از احباب بامر مبارک  
اقبال نمودند . سپس بطهران



آمده بگذار تجارت پرده احسنند بطوریکه پسر از اندک مدتی در زمره ثروتمندان ایران درآمدند و زندگی‌شان از لحاظ مادی در کمال رفاه و آسایش کامل بود. در سال ۱۹۵۱ تحت تاثیر فرمائیهایی و مهاجرتی حضرت ولی محبوب امرالله دل از آنچه داشتند برکنده و تمام آسودگی رفاه مادی و ثروت قابل ملاحظه را بهیچ گرفته قصد مهاجرت به دیار دیگر و دور یعنی قاره سیاه نمودند. در آنوقت حدود ۶۵ سال از سنشان میگذشت بزبان انگلیسی و یازبانهای خارجی دیگر آشنائی نداشتند. مشکلات فراوانی در مقابل بود مهمتراز همه ثروت و جاه و جلال برای يك انسان عبادی و باصطلاح عاقل يك مسئله است ولی او براستی عاشق بود، عاشق محبوب بیهمتایش، عاشق خدمت بانسانها. بالاخره قدم بقاره سیاه گذارند و این تازه آغاز مشکلات و ناملايمات بود، مشکل اقامت در محیط، مشکل ندانستن زبان، مشکل خوراک و پوشاک، مشکل آب و هوا و خلاصه هزاران مسئله دیگر

ولی در نظر ایشان گوئی مشکلی مطرح نبود بلکه مواهب الهی جهت ارتقاء روحانی ایشان گسترده شده بود. با سرعت و پشتکار خستگی ناپذیر به کار و فعالیت پرداختند و از آنجا که بفرموده مبارک همیشه تأیید طائف حول اقدام است با

سرعت فراوان امر مبارک در آن خطه پیشرفت نمود. بطوریکه حضرت ولی امرالله ایشان را "فاتح روحانی افریقا" ملقب نموده و در زمره حضرات ایادی امرالله قرار دارند. آنچنان مورد عنایت بی منتهای حضرت ولی محبوب امرالله قرار گرفتند که میفرمودند "میخواهم همگی احبا بایشان تاسی کنند" وقتی فرمان مبارک راجع بفتح نقطه‌های ویا انجام عملی بایشان واصل میشد دیگر خواب و خوراک برایشان اهمیتی نداشت و تا هنگامیکه بمقصد نمیرسیدند، لحظه‌ای آرام نمیگرفتند. در سال ۱۹۶۲ بعلمت مرض قند یکی از پاهایشان را قطع کردند و بدین ترتیب از آنسال بحکم اجبار بستری گردیدند با آنکه این مسئله بسیار رنج آور بود ولی بسا کمال شکیبائی تحمل نمود و آنرا قضای الهی دانسته، راضی

برضایش بودند. با اینحال با زارها نشستند، دعای مستمر و مداوم را بزرگترین وظیفه خود میدانستند. دعاها ایشان موجب برکات فراوان جهت آن نقطه بود. قیافه بشاش و روحانی، خلوص و ایمانشان بقدری بود که در همه کس مؤثر واقع میشد و حتی کسانی که برای اولین بار ملاقاتشان میکردند تحت نفوذ شدید قرار میگرفتند. بالاخره این وجود نازنین در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۷۱ در ساعت ۱۲ ظهر با کمال آرامش و سکون بملکوت ابهسی صعود نمودند.

ایشان از جمله پیکهای معدودی بودند که هرچند صباحی یکبار باران الهی بمنظور پیشرفت امرش مبعوث میشدند و از جمله اغنیای انگشت شماری هستند که بفرموده مبارک حضرت بهالله بمقر قرب وارد گشته

بقیه در صفحه ۶۶

تاریخ حقیقی زندگی بشر بر روی این کره خاکی  
 از داستان تلاش و کوشش وی در جستجوی شناختن  
 شناخته‌های هستی پیرامونش جداشدنی نیست.  
 بشر تشنه دانستن است و هرگز از گشودن  
 معماهای جهان مایوس نشده است. زمانی  
 برای تفسیر حوادث محیط از نیروی تخیل و توهم  
 خویش مدد گرفت و پدیده‌های طبیعی را به  
 خواست خدایانی که بتصور وی بر طبیعت حکم  
 می‌راندند منسوب دانست. سیل، طوفان، زلزله  
 و برق و باران، گردش ستارگان، کسوف خورشید،  
 خشکسالی و زلزله راناشی از اراده این خدایان  
 دانست و در تجسم این خدایان تا بدان جا  
 پیش رفت که آنانرا بصورت حیوانات نیز پرستش  
 نمود.

## تحقیق:

### شک

### مشاهده

زمانها گذشت تا انسان هوشیار از چاه  
 خرافات پیشین بدرآمد. فکر خویش را بکار گرفت  
 و در قایق اسرار هستی تفکر نمود. ریاضیات  
 را شناخت و علم هندسه را بیاموخت. برای  
 درک حقایق معنوی علوم منطق و فلسفه را پدید  
 آورد. کوشید تا آنچه را احساس مینماید بکمک عقل  
 تعبیر نماید و از خشم خدایان پیشین دیگر در  
 هراس نباشد. کتابها پرداخت و کتابخانه‌ها  
 ساخت. بحقیقت ارزش انسان واقف شد و از  
 نابسامانی‌های زندگی بستوه آمد و در تصور خویش  
 مدینه‌های فاضله بنا نمود. مدارس را بنیان  
 گذارد تا شاگردان از حاصل معلومات استادان  
 بهره گیرند. در ریاضیات تفکر غوطه ور شد و در این  
 مسیر نیز تا بدانجا پیش رفت که زمین را کروی  
 دانست چه که کره کاملترین شکل هندسی بود  
 و خلقت زمین میبایست که کامل باشد. اما بشر  
 باین هم قانع نشد به طبقه بندی علوم پرداخت  
 و در مشاهدات خود تفکر کرد. باز هم به پیش تاخت  
 شک کرد. مشاهده نمود. نتیجه گرفت.

### نتیجه

در این زمان استادان علوم در تنگنای کتابخانهها در آراء فلاسفه سلف تفکر مینمودند و به تجربه بی اعتنا بودند. استدلال مینمودند که هر چه سنگینتر باشد سریعتر هم سقوط میکند و البته این بدیهی است. بار بدیهیات بر دوش علم بشر سنگینی مینمود. گروهی کنجکا و سرآب شدند که این بدیهیات را تجربه نمایند. استادان و فلاسفه خشمگین گشتند. فریادها برخاست که این نو سواران بی سروپا گستاخی را بدانجا رسانیده اند که حال در صحت اقوال بزرگان فلاسفه شك میکنند. . . . چه گناه عظیمی . . . . .

در خلال این هیاهو دانشمندان جوان از تهدیدات فلاسفه نهراسیدند. آزمایش نمودند و تجربه کردند و عصر نوینی در تفکر علمی بشر گشودند. در آن لحظه که از فراز برج پیمیزا در سنگ سنگین و سبک بزیار افکنده شدند و با هم بر زمین رسیدند کاخ حکمت عقلی فرو ریخت و عصر تحقیق و تجربه آغاز شد این بار نیز بشر کوشش نمود تا کاخ عظیم علوم تحقیقی را بنا نهسد و تا بدان جا پیش رفت که از تنگنای کره خاک به اوج ماه مسافرت نمود.

بدین ترتیب بشر ثابت کرد که هرگز از محالات نمی هراسد و نیز قدرت پنهان وجود او مرز وحد نمی شناسد و تا بدانجا پیش میرود که

قوای طبیعی را بنده و اسیر خویش سازد. بی نیاز ساختهاست چه که بنام و اعتبار همانقدر بی اعتنایند که به مشکلات و خطرات سفرهای دور و رازشان. بیائید به همراه هم با گروهی از این پیشتازان جهانکاوی بسفرهائی بپردازیم که در هر قدم آن با اسرار بی پایان و خطرات مهیب روبرو خواهیم شد. گاهی در اعماق دریاها و گاه بر فراز بلندیهای زمین به جهان خاک خواهیم نگرست و سپس در اعماق جنگلهای اندونزی و دشتهای قطب شمال به جهانگردی خواهیم پرداخت و از راز شاهان مصر در صحراهای سوزان خبر خواهیم گرفت.

اما زیباترین لحظات زندگی بشر آن هنگام است که بسوی ناشناختهها میرود و بیم بخود راه نمیدهد. ظواهر زندگی را بیک سو مینهد و ارزش حقیقی روح خویش را در مصاف آنچه در بیان نمی گنجد جستجو میکند و در این راه از ماز پندل جان و مال دریغ نمیدارد.

در جهان ما مردانی زندگی میکنند که بنهروی همت و اراده افقهای نوینی در برابر چشم آدمی گشود هاند. اگرچه اینان در گمنامی بسر میبرند و لکن دلیری و پشتکار ایشان را از ظواهر زندگی

۱- کدام مستحق ترند؟

گدایی بر درخانه‌ای ایستاد و از اهالی  
خانه طلب کمک کرد. گفتند: —  
"خدا روزیت دهد"

گفت: "کمی نان بمن بد دهید."

گفتند: "نداریم"

گفت: "لا اقل اندکی گندم یا جوید دهید"

گفتند: "نداریم"

گفت: "کمی گوشت یا مقداری روغن یا اندکی

شیر..."

گفتند: "در این خانه این چیزها پیدا

نمیشود."

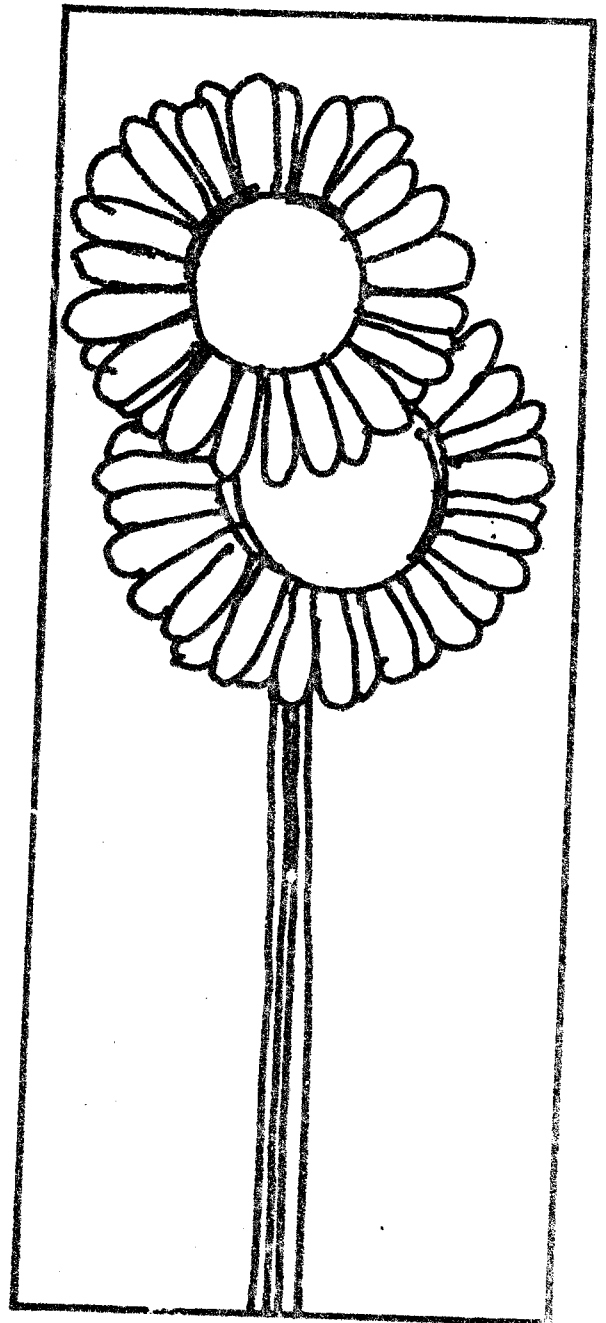
گفت: "پس جرعه‌ای آب مرا دهید"

گفتند: "حتی آب هم نداریم."

گدا گفت: "شما که از من مستحق‌ترید."

چرا همین‌طور نشستهاید و بلند نمیشوید بروید

گدائی؟"



رو راست کوناه

۲- داستان خروس و مرد خسیس :

روزی مرد خسیسی خروس بخانه آورد و آنرا به غلامش داد و به او گفت :-

" اگر با این خروس يك غذای خوشمزه برایم تهیه کنی ترا آزاد خواهم کرد ."

غلام که از شنیدن این مژده غرق در خوشحالی شده بود ، تمام مهارت خود را در آشپزی به کار برد و آبگوشت خوشمزه‌ای با خروس درست کرد و آنرا جلوی ارباب خسیسش گذاشت تا تناول کند . ارباب آبگوشت را با اشتهای بسیار خورد اما با خروس اصلاً دست نزد و پس از اینکه غذایش را تمام کرد ، به غلام گفت :-

" قرار ما این بود که من خروس را بخورم و بعد ترا آزاد کنم اما همینطور که می بینی من خروس را هنوز نخوردم . حال اگر میخواهی آزاد شوی غذای دیگری با این خروس برایم بپز ."

غلام پلوی بسیار خوشمزه‌ای طبخ کرد و با خروس جلوی ارباب گذاشت اما مرد خسیس پلوی را تا آخر خورد و باز هم به خروس دست نزد و از غلام خواست تا غذای دیگری برایم بپزد . غلام نگویند بخت هم به طمع آزادی هر روز يك غذای خوشمزه با خروس می پخت اما مرد خسیس همچنان غذا را میخورد و خروس را باقی میگذاشت و هر روز وعده آزادی به غلام میداد .

عاقبت یکروز غلام به ارباب گفت :-

" قربان بنده از خیر آزادی گذشتم ، این خروس را میل بفرمائید تا لااقل او از این محنت آزاد شود "



# نغمات آسمانی

نغمه الهی را تا شهری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر در این عصر طیور انس در حدائق قدس باید آواز شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را بوجد و پرواز آرند و در این جشن و سوزم چنان عود و رودی بسرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حبیبور و کامرانی بخشدند .  
"حضرت عبدالبها"

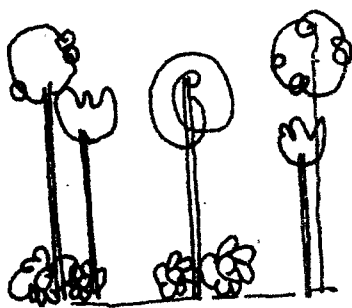
"تهیه کننده سهراب روشن"

در سالهای اخیر وستان جوان مادر ممالک اروپا، آمریکا و قارات دیگر با تلفیق هنر، عشق، ایمان و انرژی جوانی گروههای کوچک و بزرگ که شاید معروفترین آنها گروه "Dawn Breakers" یا "مطالع الانسوار" باشد تشکیل داده راهی دشت و کوهسار و سرزمینهای بکر شده با اجرای برنامههای موسیقی و آوازهای جمعی امری نقش مهمی در اعلان و اشاعه امر مبارک بعهد گرفتهاند . در میدم اخبار مسرت بخش از گوشه و کنار جهان حاکی از موفقیتهای تحسین آمیز این جوانان به گوش میرسد . با اقبال جمعی از هنرمندان و آهنگسازان معروف ایزارکار این گروهها روز بروز مجهزتر گردیده آهنگها و اشعار متعدد و حیات بخشی اجرا میکنند . در عموم آهنگهایی که میخوانند و با گیتار و سایر سازها همراهی مینمایند بنحوی فلسفه این امر بدیع با زبانی ساده و شیرین نهفته شده است و جای تعجب نیست که بهر دیار روی میآورد با استقبال شگفت انگیز مردم مواجه میشوند چه این نغمات "رزق روحانی قلوب و

ارواح " بوده و " سبب رقت قلوب مغمومه " مستمعین .  
برای اینکه این دوستان و خدماتشان را بیاد داشته باشیم در نظر است تدوین  
از آهنگهایی را که اجرا نمود هاند همراه با ترجمه اشعار و همچنین نتهایشان ( برای آندسته  
از دوستانیکه اهل هنر و موسیقی هستند ) درج نمائیم و در این شماره بعنوان سرآغاز آهنگ  
" God is one Man is one " را که بوسیله آهنگساز معروف آمریکایی راس گارسیا  
تنظیم شده و آهنگ و شعر آن از مارگارت جین کینگ میباشد بنظرتان میرسانم .

### خدا یکی انسان یکی

خدا یکی، انسان یکی و عموم ادیان الهی یکی است  
سرزمینها، دریاها، تپهها و درهها زیر یک خورشید زیبا  
خدا یکی، انسان یکی و اساس جمیع ادیان یکی است  
آنگاه که انسانها این سه وحدت را درک نمودند به وحدت جهانی نائل خواهیم شد .  
خدا یکی، انسان یکی و عموم ادیان الهی یکی است . . .



# بقای روح

سیروس مشکسی

برآنیم که در این مقوله اشاره‌ای کوتاه و مختصر بیکس از عالیترین، شیرین‌ترین و جالب‌ترین مباحث فلسفی داشته باشیم بحث روح و بقای آن، که از دیرباز قسمت‌های مهمی از کتب فلسفی و عرفانی را بخود اختصاص داده و عرفا و فلاسفه را به تفکرات بسیار وا داشته، خوشبختانه مثل سایر امور علمی و فلسفی و اجتماعی دیگر در آثار مبارک امریهائی بنحوی بسیار معقول و دلنشین مطرح گردید و معضلات آن به قلم معجز شیم بانیان این عصر مخم، حل و فصل شده است.

در این مختصر، ما رانه آن

مجال و نه آن بضاعت هست که به تحقیقی عمیق و مفصل آنچنان که درخور این عنوان است دست یازیم، بل — سروری مختصر خواهیم داشت بر مسئله "بقای روح" بخصوص با استفاده از دو بحث عمیق، عرفانی و مستدل حضرت عبدالبهاء — ارواحنا لعماد فیه الفدا که در کتاب مستطاب مفاوضات مذکور است، و بابهره گیری از سایر آثار مبارکه و کتب غیر امری دیگر...

امید آنکه این وجیزه، فتح بابی باشد برای تحقیق بیشتر طالبان در مسائل گونه‌گون با غوطه وری در ابجـ بر بی پایان معارف امر و بمنظور صید لثالی شاهوار.

## اول - مسئله وجود روح

با آنکه سخن بر سر بقای روح است، مع هذا باید مختصری درباره روح و وجود آن ذکر شود تا درک اصل مطلب بر احوالی مقدور گردد.

باید دانست که اصولاً مسئله‌ی وجود روح همیشگی از معضلات دانش و فلسفه بشری بوده است. گروهی که بـ "روحیون" معروفند، معتقد به وجود امری غیر محسوس، برتر و بالاتر از جسم خاکی، و موثر در افعال و اقوال آدمی، بنام روح که مجرد و ممتاز از محسوسات و ملموسات است، میباشند و گروهی دیگر که به "مادیون"

یعنی ( پیروان فلسفه مادی ) موصوفند، مطلب را بدین شکل قبول نداشته و حالات روانی را (۱) ناشی از وجودی مجرد و غیر محسوس بنام روح نمیدانند بلکه معتقدند که نفسانیات و حالات روانی از جسم یا به تعبیر دیگر از "ماده" ناشی میشود.

گذشته از این اختلافات اگر در ادیان و کتب مقدسه آسمانی تدقیق کنیم، باین نتیجه میرسیم که اعتقاد به روح بمعنوی عنصری مجرد و ممتاز، لازمه اعتقادات تمام ادیان میباشد نهایت آنکه در اکثر کتب مقدسه ماهیت و چگونگی وجود روح — بیان نشده و بعنوان مثال در قرآن مجید در معنی روح فقط بذکر این عبارت اختصار شده است: (۲)

"و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی" البته روح و چگونگی آن واقسامش، در آثار این امرنازنین بوجه بی نظیری مورد مذاکره و تشریح قرار گرفته است که چون از بحث ما خارج است علاقمندان را به منابع مربوطه، راهنمایی میکنیم.

## دوم - اختلاف فلاسفه در

### مسئله بقای روح

در بین فلاسفه روحی و مادی اما، اختلاف همچنان باقی است. مادیون، چون به روح،

آنطور که روحیون میگویند، اساساً اعتقادی ندارند طبیعتاً وارد در مبحث بقای روح نیز نمیشوند اما روحیون، به جد به این مسئله پرداخته و بر سر همیمن مطلب هم، در چارانشقاقتات بسیار شده و بگروههای متفاوتی تقسیم شده اند - که ذکر وجوه افتراق و اشتراك این گروهها

از حوصله این مقال بکلی خارج است علی ایحال، روحیون در زمینه بقای روح مطالعات و تتبعات بسیاری کرده و میکنند نشریاتی به این منظور نشر میدهند و از میان ایشان دانشمندان بنامی چون آلن کاردک، گابریل ولان، والاس، آلفرد وده ها تن دیگر، کتابها و مقالات بسیاری در مبحث بقای روح نگاشته اند.

پاسکال معتقد بود که: (۳) "نکته مهمی که دانستن آن برای بشر کمال از او مراد داشته و فوق العاده گرانبهاست، مسئله بقای روح است. هر قدر انسان در این قسمت کوشیده و بخود زحمت بدهد باز هنوز کم کار کرده و جدیت های دیگری در جلو دارد که بایستی با عزم راسخ از پیش ببرد." حی "حدیده" حیاتی اصطلاحی است که در این زمینه بسیار بکار میرود و دانستن آن خالی از فایده نیست. حدیده حیاتی یعنی اینکه روحیون معتقدند هر یک از افراد انسان عوالم مختلف جمادی و نباتی و حیوانی

را طی کرده تا به مقام فعلی رسیده و بر همین قیاس عوالم دیگری در پیش دارد که باید تدریجاً طی کند (۴) مولوی تمام ادوار و مراحل ترقی را در این چند بیت گنجانیده است: (۵)

از جمادی مردم و نامی شدم  
از نام مردم ز حیوان سرزدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم  
حمله دیگر میرم از بشر  
تا بر آرم چون ملایک بال و پر  
بارد یگرا ز ملک پران شوم  
آنچه اندر وهم ناید، آن شوم

بر بقای روح<sup>×</sup> دلائل عقلی و نقلی بسیاری در آثار مبارک که آورد شده، ولی آنچه که در این طریق راه جویان حقیقت را استمانت بسیار مینماید و چراغ دانش فرا راه مینهد، استعداد درک مسائل به قوه صفای باطن است. حضرت عبدالبها پس از بیان دلایل عقلی بقای روح میفرمایند: (۶) "این دلیل عقلی است. بیان میکنیم تا عقلاً بمیزان عقل و انصاف برسند. اما اگر روح انسانی مستبشر شود و منجذب بملکوت گردد و بصیرت باز شود و سامعه روحانی قوت یابد و احساسات روحانی مستولی گردد بقای روح را مثل آفتاب مشاهده کند و اشارات و اشارات الهی احاطه نماید." بفرموده مبارک حضرت مولی الوری "بقای روح اساس

ادیان الهیاست." (۷) و در تمام کتب آسمانی از بقای روح پس از فنای جسد ذکر شده است. برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که نظام

دنیا بر اساس مکافات و مجازات است، و مکافات و مجازات نیز بر دو نوع است: دنیوی و اخروی.

### الف: مکافات و مجازات دنیوی

اول: مکافات دنیوی: مکافات در لغت بمعنای پاداش نیک و بد هر دو آمده است لکن اکثراً در معنای غالب آن جریمه و پاداش کار نیک استعمال میشود. بنابراین مکافات دنیوی عبارتست از پاداش اعمال نیک که در همین جهان عاید میگردد و فاقلی هشیار شود و بالمعنی تولدی جدید حاصل کند.

دوم: مجازات دنیوی: جزا و پاداش اعمال ناپسند و زشت است که در همین عالم گریبانگیر فاعل آن میگردد مانند عذابی که شخص از انهماک و غوطه وری در رذائل و شهوات و تباهیها میبرد یا محجوب ماندن از حقیقت و بر همین قیاس.

مکافات و مجازات اخروی  
استقرار در همان بهشت و دوزخ  
موعود هی کتب آسمانی است .  
باید دانست که این روح انسان  
است که در عوالم دیگر پاداش  
می بیند یا کفاره پس میدهد

پس اگر به باقی ماندن روح پس  
از مرگ ، معتقد نباشیم باید  
یکباره قلم بطلان برکتیب  
آسمانی و جهنم و بهشت موعود ه  
آنان بکشیم .

اریژن ( ۸ ) یکی از  
دانشندان یهودی با تطبیق  
چند فقره از مباحث تورات ،  
مانند یک نتیجه ، منطقی بوجود  
ابدی و بقا ، روح معتقد بود ه  
و میگفت در غیر این صورت  
می توانستیم ظلم و بی عدالتی را  
بخدا اوند نسبت دهیم .

از اینروست که حضرت  
عبدالبهاء میفرماید : " بقای  
روح اساس ادیان الهیه  
است . "

اول - مکافات اخروی :  
ترقی و تعالی روح را در عوالم  
بعد ، مکافات اخروی گویند .  
مانند اتصاف به صفات رحمانی  
و کسب مواهب سرمدی و سعادت  
ابدی . کمالات وصفاتی که روح  
را منور کند و باعث حیات حقیقی  
و جاوید ( ۹ ) وی گردد . . .

دوم - مجازات اخروی :  
به عین فرموده حضرت  
عبدالبهاء " عذاب

اخروی محرومیت از عنایات  
خاصه الهیه و مواهب لاریبیه  
و سقوط در اسفل درکات  
وجودیه است و هر نفسی که از این  
الطاف الهی محروم ، ولو بعد از  
موت باقیست ولی در نزد اهل  
حقیقت حکم اموات دارد . ( ۱۰ )

● دلائل عقلی بقای روح :

یک - اولین دلیل عقلی  
که بر بقای روح آورده میشود ،  
ضمناً " مهمترین آن نیز هست .  
میدانیم که اگر چیزی وجود  
نداشته باشد ، اثری نیز از خود  
بجای نمیگذارد . حضرت  
عبدالبهاء میفرماید ( ۱۱ )  
" . . . ملاحظه نمائید که الان  
سلطنت مسیح موجود است . پس  
چگونه از سلطان معدوم  
سلطنت باین عظمت ظاهر  
گردد و چگونه از بحر معدوم  
چنین امواجی اوج گیرد و چگونه  
از گلستان معدوم چنین نفحات  
قدسی منتشر شود . ملاحظه  
نمائید که از برای جمیع کائنات  
بمجرد تلاشی اعضا ، و تحلیل  
ترکیب عنصری ابداء " اثری و  
حکمی و نشانی نماند . چه شی  
جمادی و چه شی " نباتی و چه  
شی " حیوانی . مگر حقیقت  
انسانی و روح بشری که بعد از  
تفریق اعضا " و تشتت اجزاء  
و تحلیل ترکیب ، باز آثار و نفوذ  
و تصرفش باقی و برقرار . بسیار  
این مسئله دقیق است . درست

و نیز میفرمایند ( ۱۲ ) قوله  
تبارک :

" . . . چون ملاحظه شود  
واضح و آشکار گردد که جواهر  
وجود در عالم جان و وجدان  
باقی و موجود زیرا قلوب احرار

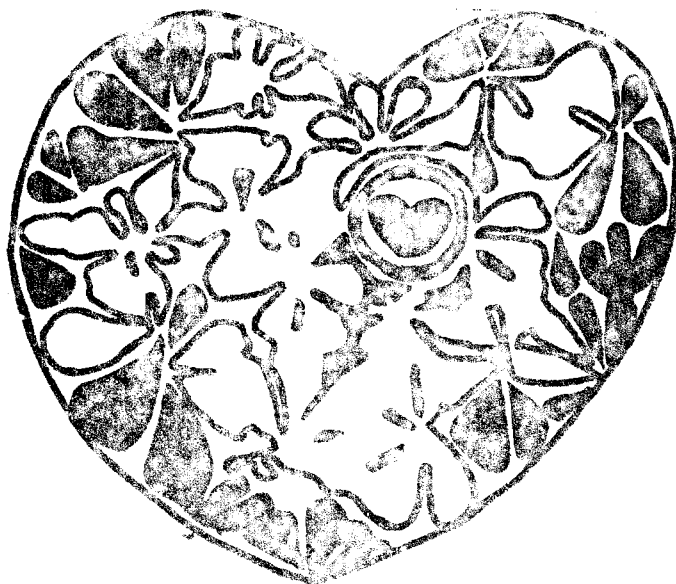
قبور ابرار است هر چند از جهان  
آب و گل غایبند ولی در جهان  
جان و دل حی و حاضر . ملاحظه  
فرمائید که هزاران ملوک  
جهانگیر و رجال شهیر از پیش  
آمدند و رفتند . لا تسمع لهم  
صوتا " ولا همسا " . بلکه فانی  
و نابود گشتند ولی نفوس  
ضعیفه با وجود آنکه در اعین  
و انظار حقیر بودند ، چون  
اقتباس نور هدایت از کوكب  
منیر نمودند بر سر برایشان  
نشستند و تاج عزت ابدیه بر  
سر نهادند و الی الان انوار  
تقدیسشان از افق رحمانیت  
درخشند و تابان . . . "

۲- دلیل دیگر : مطابق

تعریفی که علمای روان شناس  
از " ادراک " میکنند ، ادراک  
عبارتست از : " احساس مجرد  
یا انعکاس ذهنی تاثرات بدنی  
که بوسیله فعالیت های روانی  
دیگر احاطه شده و بیماری آنها  
تعبیر و تفسیر شود . " ( ۱۳ )

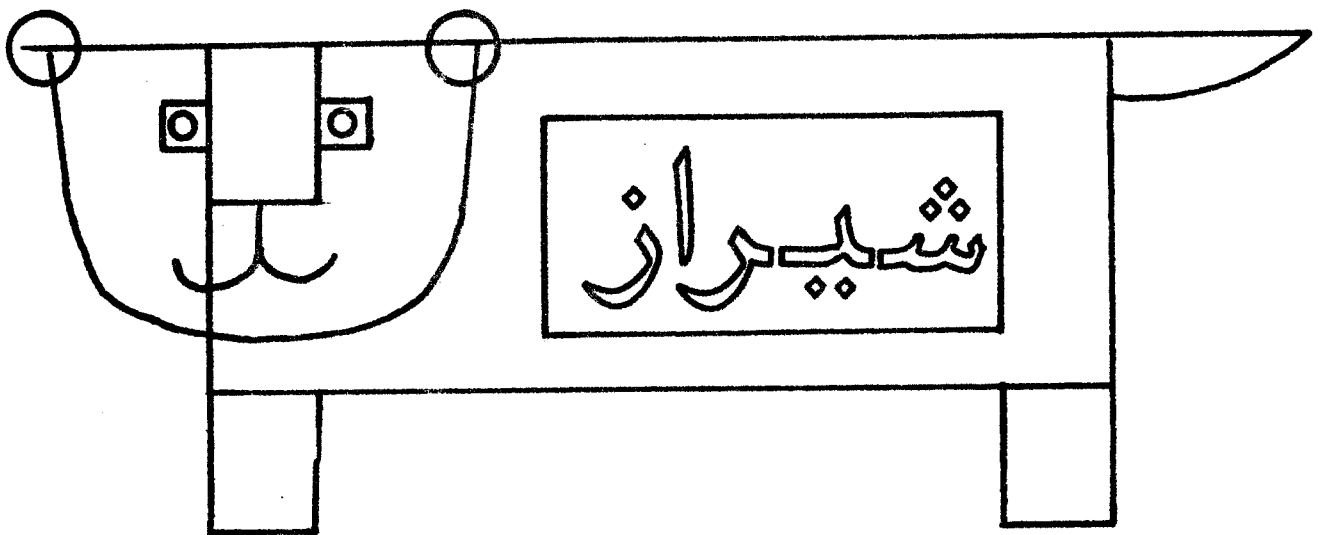
برای توضیح این تعریف  
باید متذکر شد که هنگامی که  
مثلاً " ما صدائی میشنویم ،  
صرف شنیدن صدا ، احساس  
نام دارد ولی معمولاً هیچ

آنچه من در عشق جانان یافتم      کترین چیزها جان یافتم  
 چون بدیدم آشکارا روی دوست      صد هزاران راز پنهان یافتم  
 چون در افتادم بیندار بقضا      در بقضا خود را پریشان یافتم



چون فرو رفتم به دریای فنا      در فنا در فراوان یافتم  
 تا نینداری که این دریای ژرف      نیست دشوار و من آسان یافتم  
 صد هزاران قطره خون از دل چکید      تا نشان قطره‌ای ز آن یافتم  
 این چه دریائیس که عمر دراز      هرگزش نه سر نه پایان یافتم  
 چون بمردم من ز خویش و هم ز خلق      زندگی جان ز جانان یافتم  
 شمعهای عشق از سودای دوست      در دل عطار سوزان یافتم

استخراج از کتاب شیراز، گذشته و حال  
تألیف آقای حسن امجدان



مورخان اسلامی بنای شهر شیراز را بمسلمانان نسبت میدهند و چنین مینویسند که در زمان خلافت عمر هنگامیکه شهر استخر در محاصره قشون اسلام بود، عربها محل شیراز را اردوگاه خود قرار داده بودند و بقول مقدسی (۱) چون این محل درست در وسط بلاد جای داشت روز بروز بوسعت آن افزوده شد تا بالاخره بصورت شهر بزرگی درآمد و آنقدر وسعت یافت که بقول ابن بلخی "بسط شیراز چند اصفهان شد و میگویند کی بهزارگام شیراز مهتر بود ست".... بارتولد (۲) مینویسد "شیراز بمعنی شکم شیر (جوف الاسد) شهر را بدین سبب نامیدند که از تمام حول و حوش ما کولات بدینجا میآوردند و معدوم میشد...."

اکثر مورخان اسلامی درباره تاریخ بنای شهر شیراز نوشته اند که: در زمان خلافت عبد الملک بن مروان... محمد بن یوسف ثقفی حکومت فارس یافت وی در سال ۷۴ هجری مطابق با ۶۹۴ میلادی در ۶۰ کیلومتری جنوب شهر استخر شیراز را بنانهاد و در زمان عمر بن عبد العزیز وسعت یافت و از آن بعد براهمیت و موقعیت آن افزوده شد....

ابوالعباس احمد بن ابی الخیر در کتاب شیرازنامه سبب بنای شهر شیراز را خوابی دانسته است که محمد بن یوسف ثقفی دیده بود.

گرچه خواب مذکور افسانه است ولی خالی از لطف نیست و اینک مضمون آنرا از کتاب شیرازنامه ابوالعباس اینجا نقل میکنیم:

در شیرازنامه مذکور است که محمد بن یوسف ثقفی در شهر استخر بسر میبرد. شبی در خواب دید که عدای فرشتگان بر زمین فرو آمدند و خاک آنجا را غرق بوسه کردند و باواز بلند میگفتند که اینجا سرزمینی است که چندین هزار صاحب کرامت از دامن آن برخواهد خاست و زائرهایست که قدمگاه چندین هزار صوفی خواهد بود. سرزمینی است که مایه خمیر فقر است کان ولایت است. منبع حکمت است. در دامن طهارت است محمد بن یوسف در خواب بر آن مقدار که اثر تجلی انوار فرشتگان بود خطی کشید و یاد داد که سر از خواب برداشت در پس یافتن آن سرزمین شتافت تا بالاخره در جلگه شیراز فرود آمد زمین را شبیه بآنچه در خواب دیده بود یافت. محمد بن یوسف استادان و مهندسان را فرمود تا قاعده مملکت شیراز را اساس نهادند در موقع بنای شیراز محمد بن یوسف منجمان را بخواست و از احوال وقت سؤال کرد اتفاقاً زمان موافق اساس و بنای آن شهر مبارک از سعادت اتفاقی سنبل طالع بود و عطار و صاحب طالع....

(۱) مقدسی (ابوبیدالله محمد بن البشاری) از جغرافیا دانان معروف اسلامی در قرن چهارم هجری بوده است.

(۲) بارتولد ۱۸۶۹-۱۹۳۰ مستشرق روسی



احساسی، مجرد و دست نخورده باقی نماند بلکه فوراً توسط سایر نفسانیات احاطه شده و شکل و فرم میگیرد، یعنی صدائی که بگوش ما میخورد، فوراً در ذهن تجزیه و تحلیل

شده و در نتیجه ما احساس خود را توجیه و تعبیر کرده و حکم میکنیم که آن صدا، فی المثل، آوای فلان پرندۀ بوده است. این امر، یعنی توجیه احساس و انطباق آن با دانستههای قبلی و معارفی که در بایگانی مغز مضبوط و محفوظ است، و تصدیق به اینکه مثلاً صدای چه چیزی را شنیدیم، "ادراک" نام دارد. (۱۴)

حال با کمی دقت، متوجه میشویم که احساس مجرد (شنیدن صدا فقط یا بوئیدن راحه بدن حکم به اینکه چه صدائی است یا چه بوئی) بوسیله حواس حاصل میگردد که وسیله آنها گوش و چشم و بینی و ... میباشد. اما درک و تعبیر و تفسیر این احساسات مجرد، نه به وسائل مادی، که بوسیله امری و برای جسم صورت میگیرد یعنی در حقیقت این روح است که می بیند اما بواسطه چشم روح است که میشوند اما به سبب گوش.

نیز باید توجه داشت که ادراکات انسان برد و قسم است: با واسطه و بی واسطه. اما ادراک با واسطه همانست که ذکر شد، یعنی

ادراکاتی که روح بوسیله و به سبب حواس پنجگانه (۱۵) حاصل میکند. از خواص این نوع ادراک آنست که مقید و محدود میباشد. همچنانکه در عالم بیداری چشم تا مسافت معینی رایارای دیدن دارد و گوش فقط بعضی از اصوات را میشنود و یا مثلاً "نقل مکان اشخاص هر قدر هم که با وسایل سریع السیر صورت بگیرد، باز مدتی از حجم زمان را اشغال خواهد کرد.

لکن ادراک بی واسطه آنست که روح بدون وسائط مادی، (مثل چشم و گوش و امثالهم) حاصل کند و از خواص این نوع ادراک نامحدود بودن و عدم تعید آنست. چنانکه انسان در عالم تصور یا تخیل یا خواب یا رویا میتواند همه جا را همه چیز را، و همه کس را ببیند، بدون اینکه چشمش کار کند، یا میتواند در آنی از شرق بغرب یا از شمال بجنوب برود یا میتواند با اشخاص بسیاری ولو اموات یا آنانکه در مالک و شهرهای دیگر ساکنند، ملاقات کرده و با ایشان بگفتگوینشیند حال آنکه یا جسد در خواب است و یا هیچیک از اعضاء حسی ویرا یاری نمیکند و نقشی در این ادراکات مطلقاً ندارند. پس سیر روحانی بی واسطه روح، (که بعقیده گروهی اکثراً در خواب و ندرتاً در بیداری اتفاق میافتد) بسی قویتر، زنده تر، آزاد تر از سیر جسمانی و

با واسطه روح و بالجمله بکلی نامحدود است.

نتیجه آنکه در حقیقت این جسم و اعضای آن است کنه باعث اسارت و محدودیت روح میگردد و پرنده نفس را از طهران در اقیهه های دور دست اندیشه و هستی، باز میدارد، همچون قفسی کوچک که ابعاد پرواز پرنده، محبوس خود را، کوتاه، حقیر و محدود میسازد از اینرو است که جسد انسان را برای روح، بمثابه قفسی کوچک میدانند برای شاهبازی تیزیر (۱۶).

با این تفصیل، اگر گوئیم که با فنای جسد، روح نیز باقی نمانده و از بین میرود، مانند آنست که بگوئیم با شکست قفس مرغی که در آن اسیر است میمیرد در حالیکه این نظر واضح البطلان است و میدانیم که شکست قفس از برای مرغ، سر آغاز آزادی و طیران اود ریهندشت گیتی میباشد.

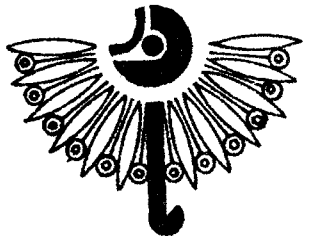
در این معنی، حضرت مولی الوری میفرمایند: (۱۷) " ... از برای طهور شکور جنتی اعظم از آزادی از قفس نیست. اینست که شهدا در نهایت طرب و سرور بمیدان قربانی شتابند ..."

۳- سه دیگر آنکه روح ممتاز از جسم پیوسته یکسان و زهمه حال باقی است، در حالیکه جسم را این خاصیت نمیشد.

بقیه در صفحه ۷۴

# درد و درمان

درد



یکی از خوانندگان عزیز ما بنام آقای فرهاد راسخ مقاله‌ای تحت عنوان درد و درمان برای ما فرستاد هاند که با عرض تشکر از ایشان ، قسمتهائی از این مقاله را ذیلا درج میکنیم .

آرنولد توین بی مورخ مشهور این جهان را به لقب "محکوم به زوال" ملقب ساخته ( ۱ ) و دکتر الکسیس کارل مینویسد : " در قسمت اخلاقی و خصوصیات فردی عالم بشریت در نتیجه تماس و استفاده از علوم جدید تغییرات فاحشی پیدا کرده فکر و قضاوت مردم به هیچوجه شباهتی با طرز فکر مردمان قدیم ندارد . عقل و منطق جدید . . . . تنها با قوانین و موازین طبیعت سروکار داشته و تمام فلسفه‌ها و نظرات پشت پا زده است . " ( ۲ ) . و در جای دیگر میگوید : " آیا این بحران خطرناک در نتیجه انحطاط فکر نسل انسانی نیست و آیا اگر فکر انسان تقویت گردد از شدت این بدبختی‌ها کاسته نخواهد شد ؟ " ( ۳ ) . از این گفته‌ها نتیجه میشود که بواسطه از بین رفتن معتقدات مذهبی دنیا به چنین وضعی گرفتار آمده است و فرموده مبارک : " نه درد میدانند و نه درمان میشناسند راست را کز انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند . " ( ۴ ) .

دیانت بهائی معتقد است که منجی عالم ظاهر شده و با تعالیم خویش دنیا را نجات داده و از شدت این نابسامانی‌ها نگاهد . دیانت بهائی دارای نظم بدیعی است که شامل مبادی روحانی ، مبادی اداری و احکام میباشد و معتقد است که بواسطه همین نظم که فرموده شارعش ( ۵ ) ( انظمه عالم از هستیش مضطرب شدند ) عالم را نجات میدهد و فرموده جمال اقدس ابهی :

رگ جهان در دست پزشك داناست  
درد را می بیند و بدانائی درمان میکند  
هر روز را از نیست و هر سر را آوازی  
درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر

( ۱ ) آهنگ بدیع سال ۲۴ شماره ۲۱ و ۲۰ تحت عنوان ساعتی بایک استاد تاریخ .  
( ۲ ) انسان موجود ناشناخته ص ۱۳  
( ۳ ) همان کتاب ص ۱۴۰  
( ۴ ) لوح مانکجی صاحب  
( ۵ ) قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم . ۶۳

سلولهای بدن دائماً در تغییر و تحول هستند، دست ماهمان دستی نیست که در بد و تولد داشتیم زیرا که سلولهای آن بتدریج تطوّر داشته و نو شده اند و بطور کلی حرکات فیزیکی سلولهای بدن پیوسته ادامه داشته و خواهد داشت. هیچکدام از اعضای بدن ما به تعبیر دیگر "بدن" ما آن نیست که ده بیست سال پیش بوده یا ده بیست سال دیگر خواهد بود اما يك چیز هست که پیوسته ثابت مانده و باعث برقراری ارتباط منطقی بین مسائل ذهنی ما بوده و آن "من" ما است. به تعبیر علمای علم النفس، ضمن اینکه بدن هرکس دائماً در تغییر و تطوّر است، در تعیین حال آنکس میدانند که همانست که در هفتال پیش بود و همانست که بیست سال بعد خواهد بود. این روح است که تغییراتش در جهت کیفی است نه کمی و باعث آن میشود که هرکس خود را بشناسد، و در میان سلسله تطورات و تحولات جسم، به قوه عقل و مظاهر آن، مقام و موقع خویش را دریابد و با این حال بفرموده مبارک حضرت عبدالبها روح ما سواه له الفدا (۱۸)

"قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شعاع که از خصائص آفتابست: اشعه

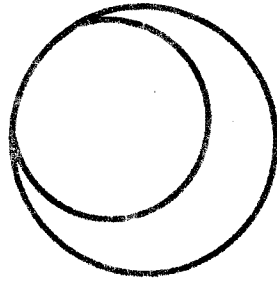
آفتاب در تجد است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار. ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزاید

و تناقص است و شاید عقل بکسی زائل گردد و لکن روح برحالت واحده است... عقل بقوه روح ادراك و تصور و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد است... روح آزاد است... و در نهایت قدرت... قوه حماسه ادراك روح ننماید و لکن قوه عاقله استدلال بر وجود آن نماید و نیز میفرمایند: (۱۹)

"... پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط ببقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آفتاب، محروم ماند."

#### حواشی و مآخذ:

- ۱- در اینجا باید بیک مطلب کاملاً بدیهی اشاره نمائیم و آن اینست که اصولاً در وجود حالات روانی یعنی آثاری که از روح ناشی میشود هیچگونه شبهه‌ای نیست.
- ۲- قرآن مجید - آیه روح سوره بنی اسرائیل.
- ۳- رجوع کنید به کتاب عود ارواح تالیف گابریل دلان.
- ۴- ر. ک. به مرجع سابق الذکر.
- ۵- مولانا جلال الدین محمد (۶۷۲-۶۰۴) ه. ق.
- از بزرگترین شعرای متصوف - ایران
- ۶ و ۷- کتاب مستطاب مفاوضات در س بقای روح.
- ۸- "Origene" ر. ک. به کتاب عود ارواح.
- ۹- از اینروست که گفته‌اند مرد نکونام نمیرد هرگز...
- ۱۰ و ۱۱- مفاوضات مبارک.
- ۱۲- مکاتیب جلد ۴ ص ۸۵-۸۶
- ۱۳- مبانی فلسفه تالیف آقای دکتر علی اکبر سیاسی بخش روان شناسی ص ۵۲ ببعد.
- ۱۴- مثال دیگر: راجع به بعشامان میخورد (احساس) فوراً با توجه به تجربیات و سوابق ذهنی خود حکم میکنیم که عطر گل سرخ بود راست. این تعبیر و تفسیر احساس را ادراك میگویند.
- ۱۵- و عبارت علمی تر حواس دهگانه.
- ۱۶- تصور نشود که روح را جسم خاکی مسکن است بلکه این مطلب دیگری است که به تفصیل در آثار مبارکه مذکور گشته و خلاصه آن اینست که جسم همچون آینه است و روح همان اشعه جانبخش خورشید. این در آن میتابد و هر چه که آینه از غبار و کثافت منزهر، تابش آفتاب بید ریخ تر و روشنتر.
- ۱۷- مفاوضات مبارک - در س بقای روح.
- ۱۸- مکاتیب جلد ۳ ص ۴۷۶-۴۷۵



## ساعاتی در عالم بالا

شہین ظہوری از جامائیکا

در روز اول افتتاح بعثت کثرت جمعیت و محدودیت ظرفیت مشرق الاذکار مراسم افتتاح در چهار دورہ مختلف انجام گرفت. در آخرین دورہ کہ جمعیت نسبتاً کمتر بود حضرت حرم امالبہا روحی لها الفداء شخصاً قسمتی از اشار مبارکہ راتلاوت فرمودند کہ روحہا را بہ امتزاز آوردہ در عالم ملکوت سیر داد و در این مراسم کہ افتخار زیارت شمایل مقدسہ مبارکہ حضرت رب اعلیٰ نقطہ اولیٰ روحی لمظلومیتہا الفداء و جمال اقدس ابہی حضرت بہا اللہ روحی لعظمہ الفداء را در حضور سہ نفر از حضرات ایادی امراللہ داشتیم در موقع تلاوت آیات الہیہ والواح مخصوصاً زیارتنامہ مبارکہ ساعتی در موالم بالا سیر کردیم و روحاً و جسماً از عالم خاکی منقطع شدیم.

یا بہا! الایہی چہ عالمی بود. اغلب کسانی کہ بعد از زیارت شمایل مقدسہ از مشرق الاذکار

کرہ نوری کہ احبای جامائیکا از فراز آسمان پاناما از درون هواپیما دیدند نوید روح بخش رسیدن بہ مقصود را داد. نہ تنہا بہائیان بلکہ ہمہ مسافرین سعی میکردند خود را بہ پنجرہها رساندہ آن منظرہ زیبای و باشکوه را تماشا کنند.

مشرق الاذکار پاناما کہ سادہترین مشرق الاذکار و در عین حال مظهر ابہت و عظمت و زیبایی است ہرقلہ تپہای بنا شدہ کہ تقریباً از تمام نقاط شہر دیدہ میشود مخصوصاً شبہا مانند لامپ عظیم روشنی است کہ از چندین کیلومتری در دو اقیانوس اتلانٹیک و پاسیفیک بچشم میخورد چون در اطراف این مبلغ صامت تا مسافتی زیاد بنائی وجود ندارد وقتی انسان داخل آن میشود تقریباً خود را از دنیا و آنچه در اوست جدا احساس میکند.

و بعد پینه رضا و تسلیم در آمد ماند  
میفرمایند " قسم باسم اعظم که  
نور آن غنی اهل آسمان را  
روشنی بخشد چنانچه شمس  
اهل زمین را"  
این وجود گرامی و محبوب  
جناب موسی بنانی میباشند  
شخصیکه نام عزیزش تا ابد در  
تاریخ زرین امر دج خواهد  
گردد .  
وجود ایشان سراسر عشق  
و محبت بود . همه چیز را از  
دریچه عشق الهی میدید و از  
طریق احساس درونی و قلبی  
میپندیرفت و سپس در حیطه عقل

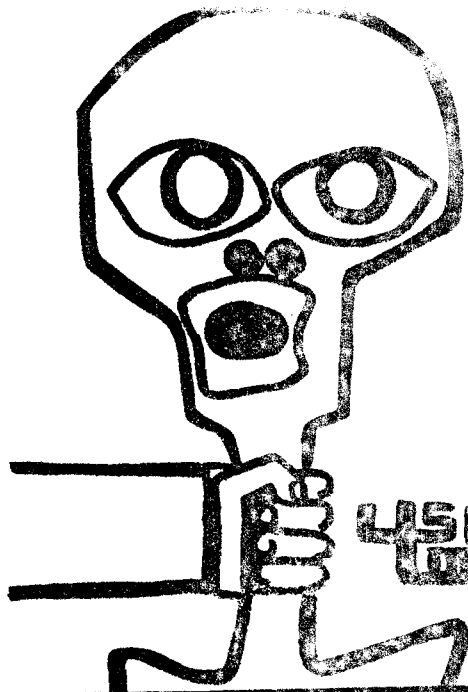
جایگزین مینمود . ایگاش ما نیز  
این طریقه را بیازمائیم . طریقه  
که اکثر پیروان اولیه امر و  
شهدا " و مومنین گذشته چنان  
بودند . بیائید ما نیز باینگونه  
نفوس نفیسه تاسی کنیم . از بند  
قیود مادی آزاد باشیم . بخاطر  
هدف مقدسی که بعهده  
داریم نفس برآوریم . چون  
" بنانیا " شویم ، از قیود هستی  
آزاد گردیم و در هر حال است و  
موقعیتی بحق پرستی و ستایش  
الهی پردازیم .  
آنوقت است که زندگی مثبتی  
را احساس میکنیم و حاضر نیستیم

حتی در قایق از آنرا با خروارها  
زر و زبور معاوضه نمائیم . چون  
بهشت ما و شادی ما در  
درونمان است . کافیت درون  
خود را صیقل دهیم تا زیبایی  
و عظمت دنیا پی بریم و آنوقت  
عاشق باشیم ، عاشق همه چیز  
همچون فاتح افریقا که اینچنین  
محبوب همگان بود و از صعود  
و فقدان او دنیای امر گریست  
و بروج پاک و ایمان خالصش  
آخرین گفت .

## ..... سیاحتی در .....

خارج میشدند هنوز در ملکوت سیر میکردند و بعد  
از در قایق چند بخود آمده متوجه میشدند که از عالم  
بالا در و باره به عالم ادنی بازگشته اند .  
عالمی بود که در آن تمایلات مادی و جسمانی  
راهی نداشت . عالمی بود پاک و بی ریا . عالمی  
بود که همه روح بود . توصیف نشود و به کلمات  
در نیاید . در محضر خدا بودیم و از خود بیخود .  
در روز و م که افتتاح مخصوص غیرمهاثیان  
و با وجود ریزش باران شدید سالن پر از جمعیت  
بود بعد از شروع مراسم و در حالی که آثار الهیه از  
تمام کتب مقدسه ادیان مختلف خوانده میشد و  
در فواصل دسته کرباصداتی ملکوتی اشعاری  
روح بخش زمزمه میکرد ، ناگهان ابر و مه اطراف  
و حتی داخل بنای مشرق الاذکار را فراگرفت

و حالتی بنظر بوجود آورد . ای کاش همه  
دوستان آنجا بودند و آنچه ما احساس کردیم و  
قابل وصف نیست خود احساس میکردند .  
هیچ چیز را اطراف دیده نمیشد و درست  
حالت اینرا داشت که بر روی تکه ابری نشسته  
و در آسمان به پرواز آمده ایم . روحا " و جسمنا " از  
عالم خاک منفک شده در عوالم بالا به سیر و  
سیاحت مشغول بودیم و با روحی مهتز نزدای  
الهی را شنیدیم که میفرمود :  
از کرنی فی ارضی لا ذکرك فی السمائی .  
و نیز شنیدیم :  
قوموا علی نصرت امری . قوموا علی نصرت امری .  
قوموا علی نصرت امری . . . . .



## از نامه ها

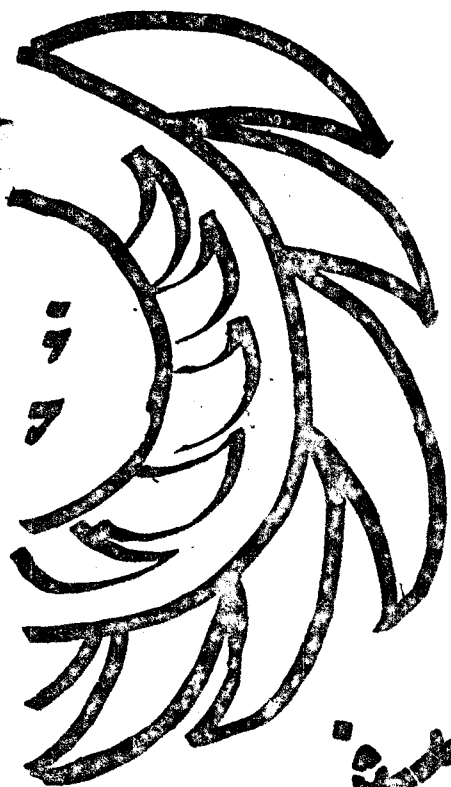
بهاجرین

هوشمند صلح جواز جرجیای آمریکا

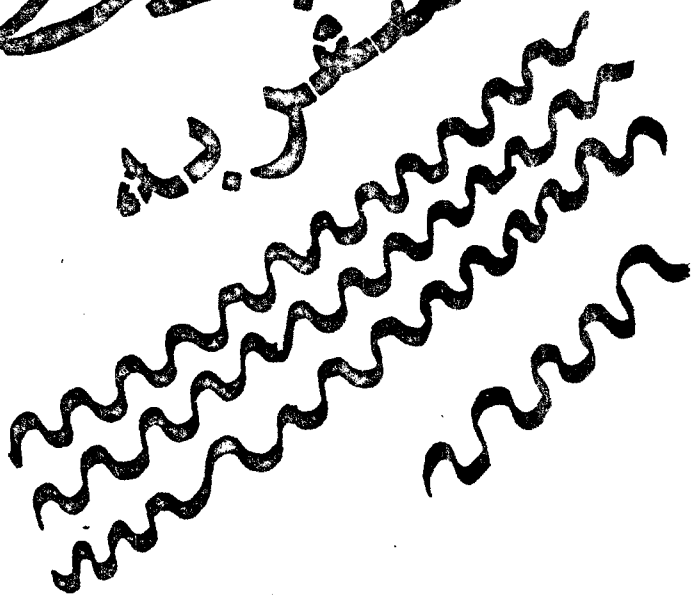
چهار روز قبل سه دانشجوی سیاه پوست از کالج خود مان اتومبیل مرا بسرقت بردند من فوراً موضوع را به پلیس اطلاع دادم پلیس گفت چون سیاه پوست هستند با اولین اخطار اگر تسلیم نشوند شلیک میکنیم. بالاخره در راه فلوریدا اتومبیل مورد تعقیب پلیس قرار گرفت و چون دانشجویان مزبور خوب رانندگسی نمیدانستند بکوه زدند و پلیس آنها را دستگیر کرده بشهر آورد. مردم شهر که عموماً از سیاه پوستان متنفرند تفنگهایشان را برداشته بودند که هر کدام در کشتن آنها پیشقدم شوند بهر حال پلیس بمن گفت چنانچه رضایت ندهی هر کدام از آنها برای همیشه از تحصیل محروم شده و چون قادر بتأمین خسارت اتومبیل نمیشاند زندانی خواهند گردید. واقعاً تکلیف من چیست؟ اگر رضایت دهم آنها به شش ماه و چنانچه ندهم بیش از دو سال حبس محکوم خواهند گردید. . . .

نامه بعد

احساس خوشحالی میکنم چون دیروز بداد گاه رفتم تمام خانواده های دانشجویان سیاه پوست حضور داشتند و با اضطراب و تشویش منتظر نتیجه بودند من از جایم بلند شدم و با صدای بلند در حالیکه بغض گلویم را گرفته بود گفتم من بهائی هستم و چون نمیخواهم کوچکترین صدمهای به برادران خودم بزنم لذا از شکایت خود صرفنظر میکنم. همینکه حرفم تمام شد دادگاه مثل بمب منفجر شد تمام سیاه ها گریه میکردند یکی از آنها بیایم افتاد و میخواست پایم را ببوسد ولی مخالفت کرده او را در آغوش گرفتم همین عمل باعث شد در شهری که تعصب نژادی بشدت وجود دارد مورد احترام و علاقه همه سیاهپوستان قرار گیرم. دیروز بعد از دادگاه بیش از ۲۰ نفر آمدند و گفتند میخواهند بهائی شوند. . . . شاید باین ترتیب جمال مبارک میخواست عدای بهائی شوند و برای این منظور ریسهنگ بیابانی چون من را وسیله قرار داد. . . .



## سفر به



خلاصه‌ای از کتاب :  
پنج سفر پر خطر علمی  
ترجمه : هوشمند فتح اعظم

وقتی که انسان قدیم لب ساحل ایستاد و بدریا نگریدست آن را جز آب " که مینمود " چیزی ندید پهن دشتی از آب کیود و خاکستری امروز ما میدانیم که پهنای دریارا چنین آسان بیان نمیتوان کرد زیرا که دریای خود جهانی است . جهانی پراز حیات ، پراز عجایب ، پراز اسرار .

ما آدمیان را پیوسته دریافرا گرفته‌است پیشینیان آنرا رودی بزرگ می پنداشتند که دور خشکی زمین چنبر زده باشد و راستی هم آنکه دریایا ، اگرچه آبش چون رودی جریان ندارد ، دور زمین را فرا گرفته‌است . آدمیان ، از همان روزگاران نخستین ، باید از خود پرسیده باشند که آیا این آب بیکران را کرانه‌ای است ؟ پرسیده‌اند اما به همین پرسیدن بس نکرده‌اند . به جستجو برخاستند و بزودی بیاموختند که چگونه کشتی بسازند و آنرا برانند . کم کم دریافتند که آن سوی آب چیست و آنچه را که روی دریادانستی بود تقریباً تمام بدانستند . اما هنوز نزد ایشان دریای رازی بود . زیرا که دریایهم پهن داشت وهم ژرفا .

از زمان اسکندر یعنی بیش از ۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ، بشر در این اندیشه بود که از راهی به ته دریای برسد و ببیند که آنجا چگونه است . این کنجکاو ی بشر از آن روی بود که از روزگاران پیشین همیشه افسانه‌هایی درباره جانوران عجیب دریائی بود هاست که یا بر ساحل ویا در تور ماهی گیری می افتاد هاند . اما علت وجود این آرزو ، یعنی سیاحت در کف دریای فقط

کنجکاو نبوده است بلکه برخی چنین شوری در سر داشتند تا بجائی روند که در آن کسی دیگر تابحال نبوده و چیزهائی ببینند که هیچ کس ندیده. اما اختراع لباس غواصی که از بالا هوا را با تلمبه وارد آن نمایند مشکل عمق پیمائی را تا عمق ۱۵۰ متر حل کرد. حتی در آن عمق نیز لباس مذکور چند ان سنگین و ناهنجار است که پوشنده آن چون به ته دریا میرسد می بیند کار دیگری از او ساخته نیست.

در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ دکتر ویلیام بیب مدیر اداره تحقیقات گرمسیری جامعه حیوان شناسی نیویورک نیز در زمره کسانی درآمد که خواب دیدن ته دریا را دیده بودند. دکتر بیب سفرهای دریائی بسیار کرد و جانداران دریا را در مجموعه‌های گرد آورد. هرچه مجموعه‌هایش غنی تر میشد در میافت که هنوز آنچه نمیدانست بسیار بیش از آنهاست که میداند. از این روی ب فکر افتاد که شخصا "سفری به ته دریا کند تا با چشم خود ببیند در آنجا چه میگذرد. سردی بنام بارتن نیز که همکار دکتر بیب بود به عکاسی زیر دریا علاقه داشت. بارتن بر این عقیده بود که يك جسم گوی مانند بیش از هر شکل دیگری تاب فشار آب را دارد. از این روی بیب و بارتن تصمیم گرفتند با یکدیگر در کاری مجاهدت کنند که تا آن زمان هیچ بشری بر آن توانا نبود. ماست. چه کسی باور میکرد که يك گوی توخالی پولازي که قطری ۱/۵ متر و دیوارش فقط ۲/۵ سانتیمتر باشد بتواند در مورد رابرفای دریا برود. جاشیکه پای هیچ انسان زندهای بدان نرسیده؟ اما این دوتن، جهان کاوانی بودند مصمم که بیازمایند و دریابند. کار اول دکتر بیب آن بود که به این مرکب غریب که چشم بزرگش مانند چشمان خرچنگ برآمده بود نامی دهد. پس از ترکیب دو کلمه یونانی نام "باتیسفر" را ساخت بمعنای ژرفاگویی.

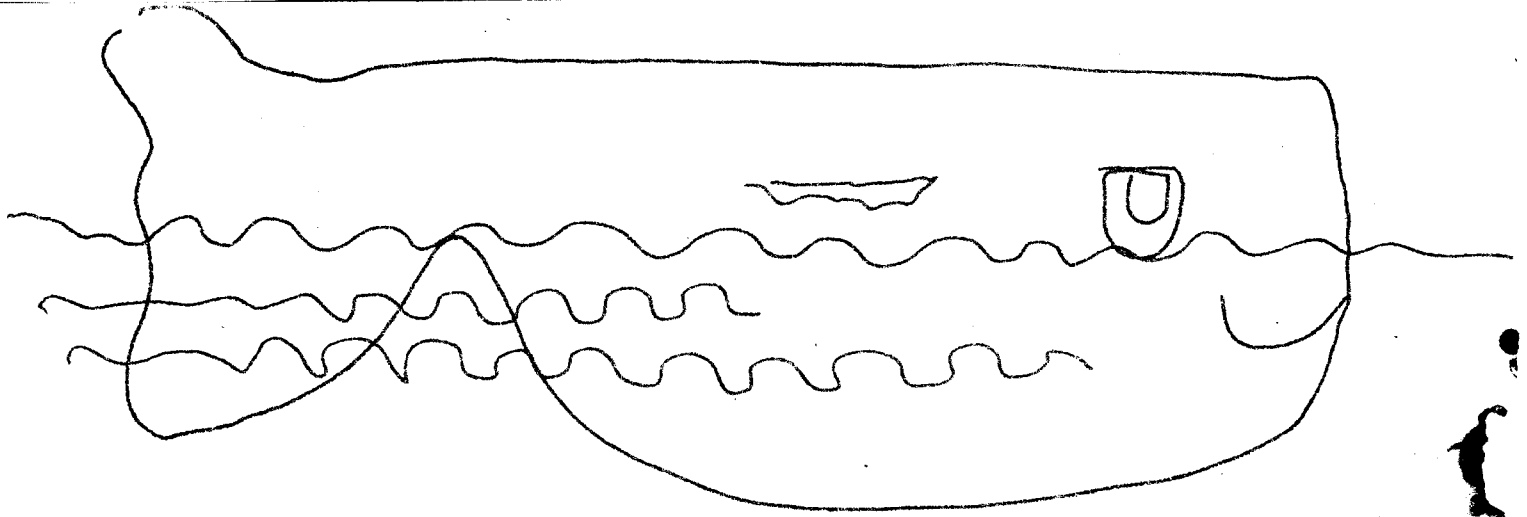


ته دریا



برای این کار عظیم دکتربیب یک کشتی کوچک دریاوردی با عرشه‌های سربازگرفت که به یک ماشین بخار و یک جراثقال مجهز بود و نیز قرقه‌های بزرگ داشت تا زنجیری که با تیسفر را به ته دریا میفرستاد گرد آن به پیچد. بارتن خود گوی و همچنین حدود یک کیلومتر زنجیر پولادین را تعبیه کرد که ضخامتش  $2/5$  سانتیمتر بود و نیز یک روکش لاستیکی ساخت تا در ورشته سیم الکتریک را بیوشاند. یک رشته برای روشنایی ورشته دیگر برای تلفن بود و این هر دو بسیار لازم بود زیرا کسانی که در باتیسفر بودند ناچار میبایست بآمدن کاران خود بر روی آب سخن بگویند و با چراغ برق دریای تاریک بیرون گوی را روشن سازند چه که در عمق بسیار نور خورشید بزیر آب نفوذ نمیکنند حال بیائید بعرضه کشتی آماده برویم کوه بامدادی در ماه ژوئن ۱۹۳۰ هشت میل دورتر از جزیره نانساج در برمودا بر امواج آرام دریا پیش میرفت. بکشتی کوچک چوبی باد انداخته و بکمک موتور بخار آهسته به پیشش میبردند و در آن حال بغیر از دکتربیب و آقای بارتن ۹ نفر دیگر از اعضاء هیئت اکتشاف در جنب و جوش بودند و کارها را آماده میکردند. در هر سرشوری است و هر کس را وظیفه‌های یکی مواظب زنجیر پولادین است و چند تن دیگر نگران روکش لاستیکی سیمها. دوتن دیگر مامور موتورند و بقیه کارشان موقعی است که فرو رفتن در آب شروع شود. بارتن و دکتربیب به باتیسفر میروند تا از همه چیز آن مطمئن شوند. سوراخی که از آن وارد میشوند ۳۳ سانتیمتر قطر دارد. زیر کشتی بیش از  $5/1$  کیلومتر آب است و هیچ کس شك ندارد که گوی راتس جائیکه زنجیرهست میتوان به ته آب فرستاد و لی هیچکس نیز اطمینان ندارد که چون گوی رابه بالا کشند این دو نفر زنده باشند. در عمق ۴۰۰ متری فشار هولناک ۲۹۴۸۴۰ کیلوگرم به باتیسفر وارد خواهد شد کسی چه میداند شاید باتیسفر ایستادگی فشار عظیم ته دریا را نداشته باشد. سوم ژوئن ۱۹۳۰ این هیولا بی مسافر به ته دریا

فرو میروند. تا عمق ۳۰۰ متری دیده میشود سپس در تاریکی فرو میروند پس از سه ربع ساعت گوی در عمق ۹۰۰ متری است چون زنجیر را بالا میکشند روکش لاستیکی بزنجیر پولادین می پیچد. اما پس از ۲۴ ساعت کار سخت سیم لاستیکی آزاد میشود و گوی سلامت به بالا میآید. سه روز بعد گوی را ۶۰۰ متر بیابین فرستادند. همه چیز درست بود. آب بسیار کمی در گوی رخنه کرده بود که بزحمت یک فنجان را پر میکرد. دیگر سببی برای تاخیر نبود اگر گوی خالی بتواند آنقدر بزیر آب فرورود چرامردانی که چنین گوشه‌ساز را ساخته‌اند نتوانند در آن بنشینند و همان قدر فرو روند. بیب و بارتن بدرون رفتند گوی کوه و نفر را در رطوبت حمام گذارند و باطشت دیگری روی آن را بپزند. چند سینی مواد شیمیایی با خود برداشتند تا هوای مناسبی را در گوی تا همین کند. جراثقال کم کم بحرکت آمد و باتیسفر بزیر آب رفتن گرفت. بیب کنار پنجره‌های نشسته بود از جنس کوارتز و بقطر ۲ سانتیمتر. وی به بالای خود نگریست و دید که ته کشتی ناپدید میگردد. دیگر نشانی از جهان پیدا نبود. در عمق ۱۰۰ متری بارتن فریادی کشید. آب از در بسته بدرون رخنه میکرد. کمی توقف کردند اما جریان آب بیشتر نشد کاری جز این نبود که فروتر روند و ببینند چه خواهد شد. پیش رفتند. بیرون پنجره رنگ سبز به آبی تبدیل شد و بزودی حدی که تاکنون غواصان جهان بزیر آب رفته بودند شکسته شد و اکتشاف حقیقی آغاز گردید. از این بعد این دوتن جهانی را میدیدند که هیچ کس ندیده بود رنگ کبود آب بسیاهی تبدیل شد. در عمق ۲۵۰ متر بیب با تلفن فرمان داد که از فرو رفتن بایستند. کمی در تاریکی نشست و فکر کرد. راحت بودند. اما ناگهان احساس کرد که دیگر فروتر نباید بروند اشاره کرد تا به بالا ایشان کشند. بعداً دریافتند که اگر بیابین ترمیرفتند بر سرشان چه میامد. هنگامیکه برای آزمایش باتیسفر را بی سر نشین ۱۰۰ متر بیابین فرستادند و بعد از یک ساعت و چهل دقیقه آن را به بالا کشیدند پراز آب شده بود. چنین زحمتی



از آنجا پدید آمد مبود که يك پنجره کوارتزی که بتازگی برگوی نصب کرده بودند خوب در قالب خوبیش نیفتاد مبود . باردیگر که بیب و یارتن بسوی مقصدی نامعلوم رهسپار شدند در عمق ۸۵ متری تلفن از کار افتاد . اما توانستند با روشن و خاموش کردن چراغی بر روی کشتی بنشانانی که قبلاً داده بودند بکارکنان کشتی بگویند که میخواهند بیابا بیایند .

روز یازدهم ژوئیه هوا بسیار خوب بود . این بار جهان بینان مابی آنکه اول گوی را بهائین فرستند خود حرکت کردند . در عمق ۷۰ متر بیب ماهی آبی رنگ پیلوت را که قبلاً دیده بود برنگ سیاه و سفید مشاهده کرد . اینجانرنگهانی نیز فرق داشت . در عمق ۱۲۱ متر نخستین ماهی زیر دریائی که در بالای دریا زنده دیده نشد است از پیش روزنه شنا کرد . دیگر جهان دریا سرزمین راز و جادو شده بود که پراز شراره های درخشان بود و ماهیانی در آن دیدند که پهلوشان روشن می جهید . جانورانی بودند که شکمشان پراز عنبرهای درخشان بود . حلزونهای زربنی که بجای جلد بالهائی داشتند و در آب پرواز میکردند . تیر ماهیان سیمگونی که بانورا فکنسی شدیدی شنا میکردند . میگوهای که ابرهائی از نور مثل آتش مذا ب پخش میکردند . در عمق ۳۳ متری

ماهی عجیبی دیده شد که از و پهلوش نور سبز بیرون میزد . نه دکتر بیب چنین مخلوقی را دیده بود و نه کسی دیگری . در ۴۵ متری دریا شبی

بود پراز تیر شهاب و فشفشه . گاه جانورانی که در پهلوی روزنه شنا میکردند بصورت شراره های منفجر میشدند . در آن تاریکی تقریباً هر جانوری چراغی از خود داشت که آنرا روشن و خاموش میکرد . دکتر بیب بانورا فکن خود گاه جانوران عظیمی را میدید که از نور میگریختند . در عمق ۵۰۰ متری دکتر بیب ماهی بسیار کوچکی دید که "ژدها ماهی" نام دارد و همیشه ۱ سانتیمتر طول آن نیست . بقدری راحت و آسان در نور باتیسفر شنا میکرد که در دکتر بیب چنین احساسی را بجای میگذاشت که در گوی را باز کند و بهمان آسانی بشناوری ببرد از د این دو غواص آن روز پائین تر نرفتند اما چهار سال بعد در ماه اوت سال ۱۹۳۴ به عمق ۱۰۰۰ متری رسیدند و در این عمق جانورانی بزرگتر و عجیب تر یافتند . اما باز هنوز هزاران متر در عمق اقیانوس هست که باید کشف کرد . شاید این باتیسفر مانند نخستین لکوموتیو یا نخستین طیاره بنظر جهاننگاران آینده بسیار خام و خنده آور بنماید اما باز این فضل تقدم بر آن خواهد ماند که نخستین باتیسفری بوده که بشر را بردیدار جهان ناشناخته دریاها توانا ساختفاست . یکی دیگر از شاهراههای دانش گشوده شد و فقط زمان لازم است تا همه ما بتوانیم از آن شاهراهها بهیما هم

\* شماره آینه (بر فراز بلندی های زمین)

هنگام پیش آمد يك جو عشق و ايمان  
و استقامت بخروارها علوم ظاهری  
و هوش و ذکاوت بی شمار و برتری  
دارد .

## پیک جوان

در سال ۱۸۲۸ که جنگ بین آمریکا و  
اسپانیا در گرفت اول کار رئیس جمهور ایالات متحد  
این بود که بداند آیا گرشیا سر کرده جزیره  
کوبا با آمریکا بر ضد اسپانیا خواهد جنگید یا نه ،  
ولی کسی نمیدانست گرشیا کجاست . همینقدر  
اطلاع داشتند که در کوهها و جنگلهای جزیره  
عظیم کوبا در نقطه نامعلومی دراز مردم بسر میبرد .  
با آنکه جمیع وسائل ممکنه از قبیل تلگراف - تلفن  
کشتی وغیره در دسترس و تحت فرمان رئیس  
جمهور بود ولی باز خود را چنان مستاصل یافت  
که با سران کشور این درد را بمیان گذارد همه  
متحیر و حیران گفتند چه باید کرد زیرا امر فوری  
و فوری بود . ناگهان شخصی وارد شده بر رئیس  
وقت گفت : " مطمئنم که ستوان روشن از عهدہ انجام  
این امر بر میآید " فوراً احضارش کردند بمحض  
ورود ، پیام رئیس جمهور را گرفت و براه افتاد . از  
میان امواج بهرحم در ریالگ ولای بی انتهای صحرا  
- آتش رگبار دشمن - امراض و مهالك جانگداز  
بسرعت برق گذشت و پیام را رساند و کارش را -  
بمردانگی انجام داد . یکی از سر لشگرهای امریکا  
در باره او چنین گفت : " کارى که این سرباز  
جوان کرد مهلك ترین و خطرناکترین مسئولیت  
جنگی بود ، ولی او با کمال خونسردی و متانت و  
شجاعت و وظیفه اش را انجام داد و این کار تا بحال  
در تاریخ جنگهای جهانی بی نظیر مانده است .

ستوان روشن چون لمعهای از نور در صحنه  
وقایع جهانی ظاهر گشت و مانند ستاره مستعجلی  
بد رخسید و پنهان شد ولی آنانکه علاقه به بزرگی  
و شهامت جوانان سپس دولت بریتانیا از وی -  
سپاسگزاری نمود و برای تربیت و راهنمایی قبائل  
افریقا بمأموریت فرستاد . آنقدر در این مأموریت  
بشرافت انجام وظیفه کرد که در باره او گفته اند :  
او مردی است بزرگ . انگلیسیها بدست آوری -  
مستملکات جنوبی افریقا را بیشتر بهمت او میدانند  
صلح و راستی و آشتی و آشنائی در بین قبائل وحشی  
و افسران دولتی ایجاد میکرد . پس از انجام این

اسلحه و تجهیزات و اثاثیه دیگر را خـــــــودش حمل مینمود . بی اندازه نسبت بزیرستان خود متواضع و مهربان بود . شبها که دور آتش ارد و گاه جمع میشدند ، قصه های بسیار از گرد شها وقایع و سرگذشت های عجیب خود را برایشان تعریف میکرد هیچ افسری اینقدر محبوب سربازان خود نبود و هیچگاه سربازان برای کشته شدن افسرشان تا اینحد محزون و دلخون نشدند .

یکی از افسرانی که هنگام کشته شدن این مرد بزرگ و شجاع با وی بسر میبرد ، درباره او چنین نوشته است : " داستانهای مشهور را پهلوانی است و او همیشه پهلوان زندگانی من بود و خواهد

وظائف مهم متقاعد شد و سپس با زنی ازدواج نمود ولی باز بشکارهای خود ادامه میداد و حتی چندین سفر با "تئودور روزولت" رئیس جمهور امریکا بشکار رفت . در تمام مدت سفرها و شکارها و وقایع مهمی که برای او روی میداد از مقصد اصلی خود که تفحص در زندگانی پرندگان بود دست برنمیداشت .

با آنکه دیگر دولت از او توقع خدمت نداشت ، ولی همینکه جنگ ۱۹۱۴ روی داد او <sup>طلب</sup> خدمت گردید و چون سنش از شصت سال متجاوز بود او را معاف کردند ولی بعد ها با درجه "سروانی ما" مور " تانکانیکا" شد و پس از مدتی او را بـه نشانهای لیاقت و افتخار مفتخر کردند : خدمات جنگی او عجیبترا از اقدامات اکتشافاتش میباشد او همیشه با سربازان خود پیاده راه میپیمایش میکرد و با آنکه شصت و چهار ساله بود ، تمام بود . آسانترین کار این بود که او را گول بزنند ، ولی هیچ فردی جسارت این کار را نکرد . هرچیز در حضور او کوچک و ناچیز بود . از تمام مردانیکه ملاقات کرد نام هیچیک نتوانسته در قلب من بمقام او برسد . او در فکر من کاملترین "مرد کامل" انگلیسی است ."

از کتاب هزار قهرمان بقلم آرترمی

ذکر

پوزش تصحیح میگردد . — آ — ب

در شماره گذشته آهنگ بدیع در قسمت نوجوانان نام آقای سیروس مشکی نویسنده مقاله — مهبانی بهار — از قلم افتاده بود که بدینوسله ضمن

آهنگ بدیع

سال ۲۷

# مقامات و آید و آید

رادر رانی ۱  
رادر رانی ۲

رحیق مختوم

رحیق مختوم ۲

# اذکار البقره بین تسبیح و تسبیح

قاموس ایف  
قاموس ایف  
قاموس ایقان  
قاموس ایقان

ترجمه  
وتلخیص

تاریخ  
تسبیح

محاضرات  
محاضرات

زوندی

اجتبا قطعاً نباید هیچ خرابی داخل شوند و در امور سیاسی مداخله نمایند

## فهرست

« حضرت عبدالبهاء »

صفحه

۲

۳ الی ۱۶

۱۷ الی ۲۸

۲۹

۳۰ الی ۵۱

۵۲

۵۳ الی ۵۶

۵۷ الی ۶۰

۶۱ الی ۱۰۰

۱ - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲ - بزرگ

۳ - خوشترین روزهای زندگی

۴ - شعر در ثنای حضرت عبدالبهاء

۵ - بیار محقق برجسته و مروج نفیس امرالله اشراق خاوری

۶ - شعر بیار متصاعد الی الله جناب عبدالحمید اشراق خاوری

۷ - سه سؤال - فاروق اینزری - بدیع الله فرید

۸ - اخبار مصتور

۹ - قسمت نوجوانان

# آهنگ بدیع

سال

۲۷

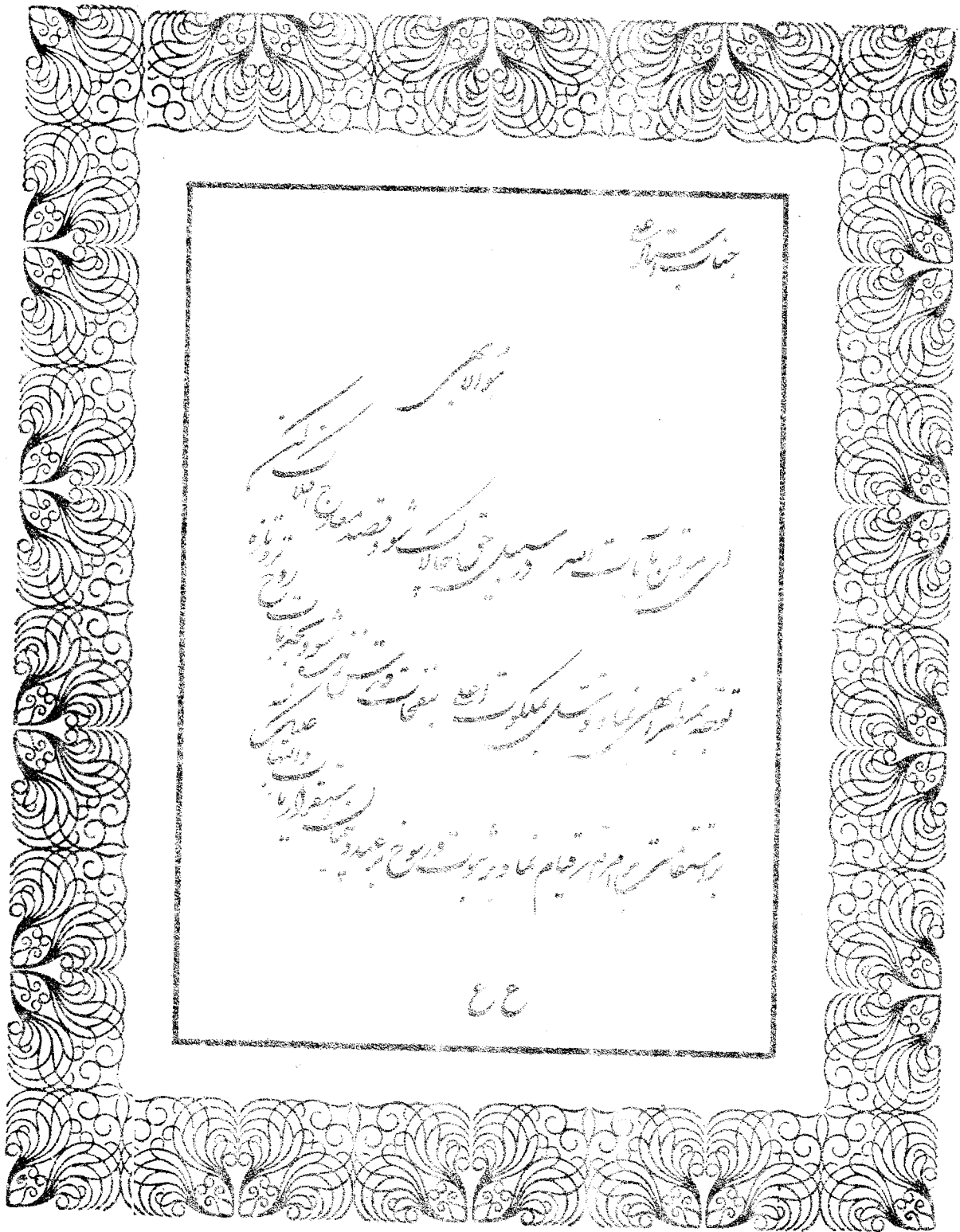
شماره های ۵ و ۶

دوازدهم شهرالکلمات تا شانزدهم شهرالعزّة ۱۲۹

مرداد و شهریور

۱۳۵۱

مخصوص جامعه بھائی است



حاج آقا

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

در خرد و دانش و پیشتر بزرگشردن

و ستیزه‌ها پیشتر کهن صحران

شکر

خواجه لداغی از نامه بنام هر دو نیز آورده

ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

از صعود خادم شجاع حضرت بهای الله قلباً محزونیم مقتضی  
است بیاید بود بزرگ همتی ، حفظه تذکر بر ازنده‌های تجلیلاً نخدمته  
العظیمه که در خطبه آلمان ارتقااً لامرالله و تقدیمه میذول داشته‌اند  
در مشرق الانکار بریا دارند بکلیه یاران الهی در سراسر آن  
کشور تاکید میگرد که در اشراف اقدام ایشان مشی نموده با روح  
توکل قیام بهجرت فرمایند از آستان مقدس قیوت قلب و تعلق خاطر  
برای بازماندگان سائلیم ترقی و تعالی روح آن متعاضد  
الی الله را در ملکوت ابهی رجا داریم و ملتسمیم که اعظم آسأل  
ایشان یعنی فتح و ظفر امرالله در خطبه آلمان موطن ثانیشان  
باکلمها تحقق یابند

ترجمه تلگراف بیت العدل اعظم الهی  
توسط ایادی امرالله جناب فیضی





Telegrama von 4.7.1972, 9:30 Uhr  
aufgegeben Haifa am 3.7., 16:40 Uhr.

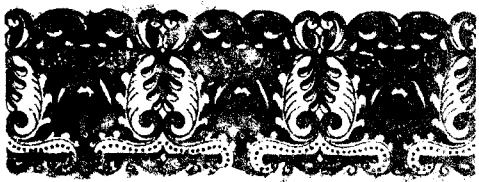
Deeply grieved passing valiant servant Baha'u'llah  
Bozorg Hemmati - request hold memorial service  
Mashriqu'l Adhkar befitting his outstanding services  
promotion Faith Germany - urge believers throughout  
that land emulate his devoted spirited pioneering  
praying Holy Shrines comfort strength bereaved family  
progress his soul Abha Kingdom - fulfillment his  
highest hopes victory cause his adopted homeland.

The Universal House of Justice

متن تلگرام بیت العدل اعظم بغنا سبت صعور  
بزنگم همماتی

دیروز  
 با آنکه صبح خیلی زود از خواب برخاستم در خود  
 حال و نیروی هیچ کاری ندیدم هواتیره و تار بود  
 و بر تیرگی و افسردگی دلها میغزود آسمان آینه  
 قلوب غمزه یاران اروپا مینمود چه که در حلقه  
 انگشتری محبت و خدمت نگین جمیل پیرسائسی  
 را از دست داده ایم دیروز گنجینه سترگی از علم  
 و روحانیت را بخاک سپردیم یاران جمال قدم  
 البته بعوالم غیب لایتناهسی الهی عقیده دارند  
 ولی در عین حال بقدری بدین نگین بستگی خاطر  
 داشتند و باندازه‌های روابط و ضوابط گوناگون  
 و از حد فزون است که میدانم بر راستی سخت  
 است در فقدان وجودی چنین ذی جود خود را  
 باسانی تسلی بخشید و مشکلی است که بتوانید  
 بیکمرتبه رشته‌های علائق لطیفه را از هم گسسته در  
 کنجی پنهان دارید این است که دیدم میزایید  
 و مینالید و با از دست دادن عزیزانی تا این حد  
 بزرگ و گرانبها سالها محزون و دلخون میانید تا  
 آنکه حق جل جلاله جوانانی دیگر را برانگیزد  
 که سبیل عشق و خدمت را بهمان درجه از فنا  
 و همت به پیمایند که اگر یک بزرگ همتی را از شما  
 گرفتند در مستقبل قریب صد ها بزرگ در میدانها  
 جانفشانی و فصاحت و نیستی چون او گرم رو  
 شوند و جولان دهند علیکم‌ها لصبر و السلوان .  
 عزیزان الهی آن اطاق را بیاد آورید که از  
 زمین تا سقف و حتی دیوارها بگلهای رنگارنگ  
 زینت گرفته بود بر هر دسته گلی نواری و بر هر  
 نواری نغمه و نوائی از جذبه و عشق و محبت  
 آسمانی ضبط شده بود تلاوت مناجات  
 بالسنه مختلفه و تفنییات شورانگیز نوازندگان

با کمال قدرت و زیبایی مانع سیل سرشگی غمیدگان  
 نبود مادر و خواهران و برادر و یاران بزرگ  
 بسختی توانستند که ناله‌های دردناک را در سینه  
 دردمند خود نگاه دارند لذا سه صف از  
 دوستان و همکاران و آشنایان نالان از سه  
 خیابان بهمراه او روان گردیدند تا او را در دل  
 خاک گذارند اگر بر قبرستان شهر بن گذر فرمودید  
 از زیر درختهای سرآسمان کشیده و باغهای  
 معلو از گل و ازهار بروید تا بجایی رسید که  
 مجسمه ملائکه‌ای سفید با بال نیمه گشوده بر  
 مزاری مینگردد آنجاست که بزرگ عزیز ما فارغ  
 از درد و رنج جهان آرمیده است در آنروز  
 خرمشها گل روی آن بقعه زیبا بهم پیوسته بودند  
 و رمزی از شاهان و مقام او را در روضه جنان  
 مینمودند اینقدر اظهار لطف و محبت از جانب  
 مراکز مقدسه بهائیه در قاره اروپا و از طرف یاران  
 حضرت رحمن و دوستان و همکاران بی سابقه بود  
 اینهمه همدردی و ابراز تسلی و طلب صبر و آرامی  
 و نثار گل و ازهار بر آن نقطه پرانوار و وصول  
 رقا و تلگرافها از افراد و مجامع عزیزان در  
 تمام اروپا نشانی عظیم بر تاثیرات خفیه آن روح  
 بزرگ در دنیا بود .



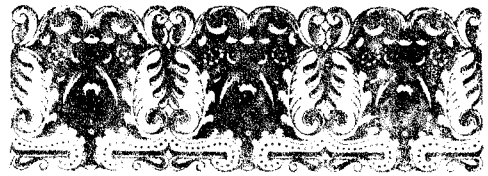
پانزده سال قبل در شهر بین از کشور آلمان  
 به حجره تلمیذی جوان وارد شدم از شدت  
 غم دیدار مدتتی او را در آغوش خود نگه  
 داشتم عطر محبت او مرا جان بخشید نام بزرگ او  
 را شنیده بودم و میدانستم که اول در شهر توپینگن  
 زیست و تحصیل میفرمود و محضر اینکه دانست  
 میل و اراده حضرت ولی امرالله در آن بود کسه  
 در شهر بین محفلی تشکیل کرد فوراً جا و مکان  
 خویش را عوض فرمود و از همان اوان معلوم نمود  
 که خدمت را با تحصیل توأم و بلکه بندگی امر  
 الهی را بر هر کاری مقدم میداشت.

اندامی متین و چهرهای در کمال زیبایی  
 داشت و از همه خوشتر چشمان درشت روشن و  
 با نفوذ نریود که بنگاهی تا اعماق دل را تسخیر  
 میفرمود در همان لحظه ورود دیدم که کتابی در  
 دست داشت و این کتاب دیوان کامل کوه اعظم  
 شاعر آلمانی بود از بد و بدیدار و گفتگو نه فقط  
 محذوب آن سیمای آسمانی گشتم بلکه صدای گرم  
 پر قدرتش و کلمات شعوره و وزینش مرا برآستی و اله  
 و شیدای این شخصیت بارز عظیم نمود و چنان  
 مرید قلب پر محبتش و عاشق روح پرفتوحش و  
 تمسک و ایمانش گشتم که رتبه بندگی او را بر  
 گردن نهادم و روابط مهر و محبت چندان استوار  
 بماند که دائماً مواظب بودم که مبارک از ایشان  
 بی خبر بمانم و یاد در استغاضه از فیوضات روحانیها  
 بی نصیب گردم ولی امروز ای بی نصیب گشتم  
 و ای بی نوا دلم.

براستی روز بروز در حالات این عزیز دل و جان  
 حیران تر میشدم که با چه پشتکار و انقطاعی بدرس  
 و فحش میرسد مطالعات عالییه علمیه خود را در  
 پزشکی و ادب آلمانی ادامه میدهند و در هر یک  
 از این امور یکمال نظم وجد موفور مداوم و برقرار  
 میبند آنچنان روح عظیمی داشت که علوم ظاهره

و تند روح در مدارج و مجالس علمیه هرگز توانائی آنرا  
 نداشتند که اندکی حسارتی ورزند و در قلب صافیش  
 خلجانی برپا دارند و پایشانیش را از سجود بردرگاه  
 حضرت معبود بردارند و بیارگاه دیگری متوجه سازند  
 در هر حال و مقام ساجد حق ماند نه خیال و عاشق  
 گل بود نه خار همیشه میفرمود آنچه میآموزیم  
 و میاندوزیم یا خود نمیبریم همین جمله موجبی از  
 دریای معرفت اوست و این ترانه انقطاع را با چه  
 صدای گرمی و قدرت و ایمانی فرمود که یقین داشتم  
 در دلهای صدها جوان آرزومند تاثیر بخشید در  
 موردی دیگر گروهی از طلاب علوم عالییه را خطاب  
 نموده فرمود (بزرگی و افتخار انسان در این نیست  
 که در زندگانی ناپایدار بر تبهای ظاهری و مقامی  
 متفانی واصل گردد هدف زندگی خاکی اند و ختن  
 توشه ای است روحانی برای حیاتی که ابدی میماند و  
 بجلو میروند و این حاصل نگردد مگر از طریق بندگی و  
 خاکساری آستان الهی) رفته رفته از اعظم  
 پزشکان آلمان شد بنحویکه در بسیاری از دقایق  
 علوم طبییه مرجعی نامدار و دارای قولی مقبول  
 و حکمی نافذ گردید ولی اینها برای آن شاهباز  
 بلند پرواز ابدی حائز اهمیت نبود بقول و عمل  
 ثابت فرمود که از تمامی دل جان عاشق بندگی  
 آستان و آرزومند ترقی و تعالی امر حضرت رحمن بود  
 و عجیب آنکه هر هنگام که زیارتش می شتافتیم  
 همان جوان پاکسی بود که نخستین بار در بین  
 زیارت کردم ترقی متوالی در مدارج روحانیته  
 و علمیه وی را هرگز از شاهراه عبودیت بدر نبرد  
 سبحان الله کچقدر قدرت در این همگن نازنین و  
 بچقدر هیبت در این چهره مهجبین تمرکز داشت  
 که اروپای مطو از وسوس و امتحان و سرشار از  
 جلال و جبروت و آلوده بمظاهر جالبه فاضله  
 مد نیست فاسده با اندازه سرسوزنی در او اثر و  
 رخنه نمود بنحویکه ایشان گرد فرور از دامن بزرود

و هرگز نخوت نورزید و تفاخر نیاورد و بهمان پاکی و آزادگی معصومانه کود کانه خویش یار من و جمع جمع ماند . و در قاره‌ای بدین درجه از کبریائی و سختی نفوذ روحانی و اخلاقی نمود تعالی خالقه و موجوده .



شرح حال و چگونگی احوال و داستانها جانفشانیها و مراتب بندگی و انکسار این بند و پروردگار در این نامه ننگد کتابها لازم است و بر معاصرین و رفقا و رهروان طریق وی است که آثار علمی ایشانرا گرد آورند و حکایتهای خدمات بی شائبه‌اش را جمع و زینت بخش معارف امریه و سراجی فرا راه جوانان عالم فرمایند تا بخود آیند برشته بندگی آستان حق قدیر را برگردن نهند و چون بزرگ در سبیل محبت او از هر چه هست در گذرند غرض از نگارش این سطور فرونشاندن آتش حسرتی است که جمیع وجود را میسوزد که چگونه پزشکی عالیقدر و خادمی در نهایت درجه از انکسار و فروتنی در بحبوحه زندگی دوستانش را بدرود گفت و رفت و ما علینا الا الصبر و الا صطبار .

استاد بزرگوار دکتربزرگمهر همتی را یاران جهان بالا خیر عزیزان آلمان و ایران می شناسند نام بزرگ در هر حلقه‌ای بزبان می‌آید چهره‌ها بانوار سرور و روحانیت روشن میشود چونان گلی سرخ و خوشبوی از بوستان محبت الهی بود که عطر وجودش همه جا را می‌گرفت در فن خود باعلی رتبه تخصص و درجه استاد

رسید مشهور شد منظور نظر از باب علم گردید و نظیرش کمیاب بود در رشته تخصصی خویش صاحب کشفیات و نظر بود که چون در مقام نطق و خطابه و شرح و تفصیل نکات طبی و کشفیات و قیفاتش برمی خاست مستمعین از خواص بودند و قدرت وی در آن است که در ادبیات آلمانی نیز متبحر و طلیق اللسان بشمار میرفت بنوعی که کل در تحیر می شدند که ایشان با چه فصاحت و قدرت و نفوذی بزبان آلمانی سخنرانی‌های امری الهی و نطقهای فسی علمی خویش را ادا مینمایند در این موارد بود که دانستم بجهت علت از اوان ورود با آلمان و آغاز تحصیل طب در اندیشه آن شد که با دو اوین بزرگان و نوشته‌های ارکان علم و ادب آلمان کاملاً آشنا و بر زبان مسلط گردد اراده حضرت ولی امرالله بود که جوانان بهائی بالاخص مهاجرین ایرانی تنها با موختن زبان قناعت نوزند بلکه در ادبیات السنه گوناگون ذوالفنون شوند با پیروی سبیل و اشاره و اراده ولای عالمیان بدین رتبه از فصاحت رسید که چون برمی خاست و لب بسخن میگشود آثار بلاغت آنقدر مشهود بود که جاذب قلوب و منعمش ارواح میگردد بشهادت هم دوره‌های او و باقرار و اعتسراف نفوسی که در ادبیات آلمانی صاحب نظرند معدودی از تلامذه خارجی بودند که در این فنون به پایه و مایه بزرگ عزیز ما برسند در همین نطق‌های امری با قلبی امیدوار و طافح از ولای حضرت پروردگار متوجه جوانان میشد و با چشمان درشت روشنش بچهره‌های تابناک يك يلك مینگریست و با صدای گرم مردانه‌اش کلمات تامات الهیه القا مینمود و از اعماق دل پر درش مناجات میکرد و از تمام جان آرزومند می‌بود و بدرگاه حق توانا خاضعان ملتعن میشد کسه



نفوسی داریم که در تمام ادوار مآلوسنداشته و —  
 ندارند وگن کمر همت را بر میان بسته از هیچ  
 مانعی خوفی ندارند و از هیچ جانفشانی دریغ  
 نفرمایند عنقریب است که آثار باهره هریک در  
 قاره اروپا ظاهر و عیان گردد .

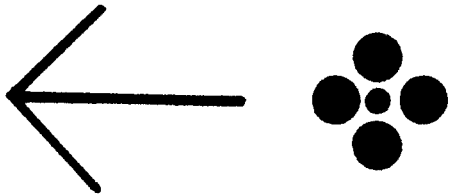
یکی از خصائص روحی این جوان پرافتخار  
 پشت کار و تمرکز افکار بود بماندرش مینویسد —  
 الان سه بعد از نیمه شب است که کارهای خود  
 را تمام نمود هام و برای شما نامه مینویسم — این

زود ایشان برخیزند و در میادین خدمت و  
 انتفاع بیولانتهاد دهند فتح ممالک و بلادان  
 کنند جهان خفته را بیدار سازند مرده های در  
 قبور جهل و تعصب را تکان دهند و بسوی  
 دلیر آفاق کشانند و بمحضر مشون هر بنده  
 مشتاق برند چه نگاهی چه صدائی چه ناله ای  
 و دعائی حمد آستان قدس مقدس را که جمیع  
 تاثیرات غیبیه خود را داشته و امروز بفضیل و  
 عنایت جمال قدم در کشور آلمان و بلادان مجاوره

# بزرگ . . . . .

درب دایمی او بود چنین وجود گرامی عزیزی که خود طبیب دردها بود ناگهان بسدری بی درمان دچار شد و سرطان بی امان در بدن پاک و نازنین او پنجه انداخت ولی با همه قدرت و پیشروی که در ظرف یکسال شش بار عمل کردند روح سرشار وی هرگز از پای نیفتاد و قلبش توانایش ابداً "بز انوی عجز نیامد بهمان قوت و حدت همیشگی در جمیع جلسات محفل مقدس ملی حاضر شد به مجالس نطق و خطابه و درس می شنافت جوانان را در کنفرانس تعلیم میداد کودکان را جمع و نوازش میفرمود و با حضور پر نور خود بر رونق و نتایج و وصول با اهداف قوت می بخشید دائماً "خندان و از صمیم دل و جان سپاسگزار آستان حضرت حی منان بود خانم محبوب با وفای نازنینش فرمود که در یکی دو سال اخیر شاید شبها درحدود یکساعت او را خواب نصیب میگشت ولی بقیه ساعات را بیدار و با درد درگیر بود در عین تسلط ایمن دردهای مهلك دست از دامن بندگی هر نمیداشت هر آنی در فکر تحقق اهداف الهیه بسر برد در چنین حال زاری بزیارت مقامات مقدسه بهمراهی خانم نازنینش آمد آنقدر رشاد و خرم مینمود که احدی آگاهی بر دردهای درون نیافت چون گل صد برگ معطر از بوستان محبت مالك قدر در جمع زائرین جلوه فرمود و دست در دست همسر با وفایش چون دو بلبل دل داده از باغی بی باغی و از مقامی به مقام دیگر میرفتند و دائماً "بیاد عزیزان قاره اروپا دعاگو ماندند و برای تحقق اهداف تضرع هانمودند

و چنان بسرور و شادمانی ساعات روزگار میگذرانند که احدی از زائرین نفهمید که درد هولناکی درون او را می هراسد و میخراشد دائماً "مزید سرور و روحانیت دیگران گشت اعمال و رفتار و گفتارش وردی واحد و دعائی منحصر بفرد شد و آن بندگی مطلق آستان حی پایدار در این جهان ناپایدار بود و بس چون مراجعت بالمان نمود یاران را از اشارات امریه سرشار فرمود و در طی طریق نیز عزیزان یونان را بالطف رب - مجید و اعانات محفل مقدس آلمان اطمینان و سرور بخشید و چون ماده کشنده بر قوت خود بیفزود از محفل ملی تقاضا فرمود که جلسات را در منزل خود او تشکیل دهند زیرا تصمیم او این بود که تا آخرین نفس دست از خدمت برندارد و با عذری بدین بزرگی و دردی چنین دردناک متعذر نشد . سستی نورزید و تهاون نیاورد وقتی فانی را برای حضور در جلسات اروپا تشویق و دعوت فرمود حضورشان عرض کردم - بزرگ جان چه مواضعی برای بحث و درس مناسب است - فرمود - بجوانان بفهمانید که علوم مکتسبه را با الواح الهیه و کتب قیمه سماویه مقایسه نمایند و هرگز آراء بشری را وارد امر جمال قدم نکنند زیرا قسط اس اعظم اتم کتاب الله است علوم درجه و آراء متداوله و استنباطهای عقول ضعیفه آدمی بر پایه های غیر استوار بنا شده و سه روزی جلوه های دانشمند و زود در زیر امواج تغییر و تبدیل محوشوند و حال آنکه آنچه تغیر نپذیرد کلام خداست پایدار است و برار کائنات و موازین قویه دائماً استقرار دارد والی الابد حق است"



- مطلب دیگر اینکه چون نامداران و استادان بهائی را برای نطق در دانشکده‌ها  
 و دانشگاهها و محافل امریه دعوت نمایند  
 شرط ولا و وفا و بندگی آن است که جلسات  
 امریه را بر هر مجلس دیگری برتری بخشند زیرا  
 از این استادها دانشگاهها منبرهای خطابه  
 و بحث‌ها و گفتگوها بسیار است ولی نعمت و  
 فرصت خدمت کیست خدمت و بندگی آستان  
 الهی راهرگز از دست ندهند که این بخت و  
 اقبال کم است .  
 از افاضات روح پرموج اوست که عرض  
 میشود کاش کودکان دبستانها و جوانان را  
 نوعی پرورش می بخشیدند که از زبونی و خواری  
 برون آیند هرگز گرد آتش غرور و نخوت نروند

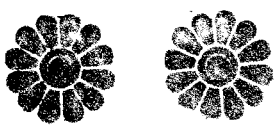
که دودش چشم خودشانرا کور نماید به راستی  
 انسان زبون و خواری و بی مقدار گشته زبونی  
 از آنکه نعمت فرود من بقارای بشم سوات  
 کشنده از دست میدهد و خواری از آن سبب  
 که وجود خویش را که مخزن جواهر و ثالی اسرار  
 و محبت پروردگار است بشرب مسکرات و کشیدن  
 مخدرات بهلاشه بی حس و لا شعوری تبدیل  
 مینماید و با وجود این پستی و بیچارگی چنان در  
 خود رایی فرورفته مصر و پایداری است که راه  
 صواب را منحصر بهمان سراشویی مهلك میدانند  
 که انسانرا بسوی حیوانیت میراند و با آنکه روز  
 بروز فرو و فروتر می رود دیگران را نیز همان  
 ورطه هولناک میخوانند و چون کار بیامان رسد از  
 درخت وجود میوه‌های نجیده در قعر کوزه‌های

نادانی و در آتشی که بدست خود افروخته میسوزد که خداوند نصیب هیچ حیوانی نفرماید .

در بین دو دروازه عظیم برهه‌های ارزمان را با اسم زندگانی با انسان بخشیده‌اند با چشم خود می بینیم که هیچ چیز پایداری نمی‌ماند و سرانجام همه چیز و نور موقت که هر آنی از آن اسرع از برون میگذرد و دورانش نسبت پایداری آنقدر ناچیز است که هرگز بحساب نیاید چقدر در میکوشیم و تقلا میکنیم و قافله و سرمست در پیانه وار خود را با آب و آتش و درو دیواره می‌کوبیم که شاید خویش را برتر از دیگران سازیم و در روزی عمر را بخیال ناقص خود خوش باشیم غافل از آنکه هر آنی که از این دروازه فناگذشت دیگر هیچ قیمت و زور و کوشش محال است ولو درهای از آن را باز یابیم و چون در این سفر کوتاه بدروازه ثانی رسیم ممتنع و محال است آنچه داریم همسراه خود بریم این قانون خلقت است اما سر زندگانی است ناموس لن یتغیر مدیر و مدیر عالیه انسان است تمدن از آن تیره روزی و کوشش در تبدیل آن دلیل بر چون بی پایان محسب است روزنه‌های در این دو دروازه خلقت بازگردد کاری ساخته نیست جز آنکه طبق اوامر و اراده صاحب کار و گرداننده این چرخ دوار نیست نمائیم او باران خود زندگی ظاهر را جلوه‌های و زرق و برق بخشیده جدا بیت و جدا در آن خلق فرموده و تمام جلوه‌ها و جلال ملکوت را در سر پرده غیب چنان پنهان داشته که احدی را از آن خبری نیست و آنرا هم که خبری شد هرگز رخصت نیافت که خبری باز رساند .

برخی هستند که بیداری و هشیاری آن را دارند و در این جهان دست از کوشش برندارند و خود را بزیور علوم و فنون می‌آرایند و در همین حال آن را وسیله و سبب وصول به مراتب بندگی و حضور

در ملکوت خدا میسازند و این سایه نابود را تبدیل بروشنایی ابدی در ملکوت حضرت معبود میسازند اینان چون گنهای تازه و تندر بر برابر عرش مالک بشر معبود و عاقبت بجهان رضا و لقا واصل و مستغرق بحر انوار میگردند در طاول حیات زمینی رفت و آمد و گفت و شنود و حتی نفس آنان تاثیر در حقایق کائنات نماید و روح مجردشان از ملکوت غیب لایسری علت ترقی و تعالی علوم و فنون و توسیع میادین خدمت و مرکز الهامات لایتناهی و فتوحات روحانیه گردد نوردیده اصفیا بنده باوقای جمال اقدس ابهی بزرگتر از این افراد بود و جهل وینک بار بیشتر بدیدار بهار جهان ناپایداری رسید اما بجهانی شتافت که سراسر بهار پر انوار است و بوستانهای میوه‌های خوشگوار است گلستانهای گل‌ها و ازهار عطر اسرار بروردگار است و در آن فضای راحت روحانی فارغ از غم و درد این روزگار الهی الابد بترقیات روحانیه دلخوش و سرمست و پرافتخار است طوسی له و حسن مآب .



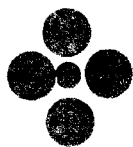
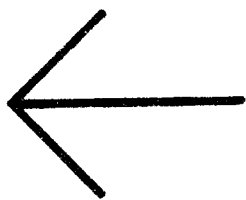
سال گذشته که کنفرانس جوانان و کودکان در آلمان تشکیل شده بود افتخار حضور داشتم بزرگ شمع درخشان حفلات عظیم بود و دست در دست دوستان و همکاران خود نفوس خواب را بیدار جوانان را هشیار و کودکان را در این بزم الهی تشویق و پایدار می‌داشتند جمیعا مطابق برنامه‌های کامل هر بامداد با تلاوت دعاها و مناجاتها و سرودها آغاز خدمات روزانه میکردند و با تائیدات الهیه با طرف و اکناف پراکنده



میشدند و غروبها با مردمان مشتاق و مبتدی‌ها  
 ملو از اشتیاق بساحت کنفرانس بر میگشتند  
 تالار تبلیغ هر شب آنقدر پر شور بود که جلوه‌ای  
 از عالم نور داشت در اطاقی کوچک خلوتی آراسته  
 بودند و طبق برنامه لجنه مسئول در تمام ساعات  
 روز و شب اقلاً "یک نفر در آن اطاق دست بدامن  
 حضرت حکیم علی الاطلاق بود و دعا و مناجات  
 و تکرار اوراد طلب هدایت برای نفوس  
 مستعد می نمود که شاید قلب‌ها منقلب شود و  
 عقول قبول امر حضرت مقبول را نمایند شور و  
 ولهی عظیم برپا بود که هر کس هر چه از دستش  
 بر می آمد کوتاهی نمی ورزید بل بکمال همت دامن  
 خدمت بر کمر می زد بر راستی همکاری عزیزان  
 حضرت رحمن سبب قوت و سرور دل و جان بود  
 که چگونه از کوچک و جوان و سالخورده متحداً  
 متفقاً و با عشق و محبتی بی پایان در احیای  
 مردمان میکوشند روزی بزرگ عزیز ما با جمعی از  
 جوانان چون طیور شکور پیروز آمدند نگاهی بر  
 آن اندام زیبا و آن روی دلارا و آن چشمان  
 دلربا نمودم که با چه نیستی و فنائی قدم در  
 میدان خدمت میگذارد بیکی از تازه واردها که  
 نزدیک نگارنده ایستاده بود عرض کردم - این  
 جوانی که بسرکردگی کودکان و جوانان می شتابد  
 و می رود و همه را با خود میبرد می شناسید  
 - این همان پزشک شهیر بزرگمهر همتی است  
 آیا همین قدم و اقدام او درس بزرگی برای جوانان  
 ما نمی شود که با علوم ظاهره و مقامات عالیله  
 خدای نکرده خود و خدا را گم کنند با مر مبارک  
 بی اعتنائی ورزند دست از بندگی بردارند  
 بر همگنان بدیده کوچکی بنگرند و خدمت  
 امر عظیم را درون شائن و مقام خود گیرند .  
 خداوند از ما بشر ناتوان چه میخواهد  
 گروهی هستیم بی نوا دست و پا و جمیع حوارج

و اعضایمان در زنجیرهای علائق سخت بسته و  
 هر دم و آتی از سینه‌های آلوده با مال و آرزوها  
 و هوی‌ها و هوسها دود آهی برخاسته چقدر  
 مشکل است بر ما ناتوانان که دل را از غیروایک  
 سازیم شیر زیان ورستیم دستانش آرزوست  
 ولی میفرماید با دعا و مناجات و ریاضت و تمرین  
 روزانه بمقامی خواهیم رسید که آنچه کند او کند  
 را در هر حادثه‌ای آویزه گوش هوش داریم و در  
 برابر هر سختی و ناگواری و مصیبتی سر تسلیم  
 فرود آریم تا برضای حقیقی و بهجت دائمی واصل  
 گردیم .

چون در حال یاران این قاره وقت مینمایم  
 بر راستی با آنان حق میدهم که تا این حد سوگواری  
 نمایند بفرموده شعرای نامدار ایران از حیث  
 عدد یکی کم شده ولی از شمار خدمت و جانپازی  
 و فروتنی هزاران دست رفته است درختی بارور  
 پراز میوه‌های قیمتی تراز در و کهر ناگهان گرفتار  
 طوفان قضا گردید چون این  
 گرفت و از مسافتهای دور میفرید و میخروشید  
 و نزد یکتر میشد بر شدتش می افزود و همینکه در مسیر  
 خود بدین درخت پرثمر خورد او را از ریشه  
 برافکند و یاران الهی حول او جمع آمدند  
 نالیدند و گریستند و حیرانند خداها خوردت  
 توانائی بخش خودت قوت و استقامت ده خوردت  
 بر انگیز صد ها جوان را که در بوستان علم و خدمت  
 سر برافرازند و زینت جهان امر کردند ای رب  
 اید هم بشد پند القوی .



# بزرگ.....

میکنی تهیه و تدارک خدمات آستان رب الایات  
گردد دیگر از بد رود ها با من نکووز من میسر.

● آخرین بار که از فانی احوالپرسی فرمود  
صوت رنانش در تلفن بسیار خسته و رنجور بود  
و حاکی از دردهای شدید مینمود عرض کردم  
بزرگ جان خسته ای صدایت ضعیف است  
چطوری - در جواب فرمود شکر جمال مبارک را  
آنچه کند عدل صرف است بل فضل محض -  
دیگر توانائی تکلم نداشتم ولی ایشان با آن حال  
پروبال احوالپرسی بود دستور دوا و درمان و  
تقویت میفرمود مژده های امری میداد کوشش  
می شنید ولی دید گانم سرشده حسرت و حیرت  
می بارید و بعد از آن فوری بشهر و دیار او سفر  
کردم و در بیمارستان برای آخرین بار زیارت آن  
چهره معلو از نور و هوای و اقتدار مشرف گشتم  
بمحض ورود فرمود - خدا را شکر که امروز تسب  
ندارم دردی احساس نمینمایم - دوسه ساعت  
در برابر آن سیما ملکوتی نشستم و بعد ای  
مردانه جذایش گوش دادم نغمات قلب  
امید و ارش را شنیدم هنوز طنین آن صدا قلب  
را می لرزاند و روح را هیجان می بخشد آنچه  
در آن ساعات فرمود درباره تقدم امرالله و  
چگونگی بیداری و هشیاری مردمان و رسیدن  
مقامات این ناره بود در کمال قوت و علم و  
اطلاع از نقشه های تبلیغی بحث فرمود و حتی از  
کودکی خود در کرمان برایم گفت که چگونه از  
پدربزرگش مطالب طبی می آموخته است و ایمن  
پدربزرگ مهربان شالوده علم و ایمان بزرگ را  
خوب ریخته و سخت پایدار فرموده است او بوده  
که داعی "درگوشی میخوانده - هرچه میخواهی  
بخوان ولی میزانست آیات الله باشد و هرچه

هرچه از کشور جمال قدم باو میسر شد  
می بوئید و بوسید و با شوق فراوانی اشعار  
بزرگان ایران را بدست می آورد و با حرارتی عجیب  
می خواند و ای که تا چه حد از اعماق وجود لذت  
مبیرد ذرات هستیش را حب کشور مقدس ایران  
مجدوب میداشت با دقت و ذوق غریبی با هنگام  
اصیل سرزمین خود گوشت میداد گاهی میگریست  
و این گریه از کمال شوق و نشانه های از عمق ادراک  
درونی بزرگ بود آخرین نواری و نوائی که از  
ایران برای او رسید و بغایت مهترتر نمود و  
بارها گوشت داده است گوئی پیش گوئی پایان  
سریع زندگی معلو از افتخارش را از این اشعار  
و سازها و آوازه ها می شنود ●

” - خبرس فریاد مردم در در بر بند محملها

چقد روزهای آخری در پی بدین اشعار  
مجدوب بوده هر نغمه های آتش شوق وصالش را  
تیزتر میکرد

تأب چشم من بر شد براب عشق نرها

ندانم تا چه مگر شکفته آخر از این مگر

شکسته عهد بر دلها رعین سرخس در غر

زهر غر در تنها در قامت انده درها

هنوز طفل سبق خوان و در کرمان بود که ولعی در درویشستان و عشقی بحضور در مجالس دروس امریه نشان میداد استاد بزرگوارش جناب آوارگان که خود از اجله علماست میفرمودند که دائماً در حالات این کودک حیران بودند که چگونه سحرها برمی خاست و پیر از نماز و دعا و مناجات با شوقی از حد فزون بسوی محافظان در سرامری می شتافت و سپهر بدیستان میرفت و در تمام ادوار زندگانی هر جا بود و در هر محل که زیسته سرد فتر دانایان و سر حلقه عشاق جمال قدم بنام بزرگ وی آغاز میشده است این دریاچه زندگی او بوده است و بهمین باقی بود تا در این ایام گذشته که شعله شمع وجودش زبانه کشید و آب شدن هیکل عنصری از شوق لقای محبوب و وجهان سرپوشتر گردید نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب .

مادر دلیر بر ایمانش چون کوهی از صبر و فداکاری هر روز بر بالین او حاضر و ناظر این وضع بود و چون جگرگوشه خود را در پنجه درد های بی درمان دید اول بار سه دفعه دور تخت فرزند طواف و دعا نمود که ای جمال قدم مرا بگیر و بزرگ را برای خدمت امرت نگه دار — صباحی چند که گذشت و شدت دردها بساوج رسید مادر راضی بفضا و رفتن فرزند دلیند گردید و با نهایت آرامی و استقامت و شجاعت روحی و ایفای خطاب چنین فرزند فرمود — بزرگ جان برو پدر بزرگت و پدرت چشم براه تو هستند منم زود میآیم —

خانم عزیز نورانی بزرگ فرمود — دیگر کار باستخوان رسیده نمیخواهم او را اینقدر رنجور بهینم هر چه اراده الهی است بشود من در کمال تسلیم و راضی برضای خداوند علیم هستم بماند و یا برود .

در لحظات آخر زندگانی دست خانم عزیزش را در دست گرفته میفشرد و میفرمود — آنی از دگر یابها<sup>۴</sup> الاهی غافل نگردد و خدود یابها<sup>۴</sup> الاهی گویان با چهره ای نورانی شادمان و خندان بسوی روضه جنان روان گردید

زهره افروز نورانی سرمانند برده



● مرگ نوری است که بر ظلمات دل های حفته و یامرده<sup>۴</sup> ما میتابد که شاید بخود آمده از قبور غفلت برخیزیم و فرصتی بدست آریم که تا وقت باقی است باندنی خدمتی در آستان قدسش مشرف گردیم مرگ برقی است که بر ویرانه های مظلوم زندگی زمینی ما خاکبان میزند تا درست به بینیم و با خود بگوئیم — اگر پایان این است پس این همه در بدری بی سروسامانی ظلم و جور و حسادت و بیوفایی برای چیست. — مرگ روزنه ای است که گاهی برای آنی باز میگردد تا حقارت و پستی زندگانی دنیوی و محدودیت و ناچیزی آنرا در برابر جهان بی پایان حضرت بزرگان و شکوه و جلال فراوان زندگی بی پایان بنکریم و دل را از آرزوی اندازه بشوئیم و از گرد آوردنهای بیهوده سستی کردن گردنها فخر فروشی بر مظلومان و نخوت بی امان دست برداریم این روزنه چون باز بسته شود خوشا

حال آنانکه دردها رنجها دشمنیها و ستمها را چون جراحات وارده بر ارواح بنگرند و مرآت جان را از اینگونه گردها و سموم این پلیدیها بزدایند تا جلال ملکوت خداوند ذوالجمال در آینه وجود جلوه نماید و پرتو ابدی افکند.

مرگ عزیزی چون بزرگ ضربه‌ای است سخت که برهیاکل انسانی میخورد تا بخود آیند و بر آنچه واجب انسانیت است قیام نمایند. آخ چه بسا که این تکان ما را از جا حرکت میدهد ولی دیری نمی‌پاید و باز بخواب نماندانی خویش ادامه داده در گرداب حوادث ناپایدار و منجلا بهای پلیدی‌هایش بسختی آسرو فرور می‌رویم و از سیه بختی و تیره روزی خویش بلاشعور راضی و شادمانیم از نادانی خود ندانسته خوشیم و بجهالت خویش سرافرازی داریم و در کمال مستی و بی‌خودی در منجلا ب آرزوهای پلیدی دست و پا می‌زنیم و در نهایت خود سری و بی‌باکی دیگران را نیزیدان و رطه هلاک و جهان سراسر جنون می‌خوانیم و اصرار می‌ورزیم که دست از دامن حضرت دست بردارند و عاکف اصنام حموی و هوس و خیال گردند.

مرگ مغناطیسی است که ناگهان جمع پراکنده‌ای را بر بالین عزیزی از دست رفته گرد می‌آورد تا او را همراهی نمایند و بخانه ابد پیش ببرند و بخاکش سپارند در چند لحظه‌ای که زیر تاثیر این مغناطیس غیبی هستیم در دل خیالها می‌پروریم تصمیم‌ها می‌گیریم و با خود می‌گوئیم که دیگر از داد و ستدها گرفتاریها و زد و خورد ها با من مگو از فردا من و دامن خدمت و بندگی من و هجرت و تبلیغ خوشا آنانکه بر عهد خود وفا نمایند و سوگند دل را بیاد فنا نسیرند و بر پیمان خویش استوار بمانند و در کشاکش این دو

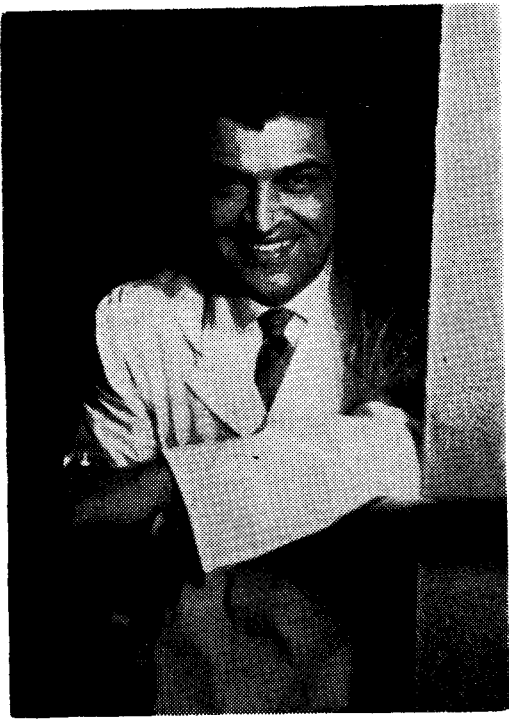
د و قوه جاذبه سرریه یعنی انقطاع و حصر - اراده الله و اوامر نفس اماره جانب نور را گیرند و از ظلمت بهراسند دامن یار را گیرند و از پیرامون اهرمن هوی بگریزند و در راه خدمت و بندگی پایدار و فادار و از خود گذشته بمانند مرگ فریاد بشارتی است که از آفاق بعید غیبیه الهیه میرسد در جهان می‌پیچد و در هر گوش و گوشه‌ای می‌سراید که برای تشریف حضور پروردگار و دیدن آورنده خود آماده شویم و این وقتی نافذ و جانگداز است که جوانی برانزده بزرگ همت در بحبوحه رشد در فصل میوه دارن وجود و علوم مقامات روحانی و سمود رجات علمی از جهان خاک بعالم بی‌پایان افلاک خوانده میشود که :

« امر بنوع حق همسر نبی داد از سر بزرگ و فدا تا سر غنچه تر از آمدن می »

### خاتمه

بازماندگان بزرگ یاران و همکاران و دوست داران همتی بزرگوار روحی لحسرات قلوبکم الفدا در طی نگارش این نامه چهره‌های پر نور و امید و قدرت جوانان بهائی در قاره اروپا در نظر حاضر و ناظر و مشوق این فانی بودند چهره‌های درخشان علم و ادب روحانیت و کمال و دیدار میوه‌های خشکوار این شجره طیبه که اصلها ثابت و فرعها فی السماءست دل را قوت و روان را نشانه بدیع بخشید تفکر در خدمات بی‌سابقه و بی‌شائبه و تبرعات کریمانه تا آن مرا بر آن داشت که بلسان جان محبوب

امکانرا ندا نمود آستان قدس را سپاسگزار  
 ابدی باشم که الحمد لله شما جوانان پرقوت  
 و حشمت و پرقدرت و همت در سبیل خدمت و راه  
 محبت روانید اگر بخواهم نام يك يك شما را  
 بنویسم این نامه شهنامه‌ای گردد که در آن بایستی  
 از یلان و گردان و پهلوانان میادین خدمت  
 و فدا بحث شود داستان هر يك از شما زیب  
 و زیور صفحات تاریخ امرالهی است امیدوارم  
 و از خدا خواهم و عاشقانه بدرگاهش ملتسم  
 که روح پاک بزرگ را در ملکوت امرالله دائماً  
 ابداً "سرمد" شاد و مفتخر بدارید و این نامه  
 را بدیده لطف و بنده نوازی از این ارادت مند  
 بپذیرید که چشم‌های یاران جهان بسوی  
 شماست که هوئی برآرید گوئی زنید و سمندی  
 برانید که در میادین ابدیت باقیات صالحات  
 و شاهکارهای آیات بینات محسوب گردد فقط  
 از این راه است که دل‌های غمزه عزیزان حضرت  
 رحمن در صعود جوانی چنین برآزند و مهربان  
 تسلی یابد قوت گیرد و امیدوار شود که چشمه‌های  
 سرور و تسلیت از هر سمت جاری و ساری است



بهترین دوست من در تمام دنیا با من با هم بخیر بودم

گفته اند که در این جهان  
 من از آن فرشته خرم‌الودن  
 (مهری خانم) شکر خدا را دارم  
 (میرزا) که این یاد دادم

دوست عزیز من در تمام دنیا با من با هم بخیر بودم

دوست

فقر  
 ۹ مه ۱۹۷۲

از دوست و برادر صمیمی فداکار بزرگ مهربان  
 جناب دکتر مسعود برجیسر و خانم محترمه‌شان  
 نهایت درجه تشکر و قدردانی ابراز می‌دارم  
 که این فریضه را در مدتی قلیل با لمانسی  
 ترجمه و برای اخبار امری محفل مقدسی ملی آماده  
 فرمودند.

# خوشتر بین روزهای

## زندگی

یا

## کیهپای حیات

۹۹ بنا بخواهش دوستی گرامی نشئه فیوضاتی را که از محضر مقدس حضرت عبدالبهاء "روح العالمین" لتراب اقدام احبائه الفداء "درک نمود هام تا آنجا که یارای قلم و رسائی الفاظ اجازه میدهند از لوح ضمیر بصفحه کاغذ میآورم شاید این خاطرات که قسمتی از پنجاه و سه سال و قسمتی از چهل و پنج سال قبل موجد نشاط و موید حیات من بود چون موج کوتاه نسیمی از آن گلزاری کران مهرو شفقت مشام جان زنده دلی چند را بلطف بنوازد . ۶۶

قدسیه خانم اشرف

میشمردم تاکی موکب اجلال آن سرور بی مثال بر چشم و دل فرود آید چه گویم که این انتظار چه عمری دراز بود فکر میکردم حتما روزهای پنجگانه هزارساله همین روزهای تمام نشدنی من هستند چرا زمان ایستاده بود؟ روزها شب و شبها روز میشدند اما هریک چند قرن معطل میماندند؟ خدا میداند و دل شنید.

بالاخره میسر مک کینی (Mrs. MC Chiney)

آن مادر رووف و مهربان که فرشته نگهبان و تسلی بخش خاطر ناآرام من در آن ایام بود ساعت دو بعد از ظهر روز ۲۹ آوریل نزد من آمد و گفت "حرکت کن" مگر این دو کلمه چه خاصیتی دارند؟ مگر همه ماهر روز مکرر آنها را انمیکنیم یا نمیشنویسم؟ پس چرا از هزاران بار همین یکدفعه واقعا نهاد

۹۹ بامر حضرت مولی الوری پس از ترک کالج آمریکائی طهران در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی (۱۹۱۱ میلادی) برای ادامه تحصیل عازم آمریکا شدم. در این سفر چنان امری تعجیل شده بود که فرصت تشرف در بین راه از دست رفت و خار غم این محرومیت بردل مشتاق من نشست. بنا بعشورت اولیایم باد کتر مودی و سفارشی که از آن خادمه پاک نهاد امرالله داشتم در شیکاگو ساکن و مشغول تحصیل شدم (صاحب خانام اسماء" بهائی بود ولی بهتر است فراموش کنم که از مصاحبتش بر من چه گذشت) هنوز یکسال تمام از اقامتم در آمریکا نگذشته بود که مژده جانبخش عزیزم حضرت عبدالبهاء باحباء غرب ابلاغ شد دلهای مشتاق بطپش آمد و بر کالبد من شیفته روحی دیگر دمیده شد. ایام و ساعات بلکه دقائق و آنات

وجود مرا حرکت داد ؟ چطور شد ؟ از چه راه و بچه  
وسيله بایستگاه رفتیم از من نپرسید همینقدر میداد  
که بایک روسری سفید در انتظار ورود قطار  
ایستاده بودم . گفته بودند ساعت چهار ولی تا  
ساعت چهار چندین سال طول کشید معنائی بود  
بالاخره عقربه‌های ساعت این قوس اسرار آمیز را  
طی کردند قطار روی خط معهود پیش آمد ولی  
حقیقتاً "غیر از حالت عادی بود .

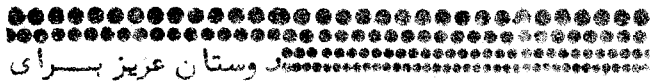
گوئی این قطار برخاست منت میگذاشت و محیط  
ایستگاه را امر بسکوت میکرد چنان آرام پیش می‌آمد  
و چنان موجی از عظمت و جلال از آن منتشر میشد که  
نفسها در سینه ماندند و دلها میخواستند از راه  
دیده بیرون جهند .

شاید هنوز قطار نایستاده بود که دری را باز  
کردند و کبریای ابهت قدم برپله نهاد من کسه  
جز هیکل انورش چیزی ندیدم هیمنه سرالله اعظم  
فضا را پر کرده بود و چهره اشک آلودم برپسای  
مبارکش رنجه میداد . وقتی دستهای مبارک با زوان  
مرا گرفته از زمین برداشتند و دست عطفوت بر  
سرم نهادند احساس شرمی زود گذر کردم که موجب  
زحمت و اتلاف وقت سرور عالمیان شده بودم ولی  
جز ظنین لطیف صوت محبوب چیزی درک نکردم  
که فرمودند : "من که پیش تو آمدم چرا گریه میکنی"  
از آن پسر شاید در اغما یا خلسه شکر بودم شاید  
هم سیلان اشک شوق مانع دید اطراف شده بود  
بهر حال هنگامی بخود آمدم که جمعی گرد آن شمع  
جهان افروز در فضای وسیعی گرد آمده و من گریبان  
بیقرار را بجلورفتن رخصت میدادند ( واقعا چه  
مردم مهربانی بودند که این همه سعادت را برایگان  
بعن می بخشیدند ) این در سالن هتل پلازا  
بود که قبلاً برای نزول اجلال حضرتش تأمین  
شد بود . جناب آقا سید اسد الله ( قمی ) کسه  
ریزش اشک و بی تابی مرادید گفت بجای گریسه و

زاری بهتر است از مدرسه‌ها مرخصی گرفته در ایام  
توقف سرکار آقا در این شهر خدمات خصوصی که از  
عهده ما مردان ساقط است انجام دهی از  
قبیل تنظیف و تنظیم لباس و لوازم خصوصی آنحضرت  
حقیقتاً بدین جمله اگر جان میفشاندم روا بود  
ولی خیال میکنید آن پیر مرد نازنین واقعا تصور  
ضرورتی برای حضور یا خدمت من میکرد ؟ کسه  
صرفاً دلش بحال من سوخته بود و بهانه‌های بدست  
داره تا بتوانم حتی الامکان از مشاهده جمال  
مستغیر شوم . منم بقدر استعداد از این موهبت  
استفاده کردم از آن پس هر صبح بر سر این خدمت  
که از سلطنت و جهان برایم پرافتخارتر بود با  
وجدی خارج از حد وصف حاضر میشدم هوای  
این اطاق را که برایم اکسیر حیات بود می بلعیدم  
آنچه متعلق بحضرت عبدالیهاء بود از قبیل کفش  
جوراب ، شانه و دستمال همه محبوب و معبود من  
بودند چه ساعات خوشی بود که هر قطعه از آنها را  
بر سینه و دیده مینهادم و خود را بی نیازترین فرد  
جهان میدیدم . شما شاید عاشق رؤیاهای  
بهشتی خود شده باشید ولی هرگز درک جنسیت  
واقعی یعنی خدمت محبوب در همین عالم مشهود  
و با همین دست و چشم و جسم محسوس و معلوم را  
نکردن باید تا بداند چگونه تمام درات وجود تانرا  
منتش می کند گیرم که تاج خدمتی بر سر شما  
نهاده باشند ولی آیا سرور مخدوم شما عبدالیهاء  
بوده ؟ دست شما هم غبار از کفش سرکار آقا گرفته  
تا بداند با چه خصوصی آنها را بلب میگذارید ؟  
موهای شکسته مولی الوری راهی چو وقت از دنده‌های  
شانه جدا کرده‌اید تا ببینید چطور بی اختیار  
آنها را بر چشم میکشید ؟ من در این ایام در چنین  
عالمی بودم و تمام عمر ثناخوان و سیاست گزار  
آقا سید اسد الله هستم که مرا چشمه حیات رهبری  
کرده امید است که ارواح مخلصه پاکبازانی چون

او هادی وحامی همه مایاشند . خلاصه در مدت هفت روز اقامت آنحضرت در شیکاگو مرتباً ساعت پنج صبح در هتل بودم و در التزام موکب مبارککش در اجتماعات و اماکن متعدده حاضر بودم بعد از نیمه شب سرشار از صهبای سعادت بخانه و سستر خود میرفتم چشم می بستم و با تماشای نقش آن چهره آسمانی واستماع طنین آن صوت ملکوتی طبعه بهشتی خود را طی میکردم غالباً در قبالت خدمت جزئی که در مجامع یا محافل خصوصی انجام میدادم بنحوی بدیع مورد عنایت قرار میگرفتم و هر دفعه این مراسم چنان مشعوفم میکرد که اشک شوق از دیدهام میریخت . بعنوان مثال مثال یک صحنه کاملاً " خصوصی آنرا برای شما نقل میکنم

برداشته آوردند و با خنده های که نشانه کمال انبساط خاطر مبارک بود فرمودند " این راهم یاد کاریتو میدهم ببین موی سرم هم در آن هست" بقدری این الفاظ شیرین و دلپذیر اند که مرا باوج شادی و افتخار پرواز از خانه را گرفته بزل و چشم اشک ریزم میفشردم ساعاتی چند در آسمان عشق و شیدائی خود موج بودم . آن شانه در آن کافه ای که سر نویس همان هتل پلازار ارد پیچیده شده و با مقداری از یاد گاریهای دیگر که قسمتی از آنها را همان آقا سید اسد الله پیرمرد مهربان بمن داده در خانه خواهرگرامیم عطیه خانم ضحیحی موجود و مایه برکت و سعادت خانوادها و شادی خاطر خودم میباشد



من این شانه شکسته از هرتاج افتخاری ارجمند تر است چنانچه تمام عمر حفظش کردم در صورتیکه اسناد و مدارک علمی و حتی نشان افتخار امپراطوری انگلستان را با فرمانش هر یک در جایی افکنده و الان خیر از وجود پاعدمشان ندارم . اما باین نکته توجه نمائید این طریقه " تعلیم و تربیت مولی الوری بود با این همه لطف بمن خاکسار میفهماند ند که موی شکسته هنوز رلای ندیده شانه باقر است . بجای توبیخ تعجید میفرمود قهرش مهر و تقاضای عنایت محضه بود حال ملاحظه فرمائید خطا باید چقدر بزرگ و خیانت بچشمه شدت باید باشد که این دریای لطف و شفقت را مکدر سازد . چنانکه از عکسها و خاطرات مشهود است معمولاً " وجود مبارکش شاد و مسرور و عموماً " مزاح و ظریف الطبع بودند ولی در این ایام گاهی بشدت افسرده و غمگین بنظر میرسیدند چهره مبارک گرفته و محزون و معلوم بود که بار غمی سنگین

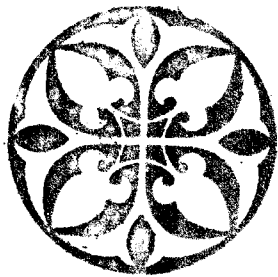
یکروز قبل از آنها حضرت عبدالبهاء از هتل خارج شده ملتزمین و خدام هر یک بکار خود مشغول بودند منم در اطاق بتنظیف و تنظیم پرداخته ریدم ندیده شانه ایشان شکسته است به عطیه شانه نوی خریدم کنار آن قرار دادم و سایر فرائض را انجام داده بیرون اطاق بانتظار مراجعت حضرتش ایستاده بودم تشریف آوردند و با شک مرحباً بتعظیم و تکبیرم پاسخ فرموده با طساق داخل و یکسره بطرف کمد ( میز آرایش ) رفتند شانه جدید را برداشته بطرف این غبار بینظیر برگشتند و با چهره ای بشاش و تبسمی بارز فرمودند " مرحباً شانه نو برای من خریدی شانه من شکسته بود و فرصت خرید یکی دیگر انداشتم " از خلال پرده اشک شیح اندام مبارک را میدیدم و شنیدم که میفرمودند " ببین ریشم را با آن شانه میکنم " دوباره بطرف کمد رفته شانه قدیمی را



قلب مطهر رافشرد که کتر با افراد خصوصاً ملازمین سفر صحبت میفرمودند در این اوقات زمبینهه بیانات مبارک خطاب با احبای ثبوت بر عهد و میثاق الهی بود من که در عالم شیدائی خود سیر آفاق عشق میکردم توجهی با کتر مشهودات بارزه هم نداشتم تا چه رسد بخفایا و زوایای اجتماع و کشف علل و دلایل رفتار و گفتار حضرت عبدالبهاه ولی بعدها دانستم علت ملال و وصول اخبار حاکی از عدم اتحاد و وثاق احبای بود یا بسروز خیانت و بیوفائی از مترجمین جوان ( احمد سهراب و کتر فرید ) که نه تنها من از آن بی خبر بودم بلکه لطف بی پایان و عفو و سماح آن خداوند مهربان و احسان خطای آنانرا مستور میداشت و آبروی ایشانرا نمیریخت و روح آنانرا بوجود نازنین روح حساس خود تحمیل میفرمود .

کسانی بودند که میخواستند در محل معضلات خصوصی استعداد از حضرت عبدالبهاه کنند و من جمله بعضی خانها مایل نبودند که مردان جوان ترجمان ایشان باشند در این موارد بود که مرا وادار میکردند تا کسب اجازه کرده عهد و اترجمه عرایض ایشان بشوم من جمله خانم انگلیسی بود بنام میس متیوز ( Miss Mathews ) که اراده کرده بود بر علیه تعصب شدید نژادی در امریکا اقدام کند لذا اجازه تشریف خواسته تمنانمود به لویس گریگوری ( Luis Gregory ) دانشمند سیاه پوست امر فرمایند با او ازدواج کند روزی لویس شرفیاب و طبق معمول مورد مرحمت خاصه حضرت مولی الوری قرار گرفت: او در موقع دست دادن خم میشد تا دست مبارک را ببوسد و حضرت عبدالبهاه هم سر او را مکرر میبوسیدند و نسوازش

میفرمودند و با خطاب پسر ( My Son ) و پسر عزیزم ( My Dear Son ) او را مخاطب میفرمودند این بار هم مقدمات مثل همیشه بود ولی پس از مضافه بمن امر فرمودند تقاضای میس متیوز را بصورت رای مبارک برای لویس ترجمه کنم لویس بیچاره کسه منتسب به متعصبترین مردم منطقه جنوبی مملکت بود و قتیکه امر مبارک را شنید دنیا پیش چشمش سیاه شد ولی با منتهای شجاعت خود رافدا نمود در حالتیکه نگاهش بزمین درخسته شده بود عرض کرد: " امر مبارک است " و قتیکه مرخص شده با من دست خدا حافظی میداد دستش را یکپارچه بیخ حس کردم مثل صاعقه زدهای از حضور مبارک مرخص شده رفت بعد ها برای من حکایت کرد که چگونه پس از دو ساعت بخود آمده بود کسه در خیابانها بدون هدف و مقصد معین راه رفته وجه مرحله خطیری را گذرانده خلاصه با تمام صعوبت و شگفتی قضیه عقد ازدواج انجام شد و لویس گریگوری وکیل دعاوی و خطیب زبردستی که با شهرت و قدرت و محبوبیت کم نظیری در قسمت وسیعی از ایالات متحده میزیست تمام شئون ظاهره خود را بصرف وفا و محض اطاعت امر مولی از دست داد و در اثر این ازدواج منظور هواداران پیشین خود شد و رشته امور مادیش از هم گسست ولی تا پایان عمر لحظه ای از خدمت امر غافل نشد و از کسانی بود که پس از وفاتش در زمره ابادی امر محسوب شد .



حضرت عبد البهاء نسبت بکودکان بذل مرحمت خاصی میفرمودند و اطفال نیز مجذوب و شیفته محض مبارک بودند گوئی لباس شرقی ایشان هرگز غربتی در نظر خرد سالان نداشت و عموماً با انیس و الفت آمیخته بمرحبت و اشتیاق بحضرتش نزدیک میشدند و این جذبه حتما انعکاس عطوفت پدرانه مولی الوری نسبت بایشان بود روزی به تقاضای اعیان حاضر بپارک مجاور هتل تشریف بردند روی دریاچه پارک قایقی بشکل مرغابی بود کسبه یکمده بچه آنرا با اشتیاق تماشا میکردند سرکار آقا اجازه قایق را مرحمت فرمودند و بچه‌ها سوار شده با فریادهای شادی شکر صمیمانه خود را ابراز میداشتند و آنحضرت با سرور و شفقتی که خاصه نظر ذره پرورش بود از نظاره شمع آنان لذت میبرد.

گرچه اثرات قدم مولی الوری برخاک امریکا خود نوری است که افق تاریخ آن کشور را روشنی دائم بخشیده و اساس ایمان را در قلوب روشنمدلان آن استوار نموده ولی نشانه محسوس و اساس مشهودی نیز در این ایام گذاشته شد که با اعتراف اهل فن نمونه‌های هنر و فن ساختمان بتوتنی در نیمه اول قرن بیستم میلادی است و شرح آن چنین بود:

در این ایام احباء فرصت را غنیمت شمردند و تصمیم گرفتند ترتیبی دهند که سنگ بنای مشرق الاذکار بدست حضرت عبد البهاء گذارد شود لذا بجمع ایالات اعلام و احباء را دعوت کردند که روز اول ماه می سال ۱۹۱۲ در ویلمست برای انجام این مقصد حضور بهم برسانند خانمی بنام میسر هلمسز ( Miss Holmes ) بیلچه‌ای از طلا تهیه کرد و خانم دیگری قطعه سنگی با تیراش بسیار ظریف از مسافتی نسبتاً بعید در در شکسته بجهت حمل کرد بآنجا آوردند در محلی که امروز

این معبد زیبا و کل و گیاه و سبزه و طراوت را عیناً در تصاویری بینید در آنروز قطعه زمین سنگلاخی بپوشیده نبود صندلی برای جلوس حضرت عبد البهاء در کنار نقطه‌ای که بنا بود سنگ زاویه گذارد شود قرار داده یاران الهی همچنانکه در عکسها تما اندازهای مشهود است گرد شمع انجمن خویش حلقه زده بودند آفتاب ملایم و هوا بسیار خوب و امواج شادی و سرور جو آن فضا را بهیجان آورد بود . بیلچه طلا را مرحوم ترنتن چه

( Tomnton Chase ) اولین بهائی امریکا تقدیم نمود و بدست مبارک حضرت مولی الوری اکتیل اختاری فرقی سرزمین امریکانهاد شد پس از آنکه مقداری از خاک را جابجا فرمودند ملازمین رگاب و نمایندگان مجامع امریکا را نیز رخصت شرکت در آن الخطیر عنایت شد . سپس چند نفر را به نیابت اعیان شرق انتخاب فرمودند منجمله ارد شیر بهرام سرور نمایندگان اعیان پارسی جناب آقا سید اسد الله از طرف اعیان شیمی نسب ایران و جناب دکتر ضیا بالتیاب از بهائیان غرب و در آن اثنا نظر در مهرور مولی معظوف این ناچیز شد که گوشه‌ای ایستاد در نشسته خود سیر چنان بیکران میکردم فرمودند " بیاتوهم بنمایندگی زنهای ایران بیلی بزن " و بیلچه را به دست من دادند . خواننده عزیز آیا میتوانید حالیکه در آن دقیقه بمن دست داد حس کنید ؟ آری بیلچه را از دست مبارک گرفتم و لابد بر زمین هم فروبرده و خاکی بیرون ریختم اما آیا این من بودم که الان دارم این خاطرات را بروی کاغذ میآورم ؟ در آن لحظه از آنچه نامش حس است گوئی در من وجود نداشت . این همه لطف و مرحمت نه چنان خرد و نابودم کرد بود که بتوانم شرح و وصفی بر آن بنویسم " تو خود بچشم دل آن صحنه را تماشا کن " سنگ زیبا بدست مبارک در محل خود نصب شد

افراد احباء هريك بنوبه از نوازش و عطا و عفو حضرت  
بهر خورد ارشدند. ناهار در رخيمه صرف شد و موکب  
گراميش بشهر مراجعت فرمود .

عصر همانروز در سالن هتل پلازا نطق مبارك  
راجع بكمالات روح ومد نيت الهی بود . روزي كسه  
ديگري در حضور نبود احضارم فرموده باتيسيم و  
لحن مزاحي فرمودند . رفتار ميزبانان با تو اينطور  
است نه ؟ ( اين ميزبان بعد ها ناقص عهد شد )  
ساکت در محضر مبارك بودم و با چند جمله مشفقانه  
مجدداً عبار خاطرهُ آن زن ناهنجار را از  
ضميرم زدودند .



هفت روز پرمسرت وسعادت من در شيكاگو  
بسرآمد . روز فراق ( ۶ می ۱۹۱۲ ) رسيد وساعت  
وداع قلبم داشت هزار باره ميشد اميد مان زندگي  
و دنيا وما قيهها قطع ميشد جدا شدن از محبوب  
بی همتايم يعنی موت يعنی محروميت از مفهوم  
واقعی حیات يعنی بيچارگی صرف و در آخر من  
د قيقه آن نازنين سرور مهربان بلحن ملکوتی خود  
مخاطبم ساخته فرمود " دلنگ مياش باز مرا  
خواهی دید " نعيد انم اين وعده چه اثر کيميايی  
داشت که بدون کوچکترين علامت تغييری در  
وضعيت ظاهره زندگانيم نور اميدی در قلبم دميد  
از همان لحظه مراجعت از ايستگاه باشمفسي  
روحانی و نشاطی خارق العاده بکار تحصيل  
پرداختم . طولي نکشيد که تلگرافي با مضامین خانمی  
بنام ميسيس پارسنز ( Mrs. Parsons ) از  
واشنگتن دريافت کردم باين عبارت " آماده سفر  
باشنگتن باش نامه در راه است " بعد از دو روز آن

نامه رسيد مبنی بر اينکه با مر مبارك مدام ميدهد  
آمریکا هستی تو در ختر من خواهی بود فعلاً " بيا  
باشنگتن و دره ای که در ريبس داری بگذران تا بعد  
بينيم در کجا بايد ادامه تحصيل بدی . اين  
تلگراف و نامه هر چه در پی داشت فعلاً " مرا از  
شر صاحبخانه ای که روحاً از هم جدا بوديم نجات  
ميداد .

در واشنگتن مشغول تحصيل شده بودم که  
مژده تجديد دريدار دلد ار رسيد و مرغ دل را بظرب  
آورد اين مرتبه بدعوت مستر و ميسيس پارسنز اقامت  
حضرت عبدالبهاء در واشنگتن در خانه خود  
حضرات بود و اراد تکيش شما در ساعات غير از  
مدرسه سعادت تشرف در حضور انور را داشتم .  
در يکی از ايام مقارن ساعت پنج عصر بود حضرت  
عبدالبهاء در اطاق کوچکی که مارينجره جالوس  
بودند وقتيکه مراد رزاهرو جلو در و منتظر اجازه  
تشرفديدند امر بدخول فرموده بصندلی مقابل  
اشاره و آن جلوس فرمودند بعد از اظهم  
عنايات يوميه از مدرسه و تحصيلاتم سئوالاتی فرمودند  
برنامه ام را عرض کردم بياناتی فرمودند که تفييسر  
بعضی مواد درسی را الزام مينمود و پسر از آن نيز هر  
روز بخطاب الهامی مستفيسر بودم و جانی تازه  
ميگرفتم .

اما يکی از شگفتيهای گفتنی اين ايام آنکه :  
روز يکشنبه ای بنا بود حضرت عبدالبهاء در سالن  
مخصوص بهائيان ايران خطاب فرمايند دعوت و  
اعلام شده بود وساعتی پيش از وقت دختران جوان  
بهائى برای راهنمائی مدعوين حاضر بوديم . سرکار  
آقا که قبل از ساعت معينه تشريف آورده بودند  
روی صحنه خطاب برصندلی که روپس روی در  
ورودی قرار داشت جلوس فرمودند در خلال  
جمعيت خانم و آقاي بنام مستر و ميسيس جونز  
با دخترک کوچکشان موريل وارد شدند دخترک

پنج یا شش ساله و دستش در دست پدر بود ولی  
 بمجرد ورود بسالن دست خود را از پدر رها  
 کرده بجانب هیکل مبارک دوید . پدرش بدنیال  
 او دوید و تنهیی برای معانعت او زد ولی کودک  
 زودتر خود را بمسند مبارک رسانده بود و حضرت  
 عبدالبهاء پدر را اشاره فرمودند که او را آزاد  
 بگذارند و دخترک بالای صحنه رفته کنار صندلی  
 با کمال ادب ایستاد و از در معلوم بود که مکالمه ای  
 هم بین جازب و مجدوب در جریان هست ولی  
 صدا شنیده نمیشد و فقط از اینکه طفل میفهمید و  
 پاسخ میداد معلوم بود که زبان مشترک انگلیسی  
 است این خلوت زیبا در ملاء احباء همچنان ادامه  
 داشت تا شروع جلسه اعلام شد و قتیکه حضرت  
 عبدالبهاء برای ایراد نطق قیام فرمودند موریل  
 سر جای خود مودبان ایستاد و مثل اشخاص بالغ  
 سراپا گوش بود با این تفاوت که او اعتنائی بمنترجم  
 نداشت و بیبوسته نگاهش بصورت محبوب د وخته  
 بود گوئی تمام بیانات مبارک را درک میکند و نیازی  
 مترجمان ندارد این حالت باقی بود تا خطابه  
 پایان یافت حضرت عبدالبهاء بمسند خود بازگشته  
 کودک را بزانوشاندند و نوازش فرمودند . در پایان  
 جلسه پدر رومادری برای پوزش خواستن از این حسرت  
 بده پیش رفتند حضرت مولی النوری ایشانسرا  
 بطراف و عنایت خاصه نواختند و بموریل نام "روحیه"  
 عطا فرمودند در عالم بهائی و سفرنامه حضرت  
 عبدالبهاء عکسی هست که دخترک کوچکی در کنار  
 هیکل مبارک بنام روحیه مشخص شده این همان  
 موریل است که شرح تشریف گذشت نه روحیه خانم  
 ربانی همسر حضرت ولی امرالله . روحیه جونز هم  
 اکنون (آگوست ۱۹۶۵) مهاجرند و مفسس  
 سیدالله است .

روزیازدهم نوامبر ۱۹۱۳ ساعت ۲ ( نیمه  
 شب ) مرکز مبارک از واشنگتن بطرف نیویورک

عزیمت فرمود و ایام پرسعادت تشریف من در امریکا  
 پایان پذیرفت ولی لذت حلاوت آن مدت هشت  
 سال محرک و هادی دوران تحصیل بود تا  
 مجدداً در سال ۱۹۲۰ در ارض اقدس بشرف  
 لقا مشرف شدم . بجاست که پارهای از اندرزهای  
 آن هادی امم را که بر کاغذ و خاطر ثبت کرده ام  
 برای شما هم یاد آور شوم :

" چشم خطا بین نظر خطا کند اما نظر خطا  
 بپوش بخالق نفوس ناظر باشد "

" فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر  
 شاکر بهتر از فقیر صابر است و از همه بهتر غنی منفق  
 است که از امتحان خالص بیرون آمده سبب آسایش  
 نوع انسان گشته است "

" شکر سبب از یاد نعمت است ولی کمال  
 شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم است این  
 است که میفرماید : لن تنالوا البر حتی تنفقوا  
 ما تحبون "

" کاری که خدا برای انسان خواسته یا مقدر  
 فرموده استقامتش را هم میدهد "

و اما پس از خاتمه جنگ جهانی اول و آزادی  
 مسافرت در اواخر سال ۱۹۱۹ کسب اجازه تشریف  
 کرده از امریکا بقصد حیفاحرکت کردم و در اروپا  
 در حدود دو ماه معطل شدم تا بالاخره در صحنه  
 کشتی ایتالیائی بزحمت جایی پیدا کرده خود را  
 به پرت سمید رساندم و از آنجا پس از ملاقات  
 کوتاهی با احباء بوسیله اتوبوس و ترن و غیره بحیفا  
 رسیدم . نزدیک غروب بود و اشعه زرین خورشید  
 بر افق لرزان حیفانمیدانم امواج شوق را از قلب  
 من بدریا یا از آستان معبود بجان پرهیجان من  
 هدایت میکردند در اسکله عدفای اردوستان که  
 بوسیله تلگراف احباء مصر از ورودم اطلاع یافتند  
 بودند استقبالم کرده و مرا با کروسه ( کالسکه ) بسند  
 بیت مبارک بردند ولی چون از امریکا آمده بسودم

# خواب و بیداری و زندگی

بمسافرخانه غریبه‌ها آمد ایتام کردند. در اطاقی بمجلسه نظافت و تمویج لباس کرده از افی بیکر و فوجیتسا که شرف خدمت اخبار را داشتند پرسیدم: اینجاست کجاست؟ کی و چگونه میتوانم مشرف شوم؟ جواب دادند اینجامسافرخانه غریبه‌ها و بیت مبارک روبرو است الان شمارا بانجارا هتائی میکنیم تا خدمت حضرت ورقه علیا و سایر خانمها برسی برادتها هم حضرت خدمت حضرت خانم رسیدم و چشمم هم بزیارت خانم اهل عالم منور گشت ولی دلشستم میخواست بدانم کجا و کی میتوانم حضور حضرت عبدالهها مشرف شوم اما قبل از آنکه جسارت پرسش کرده باشم حضرت خانم فرمودند "سرکار آقا بعکاتشریف بده اند و بر مرا جفت میفرمایند چون شما از سفر آمده و خسته‌اید امشب استراحت کنید فردا مشرف میشوید"

حجرات و فرصت چون و چرا نبود امیرخانم مطاع بود و من باراهند ای خوردن مسافرخانه که در خدمت میزبان آمانه و جمیع وسائل اسایش و تسکین مستخدمان خسته موجود اما دل من ناراضی و سنگین شده بود بر آن نارونده بود حتما اشراقی عین در خدمت سرانم پیدا بود که افی نازنین میگفت خیلی خسته‌ای و خواب را بخور رود تر بخواب که از دستگی بیرون آید و خودم هم تقریبا "همین اشتباه را کرده که روزی را تعبیر دستگی میکردم ولی بعد از شام که بی دستگی رفتم آنجا چشمم نمایان خواب بود فکرهای غمناک نداشتم که خود را با آن سرگرم کنم حالته بد بود انتظار وجودم را تسخیر کرده بخود من پیچیدم و بیست پنجره چشم نه وخته بودم اما همواره ناراضی بودم گویا ساعتی بیشتر خواب نرفتم و از بیداری غمناک تر دیگر اقامت تمام شده حوصله اندامه آنحالته را نداشتم از ستر بیرون آمده بفرائض محکما رسیدم و بعد از نماز کتار پنجره مشغول تسکین و معالجات شدم کم کم سپیده میدیدم پرندگان هم

بتسبیح سحرگاہی نغمه‌های کوتاه را آغاز و مطلع صبح را بهم تبریک میگفتند. مناجاتم تمام شد و باز بدریای بهت خود غوطه ور شدم علت آنرا هم درک نمی‌کردم در این اثنا صدای ملکوتی که بگوشم آشنا بود چنان تکانی باعضاء و جوارحم داد که یکمرتبه از جا پریده در اطاق را باز کردم از طرف مقابل در انتهای سرسرا (هال) اندام محبوب عالمیان را دیدم که با هیمنه و جلال ولی نسبتاً سریع بطرف این‌بند و روسیاه تشریف می‌آورند و می‌فرمایند "که بتو گفت که این جایی است؟" جای تو در بیت است" (منظور بیت مبارک و داخل خانواده بود) "با حالتی بخصوص آمیخته از شوق و ترس بتصور اینکه خطائی کرده‌ام با صدائی خفیف و لرزان عرض کردم مرا اینجا آوردند ولی حتما حضرت عبدالبهاء این‌ناله ضعیف را نشنیده بغوجیتا که همراه بود فرمودند "اثاثیه را ببر بیست" خودشان بطرف در خروجی برگشتند یادم نیست که امری بمن فرمودند یا نه همینقدر میدانم مثل برادره آهینی در حوزة کشش یک مغناطیس قوی بدنیال هیکل مبارک کشیده شده بی‌اراده و شعور براه افتادم. پاهایم گوئی زمین را لمس نمی‌کردند حضرت عبدالبهاء خیلی تند راه میرفتند از در خارج شدند از پله‌های مسافرخانه سریعاً پائین و از پله‌های بیت بالا رفتند و از سرسرای بزرگ عبور فرموده باطابقیکه در آنوقت موسوم باطاق چای بود داخل شدند منم مسحور و مجذوب بدون صدا بدنبالشان رفتم و در آستانه ایستادم تا حضرتشان جلوس فرمودند نمیتوانی را اشاره و امر به نشستن فرمودند کم‌کم متوجه اطرافم شدم (اطاق جای عبارت بود از اطاق نسبتاً طویل‌ی میل آن نیمکت‌های چوبی در سه طرف و تعدادی چهارپایه چوبی که بجای میز (عسلی) بکار می‌رفتند طرف چهارم در ورودی سرسرا و مجاور

در بساط چای بود: حوله سفید بزرگی روی فرش گسترده و آسیاب چای روی این حوله به سنت ایرانی یعنی یک سماور در لگجه زیر آن و جام برنجی زیر شیر سماور برای ریختن آب استکان شوئی و یک تنگ پیراز آب در کنار و استکانهای شیشه‌ای کمر باریک کوچک در زلفیکهای چینی و از همه جالبتر بی‌بی طیبه (زوجه یکی از شهدای یزد) که پشت بدیوار پای سماور بالباس و چارقد سفید باین بساط تر و تمیز و زیبا جلوه‌ای بهشتی میداد قطعات نان لواش در بشقاب و پنیر بریده شده در زلفیکهای روی چهارپایه‌ها آماده بودند. بی‌بی طیبه چای میریخت و یکی از دخترخانمها سینی چای را دور میگردد البته اول حضور حضرت عبدالبهاء بعد با مر مبارک بدیگران تقدیم میکرد هرکسی چای برمیداشت و بانان و بنیری که بدائش بهترین مائده آسمانی بود تناول مینمود. اما داستان خودم: پس از آن جلوس فرمودند "یک مناجات بخوان" خواندم. فرمودند "یکی دیگر بخوان" باز خواندم فرمودند خوب میخوانی یکی دیگر بخوان اطاعت کردم بعد توضیحاتی از کلمات و عبارات مناجاتها که همه اثر خود ایشان بود دادند و امر بدادن چای فرمودند مریم خانم دختر بزرگ حضرت روحا خانم (دختر سوم حضرت عبدالبهاء) سینی چای را بحضور مبارک برد یک چای برداشته و باین زره ناچیز عنایت فرمودند بلی گرفتم ولی چگونه قادر بنوشیدن آن چای بودم با اشک شوق و هیجان قلب و روح در عالمی دیگر بیرواز آمده بودم باز توجه مبارک معطوف بمن شد فرمودند "گریه مکن چای بخور" دیگر نفهمیدم چه شد لابد سعی کردم باطاعت امر مولایم آن چای که شربت حیات بود بنوشم از آن صحنه دیگر چیزی بخاطرم نیست وقتی بخود آمدم که هیکل مبارک برخاسته از اطاق

خارج میشدند. سایرین نیز بد نیال و ظایف یومیه اطفال بدرسه و خانمهای مسافرایرانسی بمسافرخانه رفتند. مراهم به اطاقی مقابل اطاق چای هدایت کردند و یازده شبانه روز بقیه ایام تشریف را در آن اطاق در بیت مبارک بودم از آنروز مرا بمعکا و زیارتگاههای آن از قبیل بیت عبود قشله باغهای رضوان، و فردوس، مزرعه بهجسی و روضه مبارکه و قصر که در آنوقت هنوز در دست ناقصین بود فرستادند یک شب هم در بهجسی در جوار روضه مبارکه با مسافرین و بعضی مجاورین ماندم. روز ششم پس از صرف چای و صبحانه طبق روزهای قبل اطاق را ترک ولی این بار در صحن سرسرا احضار فرموده پرسیدند "بزیارت روضه مبارک رفتی؟" عرض کردم بلی - فرمودند "شب را در جوار روضه مبارکه ماندی؟" - باغ رضوان را دیدی؟ - باغ فردوس و مزرعه را تماشا کردی؟ قشله و اطاق مبارک را در بیت عبود زیارت کردی؟ حالا باید در پیروی چون زبان میدانی عده ای از زائرین ایرانی را میخواهم سرپرستی بکنی بآنها که زبان نمیدانند باید مساعدت بکنی" البته سر اطاعت فرمودم آوردم ولی سرم دور برداشته نیا در مقابل چشم تاریک شد و مخموم و دلخون بطرف اطاقم رفتم هیچه میخواستم لباس و اثاثه ام را جمع کنم دست و دلم بی کار نمیرفت لذا در گوشه ای محزون و مخموم مانند مجسمه ای نشستم و شاید یکساعت یا بیشتر بی خبر از دنیا و ما فیها بهممان حالت باقی ماندم یکمرتبه یکی از اهل بیت پیغامی از آنکه بسراغ کشتی رفته بود آورد که امروز شما حرکت نمیکنید تا نه (۹) روز دیگر کشتی نخواهد بود. امید انستم آنچه میشنوم در خواب است یا بیداری از جا بستم تا یقین کنم که بیدارم از این مژه چنان جانی تازه و نشاطی بی اندازه یافته بودم که میخواستم بدوم و این سعادت را بهمه

اعلام کنم با همین سرور و شادی حضور حضرت ورقه علیا مشرف شدم و موجب شعفم را بعرض رساندم با اظهار خوشوقتی مورد لطف و عنایتم قرار دادند. از آن ساعت تا روز وداع مسرور و مشعوف بوده خود را حقیقتاً "سعادت مند میدیدم و از شدت فرح آرام و قرار نداشتم همانروز مقارن ظهر مثل روز گذشته در سرسرا مقابل در ورودی در انتظار تشریف یومیه ام تکیه برد یوار ایستاده بودم - در بازار هیکل انور وارد شدند - بطرف این ذره لاشعی تشریف آورده با خندهای شیرین و لحنی نمکین فرمودند: "خیلی خوشحالی که نه روز دیگر کشتی نمیآید؟ خیلی خوب مرحبا با طاق تشریف فرما شدند. خواننده عزیز آیا میتوانید آن حالت خوشی که بمن در آن لحظه دست داد درک کنید من هرچه سعی میکنم قدرت بیان و گنجایش کلام را کافی برای وصف آن نیابم و این از جمله مواردی است که باید ناگفته بگوش جان بشنوید و نا نوشته بچشم دل بخوانید باری نه (۹) روز فیروز به پرسعادت ترین ایام زندگیم افزوده شد. اگر میل دارید بدانید در چه محیط و بچه منوال آنها را گذراندم تمام اوصاف بهشت و افسانه های خلد برین را از کتب سماوی و آثار و تصورات شعرا و عرفا جمع کرده هزاران بار بتخیل زیبا تر و لطیف تر کنید تا قطره های از دریای لذتی که این ذره ناچیز در آن غوطه ور بود بکام گمان شما فروچکد. ناگفته نماند که در آن نه روز قسمتی از لذات روحانی من منبعث از حشر دائم و موانستم با اوراق مبارکه بود که از هر یک بطریق کسب فیض و التذان روحی مینمودم.





● ● ● ● ● بانهایت شوق چند قطعه لباس که قبل از حرکت در امریکاتهییه کرده یاخته بودم و باند ام دختران جوان (نواده های حضرت عبدالبهاء) مناسب بود بایشان پوشانده از دیدارشان لذتی فوق تصور میبردم حضرات هم وقتی آنها را میپوشیدند فوراً حضور حضرت ورقه علیا (عمه بزرگوار مادرشان) رفته عرض اندام میکردند گوئی میخواستند بتصویب ورقه مبارکه علیا برسازند روزی حضرت ورقه علیا با لحن آرام و صوت ملکوتی خود مرا مخاطب داشته فرمودند "تو که خیاط باین خوبی هستی (البته تحسین و تمعیریه بنده لطف محض و برسیبیل تشویق بود، لاغیر) پریک لباس هم برای من بدوز که هوا خیلی سرد شده احتیاج بیک لباس گرم دارم" باعدم قابلیت افتخار این خدمت چنان مرا بشوق آورد که بسا شعف بارزی عرض کردم "باکمال میل واستیطاق حاضر باین خدمت هستم" لذا پارچه های پشمی مرحمت فرمودند و مشغول اندازه گیری و برش شدیم و بایک آزمایش تا نزدیک غروب همانروز تمام کردیم تقدیم حضور نمودم. حضرت خانم آنرا پوشیده فرمودند "خیلی زحمت کشیدی خیاط خوبی هستی لباس خوبی دوختی" ضمن ادای این عبارت دست زیر بازوی من کرده فرمودند "خسته شده ای برویم درباغچه قدری راه برویم" بطرف در خلوت عمارت رفته از سالن خارج شدیم و درباغچه پشت عمارت بقدم زدن شروع کردیم حضرت خانم آهسته آهسته بیاناتی میفرمودند اراد تکیش هم سراپا گوش شده محو بیانات و لحن ملیحشان گردیده بودم درعالمی مخصوص سبیر

میکردم که حس کردم انگشتی بانگشت کوچک من کردند دیدم انگشتر را از دست ظریف و فرشته آسای خود درآورده بودند - خواننده عزیز شاید شما بتوانید درخود حالت آن لحظه مرا بیافرینید و آن نشاءه را درک کنید ولی مطمئناً نه تنها من بلکه مقتدرترین نویسند و فصیحترین خطیب یا شاعر جهان قادر بوصفش نخواهند بود خوب فکر کنید دختر حضرت بهالله خواهر حضرت عبدالبهاء و یکتا خانم اهل بقاء چنین تاج افتخاری بر فرق غباری معدوم نهاد دست زیر بازویم گذارده ایشان درباغچه مشی میفرمودند ولی مرا در آفاق ملکوت سیر میدادند در این اوج اعلی خاتم مبارک خود را زینت انگشت ناقابل من فرمود. هرگز بخاطر ندارم که کلمه ای برسیبیل شکر درازا! این عطا ادا کرده باشم چنان سیهوت بودم که قدرت تکلم نداشتم درعالمی بودم که شباهتی باین جهان و آداب و رسوم آن نداشتم محو در عبودیت بخته بودم و نفهمیدم چه شد و کی از خدمت حضرت خانم مرخص شده بودم آن انگشتر که گرامی تر از همه اکتیلهای جهانسی و مقدس تر از هاله های نور اولیا است برتر از آن بود که در دست آلوده بندهای روسیاه جای گیرد لذا بزوجه برادر بزرگ خودم عزیزه خانم اشرف سپردهام و ایشان آنرا در محفظه خاصی نگهداری کرده گاهی در احتفالات بدوستان و خویشان ارائه داده شرحش را میگویند.

خلاصه این شمه ای بود از نه (۹) روز تاریخی و زندگی ملکوتی که من غیر استحقاق نصیب بنده ای قاصر و کاهل گردیدم. بالاخره روز وداع که تیرگی شام فراق را بدنبال میکشید رسیدم. جانم به لب آمد ولی حکیم بالغ و طبیب حاذقم بریالین بود. حضرت عبدالبهاء بلطف خاص خود احضارم فرموده سفارش زائرین آباده ای را باین کنیز



بین مقدار میفرمودند که در راه مترجم آنها باشیم  
مسلمان این امر و سفارش صرفاً بخاطر تربیت من  
بود تا از همانجا بیاموزم که خواهش دل و احساس  
را چگونه در قبال مسئولیت و وظیفه باید (و میتوان)  
مهار کرد لذا چون سربازی با امر سرداری همه  
عواطف را در درون کتمان کرده از محضر مبارک  
مولای بیهمتای مرخص شدم و بانجام وظایف محوله  
بعد طاقت کوشیدم قریب یکسال از آنروز گذشته  
بود که خورشید وجودش از سماء جهان به لامکان  
گرائید و اهل عالم را از دیدار ظاهر جمال باهر  
خود ممنوع فرمود . طوبی لمن فاز ببقائه و عمل  
بوصایاه .

# در تئزای حضرت موسی الیه السلام

ارواح العالمین له العفو



دیده حق بین گشایانگری سر خدا را	فرع اقوام غصن اعظم حضرت مولی الوری را
گرو وجود او نبودی دیده گیتی ندیدی	آیت فضل و کرامت را بیت صلح و صفا را
صوت داودی شنید است آنکه بشنیده است باز	زان لسان قدس گلبانگ مناجات و دعا را
گنجهای آسمانی در خطا با تشنه نهفته	داده بر خلق زمین آن آسمانی گنجها را
عطر کیسویش ز خاطر برده نام مشک از فر	گلشن رویش بیاد آورده جنات علا را
خاک درگاهش طلب یعنی بجواکسیر اعظم	گرد راهش سرمه کن یعنی جواهر توتیا را
ای محیط جود و دریای سخا و بحر احسان	غیر ذات حق که دارد اینهمه جود و سخا را
ایر نیسانی توهم بر شوره زار و هم بگشش	فیض فیاضی توهم بیگانه را هم آشنا را

عقلها مات صفات فکرها حیران ذات است

چون بیوید طبع روحانی ره حمد و ثنا را

سید غلامرضا روحانی



# بیباد "محقق برجسته" و "مروج" نفییس امرالله، اشراق خاوری

صالح مولوی نژاد



ترجمه تلکراف ساحت منبع دیوان عدل اعظم الهی  
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲

از فقدان محقق برجسته و مروج نفیس امرالله  
اشراق خاوری مغموم. خدمات گرانبها و خستگی ناپذیرش  
طی سالیان طولانی مورد تقدیر و تایید حضرت  
ولی عزیز امرالله واقع. آثار محققانه اش که در  
مجلدات متعدده مفیده رسالات و مؤلفاتش مخلص  
گردیده هدیه های برآزنده و سندی بلیغ از فداکاری  
و صمیمیت و اخلاصش به امر الهی محسوب. تاکید  
میشود محافل تذکر شایسته های ترتیب داده شود.  
بستگان و دوستان را به ادعیه حاره دراعتاب  
مقدسه اطمینان دهید.

بیت العدل اعظم

در این معرفی هدف آن نیست که تالیفات جناب اشراق خاوری نقد و یا ارزیابی شود، چه که این کاریست شایسته، زمانی بیشتر و کوشش محققینی دیگر که باید در آرزوی انجامش بود، بلکه مقصد اینست که نگاهی گذرا بر حاصل عمری پرثمر شود تا دوستان عزیز که با معارف امرش انس دارند و بتدریج آثار این وجود عزیز را مطالعه کرده‌اند و باریگر فرصت یابند همه آنها را در یک مقال از نظر بگذرانند تا مگر اندکی از آنهمه رنج و کوششی را که بر سر تهیه و تالیف آنها رفته درک و روان مولف را با درود و ثنا بساحت کبریای جمال ایهی شادمان سازند.

در این مقاله، بعد از گفتار کوتاهی در باره سبک سخن، تالیفات جناب اشراق خاوری، در ذیل چند عنوان مانند "قاموسها"، "مجموعه الواح و آثار الهیه"، "معارف امری"، "کتاب تاریخی"، "ترجمه‌ها"، "فهرست آثار غیر امری" و "فهرست آثار امری نشر نشده" طبقه بندی و مورد بحث قرار گرفته و در ضمن مطالب، نمونه‌هایی از دستخط مولف که همه از آثار نشر نشده انتخاب شده، برای علاقمندان نقل شده است.

سبک سخن

نگارش اشراق خاوری پاک، روان و بی تکلف است و این بخاطر صمیمیت و اخلاص اشراق خاوری است. او خوانندگان و شنوندگان

در ساعت ۳ بامداد روز پانزدهم مرداد ۱۳۵۱ مطابق با ششم اوت ۱۹۷۲ قبل از رهائی جهان از ظلمت شب، چراغ پرفروغی که بارانده... غالبه الهیه بر افروخته شده و مدت ۷۰ سال در این جهان ناپایدار، پایدار ماند و از این مدت قریب ۴۶ سال در ظل شجره الهیه زیست و بیش از ۳۰ سال را بتحقیق، تالیف و ترجمه صرف نمود و سبب روشنائی جان و روان مشتاقان معارف الهیه شد، بارانده و حکم صانع قدیر خاموش گشت. چنین است حکمت‌های بالغه او. کرجه "سخت است برعباد حکم فراق" و از این فقدان جا دارد سر بر صخره صفا کوبیم و لیس همچنانکه در پیام منبع بیت العدل اعظم الهی شید الله ایرکانه مندرج است، آثارش مخلد و سندی است عظیم بر اخلاص و صمیمیتش با مرالیهی. هر چه جای شکوه و شیون برای وجودی که خود در اوراق کتابهایش محو شد اما این اوراق پسر افتخار جاودانه خواهد بود.

معرفی اجمالی ذیل از تالیفات این محقق نامدار تسلی خاطر است برای دوستان و خوشه چینیان خرمن دانائی اش. روانش شاد.



(۱) از بیانات جمال قدم  
(۲) سال تصدیق جناب اشراق خاوری ۱۳۴۵ ه.ق. مطابق ۱۳۰۵ ه.ش. بود است

ترجمه تلکراف ساحت منبع دیوان عدل اعظم الهی  
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲

از فقدان محقق برجسته و مروج نفیس امرالله  
اشراق خاوری مغموم. خدمات گرانبها و خستگی ناپذیرش  
طی سالیان طولانی مورد تقدیر و تایید حضرت  
ولی عزیز امرالله واقع. آثار محققانه اش که در  
مجلدات متعدده مفیده رسالات و مؤلفاتش مخلص  
گردیده هدیه های برآزنده و سندی بلیغ از فداکاری  
و صمیمیت و اخلاصش به امر الهی محسوب. تاکید  
میشود محافل تذکر شایسته های ترتیب داده شود.  
بستگان و دوستان را به ادعیه حاره در اعتبار  
مقدسه اطمینان دهید.

بیت العدل اعظم

سخت است برعباد حکم فراق (۱)

در این معرفی هدف آن نیست که تالیفات جناب اشراق خاوری نقد ویا ارزیابی شود، چه که این کاریست شایسته، زمانی بیشتر وکوشش محققینی دیگر که باید در آرزوی انجامش بود، بلکه مقصد اینست که نگاهی گذرا بر حاصل عمری پرثمر شود تا دوستان عزیز می که با معارف امرش انس دارند و بتدریج آثار این وجود عزیز را مطالعه کرده اند، بار دیگر فرصت یابند همه آنها را در یک مقال از نظر بگذرانند تا مگر اندکی از آنهمه رنج وکوششی را که بر سر تهیه وتالیف آنها رفته درک و روان مولف را با درود و ثنا بساحت کبریای جمال الهی شادمان سازند.

در این مقاله، بعد از گفتار کوتاهی در باره سبک سخن، تالیفات جناب اشراق خاوری، در ذیل چند عنوان مانند "قاموسها"، "مجموعه النواح و آثار الهیه"، "معارف امری"، "کتب تاریخی"، "ترجمه ها"، "فهرست آثار غیر امری" و "فهرست آثار امری نشر نشده" طبقه بندی و مورد بحث قرار گرفته و در ضمن مطالب، نمونه هایی از دستخط مولف که همه از آثار نشر نشده انتخاب شده، برای علاقمندان نقل شده است.

سبک سخن

در ساعت ۳ بامداد روز پانزدهم مرداد ۱۳۵۱ مطابق باششم اوت ۱۹۷۲ قبل از رهائی جهان از ظلمت شب، چراغ پرفروغی که باران ۶۰ ساله غالبه الهیه برافروخته شده و مدت ۷۰ سال در این جهان ناپایدار، پایدار ماند و از این مدت قریب ۴۶ سال در ظل شجره الهیه زیست و بیش از ۳۰ سال را بتحقیق، تالیف وترجمه صرف نمود و سبب روشنائی جان و روان مشتاقان معارف الهیه شد، باران وحکم صانع قدیر خاموش گشت. چنین است حکمت های بالغه او. کچه سخت است برعباد حکم فراق و از این فقدان جا دارد سر بر صخره صفا کوبیم و لیس همچنانکه در پیام منیع بیت العدل اعظم الهی شید الله ارکانه مندرج است، آثارش مخلد و سندی است عظیم بر اخلاص و صمیمیتش با مرالهی. هر چه جای شکوه و شیون برای وجودی که خود در اوراق کتابهایش محو شد اما این اوراق پر افتخار جاودانه خواهد بود. معرفی اجمالی ذیل از تالیفات این محقق نامدار تسلی خاطر است برای دوستان و خوשה چنان خرمن دانائی اش. روانش شاد.



نگارش اشراق خاوری پاک، روان و بی تکلف است و این بخاطر صمیمیت و اخلاق اشراق خاوری است. او خوانندگان و شنوندگان

(۱) از بیانات جمال قدم  
(۲) سال تصدیق جناب اشراق خاوری ۱۳۴۵ ه.ق. مطابق ۱۳۰۵ ه.ش. بوده است

خود را دوست داشت و از همین روی تنها خاطر آنها مینوشت و سخن میگفت و لذا چه نیازی که مطالب خود را زیر حجاب کلمات و تمبیسات دشوار و معقد پنهان سازد. جمال مبارک میفرمایند (مضمون بیان مبارک) "اگر گوینده ای مافوق توانائی مخاطب خود سخن گوید بسا و ظلم کرده است" و اشراق خاوری در این باره بکسی ظالم نکرد.

سخنرانی هایش را بسیاری شنیده‌اند. همچون جویبار زلال و روشنی آرام و لطیف آغاز میشد و جریان مییافت، کم‌کم گسترده‌تر میشد و هنگامی که باوج میرسید همچون سیل میخروشید. این درگونی حال، طبیعت کلام او بود. تصنع و تکلف در آن راه نداشت. وقتی بهنگام ایراد نطق فریاد میکشید، این فریاد بخاطر شورانگیزی در سخنرانی نبود، بلکه انعکاس شوق و شور او بود در آن مطالب و حقایق برای شنوندگان خود. فریاد روح او بود که بدلهای شنوندگان نفوذ میکرد. این دل برمیخواست و بر دلها می‌نشست. الواج و آثار الهیه را غالباً نقل بمضمون میکرد و اگر بضرورت اصل آنها را تلاوت میکرد مفهوم آنها را نیز بیان میداشت. چه در گفتار و چه در نگارش.

در میان همه آثار اشراق خاوری که در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی نگاشته شده، ترجمه تاریخ نبیل را باید مستثنی نمود، چه که در این اثر بمقتضای محتوای آن شور و جانی دیگر است. نبیل که خود مردی دانشمند و شاعر و شیفته امرالهی بوده، تاریخ خویش را بدون تردید در نهایت شورانگیزی و زیبایی نگاشته و ترجمه مهیمن حضرت ولی امرالله نیز بر شکوه نشر این کتاب افزوده و پدیداست آثار اینهمه شور و حال میبایست در ترجمه فارسی تاریخ نبیل

نیز منعکس میشد و الحق که مترجم کرانق در چه خوب از عهد اینکار برآمده است. شیوه نگارش ترجمه تلخیص شده تاریخ نبیل، زیبا، روان و پرشکوه است. صفحاتی از آنرا بار دیگر بخوانید.

## اشراق خاوری در آثار دیگران

● نام واسامی بعضی از تالیفات اشراق خاوری در آثار و تالیفات بعضی از مولفین مشهور مدرج گشته است که چهارم اخذ ذیل را بطور یقین میتوان ذکر نمود:

۱. لغت نامه دهخدا در ذیل شرح احوال ادیب نیشابوری که زمانی برجانب اشراق خاوری سمت استادی داشته است.
۲. کتاب ۵ جلدی "مولفین کتب چاپی" تالیف خان بابا مشار.
۳. فهرست کتابهای فارسی چاپی تالیف خان بابا مشار.
۴. الذریعه فی تصانیف الشیعه تالیف آقا بزرگ طهرانی.





● و اینک بپردازیم بآثار اشراقی خاوری و بترتیبی که قبلاً ذکر شد، از معرفی قاموسها آغاز میکنیم.

## قاموسها

● آثار طبع شده جناب اشراق علیه غفران الله و رحمه شامل ۸ جلد قاموس برای سه اثر مهم از آثار امری است که بترتیب تالیف بشرح ذیل است:

۱ ● ریحیق مختوم یا قاموس لوح قسرن در دو جلد.

۲ ● اسرار ربانی یا قاموس لوح سنه ۱۰۵ در دو جلد.

۳ ● قاموس ایقان در چهار جلد.

تالیف مجموعه قاموسهای لوح قرن الفوح سنه ۱۰۵ و کتاب مستطاب ایقان که جمعا ۸ جلد است شامل درحدود ۵۳۹ صفحه است که ۱۳۱۱ موضوع را تشریح و توضیح کرده است. بعلاوه برای مجموع این ۸ جلد قاموس بترتیب ۳۱۹۱ لغت از لغت‌های مهمه و اصطلاحات معنی شده که لغات مربوط بهر قاموس در پایان جلد آخر آن مندرج است.

همه قاموسها بترتیب حروف الفبا مرتب و منظم شده که شیوه‌ایست علمی و متداول در قاموس نویسی.

ملاحظه ارقام فوق مبین اهمیت زحمات پر ثمر مولف گرانقدری است که اکنون در میان ما نیست اما آثارش در طی قرون در میان همه احبا خواهد بود. اگر شرح قاموسها و دایره المعارف عظیمی که هنوز نشر نشده داد شود سبب اعجاب خواهد گشت و مستترف خواهیم شد

که قدرت مولف در تالیف و تنظیم این کتب و رسائل منبعث از قدرت الهیه و تائیدات لاریبیه اوست و لا غیر.

بعد از این مقدمه اجمالی در مورد قاموسهای تالیفی اشراق خاوری اینک به بحث کوتاهی در مورد هر یک مبادرت میشود.

## ۱ ● قاموس لوح قسرن

● لوح مبارک قرن از توابع مهمه حضرت ولی امرالله روحی لترتبه الفداست که در نوزدهم سنه ۱۰۱ بدیع از قلم آنحضرت نازل شده است. این توفیق مبارک خطاب با حبابی شرق است و در رضوان همان سال نگارش آن کتاب سهیمن گار پاسزبای که باید آنرا لوح قرن احبای غرب دانست به قلم توانای مولای بهیمتا منتشر شد. هر دو کتاب در هدف مشترکند اما در روش حصول بهدفا متفاوت. لوح قرن احبای شرق مروری است بر حوادث خطیره‌ای که در طی یک قرن بر جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم گذشته است بدون اینکه بذکر جزئیات حوادث و وقایع مبادرت نمود.

در حالیکه در کتاب گار پاسزبای حوادث و وقایع تاریخی با تفصیل بیشتر بیان شده و فتوحات و انتصارات هر عهده از عهد تاریخیه امری در ضمن بیان آن حوادث تشریح و تفسیر شده است.

براین اساس، مطالعه توفیق منبع قسرن احبای شرق برای بسیاری از افراد احبا که با

رموز و جزئیات وقایع تاریخی قرن اول امر بهائی  
 آشنائی کافی ندارند اگر نه غیر ممکن، بسیار  
 دشوار است. بهمین خاطر، جناب اشراق خاوری  
 بلا فاصله مصمم شدند که قاموس برای  
 این لوح منیع فراهم سازند. نتیجه کار کتاب  
 رحیق مختوم در دو جلد شامل ۱۳۱۶ صفحه  
 شد که جمعا ۵۱۱ موضوع از مواضع مهمه لوح  
 قرن را تشریح میکند. بعلاوه برای تکمیل فایده  
 کتاب معانی لغت‌های مشکل لوح مبارک را نیز  
 در پایان جلد دوم کتاب آوردند که جمعا در  
 حدود ۱۱۰۰ لغت را دربر گرفت که در سنه ۱۰۲۰ هجری  
 نشر شد. تالیف قاموس لوح قرن مدت شش ماه بطول  
 انجامید و با توجه بحجم کتاب و اهمیت مطالب  
 و کثرت آنها مقام ارجمند مولف آن معلوم  
 میشود که تاجه حد در کار تالیف مشتاق و پیر  
 حوصله بودند و چه تسلط و احاطه‌ای بر مسائل  
 و رموز تاریخیه امریه داشته‌اند.

۲۰ قاموس توفیق سنه ۱۰۵۰

● توفیق منیع رضوان سنه ۱۰۵۰ بدیع خطاب  
 با حبابی شرق بقلم حضرت ولی امر الله  
 ارواحنا لقرینه القدا عز صدور یافته و از  
 همین روی گاه از آن به لوح شرق نیز یاد میشود.  
 در آغاز این لوح، احبابی شرق چنین مخاطب  
 گشته‌اند: "ایها العظمه‌دون فی سبیل الله  
 ... و این، بنظر اینجانب زیباترین،  
 لطیفترین و پرهیجانترین خطابی است که  
 با حبابی شرق شده است.

غالب توافیق عمومیه حضرت ولی امر الله  
 بمناسبت حلول نوروز، با حبابی شرق و یاد و ستان  
 ایران و یایاران سراسر جهان صادر میشد اما  
 توفیق منیع مورد بحث در رضوان نگارش یافته  
 است و این خود نیز برای آن خصوصیتی محسوب  
 میشود.

اما خصوصیت ممتاز این لوح مبارک اشتغال  
 آن است بر شرح مراحل مختلفه و ممتازه تاریخ  
 امر بدیع و بیان آغاز، امتداد و انجام هر یک از  
 این مراحل تا زمان صدور لوح و تشریح فتوحات،  
 انتصارات و مصیبات وارده بر جامعه پیروان  
 اسم اعظم در طی هر یک از این مراحل.

قاموس این توفیق منیع در دو جلد که شامل  
 ۸۹۶ صفحه است تحت عنوان اسرار ربانی  
 بوسیله جناب اشراق خاوری تالیف یافته است  
 که در ضمن آن قریب ۳۴۰ موضوع تشریح شده  
 است. بعلاوه در حدود ۹۰۰ لغت از لغات

مشکله توفیق منیع در پایان کتاب معنی شده است  
 ماه خدی که برای تالیف این قاموس مورد استفاده  
 در آغاز جلد اول کتاب مندرج است و مروری بآن  
 نشان میدهد که از چه منابع متعدد و غالباً  
 کمیاب و گرانبهای استفاده شده است. تعداد  
 این منابع بر ۵ جلد بالغ میشود و اکثری از آنها  
 خود مجلدات متعدد دارد. این نکته نیز قابل  
 ذکر و شایان توجه است که قاموس توفیق سنه  
 ۱۰۵۰ (بشرحی که مختصرش بیان شد در ظرف چهار  
 ماه تالیف شده است)



● کتاب مستطاب ایقان اول واعظم کتاب استدلالی این امر اعظم است که از قلم جمال قدم و اسم اعظم نازل شده و دریائی ویا بهتر بگوئیم اقیانوسی است از لآلی درخشان معارف و لطائف الهی . هر کس را قدرت تعمق بیشتر در این بحر باشد بهتر از ذخائر گرانبهایش بهره میبرد و از گنج شایگانتر نصیب میابد .

اما همه کس را یاری چنین کار نیست چه که هر یک از جواهر معانی بدیعه مندرجه در این کتاب جلیل در مخازن اسرار و رموز لطیفه‌ای مخزون است که کشودن آن نیاز بمفاتیح متعدده از آشنائی با اصطلاحات و تعبیرات مخصوصه دارد . از همین روی بسیاری از مطلقین و محققین گفته‌اند که این سند محکم الهی را بکرات زیارت و مطالعه کرده‌اند و هر بار بیشتر از پیش معانی و مفاهیم بدیعه مندرجه در آنرا درک کرده‌اند .

پیدا است که چنین سند عظیمی برای آنها که کمتر با اصطلاحات و رموز کتب الهیه آشنا هستند مطالعه و زیارتش آسان نیست، پس باید که اینان را در ورود باین جهان پراسرار و بحر زخار یاری و مدد نمود و ایمن اندیشه‌ای بود که محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران از حیز فکر بعالم عمل آورد و از یگانه مرد میدان تحقیق و تالیف و آشنا باین رموز و کنایات لطیفه خواست تا قاموس برای کتاب مستطاب ایقان فراهم سازد .

کتاب مستطاب ایقان  
اول واعظم کتاب  
استدلالی  
جمال قدم  
و اسم اعظم  
نازل شده  
دریائی ویا  
بهتر بگوئیم  
اقیانوسی  
است از لآلی  
درخشان  
معارف و  
لطائف  
الهی .  
هر کس را  
قدرت  
تعمق  
بیشتر  
در این  
بحر  
باشد  
بهتر  
از  
ذخائر  
گرانبهایش  
بهره  
میبرد  
و از  
گنج  
شایگانتر  
نصیب  
میابد .

الماء في البحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

والبحر والبر والبحر والبر

در پی این امریه، جناب اشراق خاوری غسسه الله فی بحر غفرانه، دامن همت، همچون که شیوه اودر کار تحقیق بود، بکمر زد و با شوق و شور بسیار دست بکار شد. من که خود در جریان انجام این مهم بودم، خدا ایرا بصدق گواه میگیرم که مولف نازنین قاموس ایقان چگونه خود را در بحر بیکران کتب و مدارک مهمه غرق نمود تا از اعماق آنها لآلی پربهای معانی را صید کند و چه نیکو کرد. کار این تالیف بیش از دو سال بطول انجامید (از ایان ماه ۱۳۴۵ تا فروردین ۱۳۴۸) و قریب پانصد کتاب و سند مهم مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت، مواد لازمه استخراج و یادداشت شد و حاصل کار در چهارمجلد نفیس فراهم آمد. مرحبیا! هزار مرحبا باین همت والا! سرتعظیمساحت غیب جمال قدم میسائیم که چنین توان و استعدادی در وجود مولف ارجمند قاموس ایقان بود یعنه نهاد و اورا، همچون کسه در تالیفات و تحقیقات دیگر، یاری و مدد نمود، من خود مکرر شاهد و ناظر بودم که جناب اشراق خاوری در طی این تالیف پرشکوه، بهنگامیکه بدنبال مطلبی بود که یافتنش آسان نبود چگونه دچار التهاب میشد، روز و شب را فراموش میکرد، کتب و مدارک را یکی بعد از دیگری تجسس مینمود، کتبی که فاقد فهرستهای لازممانند، همچون شهرهائی که کوی و برزنش فاقدی نام و نشان باشد و کسی بخواهد بدنبال گمشده ما براه بیفتد، میرفت، میرفت، و جستجو میکرد تا گمشده خود را میافت.

چه شاد مانم وقتی بیاد میآورم لحظاتی شادمانی آن بزرگوار را بهنگام یافتن مطالب کمیاب در دل کتابها. این همان مسرتی است که روزی، مولف ارجمند بمن فرمود که باهمه

ثروتهای دنیا معاوضه اش نمیکند. چنین بود فکر اود.

قاموس ایقان شامل چهارمجلد است که ۱۸۹۶ صفحه متن اصلی کتاب، ۳۰۵ صفحه اعلام کتاب و ۱۲۶ صفحه لغتهای کتاب را در بر دارد. در این کتاب ۵۱۸ موضوع از مواضع مهمه کتاب مبارک ایقان تشریح و بعلاوه قریب به ۲۰۰۰ لغت از لغات مشکله معنی شده است.



# مجموعه الواح و

## آثار الثمینه

۴ • مجموعه مناجات (از کارالمقربین)

این مجموعه سه جلدی که بترتیب شامل مناجاتهای جمال اقدس ربیبی، حضرت عبدالبهی و حضرت ولی امرالله ارواحنا لله الفدایا میباشند در سال ۱۰۴ بدیع حسب الامر محفل روحانی علی بهائیان ایران شیدالله ارکانه جمع آوری و تنظیم شده و مناجاتهای عربی اعراب گذاری نیز شده است.

عنوان از کارالمقربین برای مجموعه مناجاتهای مبارک از صلاه کبیر اقتباس شده "سبحانک من ان تصعد الی سماء فربیک از کارالمقربین". تعداد مناجاتهای مندرجه در این مجموعه بقرار ذیل است:

- جلد اول شامل ۸۱ مناجات در ۱۵۱ صفحه و بامعانی تقریباً "۲۱۱ لغت.
- جلد دوم شامل ۶۸ مناجات در ۱۵۶ صفحه و بامعانی تقریباً "۳۶۰ لغت.
- جلد سوم شامل ۱۴ مناجات در ۶۸ صفحه و بامعانی تقریباً "۱۹۰ لغت.

۵ • رساله تسبیح و تهلیل

این کتاب مکمل سه جلد از کارالمقربین و بیك جلد رساله ایام تسعه است که حسب الاشاره

لجنه ملی نشر آثار امری وسیله جناب اشراق خاوری در سنه ۱۰۵ بدیع یعنی یکسال بعد از تنظیم و نشر مجموعه های مناجات و دو سال بعد از تالیف رساله ایام تسعه تالیف و نشر شده است. این کتاب سوره صلاه والواح صیام و فرائض حج والواح اعیاد و شفا و کلمات عالیات و بعضی الواح دیگر را که در باره شیون مختلفه نازل شده از جمله لوح احمد دربر دارد و مانند مجموعه های مناجات کلیه الواح آن اعراب گذاری شده که سبب تسهیل استفادۀ احبا از مندرجات آن میشود بخصوص اهمیت این کتاب در اینست که صورت صلاه کبیر، صلاه وسطی و صلاه صفیر را با اعراب دقیق و صحیح دربردارد و چون یادآور شویم که مثل بسیاری دیگر از کتب این مولف جاودانه قریب ۵۰۰ لغت از لغت های ضروری آثار والواح مبارکه در پایان کتاب ترجمه شده، معلوم میشود که این مجموعه چه اثر نفیسی است که تقدیم احبای عزیز شده است.

کتاب تسبیح و تهلیل در ۲۵۴ صفحه شامل صورت صلاه، صلاه میت، فرائض حج، خطبه نکاح زیارتنامه جمال قدم، و قریب سی لوح و مناجات است که هر یک مخصوص حال و مقامی مخصوص است.



مجموعه ۹

جلد مائده آسمانی ۱۵۵ صفحه است که ۸۳۳ موضوع یا مطالب را شامل میشود . بنابراین ، این مجموعه ۸۳۳ لوح را کلاً " یا جزاً " دربردارد . چهار جلد از ۹ جلد کتاب اختصاص بآثار جمال قدم و اسم اعظم دارد که عبارتست از جلد اول چهارم - هفتم و هشتم . در این چهار جلد ۳۷۶ موضوع در ۱۵۴ صفحه مندرج گشته است . آثار حضرت مولی الوری در سه جلد از مائده آسمانی آمده است . جلد دوم - پنجم و نهم . در این ۳ جلد که ۵۰۷ صفحه میشود ۳۹۵ مطلب از مطالب بیشماری که در آثار حضرت عبدالبهاء جل شانه مسطور است در اختیار شیفتگان قرار داده شده . از آثار حضرت ولی عزیز امرالله در دو جلد یعنی جلد سوم و ششم استخراج و استفاک شده . این دو جلد شامل ۶۲ مطلب در ۱۸۹ - صفحه است .

در پایان جلد ششم فهرست موضوعی جامعی بر حسب حروف الفبا تنظیم شده که برای سهولت یافتن مطالب بسیار مفید است .

مجلدات ۹ گانه مائده آسمانی دارای جلد دهمی نیز خواهد شد که در شرف نشر است و در این جلد شرح اعلام مندرج در آثار و الواح مبارکهای که در مائده آسمانی مندرج است آمده و این خود مساعدتی است به خوانندگان برای بهره بردن از مطالب کتاب و مزیدی بر فائده عظیم آن •



● آثار و الواح مبارکهایکه از قلم جمال اقدس بر اینجی جل ذکره الاعلی و حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعنایه الفدا و حضرت ولی امرالله ارواحنا لتربته الفدا نازل شده ، چهار لحاظ تعداد و وجه از نظر موضوع چنان متعدد و متنوع است که حتی تصور امکان جمع آوری و تنظیم آنها تصویری خطیر و عظیم است .

اشراق خاوری در طی اسفار و تحقیقات خود و زیارت و مطالعه مجموعه های متعدد الواح مبارک که در کتابخانه های امری و نیسزد در خانواده های احبا موجود بود ، مجموعه " گرانبهای از سواد الواح مبارک جمع آوری فرموده بود و بر اساس فکر و اندیشه خود آنها را مرتب و مدون ساخته و در صد بود که بتدریج آنچه جمع آوری کرده با اجازه و تصویب محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران و لجنه ملی تصویب تالیفات منتشر سازد .

این الواح را ایشان بدو دسته تقسیم کرده بودند : یکی الواح یا منتخباتی از الواح کسه در جواب سئوالات مختلفه احبا نازل شده بود و دیگری الواح یا منتخباتی از الواح که بمناسبت های گوناگون نازل شده و شامل مطالب و مسائل مهمه امریه بودند .

با چنین نیتی تالیف کتاب مائده آسمانی شروع شد و تا انتشار ۹ جزء یا جلد ادامه یافت اما بعللی ادامه این کار میسر نشد .

از این کتاب آنچه منتشر گردیده همانطور که بیان شد ۹ جزء یا جلد است که از قسمت

این مجموعه مبارک شامل پنج اثر از آثار مقدسه جمال اقدس ابهری جل زکوه اعلیٰ است که در سال ۱۲۱ بدیع در ۲۷۲ صفحه خط نویسی و نشر شده است. آثار مبارکه این مجموعه عبارتند

از:

۱. جواهر الاسرار

۲. هفت وادی

۳. چهار وادی

۴. مثنوی مبارک

۵. قصیده عز ورقائیه

نشر این مجموعه نفیس که آثار مبارکه مندرجه در آن دارای وحدت موضوع است مشخصه‌های ممتاز دربر دارد و آن شرح اعلام و بیان معانی لغات واصطلاحات آنهاست که بالغ بر ۴۱۰ میشود.

باتوجه باینکه مسائل عرفانی مصطلحاتی خاص دارد که آشنایان بر موز و معانی آنها چندان فراوان نیستند، نشر این آثار نفیس با توضیحات و بیان مفاهیم عرفانی آن درخورستایش و سپاس است گرچه در این کتاب مبارک نام گرد آورنده محترم جناب اشراق خاوری برده برده نشده (۱) اما اجرش عند الحق محفوظ است و زحماتش نزد خلق مشکور.

این مجموعه مبارکه شامل ۲۹ لوح از الواح مبارکه جمال قدم جل زکوه در ۴۳۰ صفحه خط نویسی و در سنه ۱۲۵ بدیع نشر شده است. (۲)

۹. پیام ملکوت

مطالب کتاب پیام ملکوت در سنه ۱۰۴۰ بدیع بصورت ۱۴ رساله مستقل تهیه و تکثیر شد و بعداً مجموع این رسائل بصورت کتابی تحت عنوان فوق انتشار یافت که شامل ۴۶۷ صفحه بود. موضوع کتاب مبادی روحانی امر و پراساس الواح و آثار مبارکه تنظیم و تالیف شده است. اساس تالیف خطابه‌ای از خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء بوده که در ضمن آن اساس تعالیم مبارک را بیان میفرمایند. هر یک از تعالیم مبارک موضوع یک رساله قرار گرفته و آنچه در سایر آثار درباره آن موضوع یافت شده در تحت فصولی منظم در آمده است. علاوه بر تشریح تعالیم مبارکه مندرجه در ضمن خطابه‌های

(۱) در نشر مجلدات آثار قلم اعلیٰ صلاح دیده شده که نام تنظیم کنندگان ذکر نشود.

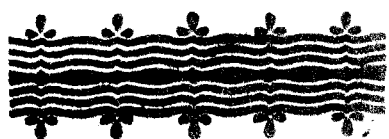
(۲) طبق دستخط مطاع بیت العدل اعظم بعضی از الواح مندرجه در این مجموعه مبارکه بانسخی که در ارض اقدس موجود است متفاوت و در نشر بعدی اصلاح خواهد شد.



حضرت عبدالبها، جل اسمه، سه رساله نیز در "اثبات الوهیت"، "اثبات مظاهر مقدسه" و "علامات و کمالات مظاهر الهی" تالیف شده که مجموعه‌ی این رسائل کتاب پیام ملکوت را از مراجع مهم برای اطلاع از مبادی سامیه‌ی الهیه قرار داده است.

۱۰. رساله ایام تسعه (۱)

منابع مطالب کتاب چنانکه در مقدمه، مولف مذکور است، الواح مبارکه، نطقهای صادر از فم اطهر مرکز میثاق جل ثنائه، مطالع الانوار و لوح قرن احبای امریک است. اما بجز اینها از منابع دیگری نیز برای تنظیم مطالب کتاب بهره گرفته شده. مانند مطلب هشتم از فصل سوم کتاب که شمه‌ای از آثار حضرت نقطه اولی جل اسمه الاعلی راجع بظهور من ینظهره الله نقل شده و یا مطلب هفتم از فصل هفتم و مطلب نهم از همان فصل که بترتیب شامل قصیده، جاودانی سید مهدی گلپایگانی علیه الرحمه در رشای جمال قدم جل جلاله و جلوس حضرت عبدالبها، جل ثنائه و قصایدی چند از فضلی عرب در رشای جمال ابهی جل شانہ الاعلی میباشد. تعداد الواح مبارکه مندرجه در این کتاب علاوه بر کتاب عهدی والواج وصایا قریب به سی لوح و نیز چند مناجات و خطابه مبارکه است که کلیه الواح مبارکه اعراب گذاری شده و لغات مهمه آن که بالغ بر ۲۵۰ میشود در پایان کتاب ترجمه شده است.



کتابیست که از طرف مولف ارجمنند آن بساحت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه اهدا شده است. سال تالیف و نشر اول کتاب سنه ۱۰۳ بدیع و تسا کنون دوبار تجدید طبع شده است. کتاب مشتمل بر یک مقدمه، نه فصل و یک خاتمه است. در مقدمه مختصری از نصوص مربوط بحرمت کار در نه روز از سال نقل شده و در نه فصل کتاب الواح مبارکه و مطالب تاریخیه مربوطه بهبریک از ایام نه‌گانه تهیه و تنظیم شده. خاتمه کتاب اختصاص یافته است بالواح مبارکه و مسائل مربوطه بیوم صعود حضرت عبدالبها ارواحنا فداه که در این یوم گرچه اشتغال بکار حرام نیست، اما جلسات تذکر و یاد بود وسیله احبا منعقد میشود و لاجرم تهیه و تنظیم مطالب مربوطه باین یوم مبارک سبب تکمیل فایده رساله ایام تسعه شده است.

(۱) در این رساله بجز آثار الواح مبارکه از مطالب تاریخی نیز مندرج، اما بجهت اینکه اساس کتاب بر آثار مبارکه است در این طبقه قرار گرفت.

روح ماسوله فوله ..... الل الل الل  
 لیا رت رعتی کی وھتہ جینی انارہ مظلومیت حضرت مہکویہ  
 کہ مہجی کہ نہ تباہی آپا رہ ملام ضابط اللہ کس کہ حضرت مہکویہ مانتہ کرید  
 مستحق کہ سیرا رتہا علیہا مامی رظم والوتہ ظاہرین مہکویہ حضرت  
 تاجہ کبک مہکویہ ممالوت عنی لہا ملام مظلومیت سہارک ..... حضرت  
 والو انفضا بل رتہا لہا الفارید نہ مہکویہ کتاہر ہادی فکند لہا رتہا مہکویہ

مہکویہ تہ لہا مہکویہ کتاہر  
 مہکویہ تہ لہا مہکویہ کتاہر

## معرف امری

۱۱. درج لثالی هدایت

استدلال بمعجزات و حجیت آیات را مورد مطالعه قرار داده و در جلد سوم که ۶۰۵ صفحه است تاریخ حیات شارعین اریان و اصول و فروع اریان مهتم آمده است. جلد اول و دوم کتاب دارای شرح اعدام است که خود گنجینه‌ای است پر بها و سبب مزید فایده کتاب.

این کتاب در سه جلد با طبع سنگی در سنه ۱۰۰ بدیع در شهر اصفهان که محفل اقامت مولف شهیر، متصاعدالی الله جناب اشراق خاوری در آن زمان بوده نشر شده است و اولین تالیف ایشان است (بعد از ترجمه پیام‌ها لله).

مطالب کتاب بمنظور تدریس در کلاس درس تبلیغ که در سنه‌ی آخر قرن اول بهائی در آن مدینه دایر بوده تهیه و پیر از تنظیم و تدوین مطالب بصورت کتاب در آمده و اساس مطالب آن کتاب مستطاب ایقان بوده و باقتضای در بعضی مسائل بسط و تفصیل داده شده و قصد مولف این بوده که برای تکمیل مطالب مبحث اثبات الوهیت نیز در جلد چهارم کتاب مورد مطالعه قرار گیرد، اما این نیت عملی نشد و موضوع اثبات الوهیت در تالیف دیگری (پیام ملکوت) مندرج است.

مباحث کتاب درج لثالی هدایت در طی ده ماه (خرداد تا اسفند) تنظیم و تبویب و برای نشر آماده شده است و با توجه به کمیت و کیفیت مطالب، پیدا است که کار اصلی تالیف خیلی بیش از این وقت برده است.

جلد اول کتاب شامل ۲۳۳ صفحه است و موضوع اصلی آن ذکر احتجاجات ملل و عسل اعراض ایشان از اقبال معظم امر در هر دوری است. جلد دوم که ۳۸۴ صفحه را شامل شده

۱۲. گنجینه حدود و احکام

در سنه ۱۰۲ بدیع، جناب اشراق خاوری بتالیف کتابی پرداخت که مطالب آن بر اساس آیات کتاب مستطاب اقدس تهیه و تنظیم شد. بدین ترتیب که هر یک از آیات کتاب اقدس را یادداشت و در ذیل آن السواح و آثار مبارکه را که در تبیین آن آیه مبارکه بود استخراج و درج ساخت و نیز از سایر منابع موثقه شرح وقایع تاریخی و اعلام را بنگاشت و آنرا با درج شرح حال و تصاویر اشخاصی که نامشان از قلم اعلی در این سفر مقدس جاری شده بود تکمیل ساخت و بدین ترتیب کتابی فراهم آمد در پنج جلد که نامش را "الطراز الاطللس للکتاب الاقدس" نهاد.

نشر چنین کتابی در آن زمان مقدور نبود و لذا از آن کتاب ملخصی فراهم شد که با عنوان گنجینه حدود و احکام در سنه ۱۰۳ نشر و در اختیار احبای الهی قرار گرفت. بدون تردید گنجینه حدود و احکام همچون تلخیص تاریخ نبیل، در هر خانواده‌ای راه یافت و مورد استفاده و مراجعه قرار گرفت.

آخرین نشر کتاب گنجینه حدود و احکام

با تجدید نظر وسیله مؤلف اردمند آن و افزودن معانی لغات در ذیل صفحات در سنه ۱۳۱۱ بدیع بصورت خطی انجام پذیرفت.

۱۳. محاضرات

کتاب محاضرات درد و جلد و شامل ۱۳۲۸ صفحه در سنه ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ بدیع نشر شده است و در ریائی است از الواح و آثار مبارک‌گسسه و مطالب و مسائل مهمه که مؤلف اردمند در طی ستین طولانی جمع آورده و تقابلی فرموده است. مطالب کتاب بصورت سؤال و جواب در جلساتی فرضی تنظیم شده و در هر جلسه بدیها چند تن از حضرات سئوالاتی را مطرح میکنند و چند تن دیگر بدیوالاتی جواب میکنند و از همین جهت کتاب نام محاضرات ( گفت و گو ) بخسوده گرفته است.

در این بحر زهار معارف امری ذیل ۲۶۰ مطالب مهم مورد بحث و گفت و گو قرار گرفته است که غالباً از آثار الهیه و الواح مبارک‌گسسه استنباط و استفاده شده است. جلد سوم کتاب محاضرات نیز تکمیل و جدول الهیه نشر خواهد شد.

۱۴. گنج شایگان

این کتاب با وجود محدود بودن صفحات

ارتقا مطالب و محتوای آن از کتب بسیار مهم امری است زیرا شامل صرفی و معانی نزول در حدود ۱۴۰ لوح و اثر از جمال اندرایی علی ذکره الاعلی میباشد و بدین ترتیب این کتاب در ۲۱۴ صفحه که دارای ۱۶ صفحه فهرست نیز هست جز کتبی محسوب است که در اصطلاح کتابشناسی آنها \* کتب مرجع \* میگویند. الواح مبارک‌گسسه که در این کتاب بصرفی و بیان معانی نزول آنها مبادرت شده اکسیراً عبارتند از حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا فداه منتخباتی از آنها را ترجمه و در مجلدهای مخصوص در سال ۱۹۴۶ برای احباب انگلیسی زبان وسیله محفل مدرس روحانی ملی انگلستان منتشر فرمودند.

الواحد مبارک‌گسسه بر حسب محل نزول از طهران تا مکه طبقه بندی شده و الواحی که در هر محل نازل شده کلاً و گاه بعضاً در کتاب گنج شایگان مصرفی شده است. اساس مصرفی و بیان معانی نزول الواح الهیه بر اساس کتاب گسسه پاسن بای بقلم حضرت ولی عزیز امرالله تهیه شده و جایجا از سایر آثار و الواح و ماخذ نیز مدد گرفته شده است. گنج شایگان در سنه ۱۳۴۰ بدیع نشر گردیده است.



# کتاب تاریخی

۱۵ نوین نیرین

● کتاب نورین نیرین در شرح احوال و شهادت جناب آقامیرزا حسن و سلطان الشهدا و جناب آقامیرزا حسین، محبوب الشهدا است که در سنه ۳۶ بدیع در اصفهان در نهایت مظلومیت شهید شدند و الواح مبارکه متعدد از قلم جمال اقدس ابهری و حضرت مولی السوری بافتخار ایشان و یازماندگان نازل شده و فوق العاده مورد عنایت حق قرار گرفته اند. این دو برادر جلیل القدر فرزندان جناب آقامیرزا ابراهیم بودند و در ایام توقف حضرت نقطه اولی جل ذکره در اصفهان، در شبی که جناب آقامیرزا ابراهیم، طلعت اعلی را بمنزل خود دعوت کرده بود، افتخار خدمتگزاری مبارک را پیدا نمودند. در این ایام آقامیرزا حسن سلطان الشهدا ۹ ساله و آقامیرزا حسین محبوب الشهدا ۱۱ ساله بودند. در ایام اقامت جمال ابهری در بغداد، این دو برادر ارجمند باتفاق عم خود جناب آقامیرزا محمد علی نهری بشرف لقا فائز و مشمول عنایات لانهایه حق منیع واقع شدند.

جناب اشراق خاوری در سنه ۱۱۵ بدیع بهنگام اقامت در اصفهان این کتاب را تالیف و اساس کار را بر الواح پیشماری که بافتخار این دو نفس جلیل و یازماندگان نازل شده قرار داده اما از کتب و ماخذ و اسناد معتبر

اصح مراد از الشهدا  
میرزا حسن و ابهری

دیگری نیز استفاده کرده‌اند مانند تذکره الوفا،  
تاریخچه حیات حضرت منیره خانم حرم محترم  
مرکز عهد و پیمان الهی و رسالات دیگر.  
کتاب در سنه ۱۲۳ بدیع در ۳۱۰ صفحه  
منتشر شده است.

از یادداشت‌های اشراق خاوری  
مربوط به قلموس لوح این زقیه

مستور و اولی مرتبه کافر تو نیستی در کمال  
در قلموس آفاق از عهد منیریه اولی مرتبه  
از نظر حرم و در لایحه کتاب از نظر اولی مرتبه

و تقویم تاریخ امر

● کتاب تقویم تاریخ امر دارای خصوصیت  
جالب است. هم برای کسانی که از تاریخ امر  
بهای اطلاع مفصل ندارند سودمند است، زیرا  
وقایع مهمه‌ایرا که در طی تاریخ اتفاق افتاده  
باجمال و بترتیب سال ذکر میکند و هم برای  
مطالعین و محققین مفید است زیرا مرجعی است  
برای تعیین سریع وقایع امری. خصوصیت مهم  
دیگر این کتاب در آنست که بخشی از وقایع مهمه  
تاریخ که شرح در سایر کتب باختصار برگزیده  
شده در اینجا با تفصیل بیشتری آمده است،  
علی‌الخصوص در موارد وقایع عقود اخیره.

تالیف کتاب تقویم تاریخ امر در سنه ۱۲۰  
بدیع که سال تشکیل اولین بیت العدل اعظم  
الهی بود بپایان رسید بهمین مناسبت کتاب  
بساحت منبع آن مرجع منصوص قویم تقدیم شده  
است.

نشر کتاب تقویم تاریخ امر در ۳۶۵ صفحه  
در سنه ۱۲۶ بدیع انجام شده.

غصن الرهاء المخلوق من  
نور الرهاء ..... (بدر ۵۵ بیاد)

مقدور حضرت غصن اطهر سرزاهد را  
بسیار زیندر در غمزه صدق استفسار  
اصول سر از نظم آورده و در تمام  
معنی استفسار تقدیر شده است  
کمالیت و در کمال استفسار  
بدر

از یاد داشت های اشراق خاوری  
مربوط به دایره المعارف

۱۲ • شرح حیات غصن اطهر

سنه ۱۲۷ بدیع در باره شرح حال حضرت  
غصن الله الاطهر، المخلوق من نور البهائم  
با استناد بالواح مبارکه و سایر منابع تاریخی  
تهیه و تالیف و بمناسبت صدمین سال صعود  
آن وجود اطهر نشر شده است.

رساله ایست در ۲۵ صفحه که حسب الامر  
محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران در

مخصوص ایشان بایران خانم افی بیکر تهیه  
میشود و نیز با مقدمه مشروحی از اوضاع  
اجتماعی ایران در هنگام طلوع شمس حقیقت ،  
در سنه ۱۹۳۲ وسیله محفل مقدس روحانی ملی  
بهایان آمریکا منتشر میفرمایند .

یکی از مومنین مصر بنام عبدالجلیل بی  
سعد متن انگلیسی تاریخ نبیل را بزبان  
عربی ترجمه میکند که در سال ۱۹۴۱ نشر میشود (۲)  
متصاعد الی الحق ، جناب اشراق خاوری بدستور  
محفل مقدس روحانی بهایان ایران از روی متن  
عربی ، تاریخ نبیل را بفارسی ترجمه و تلخیص میکند  
که در سنه ۱۰۳ بدیع نشر میشود . همه احببا  
این ترجمه را مکرراً خوانده‌اند و خود گواهند  
که تایید حق جل عظمت و توانائی مترجم  
جلیل القدر چه شاهکاری از فصاحت و سلاست  
پدید آورده‌است . همچنانکه متن اصلی مطالع  
الانوار بافتخار قبول در محضر جمال اقدس ابی  
قرار گرفت ، ترجمه و تلخیص آن نیز که وسیله  
جناب اشراق خاوری بعمل آمد مورد قبول و  
تقدیر حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واقع شد  
و اجر جزیل مولف و مترجم عند الحق محتوم  
ترجمه تلخیص شده تاریخ نبیل بالغ بر ۶۷۴  
صفحه شده که بر آن ۹۸ صفحه فهرست اعلام  
را باید افزود که این خود مساعدتی است عظیم  
برای خوانندگان کتاب و طالبان تحقیق در مواضع  
و مطالب خاص •

● نبیل زرنندی ، مورخ شهیر ، تاریخ جاودانی  
خود را که شامل شرح وقایع پرشورترین سنوات  
نیمه قرن اول بهائی است بلسان فارسی نگاشت  
و آنرا بمطالع الانوار مسمی نمود . آغاز تاریخ  
نبیل شرح احوال شیخ احمد اجسائی و سید  
کاظم رشتی اعلی الله مقاماتهما است و انجاست  
شرح واقعه‌ی رمی بشاه و حوادث بعد از آن  
جاودانگی این تاریخ بدین خاطر است که  
حوادث آنرا مولف آگاه و توانای آن یا خود بچشم  
دید و شاهد ماجراهای پرشکوه آن بوده و یا  
از مومنین موثق که خود شاهد و ناظر وقایع  
بوده‌اند ، همچون میرزا احمد قزوینی کاتب وحی  
سید اسمعیل ذبیح ، شیخ حسن زنوزی ، شیخ  
ابوتراب قزوینی و آقاموسی کلیم شنیده و  
یادداشت کرده است .

و برتر از همه اینکه مطالب آن وسیله میرزا آقا  
کاتب وحی در محضر جمال اقدس  
ابی جل اسمعلا علی قرائت و بطراز قبول حق  
جل شاهانه مطرز میشود و رضایت خاطر مبارک  
از مولف ابراز میگردد . (۱)

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه این تاریخ  
عظیم را تنظیم و بلسان انگلیسی ترجمه میفرمایند  
و با افزودن تصاویر مربوطه که وسیله فرستاده

(۱) مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ ، طبع آمریکا . (۲) عالم بهائی جلد نهم صفحه ۹۸



● کتاب تبیان و البرهان از کتب مهمه استدلالیه است که وسیله "جناب الحاج احمد حمدی آل محمد از احیای ثابت و مستقیم و محقق عراق عرب بهرین تصنیف" شده است و اساس استدلال بر آیات قرآن کریم و احادیث نبویه بنیاد و ضرورت از آراء و اقوال دانشمندان نیز استفاده شده است.

جلد اول کتاب در اثبات ظهور حضرت نقطه اولی و جمالی اقدس را بهی جل اسمیه الاغلی است. روش کتاب از این قرار است که در دو دست بنام "زید" و "خالد" که اولی بهائی و دومی مسلمان است در محلی به بحث در باره ظهور جدید میبرد ازند. مولف که خود را در مقام کسی که از دور ناظر بر مذاکرات اینست و بوده قلمداد کرده مطالب مترادفه را یادداشت مینماید. در طی جلد اول افراد دیگری بنام بطرس و عزرا نیز در مباحثات وارد میشوند و در پایان همه باسرا الهی مومن میشوند.

در آغاز جلد دوم کتاب شخصی بنام عمار وارد بحث شده مسائل جدیدی را بیان میکند و مباحث عالیهای از قبیل قیامت، معاد، حداب و ثواب طرح و مورد گفت و گو قسریار میگردد و در پایان عمار نیز در جرگه مومنین در میآیند.

ترجمه این دو جلد کتاب بدستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران بوسیله جناب اشراق خاوری بعمل میآید. جلد اول در سنه ۱۰۵ بدیع در ۳۴۶ صفحه و جلد دوم در سال

۱۰۹ بدیع در ۴۵۲ صفحه نشر میشود.

کار مترجم گرانمایه کتاب تشبیهات توحیدیه نبوده بلکه در موارد لازم یادداشتهای تفسیری بر مطالب افزوده و نیز بعضی لغزشهای تاریخی مولف را مطابق تاریخ تبیل تصحیح فرموده است.

۲۰ • دلیل و ارشاد

کتاب الدلیل والارشاد از تالیفات مولف تبیان و البرهان سابق الذکر یعنی جناب احمد حمدی آل محمد است و این کتاب هم از نظر روش کار و هم از لحاظ مطلب در نمایی تبیان و برهان است و در حقیقت مایند جلد سوم آن بشمار آید.

در دلیل و ارشاد، شخص دیگری به جمع کسانی که در تبیان و برهان مجلس بحث آراسته بودند، وارد میشود. نام این شخص مسعود است و مدتی بعد اکران در استان گوتن داد مولدا بعد از اطلاع از نظرات ایشان درباره قیامت و زندگی پس از مرگ و غیره سئوالی را مطرح میکند و تمناهای جواب دارد. سئوال وی مربوط بسسه "لقاء الله در یوم قیامت" است و جواب بهمین سئوال اساس مباحث کتاب را تشکیل میدهد.

این کتاب نیز حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شهید الله ارکانسه و سیله جناب اشراق خاوری در سنه ۱۲۲ بدیع ترجمه و در سنه ۱۲۶ در ۲۴۷ صفحه منتشر میشود.

۱ • بزرگترین تالیف نشر نشده و ناتمام جناب اشراق خاوری دایرةالمعارف عظیم امری است که تا آخرین روز حیات بر روی آن کار کرد و قریب ۸۰ درصد آنرا با تمام رساند و این خود بالغ بر ۱۵ مجلد میشود .

۲ • کتاب کامل دیگری که در جریان تکثیر است قاموس لوح ابن زئب از آثار جمال اقدس ابهی جل ثناء است که با نشر آن گنجینه گرانبهای قاموسها غنی تر خواهد شد .

۳ • کتاب اقداح الفلاح حاوی شرح مسائل معضل (برای بعضی) که تکمیل و آماده تکثیر است .

۴ • جلد سوم محاضرات که آن نیز آماده تکثیر است .

۵ • شرح اشعار نعیم، شامل کلیات آثار جناب نعیم علیه غفران الله و شرح مسائل و مشکلات آن که در دست تکثیر است .

۶ • طراز الاطلع للکتاب الاقدس که شرح آن ضمن معرفی گنجینه حدود واحکام آمد .

۷ • تفصیل الدر در شرح مفصل اشعار نعیم در ۵ جلد .

۸ • لطائف الاثمار عن حدائق الاسفار در ۵ جلد .

۹ • آفاق وانفس شرح مفصل مشافرتها و شرح حال اشخاص و اعلام دیگر در ۲ جلد .

۱۰ • شرح احوال استاد محمدعلی سلمانی با تصحیح اشعارش .

۱۱ • لائحہ دفاعیه

● ترجمه ایست از کتاب مختصر دکتر اسلمنت مولف شهیر کتاب " به الله وعصر جدید " که تحت عنوان " به الله و پیغامش " نگاشته است . ترجمه کتاب بصورت رساله های بقطع بزرگ در ۲۲ صفحه در سنه ۹۷ بدیع نشر شده است .

ترجمه بهنگامی که جناب اشراق خاوری در مدینه اصفهان مقیم بوده ، انجام شده و در حقیقت اولین اثری است که از ایشان در اختیار احبا قرار گرفته است . ترجمه با توضیحات تاریخی مفیدی در ذیل صفحات همراه است .

# فهرست آثار غیبر امری

۱ • ترجمه کتاب امین و مأمون اثر جرجی زیدان طبع شده .

۲ • ترجمه کتاب دوشیزه قیروان اثر جرجی زیدان طبع شده .

۳ • سفره قلندر که منتخباتی است از آثار ادبی و مطالب خواندنی ( طبع نشده )

۴ • مقالات متعدد دیگر که غالباً ترجمه از عربی بوده و در جریده ایران و مجله ارمغان درج شده است .

بیاد متساعد الی اللہ جناب عبد الحمید اشراق خاوری

عبدالحسین بشیرالہی

ظہران ۹ شہر پور ۱۳۵۱

کتر زمانہ دیدہ چو اشراق خاوری

در کسب علم باہمہ میگرد یـاوری

میداد درس پاکدلی مہر پروری

برتر ز جملہ بود و نمی جست برتری

در فقہ و در اصول نبودش برابری

کتر خدای دادہ با افراد دیگری

در ظل امر آمد و شد کان گوہری

باطبع بی نیاز نمودی توانگری

آموخت درس خدمت و آئین سروری

در لجه وصال الہی شـناوری

گنجینہ ہای علم شدہ جمع آوری

آیندگان کنند بفضل تو دوری

در حکمت و معارف و فضل و سخنوری

آن فاضل نبیل کہ یادش بخیر باد

آن معدن فضائل و آن منبع کمال

در جمع دوستان ہمہ جا شمع انجمن

در منطق و بیان و معانی و فلسفہ

آن مایہ از فطانت و نیروی حافظہ

چون گوہری نسیفہ و مہجور ماندہ بود

ہر چند مال و ثروت دنیا بکف نداشت

با خصلت خضوع و خشوع و فروتنی

ای فاضل جلیل کہ در بحر قرب و قدس

با اینہمہ کتاب و معارف کہ از تو ماند

بس نسلہا بیاید و زان بہرہ ور شود

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

# ... سؤال

اخيرا" از جناب فاروق ايزدی نياکه ساکن کرمان هستند وپیدا است بمطالعه آثار امری علاقه خاصی دارند ، سه سؤال به لجنه آهنگ بدیع رسیده است که از جناب بدیع الله فرید تقاضا شد برای آنها جواب تهیه فرمایند . با عرض تشکر از جناب فرید و امید موفقیت برای جناب فاروق ايزدی نیا متن این سؤال و جوابها برای استفاده همه دوستان عزیز درج میشود .

(آهنگ بدیع)

## سؤال اول

۱۳۳۰ هجریه در مطبوعه

( کردستان العلمیه ) صفحه

۱۸۴ چنین مسطور:

"... و از جمله حروفات

جناب قدوسراند که بنص بیان

سیزده واحد مرآت در ظل او

هستند..." (مطلع این لوح

یا عمسی الحنونه" است)

لطفاً" با توجه بدو بیان

مبارک فوق تشریح فرمائید

اختلاف پنج واحد مرآت (بین

۱۳ و ۱۸) از چه است ؟

در مائده آسمانی چاپچید

(۱۲۹ بدیع) جلد اول صفحه

۸۶ چنین مسطور است:

"... و همچنین در رتبه

جناب قدوس روح العالمین

فداه میفرمایند عز زکره که بعد در

هشت واحد از مرآت الله بر

مقعد خود بوده و از شدت نار

محبت الله کسی قدرت بر قرب

بهیم نرسانده..." انتهى

در مکاتیب عبد البهاء چاپ

## سؤال دوم

در قاموس ایقان جلد اول - صفحه ۱۸۵ نوشته شده است: ان فی قائمنا اریح علامات من اریحه بنی موسی . . . اما العلامة من موسی الخوف والانتظار در مانده آسمانی جلد دوم صفحه ۹۱ چنین مندرج است: " . . . حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف جان . . . "

باتوجه به بیان مبارک جمال قدم در مانده آسمانی جلد اول صفحه ۱۲۱ که میفرمایند: " . . . و اینکه از مظاهر امر سوال نمودند ایشان در بطن امر دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر میشود " چگونه حضرت عبد البهاء در مقاضات مبارک در قسمت " حضرت موسی " بیان زیر را میفرمایند؟ " . . . حال شخصی که زبانش لال بود و در

خانه فرعون بزرگ شده بود در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری بود حال آیا خوف حضرت موسی از مجازات بخاطر قتل بود که قبل از اظهار امر لکن یادداشتن مقام پیغمبری (به استناد از بیان مبارک جمال قدم که در فوق آمد) مرتکب شدند یا بخاطر عدم ایمان فرعون؟ چه که این دو بیان مبارک بظاهر با هم اختلاف دارند .

## سؤال سوم

جمال قدم در لوحی با مطلع " باسم بخشنده دانا الیوم یومست که ندای مالک بریده از شطرا احدیه من غیر واسطه مرتفع است . . . " میفرمایند: " . . . فضل حق بمقامست که با احبای خود من غیر ستر تکلم مینماید . سینه راستینا کن تا اشراق انوار تجلیات مالک اسماء ظاهر شود این همان ندایست که کلیم از سدره اصفانمود و ذکر آنرا در کتب دیدی و شنیدی حال من غیر واسطه از سدره الهیه اصفان مینمائی . . . " حضرت اعلی میفرمایند: " . . . ظهور الله در هر ظهور که مراد مشیت اولیه باشد به الله بوده . . . " باتوجه به بیان فوق واخذ این نتیجه که واسطه بین خدا

و پیغمبر (یعنی مشیت اولیه) که در هر ظهوری نامهایی چون شجره کبوتر - جبرئیل و امثالهم نامیده شده به الله بوده و حضرت به الله که اینک بدون واسطه ( یعنی پیغمبر که در هر ظهور واسطه بود ) با خلقتی تماس گرفته اند همان مشیت اولیه هستند و در ضمن رابطه معنوی فوی و عمیقی ( چه بسا عمیقتر و قویتر از رابطه‌ی که بسا انبیا کور قبل داشتند ) نیز با حضرت عبد البهاء داشته‌اند ، آیا میتوانیم باین موضوع اطمینان حاصل کنیم که به حضرت عبد البهاء نیز وحی میرسد ، است ، باتوجه به اینکه برای دور اسلام در مانده آسمانی جلد دوم صفحه ۹۷ فرموده‌اند: " در خصوص وحی مرقوم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام بودند . . . وحی اختصاص بحضرت رسول

داشت لهذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم بلکه بالهام رحمانی دانیم . . . " در ضمن بفرموده حضرت ولی امر الله در کتاب " در ربهای " ایشان مقامی نزدیک بمقام جمال قدم داشته‌اند و " الواح مبارک و صایا " از اقتران معنوی این دو نفس مقدس بوجود آمده و باتوجه به بیان مبارک حضرت عبد البهاء که خویش را مادیون حضرت اعلی و حضرت به الله دانسته‌اند باتوجه به این موضوع که حضرت اعلی سلطان رسل ( طبق لوح مبارک احمد عربی ) و حضرت به الله مبعث رسل بودند ، آیا میتوانیم حضرت عبد البهاء را همردیف یا بالاتر از انبیا اولوالعزم کور حضرت آدم بدانیم؟

در مورد سؤال اول به چند نکته باید توجه داشت:

الف: بیان مبارک حضرت بهیال الله جل اسمع الا عظم در باره جناب قدوس در یکی از السواح مندرج در کتاب مائده آسمانی و نیز بیان حضرت عبد البها در باره جناب قدوس در لوح عمه مندرج در مکاتیب جلد دوم هر دو مستند به آثار حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی است.

ب- در عبارت مورد استناد ظاهر "دارای دو مفهوم متفاوت وجد آگانه هستند که تضادی در آنها بنظر نمی رسد باین معنی که در لوح مبارک حضرت بهیال الله بنقل از بیان مبارک حضرت نقطه اولی میفرمایند:

... که بعد هشت واحد مرآت الله بر مقعد خود بوده ... یعنی مقام حضرت قدوس معادل هشت واحد مرآت الله می باشد. و حال آنکه در لوح مبارک حضرت عبد البها بازنقل از کتاب بیان میفرمایند: " ... که بنص بیان سیزده واحد مرآت الله در ظل او هستند ..."

که معنی آن ظاهر است و یا مفهوم عبارت قبل کاملاً متفاوت و در عین حال غیر متناقض است. ج- در همان لوح مبارک

مندرج در کتاب مائده آسمانی پیرا از کربارت:

"... در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عز ذکره که بعد هشت واحد ..."

چنین مذکور است قوله تعالی: "حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکورند است ..."

با توجه بنکات مذکوره و بطور کلی توان گفت که مقصود از هر دو عبارت بیان عظمت و شدت روحانیت جناب قدوس و علو شأن و مقام آن حضرت نسبت به ما دون است بدون آنکه در نفس اعداد و ارقام کیفیت خاصی ملحوظ باشد.

● سؤال دوم راجع به خوف حضرت موسی

قبلاً باید توجه داشت آنچه در این باره در آثار ایمن ظهور اعظم مندرج است در معارف اسلامی سابقه داشته و همه مستند به قرآن کریم است و در آیات قرآن کریم خوف حضرت موسی چه در حالات قبل از اظهار امر و چه پس از آن در موارد مختلف مذکور است: الف- از آن جمله در سوره

قصر آیه ۲۱ ضمن بیان داستان قتل یکنفر قبطی و خروج آن حضرت از مزارست:

"فخرج منها خائفاً يتربص وقال رب نجني من القوم الظالمين"

ب- در سوره نمل آیه ۲۷ هم در موقعیکه حضرت موسی خود از تبدیل عصا به مار میهراسد چنین نازل:

"والق عصاك فلما رآها تهتزا كانها جان ولسي مدبرا ولم يعقب يا موسي لا تخف اني لا يخفاف لذي المرسلون"

ج- در سوره شعرا آیه بیست و یکم حضرت موسی در جواب اعتراض معترضین نسبت بموضوع قتل نفس میفرمایند اینکار را در آن موقع و قبل از اظهار امر مرتکب شدم و از ترس شما فرار کردم و اینک برسالت مبعوث شده ام.

"قال فعلتها اذا واننا من الضالين ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكماً وجعلني من المرسلين"

د- در همان سوره شعرا آیات ۹ تا ۱۲ موقعیکه آن حضرت به پیغمبری مبعوث شده و ماء مور رفتن به نزد فرعون و هدایت او و قومش میگردد در جواب ندای البهی میفرماید

"میتروسم که مرا تکذیب کنند"  
 "واذ نادى ربك موسى ان  
 آيت القوم الظالمين قوم فرعون  
 الا يتقون قال رب انى اخاف  
 ان يكذبون"  
 باتوجه به تمامی آیات  
 مذکوره توان گفت بیان مبارک  
 حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه  
 راجع به خوف موسی از عدم  
 ایمان فرعون ناظر به قسمت اخیر  
 آیات منقول از قرآن کریم میباشد و  
 نسبت خوف به آنحضرت از جنبه ها  
 مختلف صادق است.

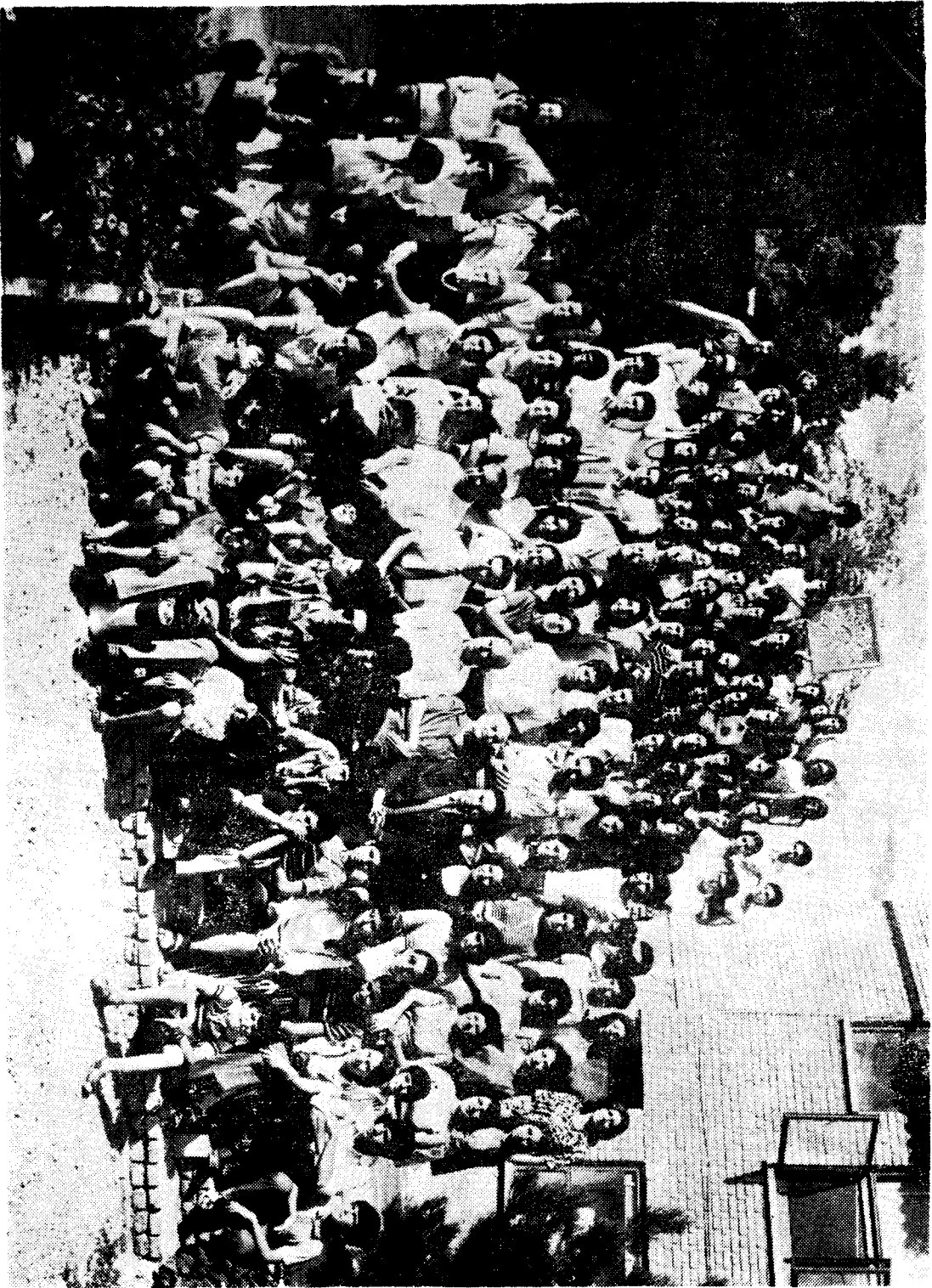
● سؤال سوم راجع بمقام  
 حضرت عبدالبهاء  
 راجع بمقام حضرت عبدالبهاء  
 جل شائنه یا مراجعه بنصوص  
 مبارکه متعالیه مندرج در کتاب  
 مستطاب اقدس وتاکیدات اکیده  
 خود آنحضرت وبیانات حضرت  
 ولی امرالله ارواحنا فداه جای  
 ابهامی برای نفس باقی  
 نمیماند. بطور خلاصه باید توجه  
 داشت مقام عصمت ذاتی در هر  
 دوری از ادوار منحصر بمظاهر  
 مقدسه الهیه بوده و ازاین  
 لحاظ هیچیک از مروجین و  
 مبسین آیات مقامشان قابل  
 قیاس با مظاهر مقدسه نیست چه  
 این نفوس قدسیه دارای عصمت  
 موهوبی بوده و بمنزله بند در

منیری میباشند که نورشان مکتسب  
 از شمس حقیقت است. حضرت  
 عبدالبهاء ارواح العالمین  
 له الفدا در الواح مبارکه و صایا  
 و الواح سائره در بیان اصول  
 اعتقاد اهل بهاء بنفسه المقدس  
 تاءکید فرموده اند که در این دور  
 مبارک اعتقاد بوجدانیت حضرت  
 نقطه اولی ومظهریت کلیه  
 جمال اقدس ابهی عز اسمهما  
 اس اساس است و "مادون کل  
 عباد له وکل بامرہ یعملون" گر  
 چه بعلمت عظمت وجامعیت ظهور  
 الهی در این دور اعظم مقام  
 حضرت عبدالبهاء که مبسین  
 آیات و مثل اعلاى آن میباشند  
 در تاریخ ادیان عالم بی مثل  
 و نظیر و از جهت افاضه بر  
 جهان و جهانیان پرتوش شدید  
 و پرلمعان است معذک خود  
 مستفید و مستفیض از نور ذاتی  
 جمال قدم جل ذکراه الاعظم  
 بوده و اعلى صنعید عنایتش  
 میباشند و از این جهت با مظاهر  
 مستقله قبل نیز قابل قیاس  
 نمیباشند ولو آنکه دامنه نفوذ  
 و تربیتشان بمراتب از آنها  
 وسیع تر باشد. و اینکه در متن  
 سؤال به مندرجات کتاب دور  
 بهائی اشاره شده است با  
 مراجعه مجدد به آن کتاب  
 کریم در فصل مربوط بمقام حضرت  
 عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله

معلوم خواهد شد که فاصله بین  
 حضرت عبدالبهاء و حضرت  
 بهاءالله فقط بمنظور مقایسه با  
 فاصله بین مقام حضرت ولی  
 امرالله با مقام حضرت عبدالبهاء  
 ذکر شده است که وقت در -  
 مضامین آن کتاب نفیس افراد  
 اهل بهاء را از انحرافات احتمالی  
 که نظیر آنها را پیروان ادیان  
 قبل راجع به مقدسین خود  
 پیدا کردند حفظ خواهد کرد ●



۴  
 اخبار و مستطاب



جسمی ازشوکت کنندگان یکی از وردهای مدرسه تابستانه طهران - ۱۳۹ بهیج



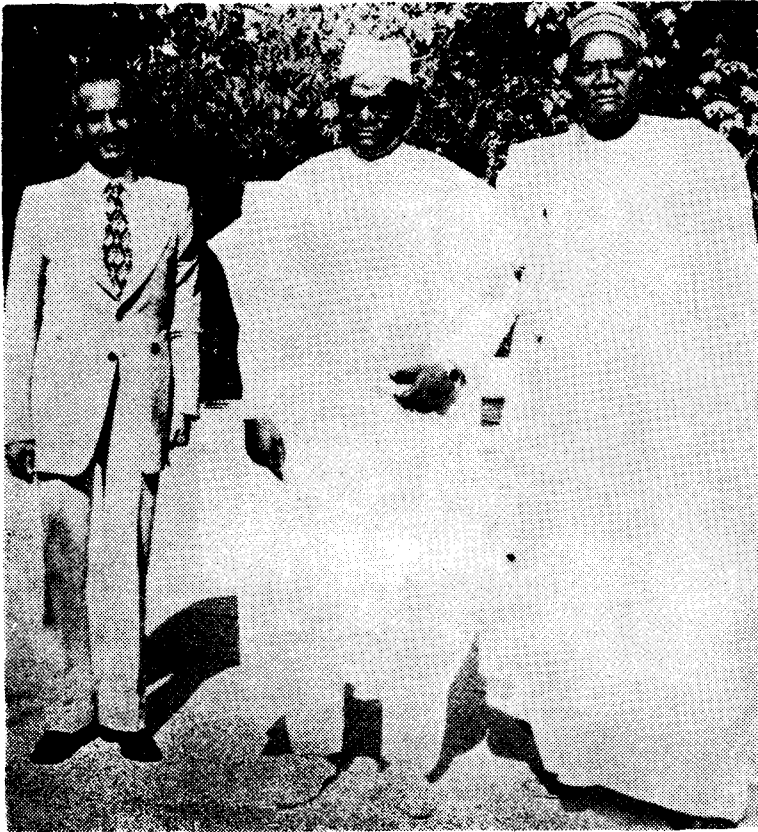


کنفرانس جوانان بهائی در ویتنام - تابستان ۱۲۹ بدیع.  
 این کنفرانس در شهر "کان تو" منعقد شد و موضوع بحث  
 "وظیفه جوانان در قبال امر" بود.



کنفرانس یاد و او - تابستان ۱۲۹ بدیع

کشور نیجریه در آوریل ۱۹۷۲ امریهائی را برسمیت شناخت.  
جناب عزیز نویدی که برای این مراسم به نیجریه رفته بودند در  
حضور ریاست جمهوری (نفروسط) و وزیر کشور نیجریه دید



غرفه کتب بهائی در نمایشگاه جهانی کتاب در  
دهلی نو - آوریل ۱۹۷۲ بیش از ۵۰۰۰۰  
نفر از این نمایشگاه دیدن کردند.



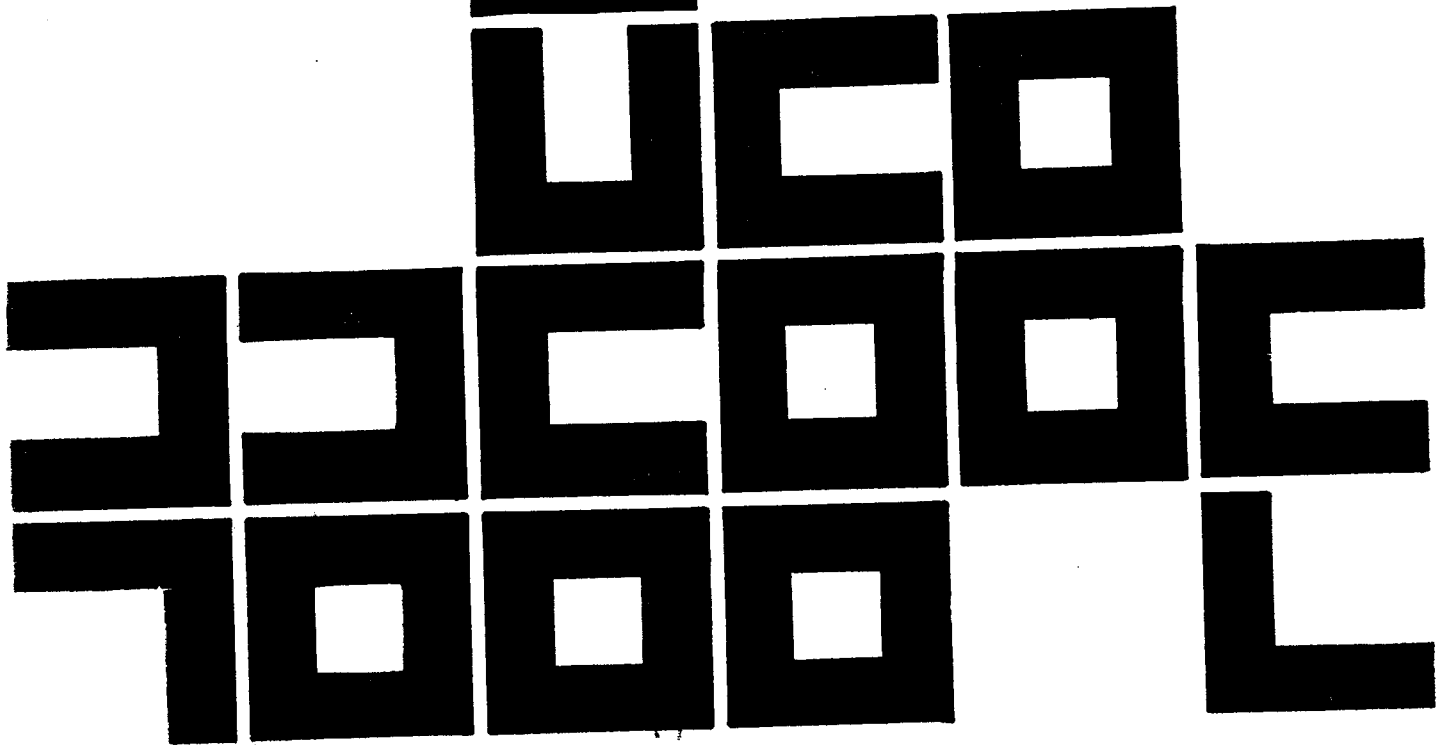


دکتر ویکتور آروچو نماینده جامعه جهانی بهداشتی در سازمان ملل متحد ( نواز اول سمیت راست) در  
 تاریخستان سال جاری مجدداً "برپاست کمیته اجرائی سازمانهای غیردولتی سازمان ملل متحد از جانب  
 هند، در سمیت سمیت وی در گفتگوت واک هایدن بیروکل سازمان ملل از بده در روز ۱۰

## فهرست مطالب شماره ۵ - ۶ نوجوانان

صفحه	
۶۲	۱- قسمتی از یکی از الواح حضرت عبیدالبهاء .....
از صفحه ۶۳ تا ۸۸	۲- صفحات و اثره شهدای فیلی پین .....
دکتر ثابت از ۸۹ تا ۹۳	۳- چهارمین کنفرانس بین المللی جوانان بهائیان در اروپا
از صفحه ۹۴ - ۹۹	۴- گفت و شنید س- م
صفحه ۱۰۰	۵- تفحات آسمانی س- ر

# فهرست نوجوانان



. . . فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظلم و عدوان سوزان و  
 جمیع فریاد و فغان مینمایند و اگر چنانچه چشمها خون بیارد  
 و دموع نهر جیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد احزان ساکن  
 نگردد . این از این جهت ولی نظر را پاک و مطهر نماید ملاحظه کن  
 که بچه موهبتی فائز شدند و چه عنایتی راحائز گشتند . لب  
 تشنه بچه بحر عذب فراتی رسیدند و در نهایت فقر و فاقه  
 بچه کنز عظیمی ره بردند قطراتی از خون فدای حضرت بیچون  
 کردند ولی خونیهها را از جمال ابهی گرفتند و کاس فضل و  
 عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند و اما از جهت امر الله  
 این واقعه عظمی سبب اعلاء کلمه الله گردد و نشر نجات الله  
 نسمة الله بهیوب آید و نیز موهبة الله طلوع کند ، امر صد  
 مرتبه عظیم تر شود و راییت الهیه بلندتر گردد آیت تقدیس  
 ظاهر شود و جمیع ملل از هجوم جنود شهادت مغلوب و  
 مغرور و مهزوم گردند . . . . . ( ۱ )

( ۱ ) لوحی از حضرت عبدالبهاء راجع بشهادای یزد . مائده آسمانی جلد پنجم صفحه

۱۶۵ - ۱۶۶

۶۲

# تجدید افکار و اندیشه

۱۲



خطاب به بهائیان در سراسر جهان

باتاثری عمیق واقعه موله‌های راکه منجر به قتل فجیع سه جوان بهائی مهاجر ایرانی در جزایر فیلیپین گشته است با اطلاع یاران عزیز بهائی در سراسر جهان میرسانیم:

پرویز صادقی - فرامرز وجدانی و پرویز فروغی از جمله جوانان بهائی ایرانی بودند که ندای هجرت را اجابت کردند - آنها همراه با پانزده دانشجوی دیگر بهائی ایرانی بمنظور اتمام تحصیل و اعلان امر حضرت بهالله در دانشگاه (میدانائو) ثبت نام نمودند . این سه نفر مصمم شدند که با سفار تبلیغی در نقاط روستائی که ساکنین آنها از مسلمین بودند بپردازند . چون در ۳۱ جولای بمقامات مسئول دانشگاه ایالتی میدانائو اطلاع رسید که این سه جوان روز قبل دانشگاه را ترک نموده و تا آنزمان مراجعت نکرده بودند هیئتهای تجسس تشکیل و با مساعدت پلیس و اولیای امور محلی فوراً اقدام مقتضی بعمل آمد پس از تحقیقات و تجسسات که مستقیماً تحت رهبری پرریزیدنت (تامانو) رئیس دانشگاه ایالتی (میدانائو) بعمل آمد اجساد این سه جوان در گودالی کم عمق مکشوف گردید و معلوم شد آنها هدف گلوله قرار گرفته و اعضاء بدن آنها بوضع فجیعی شقه شده و سرد و نغر را از بدن جدا کرده بودند . اجساد آن جوانان از آنجا منتقل و سپس مراسم تشییع بر وفق آئین بهائی معمول و در قطعه زمین مرغوبی که برای این مقصد اهدا شده بود مدفون گردید .

بلافاصله پس از وصول این خبر هشت اشر جناب ( ویسنته سامانگو ) عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در شمال شرق آسیا با همکاری نزدیک محفل ملی بهائیان فیلیپین از طرف

بهائیان و با مساعدت و همدردی جدی اولیای امور ، پلیس و مقامات کشوری اقدام مجدانه بعمل آمد جلسه یادبودی با شرکت نهصد نفر از دانشجویان و اساتید و مقامات دانشگاهی منعقد گردید ادعیه و مناجاتها بزبانهای انگلیسی عربی و فارسی تلاوت شد . رئیس دانشگاه ضمن نطقی که ایراد نمود اظهار داشت که محصلین مقتول محصلین عادی نبودند زیرا آنها حامل پیام حضرت بهالله بودند که منادی طریق وحدت و یگانگی است . شورای دانشجویان تقاضا نمود که سالن جدید اجتماعاتشان بنام یادبود محصلین ایرانی نامگذاری شود . در مراسم تشییع سه هزار نفر و در مراسم تدفین ششصد نفر در محوطه آرامگاه حاضر بودند .

مراسم تدفین بوسیله بهائیان و با حضور اولیای امور دانشگاه و دوستان برگزار گردید . به منسوبین و دوستان این سه جوان بهائی که حیات خود را در سبیل جمال قدم فدا کرده اند ادعیه خالصانه و همدردی محبت آمیز عموم یاران اطمینان داده میشود . جانفشانی این جوانان بمتابه تاج افتخاری است که برخدمات درخشان جوانان در سراسر جهان افزوده شده است .

حضرت بهالله جل اسمع الا بهی بنفسه شهادت داده اند که :

"ان الذین هاجروا فی سبیل الله ثم صعدوا الیه یصلین علیهم الملائه الاعلی و رقت اسمائهم من القلم الا بهی من الذین استشهدوا فی سبیل الله المهیمن القیوم ."

مرکز جهانی بهائی مراتب تا اثر خویش را نسبت بشهدای ثلاثه فیلیپین و همچنین تسلیت به منسوبین آن عزیزان طی دستخط مبارکی که بعنوان محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران صادر شده چنین ابراز میفرمایند :

چهارم شهرالاسماء ۱۲۹ بدیع مطابق ۲۲ اگست ۱۹۷۲

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه

مصادق این بیان مبارک اعلی شدند  
که میفرمایند :

ان الذین هاجروا فی سبیل الله ثم سعدوا الیه یصلین علیهم الملاء الاعلی و رقمت اسمائهم من القلم الابهی من الذین استشهدوا فی سبیل الله المهیمن القیوم علیهم رحمه الله و عنایاته و فضل الله و نجاته انه لهوالغفور الکریم .

بهمنتسبین سه جوان نازنین مراتب محبت و عواطف شدید این مشتاقان ابلاغ فرمائید . انشاالله بتائیدات الهیه مؤید و بذیل اصطبار متمسک و بخدما بهیه به عتبه سامیه مزید الماسبق موفق باشند . باتقدیم تحیات بهیه .

" بیت العدل اعظم "

مکاتیب آن محفل حاوی اخبار مولمه حادثه محزنه فیلیپین که طی آن سه جوان منقطع عزیز نازنین پرویز صادقی ، فرامرزی وجدانی و پرویز فروغی بغدادی جان در سبیل خدمت بامر یزدان فائز شدند واصل شد و مطالعهاش بار دگر مورث تاشر و تالم شد بدین مشتاقان شد قبلاً "مخبره گردید که بوصول آن خبر این هیات متفقاً در روضه مبارکه دست بتضرع و توجه بلند نمودند و عنایات مخصوصه بلیقه شامله الهیه را در حق آن جوانان جانفشان سائل گشتند . شکی نبوده و نیست آن نونهالان حدیقه وفا در عالم بالا و آن طایر آشیان فدای ملکوت بقا بال و پیر گشودند و به بشارات محتوم ملاء اعلی مستبشر گشتند و



# و اینست جواب پدران صبور و مستقیم سه شهید به آن ساحت رفیع:

دوم شهرالاسماء ۱۲۹۰ ب. ه. مطابق ۵۱/۵/۲۹

له ولكم يا رجال العدل كاش  
بفرموده حضرت رب اعلى اين  
ابراهيمهارا هزاراسماعيل بود كه  
همه را در راه وى قربان مينموديم  
آرزومنديم كه مراتب سپاسگزارى  
و وفادارى اين زليلان در آن  
ساحت اقدس مورد قبول واقع  
گردد . چه كنيم متاعى لايق تراز  
اين در ظهور عدل الهى نداشتيم  
كه نثار مركز معصوم كنيم حال  
كه مورد قبول افتاد زهى زهى  
افتخار در جميع احوال بساحت  
قدس جمال مختار ناظر و  
قضايائش را شاكر و صبر و تحمل در  
بلايائش را سائليم و براى نيل باين  
هدف مقدس انتظار دعى خاص  
از آن برگزیدگان جمال كبريا  
در آن مركز نورا را داريم

ساحت رفيع بيت العدل  
اعظم الهى شيد الله اركانه :  
بانهايت توقير بعرض  
ميرساند زيارت تلگراف تسليميت  
آمیز آن مرکز معصوم بهترين  
وسيله آرامش خاطر و تسكين  
هموم و غموم هريك از بازماندگان  
شهداء ثلاثه فيليبين گرديد و  
از اينكه اين جگر گوشگان و نور -  
ديدگان ما بعقام شهادت -  
بشهادت ديوان عدل الهى  
تثبيت و ابوين هريك مورد  
عنایت ساحت حق قرار گرفتند  
برای ما مایه بسى مباهات و  
افتخار ابدى است كه فرزندان  
مالايق چنین رتبه رفيع در عالم  
امر جمال قدم جل شفاءنا لا عظم  
گرديدند شكرا له ولكم و حمد ا

باعرض محويت و فنا در آن ساحت امنع ابهى از طرف بازماندگان

عبد الكريم صادق ، غيب الله فروضى و رحمت الله وجدانى

۱۳ شهرالمرزیه ۱۲۹

۱۹ سپتامبر ۱۹۷۲

بواسطه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه  
عاشقان جمال رحمن حضرات عبدالکریم صادقی ، غیب الله فروغی و  
رحمت الله وجدانی و افراد خاندان علیهم بهاء الله .

مکتوب دوم شهرالاسماء آن عزیزان که مشحون از عواطف روحانیه و  
حاکمی از ایمان و ایقان آن ذوات نورانیه بود قلوب این مشتاقان را مسرور و  
مشکور ساخت . شکی نبوده و نیست که سه جوان نورانی که در ظل پرورش آن  
عزیزان منور بنور ایمان و متوج بتاج فدا در سبیل جانان گردیدند حال  
در ملکوت ابهی در سایه عنایت حضرت احدیت الی الابد مقرر یافتند و  
بازماندگان ثابت و مستقیم خویش را به بشارات روحانیه مستبشر نمایند .  
این هیئت شرحی در باره آن نهالان حدیقه فدا بعالم  
بهائسی ابلاغ نموده و سوادش بضمیمه ارسال میگردد .  
اقدام دیگر آنکه بمحفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین دستور داده  
که از قبل این هیئت مراقب شریفه آن متصاعدان ملکوت بقارابنا نمایند .  
مطمئن باشید که در بقاع منوره علیا عنایات لانهایه جمال ابهسی را  
جهت جمیع آن حبیبان دل و جان متضرعا " میتسلا " سائل و آمل گردیم .

با تقدیم تحیات بهیه  
بهیت العدل اعظم

## هیات مشاورین قاره‌ای

### "در غرب آسیا"

ترجمه تلگراف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان فیلیپین  
مورخ ششم اگست ۱۹۷۲ به محفل مقدس روحانی ملی  
بهائیان ایران .

دانشجویان محبوب طی مراسم شایسته و پرشکوهِ بخاک سپرده  
شدند . در مراسم تشییع رئیس دانشگاه در پیشاپیش دوهزار نفر در شهر  
حرکت میکرد . در مراسم تدفین شصت نفر از اهالی و بیست و چهار  
نفر از احباء حضور داشتند . اولیاء حکومت ایالتی و مقامات دانشگاهی  
و سازمان دانشجویان و احباء ابراز همدردی شدید نمودند .  
دانشگاه نقشه‌ای طرح کرده است که بر روی این مراقد زیارتگاهی  
بنا نماید و آبادی را که گورستان در آنجا قرار دارد و تالار  
اجتماعات دانشگاه و تالار یادبود دانشجویان ایرانی را بنام  
این دانشجویان نامگذاری کند . مستدعی است مراتب  
تسلیم و همدردی عمیق ما را به والدین پرویز صادق و  
فرامرز وجدانی و پرویز فروغی ابلاغ نمائید . این واقعه  
بر وحدت و شجاعت کلیه دانشجویان بمراتب افزوده است و  
سبب شده است که بیشتر حزم و احتیاط و حکمت نمایند .  
سایر دانشجویان کل سلامتند .

با تحیات عمیق

محفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین

” ای یاران عزیزمن ، شهادت را این پیام حامل پیام الهی  
هستید . خداوند شما را انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ  
نمائید . بواسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و  
نورانیت ربانی گردید . تمام اعضای جسد شما باید بر  
ارتفاع مقامات شما شهادت دهد و به طهارت حیات و  
عظمت مقصود شما ناطق گردد . . . . ”

از بیانات حضرت نقطه اولی خطاب به حروف حی هنگامیکه با ایشان وداع نمود  
و هریک را برای تبلیغ امر به جهتی مامور فرمودند . تاریخ نبیل .

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقلست  
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد . ” حافظ ”

## هیبت برادر . . . . .

. . . که گل چینان غم گستر روزگار ، در رهگذار من و برادرانم ، سپیدی شکوفه‌ها را  
به غارت نشسته‌اند و بی بهرگان از آیت حیا ، شوربختی لا نهایت قرون خود را با تاراج تکچراغان  
امید و آرزوی دیگران سودا میکنند . . . .

انسان ، گاهی بمرحله‌ای میرسد که ، تنها ، خون ، میتواند پیامش را به عالم و عالمیان  
برساند . . . . و این ، ” شهادت ” است و آن ، ” شهید ” است . . . .

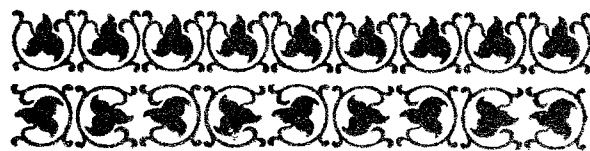
شهادت ، بدینسان و بدین نحو ، بزرگ ، پرشکوه ، حیرت آور ، اعجاب انگیز ، آنهم در  
عنفوان جوانی ، در اوج باروری‌های روحی و معنوی ، در راهی والا و برای ابلاغ پیامی بزرگوار و  
رسالتی گرانبار ، . . . . و چنین . . . . ناموقع و بی هنگام . . . . ؟

وه که چه پرشکوه است طنین پرحنین ناقوسهائی که صلاى طیران ارواح پر تقدس  
سه جان پاك را سر میدهند .

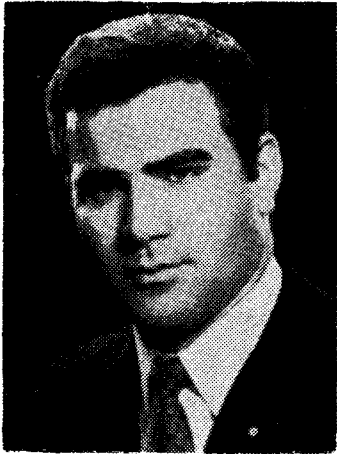
و چه دلشکاف است افسانهٔ باورنکردنی خون سه پاك انسان با عظمت که سقایت  
شجرهٔ عظیمی - در آنسوی مرز باور و تصور را - برعهده دارد . . .

بر شهیدان ما نگرید ، که آنان در اوج عظمت ، بر رفعت مقام انسان صحنه گذاردند و  
معیارهای قدرت معنوی انسان را به مراتب بالاتر بردند ، به روزی آنان ، مقامی درخور غبطه  
است و موقفی رشك انگیز .

اما بگیریم بر آنچه و آنچه که گریستنی است ، از زندگانی در دشت جهالت و زندگان  
بی زندگانی دشت جهالت که در داود ریفا . . .



# ● پرویز صادقی



پرویز صادقی در آذرماه ۱۳۲۷ مطابق شهرالقول ۱۰۴ بدیع در طهران متولد گردید او فرزند ارشد خانواده و دارای یک برادر و سه خواهر بود تحصیلات ابتدائی را در دبستان فرمانیه و دوره متوسطه را در دبیرستانهای جلوه، ادیب و آذر بیابان رسانید. در خرداد ماه ۱۳۴۸ در رشته طبیعی موفق باخذ دیپلم گردید. در اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ بخدمت نظام وظیفه اعزام و در آن خدمت را در طهران و همدان سپری نمود. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ با حسن خاتمه و تشویق فرمانده مربوطه از خدمت نظام مرخص گردید.

پرویز صادقی در ضمن تحصیل علاقه زائد الوصفی بکلاسهای درمراخلاق و تشکیلات نشان میداد او عاشق مطالعه آثار امری بود بدیهی است با ارزشترین هدیه او بدوستانش و بالعکس کتب امری بود. چندی شبها که بر روی آن کتب آرمید. در ضمن خدمت نظام با کشورهای آمریکا، کانادا و فیلیپین مکاتبه نمود و از هرسه کشور برایش پذیرش داد رشد اما او فیلیپین را با هدف خویش نزد یک تردید و آنرا ترجیح داد و بمنظور مهاجرت و تحصیل در رشته کشاورزی در خرداد ماه ۱۳۵۱ عازم آن کشور

گردید.

در جلسه تودیع که از طرف محفل روحانی آریاشهر برایش تشکیل شد ضمن صحبت پیرامون پیشرفت امرالله و نقش فداکاریها و جانبازیهای مباران در این سبیل گفت "حقیقتاً" متأسفم که دیگر دیانت بهائیس نیازی به شهید ندارد و الا خون ناقابل را در راه عشق محبوب تقدیم میکردم سپس با چشمان اشکبار سکوت نمود. . . . سرانجام در شهرالکمال ۱۲۹ بدیع برابر با مرداد ۱۳۵۱ در حالیکه از زندگی این نهال پرطراوت - بیش از ۲۳ سال نمیکدشت در یکی از نقاط جنوب شرقی - مینداناو فیلیپین به تیغ تعصب مخالفین صلح و وحدت عالم انسانی بشهادت رسید.

## ● پرویز فروغی



پرویز فروغی در سال ۱۳۲۶  
 در طهران متولد گردید او در همین  
 فرزنا، خانواده و دارای يك  
 برادر و چهار خواهر بود. دوره  
 تحصیلات ابتدائی را در بدستان  
 توفیق و دوره متوسطه را در  
 دبیرستان های بابك، كیهان  
 و كیهان نو به پایان رسانید و  
 همواره از شاگردان ممتاز بود  
 پس از پایان تحصیلات بخد مت  
 نظام وظیفه اعزام گردید و  
 متعاقب خاتمه خدمت با آنکه از  
 چند کشور خارجی پذیرش  
 دریافت نموده بود فیلیپین را  
 با هدف اصلی خویش که مهاجرت  
 بود قریب تر احساس نمود لذا  
 در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ راهی  
 آن دیار گردید و در دانشگاه  
 بزرگ شهر مسوان Mesvan  
 به تحصیل در رشته مهندسی راه  
 و ساختمان پرداخت. پرویز  
 فروغی در ضمن تحصیل و اقامت

در طهران با شور و شوق سرشاری  
 که داشت همواره بفعالیت در  
 تشکیلات مختلفه جوانان و  
 کلاسهای امری مبارک میوزیم  
 و منتهی آمال خویش را خدمت در  
 راه امر میدانست سرانجام  
 در تاریخ شهرالکمال ۱۲۹ بدیع  
 مطابق نهم مرداد ماه ۱۳۵۱  
 همراه با دوست و برادر عزیز  
 روحانیش با افتخار شهادت نائل  
 آمد.

# ● فرامرز وجدانی



فرامرز وجدانی در تاریخ بیستم آذرماه ۱۳۳۰ شمسی در شهرستان بندرعباس متولد شد وی فرزند ارشد خانواده و دارای دو برادر و سه خواهر بود ضمن برخورداری از تعلیم و تربیت امری در مهرماه ۱۳۳۶ دوره دبستان را در جزیره قشم شروع و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تا کلاس پنجم طبیعی در همین جزیره، بندرعباس و میناب سپری نمود. در خردادماه ۱۳۴۹ موفق باخذ دیپلم طبیعی از دبیرستان نمازی شیراز گردید او علاقه وافری ب ورزش نشان میداد و بطوریکه در رشته های فوتبال، دو و میدانی و هندبال مسورد تقدیر مسئولین ورزش قرار گرفت در طول دوران تحصیلی علاوه بر موفقیت در امور تحصیلی در فعالیتهای امری نیز پیشرفتهای قابل تحسین داشت تحصیلات عالی در خارج از ایران اظهار علاقه مینمود و نهایت آمالش این بود که بتواند در انجام خدمات تبلیغی و مسافرتی تشویقی سهمی از نقشه ۹ ساله بیست العدل اعظم الهی داشته باشد. لذا پس از موفقیت در امتحانات اعزام دانشجوی خارج کشور

فیلیپین را به سایر کشورهای که بر اینترند یرش ارسال داشته بود رد ترجیح داد و در فروردینماه ۱۳۵۱ عازم فیلیپین گردید و در دانشگاه میندا نا نو که یکی از مراکز مهم انگلیسی از جزایر جنوبی فیلیپین است شروع تحصیل در رشته مهندسی شیمی نمود. وی از بدو ورود باین کشور همواره برنامه های امری را بر تحصیل و سایر امور مقرر میداشت. ورود او و دوست هیزش چون سه ستاره منبر در آسمان فیلیپین جلوه کرد و باعث فرح و سرور محفل روحانی ملی بهائیان فیلیپین گردید سرانجام در حین ادامه خدمات عظیم امری هدف تبلیغ جهانیست و تعصب جاهلینی چند قرار گرفت و مقام شامخ شهادت نائل آمد.



پرویز صادقی، آخرین نامهاش را که سه روز پیش از واقعه نوشته بود با این غزل  
پر معنا و عرفانی . . . لسان الغیب دانسای راز ، حافظ شیرین سخن شیراز ،  
آغاز کرده است . بخوانیم و به بینیم که آگاهی عزیزان شهید ما بر سر نوشت  
مقدرشان چیزی نیست که بتوان آسان از آن گذشت . . .

همای اوج سعادت بدام ما افتد      اگر ترا گذری بر مقام ما افتد  
حباب وار بر اندام از نشاط کلاه      اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد  
شیی که ماه سراد از افق شود طالع      بود که پرتو نوری به بام ما افتد  
چو جان فدای لبش شد خیال می  
بستم

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله ساز      کزین شکار فراوان بدام ما افتد  
ملوک را چو ره خاکبوس این در نیست      کی التفات جواب سلام ما افتد  
بناامیدی از این در مرو بزن فالسی      بود که قرعه دولت بنام ما افتد

ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ  
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

مال ایشار و نشار کردند . . . ایکاش من جای یکی از آنها بودم زیرا تاج و هاج را آنها بر سر گذاشتند و آنها علم فتح و پیروزی را بر عالم انسانیت گذاشتند . . ."

شهادت این سه جوان که با طرز فجیعی صورت گرفت باعث تأسف زیاد اساتید ، مسئولین دانشگاهی ، مقامات و شخصیت‌های ملی فیلیپین و اهالی بی‌تعصب گردید . زیلا ترجمه و قسمت از روزنامه ماراوی سیتی ( Maravey City News ) چاپ فیلیپین جهت اطلاع درج میگردد :

سه دانشجوی ایرانی که در یروز اجساد قطعه قطعه شان پیدا شده بود امروز طی مراسم باشکوهی در محوطه دانشگاه دفن گردیدند . در این مراسم آقای دکتر ماریا ام تا پانوا رئیس دانشگاه مین داناو و شهردار آقای اومارویا نالان که خود عضو هیئت مدیره دانشگاه نیز میباشند حضور داشتند و راهنمایی جمعیت مشایخت کنند که در حدود سه هزار نفر از بزرگان ، کارمندان ، دانشجویان و مردم بودند . بعد از مراسم ، دانشگاه بود معاون دانشگاه مراتب تأثر و تأسف خویش را بنماینده‌گی از طرف دانشگاه اظهار و برای آنها در مرکز اسلامی دعا کرد .

ماراوی سیتی ۴ اگوست ۱۹۷۲ مطابق ۱۳/۵/۵۱

" آمدن سه دانشجوی ایرانی بکشور ما و تحصیل آنها در دانشگاه ما احترامی بزرگ برای مملکت ما بود ولی کشته شدن آنها برایمان ننگی بزرگتر"

رئیس روزنامه مانیل دیلی پوتین در همان تاریخ  
Manile Daily Putin News

خانم نواگونر - گوله یکی از احبای فیلیپین طی نامه تسلیتی که بخانواده جناب فروغی ارسال داشته است مینویسد : شهادت این سه جوان برونند و مراسم تدفینشان در دانشگاه باعث

در خصوص چگونگی کشته شدن این عزیزان مطالب گوناگون و مختلفی بوسیله جرائد نشر و از طریق خبرگزاریهای جهان یخش گردیده است اما آنچه مسلم است اینکه ۱۳ نفر از دانشجویان بهائی دانشگاه Mindanao ( مینداناو ) موفق به طرح نقشه‌ای جهت پیشبرد اهداف ۹ ساله فیلیپین در مناطق بکر گردیده و مراحل اولیه این طرح را با موفقیت و پشتیبانی از تأییدات الهی جامه عمل میپوشانند از قرار معلوم سه تن از آنان ایرانی و سایرین فیلیپینی بوده‌اند این جوانان پس از تقسیم شدن بگروههای ۲ تا ۳ نفره با طرف مانیل رفته و چه بسا اوقات که با پای برهنه و تحمل مشقات زیاد با گذر از لابلای درختان جنگلی و رودخانه‌ها و دشتها و صعود بقلل کوهها و نزول بقعر دره‌های صعب العبور بملاقات یاران عزیز بهائی رفته به تشکیل محافل روحانی جدید یا تشویق محافل قدیم توفیق می یافتند یا اصغرا اولین مژده اقبال دوتن از افراد تحصیل کرده مسلمان آن منطقه فیلیپین که یکی مدیر و دیگری آموزگار مدرسه بودند بسرق شادی و شمع در جشنمان آنها موج میزند و این سه باسل ایرانی را و طلب سفر بمناطقهای میشوند که اهالی آن از تعصب دینی مشهور و قبل از آن کس دیگر یارای اتخاذ چنین تصمیم موحشی رانداشته است . آری بار دیگر دست تقدیر الهی عاشقان خویش را از نونبالان ایرانی انتخاب نمود این است که حضرت عبدالبهاء میفرماید " یاران ایران در نزد عبدالبهاء از جان عزیزترند زیرا جان و

گردید که عموم اهالی فیلیپین خصوصا " مردم شهر ماراوی که قبلا " از دیانت بهائی اندک اطلاعی نداشتند از چنین امر عظیمی مطلع شوند . . . . "



داریوش یزدانی دانشجوی عزیز بهائیس در فیلیپین طی نامه‌ای مینویسد :

" . . . بهر حال هر چه هست درست است و کاملا " حقیقی است که ما این سه وجود نازنین را جسا " از دست دادیم آنهم در راه جمال مبارک و در راه این امر نازنین وهم اکنون در ملکوت ابهی برای ما دعا میکنند که موفق بخد متی گردیم من آرزو میکردم که جای یکی از آنها بودم زیرا بقدری آنها موفق شده بودند و مراسم تشییع آنها باندازه باشکوه برقرار گردید که باعث افتخار و مباحات همه ما است در این مراسم سه هزار دانشجو و مردم با رئیس دانشگاه و معاون دانشگاه شهردار و کارمندان ادارات و غیره شرکت داشتند بطوریکه شهر فلج شده بود و تمام مسیر را پیاده روی کردیم شعارها این بود : وحدت عالم انسانی ، محبت ، صلح و غیره . . . از تمام این مراسم فیلمبرداری شد و خبر گزارها پخش نمودند حتما " شما هم از تلویزیون دیده‌اید . آری این مراسم که در بالاترین نقطه فیلیپین یعنی در جزیره مینداناو که حضرت عبدالبهاء " میفرمایند " اگر فردی بتواند بآنجا نفوذ کند موفق خواهد شد " صورت گرفت و این سه عزیز ما موفق شدند که در قلب خاک آن نفوذ کنند و موفق شوند . . . . "



د ملاقاتی که با خانواده‌های محترم این سه شهید سبیل‌الهی بعمل آمد نامه‌های عدیده از هریک مشاهده گردید که آنها را در اختیار هیئت نوجوانان آهنگ بدیع گذاردند . ابتدا ایین سؤال پیش آمد که مطالب خصوصی را خانواده

۷۶

حذف کنند و موضوعات کلی را جهت درج در نشریه مرحمت کنند اما هریک با متانتی خاص گفتند شما این نامه‌ها را مطالعه کنید اگر مطلبی خصوصی یافتید به ما هم نشان دهید تا حذف نمائیم حقیقتا " هم چنین بود این نامه‌ها با مناجاتی ( غالباً " از حضرت عبدالبهاء ) شروع میگردد و سایر مطالب هم شرح فعالیتها ، سفرها ، ملاقاتها و خاطرات شیرین خدمات امری بود گوئی روی سخن بآ خانواده نبوده بل با جامعه بصحبت نشسته‌اند اینست قسمت‌هایی از نامه‌های دلنشین این عزیزان که عینا " درج میگردد :

" هو الله "

ای خداوند یکتا ای پروردگاری همشا ستایش و نیایش تو را که این اکتیل جلیل را بر سر این ضعفا نهادی و این ردا " عزت ابدیه را بر دوش این فقرا دادی پرتو تقدیرت برهیکل ترائی زد انوار جهان ابدی ظاهر شد شعله عنایتت از نار موقده ظاهر شد و قلوب راحیات جاودانی داد . شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این رحمت که این ضعفا را به آن مخصص داشتی تویی کریم و رحیم و مهربان ع ع

۱۳۵۱/۴/۱۱

عزیزان دل‌وجان والدین مهربانم اللها بیی آرزویم چنان است که حال شما و نورچشمان عزیز بسیار خوب و خوش باشد و مشغول بخد مت امر جمال قدم باشید و در هر حال شکر و سپاس و راز و نیاز باستان بی نیاز نمائید تا عنایت فرموده و مکرمت نموده ما را قابل و شایسته بندگی آستانش نماید و آنچه که شایان شکوه و عظمت و جلال اوست عمل نمائیم علت تحریر لوح زیبا و ملیح حضرت مولی‌الوری در راه مکتوب تقاضای این مطلب است که با دل‌وجان از الطاف و عنایات جمال قدم شاکر باشید و برای پیشبرد اهداف امر مبارک در تمام عالم و ایین

صفحات دعا فرمائید و بتا پید جمال مبارک این زره فانی و فرموده حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> ضعیف و فقیر باتمام عدم لیاقت مورد عنایات جمال قدم قرار گرفته واکلیل جلیل بر سرم گذارده که یکی از بندگان او باشم و برای اثبات این مدعا قدم در راهی بس نیکوگذارم و حال احتیاج به دعا و شنای شما میباشد تا موفقیت بیشتر گردد و اگر عرض شود برای سیاستگری از فضل بی دریغ آن محیی اسم کلمات و جمعات قشنگ لوح سرکار آقا در خاطر نقش بسته است رهوی بخطر نرفته ام و هر روز آنرا زیارت مینمایم چه که از هر جهت تائیدات میرسد و میدان آماده و نفوس مستعد میباشد و مسلا امور دیگر که در درجات پائین تر قرار دارند نیز خود بخود و فضلا<sup>۲</sup> من عنده درست میگردد و این عبد را شرمند مینماید .

چه در مدت بیست و چهار سال عمری که از خدا گرفته ام در هیچ کدام از ایامش اینقدر خوب نبودم و آرزو دارم که شما از هر جهت آسوده خیال باشید . . . . .

از ماراوی سیتی پرویز صادقی

نامه بعد بتاریخ ۱۶/۴/۱۳۵۱ مطابق

هفتم جولای ۱۹۷۲

... بفضل و الطاف جمال قدم و حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> حالم بسیار بسیار خوبست و حقیقتا<sup>۲</sup> چرا که نباشم صرفا<sup>۳</sup> بد عنایتش این بنده آستانش را باین خطه سوق داد و از حالت بی شعر و اثر بودن در طهران نجات بخشید و واقعا<sup>۴</sup> هر چند ممکن است باز هم شایستگی ابرازندگی به نحو احسن و اولی راند داشته باشم و بصدق مبین چنین است اما مسلم میدانم که با همه بدی که دارم و قصوری که در خدمات امری تا بحال شده است حق جل جلاله عفو و غفران خود را با چهره گشائی این موهبت بر این بنده بینوا نمایان فرمود و شکر و سپاس او را که سرور

عالمیان و صاحب من فی الامکان است و فضلش بی منتهی و بی حد و حصر . صرفا<sup>۱</sup> با عنایات خود سبب تشکیل محفل روحانی ماراوی سیتی در شب قبل در تاریخ ۱۵/۴/۵۱ مطابق با ۶ جولای ۱۹۷۲ شد و قلب این بندگان آستانش راشاد و مستبشر فرمود و گفتم خویش شمام این مژده را بدانید چه که با اینکه ما ایرانیان مقیم این محل ۱۲ نفر بودیم بعلت اینکه ۴ نفر از ۲۱ سال کمتر بودند صلاحیت تشکیل محفل را نداشتیم و بتا<sup>۲</sup> تئیدات جمال اقدس ابهی باتلگرافی که از خانم فروغیه آگاه از مانیلا رسید و دیروز هم خود ایشان تشریف آوردند بلافاصله شب محفل را تشکیل دادیم و هیئت نظار هم انتخاب شد که حقیر را نیز بعنوان امین صندوق معین فرمودند . امروز ضمن صحبت با یکی از مسئولان دانشگاه اجازه سالن بسیار بزرگی را برای تشکیل جلسات محفل و بیت تبلیغ هفته ای در شب گرفتیم که جای شما بسیار خالی امشب بیت بسیار خوبی تشکیل بود و ۷ نفر مبتدی داشتیم که سه نفر مسلمان و ۴ نفر مسیحی بودند . بعد جلسه دعائی بمدت نیمساعت برای ایمان نفوس فوق الذکر داشتیم که امیدمان چنان است حتما<sup>۳</sup> فضل و عنایتش کما فی السابق شامل حال اینی زلیلان شده و میشود و اگر بدانید چقدر عالی و خوب بود که حساب ندارد چون در هوای آزاد لوح احمد خواندن و مناجات تلاوت کردن عجیب روح بخش و مسکن در عشق عشاق دردمند است . در هوایی که آنقدر تمیز و باطراوت است و صاف است که تمام ستاره ها و حتی شفق آسمان پدید است و لیا امید وارم همچنین از نعمت دعای شما برخوردار باشم . . . . .

... و حقیقت مطلب اینست که حق شاهد

و گواه است که من آنقدر راحت هستم که حساب ندارد چون از طهران که خارج شدم با عشق جمال مبارک بود و پس از پرواز تا کراچی بمدت ۲/۵ ساعت در عالمی غیر از این عالم سپرم کردم و از حضرت بها الله عاجزانه تقاضا نمودم مراد راهی که

در پیش گرفته‌ام موفق دارم و تا بحال لحظه‌های نبودن است که در ظل لوای گرم و عنایتش نباشم... بهرچه آرزو داشته‌ام رسید هام و در نامه قبلی نوشتم تمام احباء در طهران تشویشی درونی دارند که خود هم از آن آگاه نیستند منم از این تشویش و نگرانی برخوردار بودم ولی اینجا با تمام وجود حس میکنم که آن تشویش دیگر وجود من نیست و فقط باین صورت است که همیشه نزد خود میگویم یا حضرت بهاءالله حال که میدان فراهم است و نفوس آماده، ما را از خدمت بامت محروم مفرما و موفق بخدمت و تبلیغ کن و بحمد الله اقلاً "روزی، انفسر ابلاغ کلمه وجود دارم و خواهش میکنم شما هم از صمیم قلب برایم دعا کنید تا موفقیت صد چندان کرد و خدای نا کرده نکند وقتی ناراحت شوید فقط بخاطر دوری ظاهر و عنصری من گریه کنید (بخصوص مامان) و احیاناً اگر هم چنین حالتی موجود باشد گریه شوق خواهد بود که فضل جمال مبارك شامل حال این بنده فانی و ذره حقیر و پست شد که موفق به خروج از ایران شدم چه که اگر قابل باشم و عشق من مقبول درگاه یوسف مصرایی (حضرت عبدالمهاجر) قرار گیرد کاملاً این شعر و سرود بجاست که سرود هاند (مهاجرت و دای در عاشقان است) باید آمد و دید تا یقین حاصل کرد.

از ما را وی سیتی فیلیپین پرویز صادقی

از آخرین نامه پرویز فروغی :

... چون در مسوان (Mesvan) هیچ بهائی ایرانی نبود و احتیاج شدید به مهاجران ایرانی داشت این بود که من پذیرفتم با آنجا بروم مسوان شهر کوچکی است که فقط چند مفازه کوچک برای رفع نیازها لیش دارد ولی یکی از بزرگترین دانشگاههای فیلیپین در این شهر واقع است یکی از استادان این دانشگاه که فیزیک تدریس

میکند با همسرش جناب رامیزر بهائی میباشند که از نظر آشنائی و رفع مسائل اولیه در ورودم باین منطقه کمک بیش از حدی نمودند چه ایشان مدتهاست که در رجستجوی يك مهاجر ایرانی بودند و از وضع امری مسوان بخواهید در اوائل وقتی مردم مرا میدیدند کسی عقب می ایستادند وقتی علت را از خانم رامیزر سؤال کردم ایشان گفتند مردم فکر میکنند شما مسلمان هستید و روی این اصل گریزانند زیرا رابطه خوبی با مسلمانان ندارند...

قسمتهائی از نامه‌های فرامرز وجدانی :

۵۱/۱/۲ مطابق ۲۲ مارچ ۱۹۷۲

... خوشبختانه ما موقمی به مانیل آمدیم که انتخابات محفل روحانی است و بچه‌ها همه بهر هکده‌های اطراف رفتانند تا آراء احبا را جمع کنند و نتیجه انتخابات اعضا محفل محلی مانیل یقین گردد. چند روزی است که در اینجا جزوات کوچکی چاپ میشود که در ذات توزیع شود این جزوات بزبانهای محلی و انگلیسی است و من امروز صبح و بعد از ظهر در حدود ۱۰۰۰ - جزوه تهیه و تنظیم نمودم مطلب جالب دیگر برنامه ۲۴ ساعته دعا بود که جوانان بهائی اینجا برای پیشرفت امر و رفیلیپین ترتیب دادند و نوبت من درست ساعت ۱۲ ظهر تا یک بعد از ظهر روز جمعه بود برای همگی شما هم دعا کردم حال نمیدانم تا چه اندازه مورد قبول جمال مبارك قرار گیرد.

در مانیل تبلیغ کاملاً آزاد است و در همه جا میشود ابلاغ کلمه نمود همه ما را بعنوان بهائی میشناسند و احترام میگذازند. مثلاً وقتی بفروشگاهی برای خرید میرویم فروشنده سلام میکند و میگوید " شما بهائی هستید (You are Bahai) "

پدر عزیزم خواهش میکنم از دوری من ناراحت نباشید دلم میخواهد که همیشه خوشحال و سالم بوده و سیه تحصیلات دانشگاهی خود ادامه دهید و امیدوارم برادران و خواهرانم را بهتر از من بجامعه تحویل دهید از جمال اقدس ابهی برایتان آرزوی موفقیت میکنم

ملاقات با جوانان شهر آپاری

Aparri از نامه مورخ ۱۸/۳/۵۱ مطابق ۸ جون ۱۹۷۲ .

این نامه را از شهر آپاری مینویسم من وطنی (۱) برای استراحت باین شهر آمده ام که باز به دهکده های اطراف برگردیم شنبه گذشته برای اینکه با جوانان این شهر درباره امر جمال مبارک صحبت کنیم به ملاقات رهبران جوانان آپاری رفتیم و در حدود ساعت ۱۰ نفر از آنها که عضو کمیسیون انجمن جوانان بودند صحبت کردیم و امر جمال مبارک را بآنان معرفی نمودیم خیلی خوشحال شدند و از ما خوششان آمد روز بعد با اتومبیلشان تمام شهر را بمانشان دادند و مادر باره امر مبارک با آنها به گفتگو نشستیم برای هفته آینده مجدداً در جلسهای که تمام رجال این شهر حضور خواهند داشت دعوت شد ایم . . .

... بله من وطنی و آن فیلیپینی با قایقی که در رودخانه بود بآن طرف رفتیم و چقدر زیبا بود روخانه اش از آنجا سوار ماشین شدیم و بطرف یک دهکده دیگر حرکت کردیم و باز برای اینکه بد دهکده مورد نظر برسیم میبایست ماشین عوض کنیم کامیونی که پرازشن بود سوار شدیم تمام راه با صدای بلند الله ابهی میگفتیم که اگر کسی بهائی باشد بشناسیم خوشبختانه همینطور هم میشد و جواب الله ابهی می شنیدیم . از کامیون که پیاده شدیم برای ملاقات یک نفر بهائی روستائی پیاده براه افتادیم از تپه ها و دره ها گذشتیم تا بالاخره پس از دو ساعت پیاده روی به دهکده مورد نظر رسیدیم اسم این دهکده کالوان است و بیشتر اهالی آن بهائی هستند چقدر از ورود ما خوشحال شدند . . .

از نامه مورخ ۱۳۵۱/۳/۶ مطابق ۲۷ می ۱۹۷۲ بهائیان دهاتی :

... نمیدانید چهلذتی دارد وقتی این دهاتی های

بهائی را ملاقات میکنید با چه خلوص قلبی جواب الله ابهی میدهند خلاصه يك شب و يك روز آنجا بودیم و محفلش را تشکیل دادیم . . . چون نقشه تیم ما این بود که ۹ محفل تشکیل دهیم باز براه افتادیم . . .

زندگی در دهات . . . واقعا " کمی مشکل است

زندگی کردن در دهات واگرم امر جمال مبارک نبود نمیتوانستیم بیش از یکروز در اینجا اقامت کنیم .

۳۰ می ۱۹۷۲ مطابق ۹

خرداد ۱۳۵۱

کنفرانس بزرگ در قصبه ای

کوچک :

در تاریخ ۲۰ می به طرف دهکده ای که ما را برای کنفرانس دعوت کرده بودند براه افتادیم هرچه منتظر بودیم و نفر از اعضای تیم نشستیم نیامدند مجبور شدیم که من وطنی ( شیدائی )

بتنهائی بآن دهکده که در میان کوهها بود برویم ساعت ۲ بعد از ظهر بآنجا رسیدیم فوری اقدام به درست کردن تابلوئی برای کنفرانس نمودیم و با کمک علی و رنگهائی که داشتیم تهیه گردید ساعت ۴ به محل کنفرانس رسیدیم

(۱) منظور علی شیدائی دانشجو و مهاجر عزیز ایرانی در فیلیپین است که غالباً در سفرهای تبلیغی و تشویقی همسفر فرامرز و جدائی بود ما است او در نامه ای که بعد روماد رش در ۹ جولای ۱۹۷۲ برابر ۲۸ تیر ۱۳۵۱ یعنی در روز قبل از وقوع حادثه نگاشته اشاری برویائی شگفت انگیز نمود ما است که چنین است : پدر و ماد عزیز همیشه برای سلامتی و موفقیت شما ها دعا میکنم پریشب خواب حضرت عبدالبهاء را برای اولین

در حد و . . . نفر بزرگ و کوچک زن و مرد و بچه جمع شده بودند خیلی از ورود ما خوشحال شدند اول از آنها عکس گرفتیم بعد برای آنها صحبت کردیم در اینجا مترجم نداشتیم و این موضوع ما را ناراحت کرده بود چه میبایستی مطالب از زبان انگلیسی به زبان محلی ترجمه میشد ولو ایسن ناراحتی دیری نپائید و بسط حق یک نفر مترجم پیدا شد پس از پایان کنفرانس همانجا و نفسر بهائی شدند و اسعشان را ثبت نمودیم غروب بمحل اقامتشان مراجعت نمودیم . چقدر خوشحال بودیم از اینکه توانسته بودیم ندای حق را به گوش مردم ساده و بی آرایش آنجا برسانیم . باز برای جویاشدن دوستانمان به دهکده آنها رفتیم آنها را ملاقات نمودیم بعلمت مسئله ای که پیش آمده بود نتوانسته بودند بما بیبوندند .

#### نامگذاری :

جالب اینکه در این ده ما را برای نامگذاری یکی از اطفال احباء که تازه تولد شده بود دعوت کردند نوزاد دختر بود و از ما خواستند که یک اسم ایرانی برایش انتخاب کنیم ما هم طاهره

بنظرمان بهتر رسید خوشبختانه آروز مصادف با تولد حضرت نقطه اولی بود جشن گرفتیم پوستری درست کردیم و رویش را بارنگ بتاریخ تولد حضرت باب زینت دادیم و همه را جمع نموده عکس گرفتیم بینهایت باعث سرور خاطر آنها شد سپس تا روزیکشنبه ۴ ژوئن که بازاین دهکده جهت شرکت در کنفرانسی که با حضور مردم سه دهکده تشکیل میشود خواهیم آمد خدا حافظی کردیم .

#### یک تقاضا از خانواده :

... من میخواهم موضوعی را مطرح کنم که تصمیم قلبی است و از شما میخواهم که بمن اجازه این کار را بدهید امیدوارم بتوانم شمارا برای انجام این کار قانع کنم .

پدرجان همانطور که میدانید حضرت عبدالبها میفرمایند در این دور مبارک هیچ امری مهمتر از امر تبلیغ و هدایت نفوس نیست همه باین امر واقف هستیم که از بهترین خدمات در راه جمال مبارک تبلیغ است و اگر انسان بتواند در این راه قدم گذارد تا تعداد بیشتری شامل حالش میشود . از این رو من

تصمیم گرفته ام که در راه امر جمال مبارک قدم بردارم و کمی بیشتر وقت خود را در این مهم صرف کنم چه من مهاجر فیلیپین هستم و بیشتر به این خاطر باین کشور آمده ام و باید کاری هم انجام بدهم از این رو اقدام به یک سفر یکماهه تشویقی کردم که هنوز ادامه دارد و امیدوارم که با موفقیت به پایان برسد در این مدت که در سفر تبلیغی بودم خیلی چیزها یاد گرفتم که واقعا همگی جالب بودند . چون

هنوز اطلاعات تازه تصدیقان عمیق نیست بایستی با آنها ملاقات کرد و درباره دیانت بهائی با آنها بصحبت نشست تا خود بتوانند محفل و جلسات داشته باشند و چون بیایان نقشه ۹ ساله بیت العدل اعظم الهی بیش از یکسال نمانده باید تلاش کرد که تعداد محافل بیشتر و کامل شود . . . از این رو من و علی و ناهید تصمیم گرفتیم ۶ ماه تا یکسال خود را باین امر مبرم اختصاص دهیم و تا میتوانیم بد هات بیشتر سر میزنیم ، محافل را تشکیل دهیم و اطلاعات آنها را عمیقتر کنیم . اگر شما موافق هستید حد اکثر تا تاریخ ۱۵ الی ۲۰ ژوئن تلگرافی جواب دهید بهتر است نامه را بعد بنویسید

بار دیدم و از دیدن این خواب خیلی خوشحال شدم خواب دیدم که حضرت عبدالبها در یک اتومبیل بزرگ سلطنتی نشسته اند و عده ای از همراهان در جلو میباشند بگندگوا صدای رسا ورود ایشان را اعلام میکند همه مردم شتابان برای دیدن ایشان میدوند و من در ماشین بودم به حضرت عبدالبها نگاه میکردم اتومبیل وارد یک باغ بسیار بزرگ و مصفا میشد و من در خواب از شدت خوشحالی در پوست خود نمیکنجیدم و همینطور به حضرت عبدالبها نگاه میکردم . ایشان و همراهان

پدرجان امید وارم که شما هم موافق باشید چون این کار نفع من است و ضرری نخواهم کرد با اجازه شما اگر تلگراف دیر رسید در تاریخ مذکور اقدام خواهم کرد و منتظر نخواهم ماند امید وارم که از من ترنجید و حمل بر خود سوری ننمائید . حتم دارم که شما قبول خواهید کرد فقط برایم دعا کنید که این خدمت ناچیز مورد قبول جمال خدام قرار گیرد بینهایت خوشحالم خواهم شد که در مورد تشویق شما فرار گیرم و بخود از داشتن چنین پدری که دوستم دارد و به ایده ام احتشرام میکند ارباب بیالم . ( ۲ )

آخرین نامه ۲۳ جولای ۱۹۷۲  
مطابق اول مرداد ۱۳۵۱

" . . . هفته گذشته راینجا اساتید دانشگاه اعتصاب کردند و یکروز کلاسها تعطیل شد علت آن هم نداشتن جای راحت و تمیز و حرفهای دیگر بود همه منتظر بودند که یک هفته دانشگاه تعطیل شود ولی

استادان با مسئولین دانشگاه توافق کردند و درخواستهای آنها پاسخ مثبت داده شد .  
مایچه های ایرانی برای یک هفته تعطیل برنامه گذاشته بودیم که برای مسافرت تشویقی با طرف ماراوی برویم اما متاسفانه این برنامه با از شدن کلاسها متغی شد .

ما در اینجا برنامه های وسیعی برای تبلیغ حوالی این منطقه تنظیم کرده ایم که در دست اجرا است . در طول یک هفته که گذشت دو نفر از مسلمین یکی از شهرهای نزدیک ماراوی که مدیر مدرسه و آموزگار بودند بهائی شدند و این اولین قدم تبلیغی گروه ما در این دانشگاه بود که با تائیدات جمال مبارک راهی برای پیشرفت بیشتر امر باز کردید . باز همین امروز بعد از ظهر اعضا گروه تبلیغی این ناحیه به یک کالج رفته بودند و در کلاسها در باره امر صحبت کرده بودند که مورد تشویق و استقبال آنها قرار گرفتند قرار است هفته آینده برای تمام کالج و شهر صحبت شود برای ما ایرانیها جای بسی خوشوقتی است که امر جمال اقدس ایزدی را در دهات مسلم

نشین این منطقه برای اولین بار نمودند امید وارم با تائیدات جمال مبارک در این راه موفقیت بیشتری داشته باشیم شما هم برای این گروه ۱۳ نفری که بهائیان ساکن دانشگاه ( سیندائو ) هستیم دعا کنید ( ۳ )  
و بعد از عزیزتر جنین میگوید  
مادر عزیزم حتما از دوری من خیلی ناراحت هستی چه میشود کرد این سر نوشت منست که دور از شما عزیزان باشم و منمب واقعا دوری از مادر برایم ممنگ خواهد بود ولی باید ساخت . .  
پس از دوری من ناراحت میباشی چون منمب ناراحت می شوم و تو بایستی خیلی خوشحال باشی که پسر ترا برای مهاجرت به فیلیپین فرستاده ای فقط برایم دعا کن . . . . ."



در جامه سیاه بودند و تعجب اینجاست که در خواب ریشهای مبارک آنحضرت نیز سیاه بشود در هر صورت از دیدن این خواب خیلی خیلی خوشحال شدم و امید وارم شما هم از خواندن آن لذت ببرید . . . . علی شیدائی

(۲) جناب رحمت الله وجدانی پدر فرامرز وجدانی در جلسه تذکری که برای شهدای سه گانه فیلیپین تشکیل گردیده بود باین نامه فرزندشان اشاره نمود و گفتند در جواب به پسر من نوشتم تو برای همین منظور مسافرت کردی اول مهاجرت بعد تحصیلات عالی چه حقیقتاً متن نامه پسر من را میخواند و مرا بشوق میآورد . . . .

(۳) بظا وریکه قبل از گذشتن از این گروه ۳ نفره فقط سه نفر ایرانی بودند که شهدای ثلاثه فیلیپین را تشکیل دادند .



# يك فرامرز و دو پرويز دگر...

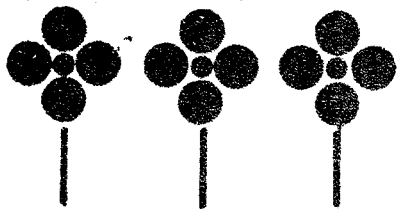
باز چند آلت قتاله و دم تيز دگر  
افتادند بجان سه جوان ناکام  
تا کند سفک دم مردم بی جرم و گناه  
گشت یکبار دگر دیده حیران جهان  
سوی میدان فدا در پی خپل شهدا  
ایخوش آنجانکه شود قابل قربانگه دوست  
ما مجهز بوفائیم و صفائیم و خلوص  
بر فرازیم بر ارکان تعالیم بها  
هجرت اندر ره حق مصلحت امروز است  
در کف چند ستم پیشه و خونریز دگر  
بهر بگشودن میدان بلا خیز دگر  
چرخ گفتی که برانگیخته چنگیز دگر  
شاهد صحنه جانسوز و غم انگیز دگر  
يك فرامرز دگر رفت و دو پرويز دگر  
ما بی هدیه نداریم جز این چیز دگر  
چند حق را چه نیاز است به تجهیز دگر  
خیمه وحدت جانبخش و دلاویز دگر  
بعد از آن هر عمل مصلحت آمیز دگر

فاضلا در ره خدمت زجه میپرهیزی

از بد خویش بهره میزن نه پرهیزی دگر

احمد نیکونژاد (فاضل)

۰۱/۰/۱۹





امروز انسان کسی است که بخند مت جمیع من علی -  
 الا و قیام کند . حال پرویز و آن برادرانم با  
 اهداء خون خویش در آتیه سبب ایمان  
 هزاران نفر در روی کره ارض خواهند شد . با این  
 وضع چرا ما ناراحت باشیم در حالیکه تمام  
 خانواده های مادر جهان به نیکی یاد میشود همیشه  
 خوشحال باشید . . . .

اندونزی منوچهر فروغی

۱۳۱ اوت ۱۹۷۲ مطابق ۱۳ شهریور ۱۳۹

پیام ۲۵ مهاجر جوان ایرانی در فیلیپین  
 به جامعه بهائی .

"الله ابهی"

احبای عزیز انسان گاهی نمیتواند بعضی از  
 مشکلات را در دل پنهان کند و اگر خواهد و نتواند  
 اثر سوئی در او ظاهر خواهد شد و حال یکی از آن  
 مواقع برای ما است و چاره ای جز گفتن نیست .

تنها چیزی که میتواند تا حدی شدت اسف  
 این واقعه پرمحنت را برساند اینکه نه تنها  
 بهائیان بلکه قلوب بیش از سه هزار نفر دانشجوی  
 غیر بهائی و کلیه روسا و مقامات این شهر ( ماراوی )  
 را بآلتها ب در آورد و این جمع کثیر و احبای این  
 شهر و ایرانیان مقیم اینجا در مراسم تشییع این  
 سه نفس شهید شرکت کردند . بطور کلی این حادثه  
 دلخراش این شهر را جنبش آورد و در سراسر  
 این کشور انعکاس عجیبی یافت .

اما این را باید خاطر نشان کرد که والدین  
 این شهدای عزیز خوب میدانستند که فرزندانشان  
 و بهتر گوئیم جگر گوشه هایشان را برای چه هدفی  
 گسیل میدارند . اما آیا در این حال تنها قدرتی  
 که میتواند مسکن درد باشد و قلوب را از حزن  
 عاری نماید جز افتخار این والدین محترم بر  
 شهادت عزیزانشان در راه هدف مقدسی که  
 خالق جهان آنرا بمعنایت کرده و بیگانه محبوب  
 ما هم جان مقدسش را فدای همین هدف نمود و

متممات شهادت این سه جوان شجاع نامه ها  
 و تلگرافات عذریه از اقصی نقاط ایران و جهان برای  
 خانواده های محترمشان رسیده است که حاکی از  
 همدردی و احساسات مشترکشان با آنها است و  
 زیلاً قسمتهائی از نامه های مزبور را جهت اطلاع  
 درج مینمایم چه علاوه بر احساسات پاک که در  
 آنها مشهود است حقایق چند نیز در چگونگی واقعه  
 و آثار و نتایج نسبی آن در بر دارند :

منوچهر فروغی برادر پرویز فروغی که مهاجر  
 اندونزی است در آخرین نامه اش به پدر و مادرش  
 چنین مینویسد :

" . . . در تاریخ ۳۱ اوت نامه ای از مسیح  
 داشتم و از تمام آن جریانات دلسوز باخبر شدم  
 بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد ولی حسی  
 شاهد است بعد از چندی دیدم که اشک ریختن  
 هیچ لزومی ندارد بایستی خوشحال و خندان بود  
 برای اینکه این عزیزان با این اقدام شجاعانه خویش  
 و با این خون پاک خود بار دیگر امر مولای خویش  
 را به جهانیان نشان دادند و بدینوسیله  
 وفاداری خویش را ثابت نمودند . بدست آوردن  
 چنین افتخاری نصیب هر کس نخواهد شد . . . .  
 بجمال مبارک دلم میخواست که من جای آنها  
 بودم و این تاج ابدی را من میداشتم ولی افسوس  
 که این راه و تاج برای کسانی است که شایستگی  
 آنرا دارند نه هر فرد . . . باید این گفتار  
 مولای خویش را بخاطر داشته باشیم که میفرمایند :

بیش از ۲۰ هزار نفر مقدس بخاطرش فدا شدند  
خبر دیگری هست؟ امید ما در این کشور اینست که  
چنین واقعه جانگداز و اندوهگین اثر مثبت  
خود را در قلوب احبای جهان بخصوص ایرانیان  
عزیز بیخشد تا وضع جهان امروز را بهتر و بیشتر  
دریابند و دارای امراض را بیش از این در نزد خود  
ساکت و راکد نگذارند بلکه با قاعته استوارتر  
و اراده‌ای مستحکمتر بیا خیزند و خالصانه در  
میدان صلح مبارزه کنند... اینگونه حوادث  
ناگوار گاهی لازم است تا نفوس خواب بیدار شوند  
و سکوت و رکود خاتمه یابد.

\* از طرف ۲۵ مهاجر جوان ایرانی در  
فیلیپین پرویز اردستانی \*

چگونه اتفاق افتاد؟

مهاجر عزیز دیگری مینویسد:

"... روز یکشنبه دو گروه متشکل از دانش  
و ضیاء و بهروز به یک نقطه پرویز صادقی، فرامرز  
و جدائی و پرویز فروغی به نقطه دیگری رفتند ساعت  
یک بعد از ظهر گروه اول بازگشت ولی گروه دوم  
تا شب مراجعت ننمودند ما فکر کردیم که حتماً  
خواستهند شب را در دهات بگذرانند ولی  
فردای آن روز همچنان تا شب برنگشتند ما مراتب  
را بمقامات دانشگاهی اطلاع دادیم و آنها نیز با  
توجه به خطرات شب برای پیدا کردن آنها  
اقدام کردند فردای آنروز گروههای مختلفی از  
دانشگاه، پلیس، ژاندارمری و بالاخره همه همه  
دست بدست هم کوشیدند و جستجو نمودند ولی  
سودی نداد روز بعد یعنی چهارشنبه ساعت  
۶ بعد از ظهر مقامات دانشگاهی به ما اطلاع دادند  
که با کمال تأسفیدن آنها رجائی پیدا شده و ما  
شبان به محل رفتیم و بدنهارا تشخیص دادیم. دیگر  
میدانید چه حالی بعد از دست دادن ماسه عزیز خود  
را از دست داده بودیم. واقعیت جریان چنین

بود که آنها به مناطقه‌ای بنام کاپای رفته بودند که  
البته ما از آن محل خبرند اشتیم در همان روز یعنی  
یکشنبه در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوقسمت  
فیلیپین ساعت ۱۰ صبح بوقت طهران آن واقعه  
اتفاق افتاده بود. بهر حال روز بعد و نگر از  
طرف محفل ملی فیلیپین یکی منشی محفل و دیگری  
همسرش که مشاور قاره‌ای میباشند به مساراوی  
آمدند و اجازه دادند که اجساد به بیمارستان  
شهر منتقل شوند و ما از مقامات دانشگاهی اجازه  
گرفتیم که در یک محل زیبا واقع در دانشگاه آن  
اجساد مطهر دفن گردند.

فیروز قدوسی نیز چنین مینویسد:

این عزیزان جمال اقدس ایمنی باریختن  
خون خود نهال امرالهی را در این سامان آبیاری  
نمودند بقول یکی از روسای دانشگاه که تسلیمت  
رسمی به احبای ایرانی تقدیم داشته‌است " ایمن  
سفر جوان ایرانی با فدا نمودن جان خود بما  
در سادب و محبت آموختند و نشان دادند که  
هنوز انسان در وحشی‌گری بسر میبرد و محتاج بهام  
عشق و محبت است یا بگفته یکی از دانشجویان در تسلیمت  
نامه‌ای که نوشته بود " جوانان ایرانی خون خود را برای  
وحدت عالم انسانی و برقراری صلح عمومی ریختند ولی ما  
درک نکرده بودیم و تا قبل از فدا شدن آنها به این امر  
الهی توجه ننموده بودیم "

..... مراسم تشییع جنازه‌ها بصورت رسمی و بسیار منظم  
انجام گرفت دسته موزیک ویژه مارش ترا مینواخت خبرنگاران  
و عکاسان مرتباً گزارش میدادند و عکسبرداری مینمودند  
را دیو هر نیمساعت نطق بسیار جالب رئیس دانشگاه را که  
قبلاً ضبط شده بود پخش میکرد... درود بیروان پاک  
این عزیزان که خون خود را فقط و فقط برای رضای جمال  
مبارک و رضای الهی ریختند... ناچاراً بعضی  
را در گوی خود حبس میکنم و همچنین را بخدای بزرگ  
و جمال مبارک میسپارم... آنچه کند او کند ما چه  
توانیم کرد بعمل ما یشا و بحکم ما میرد است... "

اینهم چند خطی از نامه  
شهبین روحانی دیگر مهاجر  
عزیز فیلیپین :



پرویز فروغی نفر دوم از سمت راست با چند تن از جوانان عزیز  
در یکی از سفرهای تنویقی .  
روی اتومبیل بانگلیسی نوشته شده "دیانت بیهائی جهان  
را متحد مینماید"

"... قلم میگیرید ولسی  
شادمان است از جانبازی آن  
شهبیدان طریق الهی محشری  
بپاشد ، قلبها بلرزه در آسند  
ستونهای آسمان و زمین لرزید  
چه که باردیگر احبای عزیز ایران  
جانفشانی نمود بودند و رسم  
عشق و جانبازی را از سر گرفته  
بودند جان دادند و سرفراز  
دو جهان یافتند . هرگز گمان  
نمیکردم که در عصر تکوین دیانت  
مقدس بیهائی هنوز میباید درخت  
امرالله بخون عزیزانش بسارور  
کرد و بنظر میرسید که فراموش  
شده است جانبازی و سر راه  
او بشادی از کف دادن ولی آن  
دلبر یکتا هنوز داستانها دارد  
و هنوز عشقبازیها میخوانند..."  
... عزیزانم غمگینم چه که  
لیاقت جانبازی در راهش را  
نداشتم نه اینکه آنها جان  
باختند آنهم با چنین شکوه و  
حشمتی که در لوح زرین بسار  
خواهند شد و در تاریخ بشریت  
بجای خواهند ماند . چند روزی  
با عزیزان در ماراوی سیتی بودم  
عزیزانی که یک یک آنها را بیش از  
جان دوست دارم . . . . قلبم  
از خیال آنها در آتش است ولسی  
در عین حال شادمانم کسسه

و اینهم چند خطی از يك نامه  
خواندنی دیگر :

سرافراز جان باختند و در ملکوت  
ابهی شادمانند . . . .  
... اجساد مطهرشان  
بکمال حشمت و جلال در قله تپه ای  
بخاک سپرده شد . روزها کسی  
گذشت که هرگز از صفحه خاطرها  
محو نشود و در تاریخ بشریت  
بنگارش آید . همه میگیرستند ولی  
احباء خوشحال بودند چه که  
جان را ارزان نداده بودند  
نتایجی در بر خواهد داشت که  
بعد ها معلوم خواهد شد . آثارش  
از هم اکنون هوید است . . . ."

فیلیپین ۸ جولای ۱۹۷۲

الله ابهی  
ای طفل خوش کردار من  
ای خلق و خویت نازنین  
با اینکه نام خسته ای  
از حمل بسار آن و این  
خواهم که برد و شت نهم  
از راه راهت بسار دین  
باری که سنگین تر بسود  
از آسمان و از زمین  
باید کنی این بار را با قوت  
روح الامین

مادر من میگفت این لالائی را

مادر حضرت عبدالبهاء بریالین ایشان ترنم میفرموده اند این فرزندان عزیز که در ساحت اقدس حضرت بهاءالله گرامی ترین هستند باری سنگین تر از آسمان و زمین را با قوت روح الامین حمل کردند . کشتزار امرالله را که از آغاز خون آبیاری شده بود در اوایل قرن دوم بدیع آبیاری شایانی نمودند . در کلمات مکتوبه خواندم که هیچ چیز نزد حق عزیزتر از خونی که در ره محبت او ریخته شود نیست .

هر دل خاک و هرسنگی دارد از خون عاشقان رنگی چه بسا سنبلات عشق و نوا که بروید ز خاک این شهدا چه بسا بوی خوش کزین گلها نشر گردد به توده غبراء

... عیسویان هنوز هم هر چه پیشرفت و ترقی و آزادی و تمدن برای خود قائلند هممهرا نتیجه خون بیگناه حضرت عیسی میدانند که در راه سعادت بشر ریخته شد هنوز هم بر سر در کلیساها در شیکاگو جمله ای بدین مضمون کتیبه شده است که عیسی فدا شد تا شما زند بهمانید در میان شهرهای کریلا علی اکبر قاسم و جوانانی همسال عزیزان ما بودند در بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نیز این مطلب بتکرار تشریح شده که خون این شهدا و امثال ایشان شجره وحدت عالم انسانی را بارور میکند و امرالله را توسعه میبخشد چنانکه هنوز و ماهی نشده اثرات این دماء مقدس

آشکار گردید . و تالار از دانشگاه در فیلیپین بنام شهیدانامگذاری شد و روستای مجاور تربست ایشان بنا مشان تسمیه گردید بزودی خواهیم دید که شهادت آنها چه گروهها و افرادی را با صبر مبارک راهنمایی خواهد کرد . " . . . و اینست مصداق بیان مبارک در کلمات مکتوبه " بلائسی عنایتی ظاهره نار و نغمه و باطنه نور و رحمه " . . .

پانزدهم شهرالاسعاه ۱۲۹  
بدیع مطابق سوم اوت -  
۱۹۷۲  
از امریکا بدالدین باستانی

" تهیه و تنظیم س - ر "





## قسمتهای از منظومه‌ی : گلزار فیلیپین

سرود هی جناب نعیم سبحانسی

به مرز و بوم فیلیپین، به کوه و دره و هامون

سه عاشق سرنهادندی بسی واله بسی مجنون

همی جستند آن خوبان رضای حضرت بیچون

کلام حق رساندندی بسمع عالی و مادیون

بهای این رسالت را بخون پرداختند آنها

ز پرویز فروغی شد چراغ جان و دل روشن

ز هر قطره دمن میگردد آن اقلیم چون گلشن

عجب بذری فشاندندی در آن کوی و در آن برزن

که از هر دانه‌اش پیدا شود بی شک دوصد خرمن

که میگرد نصیب از آن همه اینها انسانها

شقایقها بروید در چمن از خون وجدانی

فرامرز عزیز آن نوگل رضوان رحمانی

مقامش گشت عالی در بهشت عدن روحانی

شده با چهره گلگون انیسر بزم یزدانی

که از دوریش زد آتش همه بر جان وجدانها

مکان صادقی پرویز، باشد جنت علیا

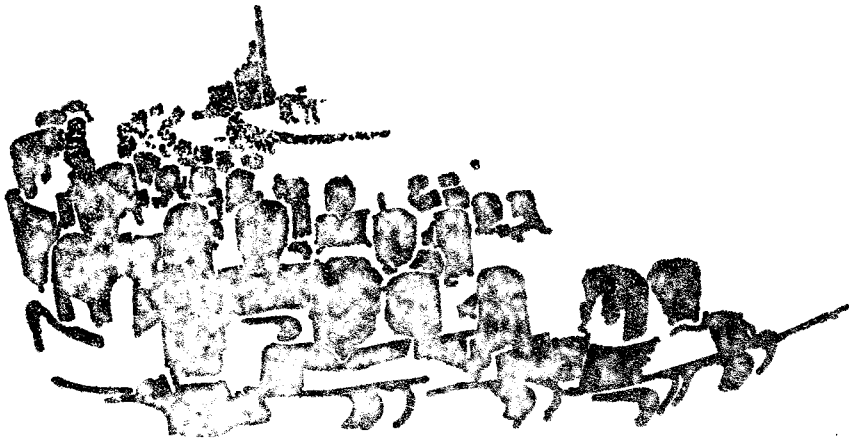
مماشر با انیسر و با بدیع و حضرت ورقا

عجب بزمی است بزم عاشقان طلعت ابها

مخلد نامشان ماند همی بر صدر دفترها

همه گلگون کفن خفتند و نشکستند پیمانها

و جناب ملاحسین با شور و نشاط شدیدی بهمراهی صد نفر از اصحاب  
 به پیشباز قدوس رفتند . این صد نفر هر کدام دو شمع در دست خود  
 گرفتند . . . . . روشنایی شمع ها تاریکی شب را از بین برد . در وسط جنگل  
 مازندران چشم اصحاب به طلعت قدوس افتاد . . . . . با کمال فرح و نشاط  
 جمله " سبح قدوس ربنا ورب الملائکه والروح را بصدای بلند تکرار  
 میکردند . " از تاریخ نبیل ۵۵



## چهارمین کنفرانس بین المللی جوانان بهائی اروپا

دکتر ناصر ثابت

پادوا - ۳۱ ژوئیه الی ۷ اوت ۱۹۷۲

چهار گروه مختلف از جوانان ، از چهار ملیت  
 فرانسوی ، آلمانی ، انگلیسی و ایتالیایی از چهار  
 نقطه مختلف شهر پادوا بحرکت درآمده و با  
 آوازهای مخصوص یا بهاء الاهی و دعوت عامه  
 مردم بحضور در این شب تاریخی وارد پارک  
 شدند . هنگام ورود به پارک بهر یک از حضار  
 شمع های کوچکی داده و سرود معنوی خود را  
 شروع نمودند . چراغها خاموش شده و نور شمع ها  
 با جمله ای از آواز آنان که دائما " تکرار میشد :  
 آیا قلب خود را مایلی به بهاء الله بدهی ؟ فضای  
 پارک را از روحانیتی آمیخته با شور و هیجان آکنده  
 نمود .  
 با تصاویری که بر پرده من افتاد ظهور جمال

کسانیکه پنحشنبه شب سوم اوت ( ۱۲ مرداد )  
 گذشته در پارک ارناس رومانا Arena Romana  
 در شهر پادوا که برای ابلاغ علنی امر حضرت  
 بهاء الله به مردم این شهر انتخاب شده بود ،  
 حضور داشتند گوئی آنچه را نبیل در مورد اصحاب  
 اولیه در تاریخ جاودانی خود ذکر کرده بود ، در روح  
 و جسم جوانان بهائی اروپایی که ما مور این ابلاغ  
 امر بودند مجسم میدیدند . پارک معلو از جمعیتی  
 حدود ۵ الی ۶ هزار نفر بود . مردم حتی در  
 خیابانهای مجاور ازدحام نموده و جوانان بهائی  
 که از سراسر نقاط گیتی وارد شده بودند با خواندن  
 سرود مخصوص و تصویر مناظری زیبا بر پرده ای  
 سفید رنگ اصول دیانت بهائی را معرفی نمودند .



# PADOVA CONFERENZA EUROPEA DEI GIOVANI BANÁ'Í

DAL 31 LUGLIO  
AL 7 AGOSTO 1972

این کنفرانس بطوریکه از اسمش پیداست  
کلاً توسط جوانان بهائی اروپا طرح ریزی و  
اجرا شده و چهارمین کنفرانس از سری کنفرانسها  
است که بمنظور ایجاد محبت و وداد بین  
بهائیان و غیربهائیان و ابلاغ امر الهی در سطح  
بین المللی تشکیل میشود. برای یادآوری متذکر  
میکرد که اولین کنفرانس بین المللی جوانان در

اینهی بمنوان بهار روحانی کوری بدیع در تاریخ  
ادیان معرفی میگردد. جناب الینگ ایادی  
امرالله و پیشرو تبلیغ دسته جمعی، اساس جهانی  
دیانت بهائی را تشریح نمودند. کف زدن هوا و  
هلهله حضار تأییدی بی شائبه بر حقائق نهفته  
در کلمات الهام بخش جناب الینگ بود.

این شب تاریخی یک بار دیگر معنی شنبه  
پنجم اوت ( ۱۰ مرداد ) تکرار شد و بهمان اندازه  
و حتی در مقیاسی آمار مترمورد استقبال فرار گرفت  
پاد و از شهرهای کوچک و زیبای شمال  
ایتالیا و نزدیک به ونیز است. این شهر دارای  
مردمی مهربان و از لحاظ دیانتی کاتولیک متمصب  
است. یکی از اولین شهرهای ایتالیا است که در آن  
صهاجرین ایرانی ساکن شده و تمام آنها تصور میشود  
بعادت تعلق شدید مردم به کلیسا امر تبلیغ  
چندان قرین مزهقت نباشد. بهمین مناسبت  
انتخاب این محل جهت برگزاری کنفرانسی با این  
اهمیت برای آنانکه با رازین ظاهری، قوفنا فذه  
امر حضرت بهالله را قضاوت مینمایند در هر  
آموزندهای بود چه طی همین دوره کوتاه که از  
شروع تا پایان یک هفته بطول انجامید رسماً  
حدود ۱۵۰ نفر ایمان و اعتقاد خود را به دیانت  
بهائی ابراز داشته و با امضاء اوراق تسجیلیه نه  
تنها در ردیف پیروان امر یزدان درآمدند بلکه  
نگارنده این دستور بچشم خود شاهد کسانی بود  
که بلافاصله پس از ورود به صف سربازان جنس  
الهی، عاشقانه شروع به تبلیغ امر حضرت  
رب البریه نمودند.

کنفرانس پادوا از ۳۱ ژوئیه شروع شد و تا  
هفتم اوت ادامه داشت. هدف در این جا ذکر  
آمار و ارقام نیست زیرا محققاً "ورسما" آمار دقیق  
از طرف محفل ملی ایتالیا به سراسر جهان ارسال  
خواهد شد ولی بدون تردید جمع شرکت کنندگان  
بعضی در کنفرانس حدود ۱۵۰۰ نفر بود و جمیع  
مراجعان و محققان آنقدر زیاد که بسادگی قابل  
تخمین نیست.

Vengono da tutti i paesi del mondo per la conferenza religiosa

# In convegno a Padova i giovani fedeli Bahá'í

La fede nacque circa un secolo fa in Iran: oggi è diffusa in 350 nazioni - Il loro messia, il profeta Bahá'u'lláh era "rappresentante dell'unico Dio che ci governa" - In Italia le istituzioni amministrative Bahá'í sono state riconosciute nel 1966; attualmente esistono 110 centri, i seguaci sono diverse migliaia

*(Dal nostro inviato speciale) Padova, 31 luglio. Circa un secolo fa, in Iran, Bahá'u'lláh, figlio di un ministro dello Scia, annunciò di essere il messia atteso da tutte le religioni. Per questo fu imprigionato ed esiliato, ma ormai il seme da cui nascerà la fede è gettato.*

*grandi religioni del mondo (stro, Mosè « Per molti po- Il genere umano, sarebbe alla guida divina, le basi fanno parte di un sistema di ricerca di una verità, di una di un'unità mondiale». Stasera, al Palazzetto dello Sport di Padova, si è celebrato il centenario della nascita di Bahá'u'lláh. È l'unica manifestazione esteriore prevista dalla dottrina, che si tiene ogni 19 giorni. Poiché nel mondo non esistono an-*

7

LA STAMPA

Martedì 1 Agosto 1972

Anno 106 - Numero 164

Namur (بلژیک)، دومین آن در Fiesch (سوئیس)، سومین آن در Salisburg (اٹریش) تشکیل شده و پس از کنفرانس پاد و از تاریخ ۱۲ اوت الی ۱۸ در Ploz (آلمان) پنجمین آن برگزار شد است.

باتوجه به شرایط محیطی موفقیت کنفرانس پاد و بی نظیر و تاریخی است. تجربیات حاصل از آن ذیقیمت ترین راهنما جهت اقدامات آتی در زمینه اقبال دسته جمعی در قاره اروپا است.

حضرت ولی امرالله در پیامی خطاب به کانونشن فلورانس مردم ایتالیا را به دو صفت بارز "باهوش و درست داشتی" توصیف فرموده اند. به حقیقت کسانی که از بد و ورود امر باین سرزمین تا به امروز شاهد پیشرفت ها و ترقیات احبای ایتالیا بود هاند روز بروز بیشتر تحت تاثیر دو صفت فوق قرار گرفته اند. باتکاء همین صفات بود که در قلب و مرکز تعصبات مذهبی بالاخره در ۲۱ نوامبر ۱۹۶۶ رسمیت امر در ایتالیا تحصیل گردید و هم اکنون ۱۱۰ مرکز امری در این کشور موجود بوده و مقر محفل ملی ایتالیا در شهر تاریخی رم میباشد.

همین موفقیت تاریخی در حصول رسمیت امر مقدمه ای برای ترقیاتی نظیر کنفرانس پاد و بوده است.

این کنفرانس در محیطی آغاز گردید که بعلمت تلاش و کوشش احبا همه گونه آمادگی قبلی موجود بود در کلیه اماکن اعم از مهمانخانه ها، دکاکین، موسسات آموزشی، پارک ها و غیره قبلاً بمردم شهر تشکیل و هدف این مؤتمر تاریخی توسط اوراق مختلف اعلام شده بود. جزوات تبلیغی تحت عناوین خاص و به تعداد کافی تهیه شده بود. از فرد فرد شرکت کنندگان که به گروه های مختلف تقسیم و هر گروه بوسیله نقشه شعاع و محدوده فعالیتش مشخص گردید بود خواهش شد در تبلیغ دسته جمعی که بعد از ظهرها صورت میگرفت و شامل شهر و منطقه آن

میگردید شرکت کنند. مسئولین گروهها بزیانهای مختلف اروپائی آشنائی داشتند و افراد گروه بهرستوائی و بهرزیائی پاسخ مکتفی میدادند در عوض برنامه صبح کنفرانس از یک طرف صرف تشکیل میزگرد هائی با حضور ناطقین و محققین و ایادیان امرالله برای مذاکره در مورد مسائل امری و از طرف دیگر صرف بررسی میزان موفقیت تبلیغ دسته جمعی میگردید.

در محل برگزاری کنفرانس که از سالنهای بزرگ ورزشی شهر بود اطاقهای خاصی برای تبلیغ در نظر گرفته شده و مبلغین که اکثراً بوسی بودند به سئوالات فرد فرد مراجعین پاسخ داده و در تکمیل اوراقی تسجیلیه بهتازمتصدیقها کمک مینمودند. کمبود مبلغ بطور محسوسى به چشم میخورد و واقعا " جای احبای عزیز که توفیق شرکت نیافته بودند خالی بود که نتیجه فداکاریها شجاعتها و جانپازیهائی گذشته را برای العین در قاره اروپا مشاهده کنند.

کمیسیون مخصوص مرتب اخبار کنفرانس را در اختیار جرائد محلی وطنی قرار داده و رسماً نیز توسط محفل ملی ایتالیا صاحب مطبوعاتی بنا نمایندگان جرائد ترتیب داده شد که نمونه آن مقاله ای است که در روزنامه "لا ستامپا" La Stampa که از معروفترین جرائد ایتالیاست نوشته شده و در آن اصول امر و هدف از تشکیل این کنفرانس تشریح گردیده است.

عنوان مقاله این روزنامه چنین است:

" در مؤتمر پاد و جوانان با ایمان بهائی گرد هم آمده اند. این دیانت حدود یک قرن پیش در ایران متولد شده و امروز در ۳۵۰ کشور منتشر گردیده است. مؤسس این دیانت حضرت بهاءالله است که از طرف خدای واحد بین بشر ظاهر شده است."

این کمیسیون نه فقط به ذکر اخبار جاری کنفرانس می پرداخت بلکه در هر مورد سعی مینمود اساس دیانت بهائی را دقیقاً تشریح و خصوصاً

در این مورد که دیانت بهائی شعبه ای از ادیان موجود نبوده و نباید آنرا بایک ایدئولوژی سیاسی یا اجتماعی یا فلسفی و غیره اشتباه نمود بوضوح مطالبی را تهیه و در اختیار آنان میگذاشت از طرف دیگر گچینی از آثار امری خصوصاً "الوواح ملوک و سلاطین و لوح پاپ بزیان ایتالیائی به جرائد داده شد.

در همین موقعیت تقاریظ بزرگان و دانشمندان جهان در مورد امر خوشه چینی شده و بطرز بسیار جالبی معرفی گردیدند.

در خاتمه نکته جالب برای جرائد این بود که دیانت بهائی حتی برای جراید تعریف روشن و دقیقی داشته و یک روزنامه حقیقی را منعکس کننده نظرات صحیح بشریت معرفی نموده و آنرا از هرگونه نفوذ سیاسی و خصوصی بر حذر داشته است.

بالاخره هدف اساسی از کنفرانس این بود که ثابت شود بشریت هم اکنون در بحرانی مادی و معنوی قرار گرفته و فقط یک راه علاج برای او موجود است و آن تمسک به آیات الهی و قبول و پیروی تعالیم حضرت بهاءالله است. این کنفرانس بطرز معجزه آسائی به هدف های پیش بینی شده خود رسید و هم اکنون تلاش همه جانبه احبای ایتالیا در اینست که حد اکثر بهره برداری از اشارات آن بعمل آید.

اینهم چند خطی از نامه یکی از دوستان آهنگ بدیع بنام خانم فریده فرزانه.

..... روز ۳۱ جولای برابر ۹ شهریور الگمال روز ورود جوانان بشهر پاد و بود جوانان از سیاه و سفید و سرخ و زرد دست در دست یکدیگر بیان احلای حضرت بهاءالله را بیاد میآورند که: "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار"

روز دوشنبه جلسه کنفرانس با تلاوت چندین مناجات بزیانهای مختلف رسمی گردید و مراسم معرفی شرکت کنندگان که از رنگها و نژادهای مختلف بودند انجام پذیرفت. شهردار پاد و

که دارای مقام پروفیسوری بود بعد از یک مصاحبه مطبوعاتی که در خارج از سالن کنفرانس با نمایندگان مطبوعات انجام داد وارد سالن شد . . . . . شهردار یاراد وا گفت :

" من از طرف تمام مردم ایتالیا بشما خیر مقدم میگویم و وقت شمارانمیگیرم زیرا شما جهت مذاکره در باره موضوع بسیار مهمی اینجا جمع شده اید . احکام و هدف شما برای صلح است ما میدانیم که شما میخواهید مشکلات بشر را با روحانیت حل کنید . اگر روحانیت نباشد بشریت نیست و این برای مردم جهان ضروریست . امید است که موفق باشید "

ایادی امرالله جناب اولینگازایشیسان  
سیاسگزاری کردند و سرود های امری و سرود  
الله ابهی اجرا شد .

. . . . . در پایان جلسات در هر گوشه باغ گروهی را میدیدیم که به طالبین اطلاعات بیشتری میدهند . در پایان کنفرانس اعلام گردید که ۲۶۰ نفر با مراقبال نموده و نام خود را در سلك سالکان طریق بها به ثبت رسانده اند . بعد از کنفرانس بعدت پنج روز عده های از جوانان در سراسر اروپا سفرهای تبلیغی برداختند که امید است بفضل و عنایت پروردگار نتایج عظیمه بهمراه داشته باشد .



## تصحیح :

در شماره گذشته در مقاله - عصر تحقیق شك مشاهده نتیجه - در صفحه ۵۱ ستون دوم محل پاراگراف اول و سوم اشتباهها با یکدیگر عوض شده یعنی مطلب پاراگراف آخر در جهان ما . . . . . " باید قبل از پاراگراف " بی نیاز ساخته . . . . . " درج میگردد .

بدینوسیله ضمن بوزش تقاضا میگردد خوانندگان عزیز در نسخه های شخصی خود بترتیب مناسب تصحیح فرمایند .

آ - ب

# گفت و شنید

هیئت تحریریه نوجوانان آهنگ

بدیع در نظر دارد از این پس هر از گاهی یاد و ستان بهائی به گفتگو بنشیند آنچه در زیر میگذرد مصاحبه‌ای با آقای دکتر داودی است که نقطه شروع این گفتگوها بشمار میرود.

س - م

استاد به صدلی اش تکیه می‌دهد و به سخن گفتن آغاز میکند :

بین قسمت نوجوانان آهنگ بدیع که میفرمائید، چند سال پیش وقتی قرار شد که محفل مقدس روحانی ملی یک همچو انتشاری داشته باشد، بنده عضو لجنه ملی نشر آثار امری بودم و از طرف محفل مقدس ملی به این لجنه ارجاع شد که نشریه‌ای برای نوجوانان داشته باشیم. البته ابتدا منظور این بود که نشریه مستقلی باشد بعد لجنه اینطور صلاح دید که موقتا مدت چند سال به ضمیمه آهنگ بدیع اوراقی منتشر شود تا بعد که پخته و سنجیده شد و وضع محکمی پیدا کرد بصورت نشریه مستقلی درآید و بعد از آن این اوراق ضمیمه آهنگ بدیع میشد و تا حالا هم خوب منتشر شده. البته همانطور که میفرمائید مثل همه مطبوعات بهائی سنگینتر از وضع سایر نشریه‌ها در نوع خودش میباشد و بهمین جهت علاوه بر نوجوانان، جوانان و دیگران هم آنرا میخوانند و استفادۀ میکنند و این به عقیده من عیب نیست بلکه من مخالفم با این مطلب که گفته میشود آنقدر باید درجه اهمیت و وسعت و قوت

با استاد در دفتر محفل امیرآباد قرار ملاقات دارم. بعد از ظهر یکی از روزهای اردیبهشت است، در راه با خود میاندیشم که چه بگویم و چه بخواهم. میدانم که وقت استاد بسیار گرفته و اندک است. معذک با تمام گرفتاریها وقتی که هفته قبل تلفنی از او وقتی برای مصاحبه خواستم، با نهایت لطف و مهربانی روز و ساعتی را معین کرد که در محضرش حاضر شوم. والان هم که در حضورش هستم و از اینکه با وجود مشغله بسیار مرا پذیرفته است تشکر میکنم، با وقار و متانت خاصش، با تواضع و محبت بسیارش، که رنگی از صمیمیت و مهربانی دارد، بگرمی پاسخ مرا میدهد میخواهم از اینهمه لطف تشکر کنم اما کلامناسی نمیآید، بی اختیار بیاد مقاله یکی از دانشجویانش میافتم که در باره او چنین نوشته است : " . . . . آنگونه است که براستی و از صمیم قلب دوستش دارند و استادش میخوانند و شاید از اساتید نادری است که بهنگام وداع، دانشجویان از جداش میگریند . . . فریده سبحانی . . مقاله استاد آهنگ بدیع سال ۲۴ ص ۱۷۰ " .

باقی است که بین ماسکوت سایه افکند،

مطالب امری پائین آورده شود که همه با حداقل زحمت بفهمند برعکس باید افکار اشخاص مخصوصاً جوانان و نوجوانان، معلومات و سوادشان، بالا برده شود تا مطالب امری را ادراک کنند، بهمان طریق و بهمان صورتی که هست، و مانعیتوانی هم افکار بدیع امریهائی را با عباراتی در سطح بسیار پائین بیان کنیم چه که در این صورت از حالت اصلی خود بیرون خارج میشود و چیزی دیگری تبدیل میگردد البته منظورم اینست که همیشه باید وزین بودن و متین بودن خودشان را حفظ کند بهمین جهت است که بنده شخصاً از وضعی که این بخش در حال حاضر دارد راضی هستم، البته بطور نسبی، مثل هر رضایت دیگری که خواه ناخواه نسبی باید باشد و امید وارم که روز بروز بهتر شود و بجای برسد که بصورت نشریه مستقلی هم در بیاید و همینطور که در مورد کودکان انتشارات ما اثبات کرد که میتواند نشریه خوبی داشته باشد برای نوجوانان هم بصورت نشریه مستقلی در بیاید و عرضه شود.

میگویم: "این که فرمودید وزن و وقار مطالب نوجوانان آهنگ بدیع باید حفظ شود بی نهایت مورد توجه گردانندگان این نشریه است. معذرت آیا به عقیده جنابعالی کوششهای فعلی ما و وضع کنونی بخش نوجوانان واقعی بمقصود هست یا خیر؟"

بله. البته هیچ وضعی را مانع نباید و افسوس بدانیم و همیشه باید سعی کنیم بهتر شود و ناراضی باشیم. نسبت به آنچه خودمان میخواهیم مقایسه میکنیم تا روز بروز بیشتر بسوی تکامل پیش برویم. نباید بیک حال بماند ولی به عقیده من وضع فعلی این اوراق هم وضع مطلوبی است، وضع نیکویی است. مخصوصاً از این لحاظ بنده این عرض را کردم که چون در حال حاضر این مطالب طوری تهیه میشود که علاوه بر نوجوانان دیگران هم استفاده میکنند، بنابراین عمداً سعی نمیشود که مطالب سبک باشد و کوچک باشد و آسان باشد،

بلکه وزن مطالب، وقار مطالب حفظ میشود. این وضع را بنده عرض کردم که باید محفوظ بماند.

استاد ساکت میشود. سئوالی در ذهنم میجوشد و نمیدانم چگونه مطرح کنم؟ عاقبت بر سر تردیدم غلبه میکنم و مطلبی را که مدتها فکر کردم را بخود مشغول داشته بود مطرح میسازم:

"استاد! از آنجائی که جنابعالی بعنوان یک شخصیت محبوب و بسیار مورد توجه شناخته شده اید من فکر میکنم خوانندگان ما و علاقمندان شما مایلند بدانند که جوانی شما چگونه گذشته است؟"

الله اینکه فرمودید محبوب، قبلاً از لطفتان تشکر میکنم. البته خودم تصدیق نمیکنم که همچو استحقاقی داشته باشم منتهی اینرا حمل میکنم بر اینکه همه احبا باید برای همدیگر محبوب باشند چون احبا جمع حبیب است و حبیب از حب است و بهمین دلیل با محبوب معنی اش مناسبت دارد.

ما اسم احبا بر روی خودمان گذاشته ایم و باید همدیگر را دوست داشته باشیم و این مطلب عمومیت دارد و در واقع باید همینطور باشد و اگر کسی مثل بنده لیاقت اینرا نداشته باشد که یک همچو محبتی از طرف جوانان بهائی، نثارش بشود باز باید این محبت وجود داشته باشد تا موجب ترفیغ و تشویق او بشود. اما در این مورد که جوانی بنده چگونه بود داست، باید خدمتان عرض کنم که بنده جوانی نکردم. و اینرا بعنوان توصیه عرض نمیکنم بشما که شما جوانها هم جوانی نکنید بلکه به این عنوان عرض میکنم که شاید روحیه من طوری بوده است که خیلی زود تر از آنچه لازم و طبیعی بود در زندگی خودم پیر شدم ولی اینرا برای امروز عرض نمیکنم برای اینکه امروز خود را جوانتر از اوایل جوانی ام حس میکنم....

میفرمائید خیلی زود پیر شدید ، خود نشان  
علت آنرا چگونه توجیه میفرمائید ؟

ببینید به این مناسبت بود که اصولاً " خیلی کم احساس  
نشاط و خوشی و انبساط در خود میگردم مخصوصاً "  
خیلی کم به ورزش و گردش و بازی علاقه داشتم .  
خیلی کم .

و بیشتر به مطالعه ؟

ببینید من بیشتر به مطالعه ، ولی اینرا بعنوان  
فضیلت نمیخواهم عرض کنم بلکه به این عنوان که  
چون گوشه تیر بودم و مخصوصاً " چون با مردم  
نمی جوشیدم در واقع مطالعه برای من یکسوء  
پناهگاه بود ، نه اینکه چون با اصطلاح خواسته  
باشم که اهل مطالعه باشم منزوی میشدم بلکه  
چون منزوی بودم مطالعه میکردم . منتهی خوب  
نمیتوانم بگویم که از این وضع هم ناراضی هستم برای  
اینکه این قبیل طایف اگر نخواهند خود را بمطالعه  
سرگرم کنند ، ممکن است خطرات دیگری در زندگی  
برایشان وجود داشته باشد بهمین سبب چسبون  
طبیعت من خود را مایل به انزوا بودم و از تأسرف  
دیگر اوضاع خانوادگی و محلی من هم ایجاب یک  
چنین انزوا میگرد ، مخصوصاً " چون در اوایل  
جوانی مالک بودم و در ده زندگی میکردم و اقتضای  
آن شغل هم در آن زمان این بود که همیشه خود مرا  
از مردم که با اصطلاح آن روز رعایای من بودند  
کنار بگیرم و نجوشم ؛ این قبیل موجبات دست  
بدهست هم میداد و بند مرا خود بخود تنها بار  
میاورد و بتنهائی عادت میداد و این چیزی نیست  
که من توصیه بکنم به کسی . بلکه برعکس بهمه توصیه  
میکنم که سعی کنند هیچوقت تنها نمانند و علی الخصوص  
تاسفی که در این خصوص دارم اینست که مسن در  
جوانی خودم آنطوری که لازم بود خدمت به امر  
نکردم . در کودکی ام وضع بهتر بود . . . .

شما بیهائی زاده هستید ؟

ببینید من بیهائی زاده هستم . در بچگی و نوجوانی  
مخشور بودم و بسهم خود در کلاسها ، مجامع و  
کنفرانسها خدمتی میکردم و همیشه هم در دامن  
امر بودم و در سنین اوایل جوانی و کمال هم باز از  
این خدمات تا آنجائی که میتوانستم و امکانات  
اجازه میداد ، خود را محروم نکردم اما در دوره  
جوانی ، آن بچه بچه جوانی ، عنوان جوانی ، همانطور  
که از همه چیز برکنار بودم ، در فعالیتهای امری هم  
زیاد سهم نبودم و تاسفی هم که میخورم بیشتر از  
این لحاظ است که من در جوانی خودم آنطور که  
لازم بود به امر خدمت نکردم . یعنی وقتی در دامن  
امر بودم یا طفل بودم یا پیر . . .

اینکه فعالیت امری شما در جوانی کاهش  
یافته بود ، معلول علل شخصی بود یا عوامل خارجی  
و مادی باعث آن بودند ؟

ز جمله عللش یکی همین علل روحی بود ،  
علل طبیعی بود ، که اصولاً از مردم دور بودم و یک  
رشته علل دیگری هم داشت که البته چندان قابل  
ذکر نیست یعنی اهمیت ندارد که بشود به آن  
اعتنا کرد . و شاید اگر در جوانی من خدمات خودم  
را اتصال میدادم از کودکی به پیری به وسیله  
ایام جوانی موقتتر از این میشدم . یعنی موفق میشدم  
و حالا موفق نیستم و عدم موفقیتم جبران میشد و  
بدین ترتیب توصیه های که من میتوانم بجوانان عزیز  
بکنم اینست که هیچوقت خودشانرا از تشکیلات دور  
نگه ندارند . با همه رنجها ، با همه زحمتهای  
خدمت در تشکیلات را استقبال بکنند ، نه تنها  
بعنوان خدمت به امر ، بلکه بعنوان خدمت به  
خودشان ، به عنوان وسیله ای برای تهذیب روح  
خودشان ، برای تربیت روح خودشان ، برای  
بدامن اجتماع انداختن خودشان ، از این لحاظ

و از این راه راین مطلب را غنیمت بشمارند و بدانند که خدمت در تشکیلات داری شغایبخش است برای زندگی‌شان، یک عامل تربیت است برای شخص خودشان، گذشته از اینکه وسیله خدمت است به دیانتشان و جامعه روحانی‌شان.

■ میگویم: "استاد، شما فرمودید "من جوانی نکردم، چون بازی و تفریح نکردم و اغلب بمطالعه میپرداختم." در حالیکه من تصور میکنم چون طبایع اشخاص مختلف و روحیاتشان متفاوت است، لذا نباید آنچه را که در عرف یک عده حتی اکثریت، به جوانی تعبیر میشود، یعنی ورزش و بازی و از این قبیل را - صرفاً "جوانی کردن نام نهاد بلکه بعقیده بنده حتی کسیکه روحیه‌های انزواطلب و مردم‌گریز دارد و بیشتر بمطالعه مشغول است، و پیوسته در تکمیل قوای معنوی خود میکوشد، هم، بحد اکل جوانی میکند."

۱ لبته ولی بشرطی که آن حالتی را که بنده عرض میکنم و از آن تعبیر میکنم به اینکه جوانی نکردم، بهشان دست ندهد و آن حالت افسردگی است، حالت ملال و حالت کدورت همیشگی است یعنی از دست دادن نشاط، نداشتن هیجان نداشتن شور، این چیزهاست که بنده عرض کردم اگر نباشد باید گفت که جوانی در بین نیست و در سنین جوانی من فاقد شور و هیجان و نشاط لازم - برای زندگی بودم.

■ اشاره‌ای داشتید به افسردگی و ملال، من باین نتیجه رسیدم که حضور و خدمت و شرکت در تشکیلات امری، بنحو حیرت‌آوری مورث نشاط و فرح برای ماست. یعنی حتی اگر ما پیش از شرکت در یک تشکیل هم دچار افسردگی و یاس باشیم، در متن جلسه که هستیم حالتی بمادست میدهد که هرچه باشد، لااقل ملال نیست. این استحاله را از نظر روانی و اجتماعی چگونه توجیه میفرمائید؟

۲ مانظوری که عرض کردم اصولاً خدمات تشکیلاتی خودش دواي شغایبخش است یعنی وارد شدن در تشکیلات اصولاً نجات میدهد. شغای میبخشد و از جمله رفع ملال میکند، خود بخود، چرا که اصولاً ملال راهمان بخود رفتن و در خود بودن و با خود زیستن تعبیر میکنیم. مخصوصاً انسان از ترس اینکه مبادا بوضع بیفتد که آن وضع رادوست ندارد همیشه سعی میکند خود را در یک حال نگه دارد که مبادا تجدید وضعیت ناراحتش کند و همین بريك حال و بريك وضع ماندن است که ملال نامیده میشود. در خدمات تشکیلاتی وارد شدن، انسان را از وضع خودش خارج میکند و طبیعاً نمیگذارد در یک حال بماند و اصولاً همین ترس از تجدید وضعیت است که ممکن است بعضی‌ها را از تشکیلات دورنگه دارد.

و بهمین سبب است که نباید ترسید از اینکه مبادا ما در خدمت تشکیلاتی با احبای روبرو شویم و در وضع خدمت اجتماعی قرار بگیریم و ناچار تجدید وضعیت پیدا کنیم و این تجدید وضعیت ناراحتمان بکند. نباید دوست داشته باشیم که در یک حال بمانیم زیرا یک همچو حالی وقتی که ادامه پیدا کرد به ملال می‌انجامد و این ملال عواقبی دارد که آن عواقب بیشتر از خودشان ناراحت‌کننده است.

■ آقای دکتر احبای موظفند دنبال علومی که به حرف شروع شده و به حرف تمام میشود نروند تا آنجائی که بنده بخاطر دارم جنابعالی در یکی از مقالاتان در آهنگ بدیع‌باین مطلب پرداخته بودید. ممکن است در اینجا هم اشاره‌ای بفرمائید؟

۳ باید این سؤال مناسبی داشته باشد با کار خود من برای اینکه کار من شاید از جمله مطالبی و از جمله علومی است که بمحرف شروع میشود و بمحرف تمام میشود، چون من بمفلسفه توجه کردم...



سخن استاد راقع میکنم: " البته بنده با این نظر مخالفم زیرا که در تحلیل نهائی فلسفه بهیچ وجه به چنین نتیجهای نخواهیم رسید زیرا که فلسفه و حکمت میتواند، محرک فکر و مصحح اندیشه باشد، شور بیانگیزد و برافروزد . . . "

بنا بر این می شود مطالب عقلی یعنی مسائل فلسفی را هم بصورتی در آورد که محرک فکری باشد مفید فایده باشد و هادی انسان در راه معرفت باشد، روی طرف حقیقت ببرد و خواه ناخواه به تحصیل سعادت باطنی نوع انسان کمک بکند و میشود بصورتی در آورد که جز لفاظی ثمری و حاصلی نداشته باشد و در اینجا معیار، تعالیم امر است. بدین معنی که وقتی ما تحصیل حکمت، فلسفه و علوم انسانی میکنیم باید ببینیم آیا این در راهی هست که موازی باشد با راهی که امریهائی نشان داده یا نه؟ آنوقت میبینیم که واقعا مفید فایده است.

بنا بر این می شود مطالب عقلی یعنی مسائل فلسفی را هم بصورتی در آورد که محرک فکری باشد مفید فایده باشد و هادی انسان در راه معرفت باشد، روی طرف حقیقت ببرد و خواه ناخواه به تحصیل سعادت باطنی نوع انسان کمک بکند و میشود بصورتی در آورد که جز لفاظی ثمری و حاصلی نداشته باشد و در اینجا معیار، تعالیم امر است. بدین معنی که وقتی ما تحصیل حکمت، فلسفه و علوم انسانی میکنیم باید ببینیم آیا این در راهی هست که موازی باشد با راهی که امریهائی نشان داده یا نه؟ آنوقت میبینیم که واقعا مفید فایده است.

میدانم که وقت گرانبهای استاد را بسیار گرفته ام اما دریغ میآید که به این زودی - محضر گرم و آموزنده اش را ترک کنم، میدانم که باید بکارهای اداری محفل امیرآباد برسد معذک از او اجازه میخواهم که دو سؤال دیگر مطرح کنم، با لطف و صفای بی همانندش صحبت از خدمتتون بودن گفتگویمان میدارد و بمن پروای سئوال و سئوالهای بعدی رامیدهد:

میگویم:

آقای دکتر سئوالی برای من پیش آمد و آن اینست که با توجه به اینکه فلسفه اصولا " باید تکاپو باشد، یک تحقیق و جستجوی دائم باشد و اسیر هیچ فکر خاصی نشود و با توجه به مسائلی که جنابعالی فرمودید آیا تدوین فلسفهای منطبق با دین، مسائلی از قبیل آنچه را که در دوره اسکولاستیک پیش آمده بود، پیش نخواهم آورد؟

البته در ایران دیگر یک همچو اوضاعی پیش آمده یعنی فکر متحجر شده است به این مناسبت که در خدمت دین درآمده. اما باید توجه بفرمائید که تعالیم دینت بهائی در اصل تعالیمی است که درست نقطه مقابل همین

همان حکایت عالم بی عمل و زنبور بی عسل سعدی . . .

مثلا همین حکمت و سایر معارف مشابه آن در قرون وسطی بصورتی تعقیب میشد که واقعا لفاظی بود و درید و ظهور جمال مبارک در ایران بچنین وضعی کشیده بود و همه معارف معقول و منقول در ایران بصورتی درآمده بود که بحرف شروع میشد و بحرف تمام میشد. در قرون

نتیجه‌ایست که قبلاً در ادیان دیگر گرفته شده یعنی آنچه در اینجا مطمح نظر است تحسری حقیقت است و این تحری حقیقت مدام باید وجود داشته باشد، و مطابقت دین با حکم عقل است و اینکه دین نباید سد راه پیشرفت علم باشد و اینکه دین نباید موجب تعصب باشد. مسئله‌ای که فرمودید در صورتی پیش می‌آید که ادیان نسبت به یک اعتقادی تعصب ورزیدن را لازمه خود بدانند ولی دیانت بهائی برای مناسبت که مانع از نسبت به چیزی تعصب داشته باشیم.

بنابراین وقتی فلسفه بهائی برای اساس تدوین بشود - که باید هم برای اساس باشد - هیچوقت نه تعصب، و نه تقلید می‌آورد. چون از جمله تعالیم اساسی دیانت بهائی که در فلسفه خاص بهائی پیش بینی و تکمیل خواهد شد همین مسئله ترک تعصب و تقلید است. و هیچ مخالفتی هم بین احکام دین و احکام عقل نباید باشد. وقتی مینا و اساس دیانتی این باشد، فلسفه‌اش هرگز آن رکود و جمودی را که در ادیان قبل پیش آمده بود پیش نخواهد آورد مگر اینکه همانطور که عرض کردم عجله بشود یعنی تعالیمی که منطبق با تعالیم دیانت بهائی نیست بایک تحقیق ناقص بصورت فلسفه بهائی تدوین بشود که ممکن است اشکالاتی پیش بیاورد.

اساسشان بر این است که رفتار انسان بحکم علل و عوامل ایجاد شده بنابراین سلب اختیار و مسئولیت از انسان میکند و حال آنکه دیانت بهائی که اقتضای مسئولیت روحانی را برای همه اشخاص مینماید و بهمین جهت هم اقتضای مختار بودن انسان را در اعمال اخلاقی میکند، نمیتواند خودش را پای بند علل و عوامل و معتقد صرف به اینکه اصل علل و عوامل و شرایط است نه اختیار اشخاص و اراده و ایمان آنها، بکند. پس بنابراین اصولاً فلسفه‌ای که اعتقاد به روح و خدا و مخصوصاً اعتقاد به صلح و اخوت و وحدت در آن باشد البته به تعالیم بهائی نزدیکتر است منتهی بدون اینکه بتوانیم بگوئیم که مشابه تعالیم بهائی است بهمین جهت برای رفع سوء تفاهم و بخاطر اینکه جوانان بهائی به هیچ فلسفه‌ای بعنوان اینکه مشابه تعلیمات بهائی است روی نیاورند اجازه بدید که زکری از هیچ فلسفه‌ای بعنوان مشابه تعالیم بهائی نکنیم.

از استاد تشکر میکنم. با مهربانی با من دست میدهد، هنوز تحت تاثیر نفوذ کلام و جاذبه کم نظیرش هستم، از پله‌ها بسرعت پائین می‌آیم و به خیابان میروم اما گویی هنوز در محضر استاد هستم. . . . .

سیروس مشکی

بعنوان آخرین سؤال از استاد میپرسم :  
از میان مکاتب مختلف فلسفی کدام مکتب را تا حدودی مشابه فلسفه دیانت بهائی میدانید ؟

تقریباً باید گفت که هیچ فلسفه‌ای مشابه تعالیم فلسفه بهائی نیست یعنی فلسفه بهائی با همه فلسفه‌های دیگر متفاوت است منتهی بهتر است بگوئیم کدام فلسفه دورتر است از امر بهائی؟ فلسفه‌های مادی، هم به این مناسبت که انکار روح و خدا لازمه این فلسفه‌هاست و هم به این مناسبت ۹۹ که اساسشان بر "دترمینیسم" است یعنی

# Nightingale of Paradise

Words and Music:  
Russ and Gina Garcia

Am G Am  
Night - in-gale of par-a-dise, you sing of love.  
Night - in-gale of par-a-dise, you sing of joy.

Am D Am  
Flood - ing all the world with light.  
Flood - ing all the world with love.

Am G  
Heed - less men hear not your song... of life e-  
Sing - ing out your song of peace and brother

Am F  
ter - nal. They're lost in the  
hood, With hope for

G Am  
dark of night,  
all from a - bove.

# نغمات آسمانی

ترجمه س. ر

بلیبل فردوس

ای بلیبل فردوس نغمه عشق ساز کس

عالم همه پر از نور

مردم غافل از شنیدن نوای حیات سرمدیت محروم

گنگشته در ظلمت شب

ای بلیبل فردوس آوای سرور بلند کس

گیتی همه پر از عشق

سرود صلح و برادری باوج رسان

با امید از عالم بالا برای همه



اجتاهت قطعیت نباید بیسج خربی داخل شوند و در امور سیاستیه مدافعه نمایند

## فهرست

« حضرت عبدالبهاء »  
صفحه

۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲- توفیق در تبلیغ ..... امة البهار و حیه خانم (ترجمه: ابوتراب سهراب) ۳

۳- جناب ابن اصدق ایادی مکرم امرا عظم (قسمت اول) دکتر شاپور راسخ ۱۴

۴- مفهوم زندگی استان و ودکاب ..... (ترجمه: ع بشیرالمهی) ۱۸

۵- سلطان کلمات کمال الدین بخت آور ۲۸

۶- شعر (پناه) از عندلیب ۳۲

۷- سیاهی چشم ع - صادقان ۳۳

۸- اخبار مصوّر ۳۷

۹- متحد المال محفل مقدس ملی ۴۰

۱۰- قسمت نوجوانان ۴۳

# آهنگ بدیع

سال

۲۷

شماره های ۸ و ۷

هفدهم شهر العزّة تا نوزدهم شهر القدره ۱۲۹

مهر و آبان ۱۳۵۱

مخصوص جامعه بهائی است

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنا بجز محمد عبده

بوالعجب

در مقدر بیدایت کبریا حضرت احدیت هر چند از سر تا سر یک و معدن از سر تا سر یک  
و لایه بر لایه تو هستی اوست و عجز و خوار استی از زبیر گوید او که در ستمهاست در صحنه ستمهاست  
جلو نماید جوهر تقدیس تریه تحقیق باید و چنانست فعلانیه در یک روحانیه نورانیه  
حقیقت تشبیه و توصیف واضع و مشکاک لعل لاله ذات بخت از سر و در صف ستمهاست  
آن ساحت نه آن ستمزیه را جلوه و نه آن تشبیه را خنده پس باید قدم از عالم ستم و عدم  
غیبی قدم بر سر برداشت و در عرصه گذاشت که این ستمز و ملامت را هر چه درین  
و تفکرات را در نظر نیست

# توفیق در تبلیغ

بقلم ام‌الیهابا روحیه خانم

ترجمه: ابوتراب سهراب

تلخیص: آهنگ بدیع

مردم راه ظاهر را زیباترین راه به پرتگاه ختم  
میشود برمیگزینند و فقط معدودی راه باریک  
ناهموار سلامت را که جلوه ظاهری ندارد انتخاب  
میکند. مایه‌ایان که دائماً درصدی  
موهبت گرانبهای خود را گاه در مقام مهاجرت  
به مناطق بعیده و گاه بعنوان مبلغ سیار و یا  
عضو لجنه‌های محلی ناحیه‌ای و یا ملی و لجنات  
مشترک در بین اینها بشرانفاق کنیم از این  
وضع بشکفتی درمیآئیم. آیا همه مردم بر راستی  
نهی بینند و یا اشکال در خود ما است؟

غالباً تعجب میکنیم که چرا با وجود یک  
علاج تمام آلام جهان در دست ما است جهان  
از بندیرفتن آن احتراز میکند. گاهی این موضوع  
بسیار ما عیور کنند است. ما به آن شخصی  
میانیم که علامتی در دست گرفته بر سر و راهی  
ایستاده است. بر روی علامتی که در دست  
دارد نشانه‌ای بسوی راست ترسیم شده که روی  
آن نوشته است "راه نجات" و علامتی سمت  
چپ را نشان میدهد که روی آن نوشته شده  
"خطر پرتگاه" ولی عملاً متوجه میشود که اغلب

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

بطور کلی جواب آنستکه اولاً " در این روزگار نوع انسان بی تردید در طریق انحراف مشـسی مینماید و در مقام مقایسه با موازین طبیعی و ذاتی حائز سلامت کامل فکری نیست و ما خود نیز فرسنگها با آنچه که بر راستی بایستی با شیم فاصله داریم . عدم اطاعت کامل از قوانین الهی از جانب خودمان جریان موفقیت ما را به کنـدی و بطـوء میکشاند .

بررسی کوتاهی ها و نارسائیهای عمومی چند ان کار مشکلی نیست . اولین این نارسائیها لامذهبی است . حضرت به الله فرمود : " قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده " حضرتش این موضوع را مدتها پیش بیان فرمود و جریان زمان هنوز به طی مسیر انحرافی خود ادامه میدهد امروز اعتقاد بخداوند از زمانی که حضرت به الله این بیان مبارک را فرمودند بسیار کمتر شده است و از آنجا که منشاء حیات روحی انسان خالق اوست بهمین جهت بیشتر مردم از بیماریهایی که نتیجه فقر روحانی و کم اعتقادی بخداوند است رنج میبرند . آنها از پشت کردن بخدا غم راضی نشده و برای خود بت هایی نظیر نژاد پرستی - انواع ایسم ها و غیره درست کرده اند . این بت های ساختگی اگر چه اغلب آرمان خواهی انحرافی پیروان خود را تحریک میکنند ولی در آنها هیچ نیروی بازدارنده ای نیست . دست آورد این خدا ایسان نفرت و نخوت و تعصب و خشونت است . فلسفه های ناقص آنها هیچ تاثیر اخلاقی مثبتی بر ابناء بشر ندارد .

امروز روز حاکمیت همه آزاد بیهای ناصواب و مغلوبیت همه آزاد بیهای پسندیده و صواب است . ضد یهود یا ضد نژاد سیاه بودن ناسیونالیست افراطی بقیمت فناء بقیه جهان بودن - مدافع د و آتشه سیستمهای دیکتاتوری بودن - غلام بی چون و چرای غرائز و شهوات بودن - طلاق دادن بدون علت - الکی بودن و تروریست بودن آزاد است . جای بسی تأسف است که در این دوران در همه این کارها آزادی وجود دارد ولی انسان آزاد نیست متقی و پرهیزکار باشد بدون آنکه استعجاب را برانگیزد آزاد نیست بدون قید و بند تشریفات و بدون آنکه احساس کند یک جانی فراری است که غالباً همینطور با او رفتار میشود در کشوری دیگر تعطیلات خود را بگذراند - آزاد نیست که شراب نوشد و منغور و مطرود اجتماع واقع نگردد - آزاد نیست که با آرامش و طیب خاطر فرائض مذهبی خود را بجا آورد ، بدون آنکه او را دیوانه و یا محجور بدانند . امروزه در بسیاری از کشورها مردم از فطریترین و معصومانهترین آزادیهای بشری یعنی آزادی معاشات و مدارای با دیگران محرومند . شکلیا و سازگار بودن با خیانت مترادف است . در این مورد هیچ حداقتدالی وجود ندارد .

به هر روزنامه ای که این روزها نگاه کنیم باسانی میتوانیم وضعیت جهان را دریابیم . درک این مسائل چندان غامض نیست . ما از طریق آثار حضرت به الله - حضرت عبدالبها و



حضرت ولی امرالله یی میبریم که جاره نهائی در دلهای انسانو از درون بلا رح خواهد نمود . نژاد انسان هنوز از انتخاب راه امن وی نا هموار عقل طافره می رود و به سهولت طریق صلاح را بسر نمیگزیند . چنین بنا می رسد که با انتخاب طریق انحراف از شاهراه به پرتگاه و از پرتگاه به جهنم رنج ، رنج عمیق جهانی و همه گیر سرنگون خواهد شد و در چنین مرحله است که با اتحاد جهانی خواهد رسید نه برسر میسر مذاکره . بشریت از اقدام عاقلانه طافره می رود ولی بهر حال بر اثر اعمال جنون آمیزی که می کند مجبور خواهد شد که روز برسر عقل آید .

بنابراین معلوم است که چراتعداد بیشتری از مردم بهائی نمی شوند و به ندان ماکوثر فسرا نمیدارند و پاندرتا آنها میشوند با تمام ایس احوال مانا گزیریم عذرا راهنمایی را در دست گیریم برسر دوراهی بایستیم و امر را به توده های مردم ابلاغ کنیم . این مسئولیت اخلاقی ما است . ما نباید بیسائیم . پرتگاه و جهنم سوزان آلام بشری بایستی همواره مارا بیدار و هشیار نگاه دارد . باید بکوشیم هر چه بیشتر مردم را بسوی خویش جلب کنیم . سود اقدام مثبت منطقی و اخوت و محبت . این یکی از جنبه های مسئله تبلیغ و در عین حال مهمترین آنهاست .

### ● و اما درباره خود مان

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

در حاشیه همین جهان مافرار داریم . حضرت بهاءالله میفرماید :

" اگر مومنان به آنچه که ما آنان را به آن امر فرمودیم مشغول بودند امروز همه جهان بهر دین

امر مرتدی شده بود " . ( شرحه ) حضرت بهاءالله این مطالب را حد و حدیقون پندار بیان فرمودند . همین جمله کافیست که حتی حساب شب را برای تمام عمر حرام کند . زیرا از اینجا آشکار میشود که صائب بشریت همه از انحراف خود اوسر چشمه نمیگرد بلکه به نفعی که در ما پیروان حضرت بهاءالله موجود است نیز مرتبط میگردد . اگر یکایک مافکرا " و روحا و عملا بهائی واقعی بودیم اینک توده های بشر غافل و رطل مرد آمده بودند . هربار که ما بر مردم دنیا نثار می افکنیم فقط بواسطه آن اندک رجحانی که از لحاظ روحانی بر سایر مردم جهان داریم بخود میبایستیم ولی اگر خود را با آنچه که میبایست بودیم مقایسه میکردیم و متذکر میشدیم که مثل اعزای ما شخصیتی چون حضرت عبدالبها است از این تفاخر پشیمان میکشیم . ما اهل بهابایستی از لحاظ روحانی بهلوانانی برومند باشیم حال آنکه افراد قصیر القامه از هستیم که فقط چند بند انگشت از نژاد انسانهای ناقص الخلقه ای که سطح کره زمین را فرا رفته اند بلند قامت تریم . چرا ؟ اول دلیل آنست که ما برستی با تعالیم وسیع بهائی آشنائی نداریم . ما پیروان صمیمی امرالله هستیم ولی نمیتوانیم ادعا کنیم که پیروان مطلع امر هستیم . در مقام مقایسه با جهانی که حضرت بهاءالله بر ما مکشوف ساخته جاهلانسی پیش نیستیم و باینتر از ده درصد از آثار امر آشنائی نداریم . ما در زمانی مطلبی گفت که هنوز در کوشش طنین انداز است ، تعالیم امر در حکم دانشگاهی است که من سی وهفت سال است در آن درس میخوانم و هنوز فارغ التحصیل نشده ام .

ولی با وجود نقصی که در رسالومات ما هست  
 هر یک از ما حتی بی نهایتی تازه تصدیق آنقدر  
 میدانند که در زندگی خود تمولی ایجاد کند و امر  
 را بد یگران الفاء نماید . محورتعالیم حسیق  
 عهد و میثاق الهی است . میثاق عام که ما  
 من شناسیم عهد و است که خداوند از طریق  
 پیامبران با بندگان خود بسته و مشعر است  
 بر اینکه او ما را بخرد و آنچه خواهد گذاشت بلکه  
 راهنمایی خواهد فرستاد تا ما را بمعرفت وجود  
 و قرب ذاتی رهنمون گردند . میثاق خاص که  
 مختص ظهور حضرت بهاء الله و جوائکوی مقتضیات  
 دوران بلوغ عالم میباشند در حکم خمیر است که  
 در شریانهای احوال الهی در جریان است و قالب  
 پیولا دین است که نظم جهانی اداری الهی را  
 که نظام حاکم بر جهان آینده خواهد بود برپا  
 نگاه خواهد داشت . این عهد و میثاقی است که  
 حضرت بهاء الله با ما و با حضرت عبد البهاء بسته  
 و از طریق حضرت عبد البهاء بحضرت ولی امر الله  
 منتقل شده . حضرت بهاء الله ما را پس از صعود  
 مبارک بحال خود نگذاشت و پسر از روح از  
 هیکل عنصری جهان خاکی را از راهنمایی ربانی  
 و قیومیت الهی محروم نساخت بلکه ردای او  
 بعلامت هدایت مصون از خطا و حق تبیین نصوص  
 الهیه اول بر شانه های جانشین و وصی منصوبش  
 حضرت عبد البهاء و سپس حضرت ولی امر الله قرار  
 گرفت

وقتی شخص مؤمنی این حقیقت را دریابد  
 و دلنرسوی امر الهی کشوده شود و عشق  
 حضرت بهاء الله و میثاقش در دل او جای گیرد  
 آنگاه است که میتوان گفت جان کلام را درک کرده

است . خرد و دانش را اصلاح رفتار و کردار  
 مکمل این حقیقت است . به همین دلیل گاه یک  
 شخص بیسواد یک شخص کر و لال حتی کسی که  
 فاقد رشد کامل عقلانی است بشرط آنکه پایه های  
 اساسی ایمان در وجود او استوار شده باشد او نسد  
 ایمان داشته باشد و حضرت بهاء الله را مظهر  
 الهی بشناسد و یقین کند که در دوره ظهور او  
 نیز عالم در ید اقتدار اوقی خواهد ماند و از  
 طریق حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امر الله  
 بهیود حیات عالمیان ادامه خواهد یافت  
 میتوانند یک بهائی واقعی و کامل باشند .  
 براساسی اگر خوب بیندیشیم این نوید بخش ترین  
 جنبه دیانت ما است .

کسی که دیانت را میپذیرد و بهرو آن میشود  
 این حقیقت را قبول میکند که بنیانگذار و پیاسیر  
 آن برحق بوده است زیرا حضرتش آئینه حقیقت  
 خداوندی است و بنا بر این مطلقا ملهم از ذات  
 الهی است .

بفرموده حضرت مسیح : کلامی که میشنوید  
 از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد .  
 ( انجیل یوحنا باب چهارم هم آیه بیست و  
 چهارم ) و همچنان که حضرت محمد «و» آید  
 سوره های قرآن را با کلمه «قل» شروع میکند تا  
 بنمایاند که این نه خود اوست که سخن میگوید  
 بلکه سخن خداوند است که خطاب ب مردم ادا  
 میگردد . یهودیان - مسلمانان - مسیحیان همه  
 بتقدیر متون آسمانی خود معتقدند زیرا آنها  
 را ندای الهی میدانند - ما نیز در مورد حضرت  
 بهاء الله به همین گونه می اندیشیم .

در نیایی که نسبت بوجود خداوند شک و تردید میکنند جای تعجب نیست اگر اثبات حقیقت یک پیامبر جدید مشکل باشد نیز عدم قبول موسسه مصون از خطای برای افرادی که بامور روحانی از خود علاقه نشان نمیدهند تعجب آور نیست.

امربهای تعالیم عالیهای جامعه انسانی اهداء کرده است. ما دارای یک سلسله قوانین اجتماعی - اقتصادی - اخلاقی و سیاسی و ارزشهای بین المللی هستیم که بی مثل و نظیر است. ما امام که شخص از عان و اعتراف نکند که سرچشمه این تعالیم یک منشاء و مبداء مافوق انسانی یعنی خدائی دارد نیروی حیاتی این تعالیم نادیده گرفته شده است.

زمینه رسیدن اندیشه شیروانی هستند که غران و دما منافع میثاق الهی بوده اند و اگر به بررسی سوابق امربهای در دما من آنها بپردازید در خواهید یافت که آنان خود اخلاف شیروانی هستند که از مؤمنین اولیه بوده و بیشتر در زمان حضرت مولی النوری در عهد امر ریشه دوانده و در دوره میثاق استوار شده اند. در جهان بطور کلی و در جهان امر بالا خص همه چیز محک زد میشود و فقط مؤمنین محک زده هستند که از هرامتحنانی موفق بیرون می آیند. اینگونه مؤمنین بدرخت تناوری میمانند که از خاک حاصلخیزی که در آن ریشه دوانده اند یعنی میثاق الهی غذای مناسب روحانی دریافت میدارند.

### ● اولین قدم

### ● میثاق الهی و تبلیغ

اهمیت میثاق الهی بخصوص آنجائی که مربوط به تبلیغ میشود حد و حضری ندارد. قبل از اقبال بامر الهی از میان همه اموری که فرد دانا یا نادان قبول کرده یا اینکه هنوز برای قبول آن رشد کافی نکرده یکی هم مسئله میثاق الهی و مسائل مربوط به آن است. بدون درک میثاق الهی فرد بهائی چون درختی است که ریشه ندارد. اولین باد مخالف و اولین امتحان ممکن است او را از امر دور کند. این یک مسئله جالب است که در عین حال میتواند برای کسانی که امر را تبلیغ میکنند آموزنده باشد. اگر بشماره کار تبلیغ در طی ده تا بیست سال اخیر توجه کنیم خواهیم دید که جلوداران سپاه تبلیغ و آنان که به بیشترین و عالیترین نتیجه ها در این

در امر تبلیغ باید ها و نباید ها بسیار است. بمحض آنکه هر فرد مؤمن بهائی دهان خود را باز کند و در صد تبلیغ برآید مسائلی برای او مطرح خواهد شد. من نه تمام این مسائل را میدانم و نه میتوانم بواسطه ضیق وقت و برعایت اختصار به تمام این مسائل بپردازم. پس کوشش خواهیم کرد که از تجارب و مشاهداتی که در این زمینه داشته ام باختصار مطالبی بیان کنم. زمانی شنیدم که یک خانم بهائی در زمینه امر تبلیغ مثال بسیار ساده ای زد. او گفت تعلیمات دینت مابه فروشگاه بزرگی میماند که در آن همه چیز از بیانو گرفته تا دستکام تخم مرغ زنی توان یافت وقتی کسی به فروشگاه میآید قطعاً میخواهد چیزی بخرد آیا قابل قبول است که ما نتوانیم خواسته مشتری را تأمین کنیم؟ این عقیده

بسیار جالبی است زیرا بمجرد آنکه کسی کنجکاو باشد و در چار سرعت سرسام آور زندگی نشده و یا در رکود و جمود مطلق فرو نرفته و یاد رکود پسندی غرض نکرده باشد یا احتیاط رکوشه ای از دیانت خود دار و در او اراد داریم، یکی از بزرگترین مشکلات ما آنست که در وهله اول تشخیص نمیدهیم متحری چه احتیاجی دارد ثابتوانیم درصد رفع آن برآئیم، بعضی از مایل اصل را فراموش کرده ایم که متاخری را خدای نکند نمیتوان دوباره آنرا بر کرد، آن متحری که بمجالس مسا میآید و یا گاهگاه در مسیروا قرار میگیرد معمولا "پر و ناراضی است، ما حتی با او اجازه نمیدهیم محتویات ذهن خود را پیشتر ما خالی کند و در نتیجه از تردیدها و تناقضها و تضادات گوناگونی کسه ذهنش را انباشته رسانی باید ریزین در سراب سؤال او را داریم میل داریم آنرا بسه او تحمیل کنیم، این روش ندرتا "موفقیت آمیز است، چرا؟ زیرا از پیش جایی برای آن جواب فراهم نیامده و ما میخواهیم عقایدش را بوی القاء کنیم پیش از آنکه او بتواند برای آنها جایی در مغز خویش که انباشته از آراء و عقاید دیگر است پیدا کند.

ما چون تا بیجان هستیم و آنان که نزد ما میآیند بیمارانند، داروی دردها پیش ما است ولی اگر خود ما مریض بودیم و نزد یک دکتر میرفتیم از او چه توقعی داشتیم؟ توقع داشتیم کسه بدردها و مشکلات ما با قدرت کامل گوش دهد ولی اگر این دکتر بجز اینکه وارد مطبش شدیم شروع بتمریف و توصیف حال خود کند و بگوید کسه وقایع آینده جهان چه مسیری را طی خواهد کرد و یا مثلا "بشرح خوابی که همسرت شب پیشتر دیده است بپردازد آیا چنین رفتاری را دوست خواهیم داشت و به تجریز او توقعی خواهیم

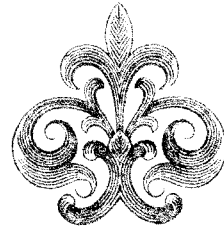
نهاد.

بخش عمده ای از تبلیغ را منفر خوب گسوسش دادن تشکیل میدهند، اگر شما بدسخنان کسی که میخواهید او را تبلیغ کنید خوب گوش فراد دهید و بدانید که براساسی محتاج چیست و چه میخواهد آنوقت میتوانید با اطمینان خاطر از گنجینه فرهنگ امر آن مطالب را که او خواهد آن است بیرون آورید و تسلیمش کنید، ولی مقاصفانه مسا حتی در امور دیانتی پیرو هوسها و سرگرمیها و سلیقههای شخصی خود هستیم و این ترتیب گناه شخصی که کاملا در اکثر مسائل اقتصادی است به یک بهائی برمیخورد که هم ضمن مسائل غیر دنیوی و ابندی است، او در گمر مسائل نظیست در ستمزد ساعات کار تجارت آزاد و سرکت در سود کارخانهها است مبلغ مسائل روح و بازگشت آن بصوی خداناطق است یا کسی که صداهایی میشوند و در عالم روایا تصوراتی دارد و نگاه خود را در جهان دیگری احساس میکند یا سعی میکند بر زور یک بهائی برخورد میکند که میخواهد در اولین وهله همه این خیالات خام را از مغز او بزداید و بشرح و بسط امتیازات عملی و دنیایی نظم جهانی بهائی بپردازد.

وقتی کسی چیزی میخواهد حتی اگر آن چیز یک ماشین تخم مرغ زنی باشد مورد احتیاج آنسی او است پس هر چه میشود باید با او بدعید، اگر شما در فرهنگ امر آنقدر ورزیده نیستید که بسسه سئوالات شخصی پاسخ دهید که تعلق خاطر او بیشتر بمطالب اقتصادی است یا وقتی با یک دانشجوی روانشناسی برخورد کردید و قادر نیستید با مهارت به بیان و حل مسائل او بپردازید پس لا اقل آنقدر منصف باشید که بمحدودیتهای خود اعتراف کنید و انسان حقیقت جوئی را کسه بشماروی آورده است نزد کسی بفرستید کسه

تخصص در مطالب امری با موضوع مورد بحث  
تطبیق کند .

تبلیغ درسی است از انضباط ، درسی است  
برای رفع خود پسندی ، تبلیغ موفقیت آمیز  
مستلزم آنستکه شناسخ خود را مهار کنید و اراده  
خود و نظایرات آن را در بند نگاه دارید و بسه  
ابزار گیرند ، حساسی تبدیل شوید که کوچکترین  
ارتعاشات افکار مخاطبان را بتوانید ضبط کنید .  
اگر شما از جان و دل بگفتار مخاطبان گوش دهید  
در راهی اورا تشخیص خواهید داد و سپس سر از  
طریق این همدردی پیام امر را باو ابلاغ خواهید  
کرد .



### ● کوشش دسته جمعی

### ● نسبت بدیگران صمیمانه علاقه مند باشید

فرق است بین آنکه شخصی را راه  
تبلیغ کند و پیروزی راهم از آن خود مازد بسا  
آنکه اشخاصی را که در شرف تسجیل هستند  
بدون اینکه واقعا قادر باشد شخصا آنها را  
تبلیغ کند ، راهنمایی نماید . از آنجا که مسن  
تصور میکنم مثالهای زند ، همیشه پیش از فلسفه بافی  
به ارای تائیر است در اینجایه فکر و نمونه  
میبرد از م که در طی دوران تربیت امری خود با آن  
مواجه گردید ه ام :

علیقلیخان که خود سخنران قابل بود یکشب  
برای گروه بزرگی از اشخاص برجسته در منزل  
شخصی خود سخنرانی میکرد و قش حرفهایش  
تمام شد از من خواست که سخنانی در تعقیب  
گفتار او بیان دارم و من از این موضوع بسیار نگران  
شدم و پسر از برهم خوردن جلسه از او پرسیدم که  
پس از چنان سخنرانی غرائبی بچه دلیل از من  
خواسته است که چیزی بگویم . او گفت وقتش یک  
گروه خاص حتی بعد از ولانی گوش بسخترانی  
شخصی فرادارند همیشه بخشی از آنان از

چه بسیار اتفاقی افتاده که یک بهائی را  
فوق بینیم که با چشمان بران و رضایت خاطر  
اظهار میدارد . هم الان پیام حضرت به الله  
را ابلاغ کردم - بله - شاید شما پیام حضرت  
به الله را ابلاغ کرده باشید ولی آیا کسی که  
پیام را باو ابلاغ کردید آنرا جذب کرد ؟ او از  
شما چیزی میخواست آیا همان چیز را دریافت  
نمود و یا تنها شما خود را با ابلاغ پیام الهی راضی  
احساس نمودید ؟

غالب اوقات حضرت عبدالبهاء در برخورد  
با مردم چنین میفرمودند :

" حالتان خوب است ؟ خوشحالم ؟ "  
علاقه صمیمانه ایشان گسترش مییافت و همواره  
مخاطبان را چون اشعه خورشید در خود میگرفت .  
این علاقه مغرط بکسانی که مخاطب شما قرار  
میگیرند عالیترین روش تبلیغ در همه دنیا است و  
هرگز چیزی جانشین آن نخواهد شد .

شعاع عمل اندیشه سخنگو در میمانند و حال آنکه سخنران دیگر ممکن است باین عده که از حوزه عقاید اولی برکنار مانده اند دسترسی پیدا کنند . من هیچگاه استدلال غلیظیخان را در این مورد فراموش نمیکنم . این تقریباً از لحاظ محاسبه ریاضی هم قابل تأکید است که یک سخنران از میان صد نفر مستمع فقط بر دل و روح بخشی از آنان میتواند تأثیر کند و این حقیقت در تماسهای روزانه ما نیز کاملاً صادق است . شما ممکن است هرگز نتوانید بر دل و روح فرد معینی شعله علاقه و توجه بر افروزید حتی اگر این فرد شوهر و یا زن شما باشد ولی این احتمال برای یک فرد دیگر وجود دارد . یکی از بزرگترین نکاتسی که در کار تبلیغ بایستی در نظر گرفته شود همین موضوع است که عمرو را زید باید تبلیغ کند و عمرو ممکن است در شعاع دانش و توانائی تبلیغی شما قرار نگیرد .

خود کاملاً " حدی و صمیمی مینمود ولی در موقعیتی بود که برای تصمیم گرفتن بایستی بحال خود گذارده میشد . مادر م باو گفته بود که دیگر چیزی از تعلیمات دیانت بهائی نمانده است که باو بگوید و حالا دیگر تصمیم گرفتن با او است و درست در این مرحله بود که یکی از آن احبباً ساده لوح در صد درآمد که با اصطلاح کمکش کند و بجای اوت تصمیم بگیرد و با فشار او را وارد جامعه امر سازد . آن دختر آرام ولی آگاه احساس کرد که در این جریان اونیست که تصمیم میگیرد و ناراحتی و سوء ظن بر او حاکم شد و هرگز در زمره مؤمنین در نیامد و روابط دوستانه خود را حتی با خانواده ماقطع کرد .

### ● انظار عموم متوجه ما است

ما بایستی همیشه این موضوع را با خاطر داشته باشیم که حتی آنهایی که بنظر میرسد نسبت به ما کاملاً بی تفاوت هستند با نظری دقیق با اعمال و رفتار ما مینگرند . عده کثیری از مردم هستند که امر را به اندازه کافی میشناسند و بدستورات و تعالیم آن واقفند ولی نمیخواهند رسماً در سلك مؤمنین در آیند بدو دلیل یا هنوز با مرالهی مؤمن نشده اند و یا نمیخواهند به ثبت نام در دفتر سجلات امری خود را در زمره اشخاص مسئول و متعهد در آورند ولی در عین حال مواظب هستند که بدانند ما که ادعای بهائیس بودن میکنیم آیا آنچه میگوئیم عاملیم یا تظاهر میکنیم و واعظ غیر متعظیم . فکر میکنم که ما بهائیان بهیچوجه از توجه وسیعی که با اعمال و رفتار ما

### ● عدم مداخله

در سر دیگری که آموختم عدم مداخله در کار تبلیغی دیگران است . این مداخله ممکن است نه تنها مفید نباشد بلکه نتایج نامطلوبی بسیار آورد . زن جوانی را میشناختم که مدتی بود به مجامع بهائی رفت و آمد داشت و سئوالات خود را با مادر من مطرح میکرد بالاخره او اظهار تمایل کرد که خود را تسجیل کند و فعالیت های امری بپردازد . مادر م با موافقت محفل روحانی بیست جلسه مذاکره نهائیس با وی تشکیل داد و آخرین مطالب خود را در مورد عهد و میثاق و الواج و صایان حضرت مولی الوری با او در میان گذاشت . او دختری بسیار فکور و آرام بود و ظاهراً در تصمیم

میشود آگاه نیستیم و از نظر روانی این مسئله بسیار تکان دهنده است که مردم وقتی می بینند ما مطابق آنچه میگوئیم عمل میکنیم بسیار خرسند میشوند ولی وقتی ما آنچه میگوئیم عامل نیستیم ناراحتی حتی بیزاری آنها نسبت بخود برمی انگیزد وقتی دختر جوانی که فرزند یکی از دوستان بهائی بود و مادرش بسیار علاقه داشت که بسلك مؤمنین امر در آید و قضا را در آرزوهای مهمان ما بود همراه عدوئی که گاهگاه بمجالس و محافل ما میآمدند ولی هرگز اظهار تمایل صریحی به بهائی شدن نمیکردند به ضیافتی دعوت شد بود. من با او باین ضیافت نرفتم زیرا در خانه بکارک مشغول بودم - روز بعد میزبان بمن تلفن زد و بالحنی برآشفته گفت.

" این میهمان شما چه جور بهائی است. ما به او مشروب تعارف کردیم و او هم قبول کرد " البته من بلافاصله گفتم چه دلیلی داشتند که تصور کنند میهمان ما یک بهائی است؟ اضافه کردم که او یک بهائی نیست ولی ما از خدا میخواهیم که او بهائی شود وقتی او این حقیقت را شنید به نشان آسودگی خیال نفس راحتی کشید و این برای من تجربه بسیار گرانبهائی بود. او شخصی که تصور میکرد بهائی است مشروب تعارف کرده بود و این مینمایاند که چطور غیر بهائیان را "ما" در حال محك زدن ما هستند تا به بینند به آنچه میگوئیم عالمیم یا نه و وقتی دید او مشروب پذیرفت خشمگین شد زیرا تصور نیکوئی را که از یک بهائی در ذهن داشت درهم ریخته دید. اتفاقاً آن دختر بعد ها بیک بهائی نورانی و فعال مبدل گردید.

یکی از لائلی که توده انسانیت اینقدر بی ایمان و بی اعتقاد شده اینست که می بیند جماعتی که به کلیسا و مسجد و کنیسه میروند

مخالف آنچه میگویند عمل میکنند. دیانت آنها دیانت زبانی است و دیانت زبانی مرده است. بهمین دلیل است که حضرت بهالله و حضرت عبدالیهما اینقدر در مورد عمل واقفند و سرمشق نیکو واقع شدن تا کید فرموده اند.

اگر ما تعالیم دیانتی خود را با دقتی بیشتر بخوانیم در می یابیم که مطهر الهی در این دوران شرایط ایمان کامل را سخت تر کرده است گذشته فقط کلمه ایمان برایمان دالالت میکرد ولی حالا دیگر کلمه ایمان دلیل کافی برایمان نیست مگر آنکه بزور اعمال پسندیده آراسته گردد.

" امروز جز اعمال پاکیزه و نیکو پذیرفته نخواهد شد."

### ● مؤمن غیر بالغ

مبتدی های خصوصی نسبت به حاضرین جلسات عمومی تبلیغی در درجه دوم اهمیت قرار دارند. عده معدودی از احماء هستند که نمیخواهند و یا خجالت میکشند مردم بگویند ما بهائی هستیم. آنها میترسند که همشاگردیها همکاران و یار و ستان نشان آنها بنظر آدمهای عجیب و غریب نگاه کنند. چنین طرز تفکری تا اشر- آور است زیرا نشانه عدم بلوغ ایمانی این عده است. هر کس در راه امر تازه ای قدم بر میدارد بایستی تا حدی استهزا و تمسخر دیگران را بجان بخرد زیرا مردم بطور کلی چون گله گوسفندند که دسته جمعی بع بع میکنند - میچرند و حرکت میکنند. اگر یک بهائی نفهمد که با درآمدن در سلك بزرگترین، مترقی ترین و سازنده ترین جنبش عالم انسانی از گله ممتاز شده و خود را بمنزله تنسی

کتاب رسائیده بسی تا سفا انکیزاست. البته ما در گذشته که بهائی بایستی با شیور و دهل با اطلاع جهانیان برساند که من بهائی هستم و با آنکه در سده انشریات بهائی را بدست گرفته و هرگز رسیدت شماره با و بدهد ولی بایستی بود که دیگران بهائی بودن او را درک کنند و بهائی با اطلاع درستان و همشاگردیهایش بر آنند که عقاید او اگر مرفی و پیشرفته است بجهت کارمندی که عقاید بهائی است. یا یک کارمند بایستی کاری کند که کارفرمایش و جسدان با او دستکاری و ادب و تعاون و تعاضد او را بهایب امر بگذارد و آنها را مولود این حقیقت بدانند که امر بهائی چنین خصائل را در فرود آوری پرورش میدهد. در جمع درستان، رفتار با هر صمیمیت و تقوی و معاشات و آزاد فکری یک بایستی مصرف او بعنوان بهائی باشد نه کارگری کند که او را بعنوان یک شخص مذهبی که صیب و یافردی عجیب و غریب بشناسند.

است نه حرف ما. در گفتار خوب همه تریکند امروز چه کسی است که از خوبی حرف نزند از هر سو فریاد اندیشه‌ها در خیرخواهان و افکار بشود و ستانه ازینند که عاظین اندازاست و عده و وعیدها است که بزبان چینی و جاپ و اسپانیولی و غیره مردم جهان داده میشود. بسیاری از این مطالب با طرز فکر بهائی مشابه و ناهمبانشه‌ها و طرحها و عقاید امر بهائی معادل است. پس چرا با اینهمه طرحها و نقشه‌های خیرخواهانه کار دنیا با اینجا کشیده است؟ جواب اینست که این حرفها از یشتوانه عمل صادر قانه برخوردار نیست و همه این حقیقت را میدانند. بنابراین راه حل اساسی بلکه منحصر بفرد در تبلیغ امر الهی عمل ما است و قوی دنیا بپذیرد که ما براسستی بهائی هستیم، شیفته و وانه در پی ما بسرا راه خواهد افتاد.

### ● مسئولیت ما

اگر ما براسستی در باره تعالیم بهائی و انتشار آن در بین ابناء این دنیا دیوانه که جنون آسا راه نیستی طی میکند احساس مسئولیت میکنیم و میخواهیم به جهانیان فرصت دهیم این پیام نجاتبخش را بشنود بایستی خود را با امور مبتذل روزمره و عادات متداوله سرگرم کنیم و چون نتایجی که در قفس گرفتار آمده است عمر خود را به اداره رفتن و بازگشتن و تفریحات مسموم نظیر بازی بروج و سرگرمیهای از این قبیل تلف کنیم. نباید اوقات فراغت را تنها وسیله تفریح و تفریح شخصی قرار دهیم بلکه باید از آن بعنوان وسیله نجات نفوس معدود که چون جواهر در معادن

### ● سر مشق

بهائی بایستی طوری بیندیشد، صحبت کند و رفتار نماید که همه بگویند دلیل صمیمیت و تقوی که در رفتار و کردار او گرفتار فلان کمر مشاهده می شود اینست که بهائی است، من او را دوست دارم.

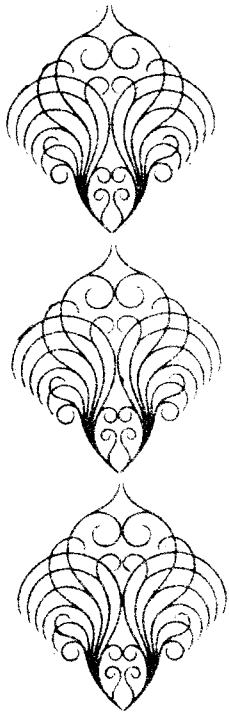
باید بدون آنکه بخواهیم امر الهی را بزرگان الفاء کنیم بخاطر امر در ستانی بیابیم که مردم را نسبت با مرود در نتیجه نسبت با اینست پیروان امر الهی جلب کنیم بایستد رفتار داشته باشیم که اصل مطلب عمل ما



پنهانند و منتظر که بمؤمنان واقعی دردوران  
 این ظهور جدید میل گردند استفاده نمائیم .  
 مسئولیت ما بس خطیر است . بزشگان از این  
 احساس خوب مطلعند زیرا یاد مرصاتی که اگر  
 اندکی بیش در بهبود حالشان میکوشیدند امروز  
 زنده و شاداب در این دنیا بودند بسیاری از آنان  
 را می آزارد ما هم که در کار تبلیغ و اشاعه امر الهی  
 دارای تجاری هستیم همیشه افسوس آن نفوسی  
 را میخوریم که اگر اندکی بیشتر نسبت بآنها عشق و  
 علاقه و تفاهم نشان میدادیم امروز رسلک مومنان  
 امر حضرت رحمن بودند حال آنکه در جریان امر  
 الهی قرار گرفتند بدون اینکه از آن مستفیض و  
 بهره مند گردند . عدم موفقیت در ادای دینی  
 که در قبال بشریت بر زمه داریم شکست گرانی  
 است . آیا میتوانیم از امر عزیز الهی چشم پپوشیم  
 و آنرا فراموش کنیم ؟ اگر امر را ملجاء و پناه خود  
 قرارند هیم بکدام مائنی در آئنده ایام چشم  
 امید بدوزیم ؟ چگونه میتوانیم از سعادت قرب  
 خدا و درك دستورات او و امر او که بزرگترین امتیاز  
 امر حضرت بهاء الله است چشم پپوشیم ؟ آیا  
 کسی در میان ما هست که تصور کند این گنج  
 گزینها را فقط باید برای خود نگاهدارد و از  
 اتفاق و بذل آن بسایر نفوس دریغ ورزد ؟ بی  
 خیال در احساس ایمنی خویش غرقه شود و دیگران  
 را بی یار و یاور و بی اطلاع و بی خبر در ایمن  
 دریای طوفانی بحال خود واگذار ؟  
 امروز شاید ندای ملاحسین در گوش ما  
 از همیشه طنین تازهتری داشته باشد کسه  
 میفرمود :

" ای قهرمانان خدا پای در رکاب توسن  
 خویش کنید "

حیفا ۱۸ مارس ۱۹۴۹



جناب ابن اصدق ابيادى مسكر امر

اعظمى



از جمله ایادی مکرم امرا عظم در دوره جمال  
 قدم جناب ابن اصدق ملقب به شهیدین شهید  
 بود، سلیل حضرت اسم الله الاصدق الجلیل،  
 که مفتخر به خدمات عظیم گشت و متباهی به عنایا  
 لا یتناهی محبوب قدیم شد. نامش علی محمد بود  
 پدر نیک گوهرش ملا محمد صادق مقدس کسه  
 همزیان با حضرت سمندر میتوان امیرا "قدوه  
 العلماء المتبحرین و نخبه الاتقیاء المتقدمین  
 والمتاخرین" خواند و مادر بلند اخترش بی بی جا  
 که بفرموده طلعت پیدان "ازید و حیات طریق  
 نجات پیمود و در ظل شجره مبارکه نشو و نما  
 نمود".

چنانکه جناب ابن اصدق در یادداشتها  
 خود نوشته "در تاریخ هزار و دو بیست و شصت  
 و هفت فرقانی با فطرت ایمان و ایقان به مبشر  
 جمال رحمن به پرتو انوار آفتاب جهانتاب  
 ظهور او بمرصه وجود و مقام شهود آمده و  
 به صرف تأییدات الهیه و مشیت او در ظل سدره  
 امرالهی مستظل گردیده. هنوز کودک بود که  
 در رکاب پدر به بغداد سفر کرد و دیده به لقای  
 مقصود عالمیان منور ساخت. در همان شهر بود  
 که از کلمه مبارک این مناجات حیات بخش در حق  
 "ابن اسم الله الاصدق علی قیل نبیل" صادر  
 گشت: "سبحانک اللهم یا الهی ان هذا عبدک  
 و ابن عبدک الذی حرک انی لجهة احمر  
 عنایتک و سافر فی صفره عن وطنه طلبا  
 للقائک و قطع السبیل حتی دخل فی عرش الدلیل  
 و فاز بنور القرب فی ساحتی عز جلیل و اشراق  
 طلعة جمیل اذا" اسألك یا الهی بان تشریه  
 من لیکن عنایتک لیرفع اعلام نصرته فسی  
 ویتیم فی کبره علی امرک کما قام فی صفره  
 علی حکمک لیتیم برهانک فی حقه و یاخذ  
 نجات القرب بمعنایتک انک انت المقدر علی

ما تشاء و انک انت المحبوب" و هم از آغاز این  
 طفل پرشعله بی پروا را خدمت نبی عظیم  
 خود مخصص داشت.

ظاهرا جناب ابن اصدق در اسفار عیدیه  
 ملازم و صاحب بدو طالب مرتبه بود و احتمالا در  
 برخی از مصائب و بلاهای وارد بر آن مظهر صدق  
 و جوهر صفا مشارکت نمود. از صبیبه آن جناب  
 سرکار لقا شیه خانم شنیده شد که جناب ابن  
 اصدق در خرد سالی بهمراهی پدر گرامی بحبس  
 طهران افتاد و زجر و شکنجه دید و از جمله  
 تازیانه خورد معذک با کمال شجاعت آن زحمت  
 را تحمل کرد و موجب حیرت هر ناظری گشت.  
 پس از استخلاص، مدت در رکاب پدر به سیر و  
 سفر و نشر و تبلیغ امرالک قدر پر اخست و  
 یک بار هم جداگانه به درک شرف دیدار  
 محبوب یگانه در سجن کا مفتخر گردید و باین  
 بیان اهل از قم اظهار جمال اقدس ابی  
 مخاطب شد:

"نشهد انک دخلت السجن و حضرت  
 و قسمت لدی الباب و سمعت بان نسک  
 هذا العطلوم الذی به وقد کل سراج"  
 ابن اسم الله الاصدق سی ساله بود که  
 عریضهای به ساخت اقدس نگاشت و تمنای نبیل  
 به مقام والای شهادت نمود. خادم الله در  
 جواب او، بتاريخ ۲۷ محرم سنه ۱۲۹۷ ه. ق.  
 چنین نوشت: "از حق منبع جل کبریا که وعظم  
 اجلاله سائل شدیدی که آن جناب را به مقامی  
 فائز فرماید که در سبیل حبش از جان و روان و  
 اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل  
 بگذرند این مراتب بنامه باد رساخت اقدس  
 اضع اعز ابی جلت عظمته عرض شد هذا ما  
 نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان.  
 انشا الله بکمال تقدر و تنزیه و ما ینبغی لیس

الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری  
فائز گردد. الیوم خدمت امرا اعظم اعمال  
است. باید نفوس مطمئنه بکمال حکمت به تبلیغ  
امرالله مشغول شوند تا نجات قیصر رحمانی  
در جمیع جهات متذوع گردد. این شهادت  
محدود به نسیح و انفاق دم نموده چه کسه  
میشود انسان با نصمت حیات از شهیدان در  
کتاب مالک السماء ثبت شود طویب لک بما  
اردت اتفاق مالک و منک و عندک فی سبیلی  
انتهی" در بیان دیگری از جمال قدم خطاب  
بابین اصدق که فریبا "شهادتین شهید"  
لقب میگردد چنین مذکور است:  
"و اینکه در شهادت فی سبیل الله مرفوع است  
عرض شد فال جل کبریا شه:"

انا کتبنا له هذا المقام الاعلی و هذا الذکر  
الاسنی طویب بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه  
ما اراد فی الله الواحد الفرد العظیم الخبیر  
انتهی" (بتاریخ ۲۹ جمادی الاولی سنه  
۱۲۹۹ هجری قمری)

شک نیست که این بیان مبارک روحی جدید  
و فتوحی شدید در قالب آن خادم صادق  
بدید از آن پس قیامی بدیع و اهتمامی و فیر  
نمود و با بلاغ امرالله خصوصا در نزد نفوس مهمه  
جهت جهید کرد و توفیقی کم نظیر حاصل نمود.  
از الواح و آثار مبارکه بر میآید که در بیست  
سنوات ۱۲۶۹ تا ۱۳۰۹ مرتباً در اقطار و  
اشطار مختلف ایران در حرکت بوده و از جمله  
به نقاط متعدد در مناطق خراسان - شهمیرزاد  
همدان - کرمانشاهان - طهران - جنوب ایران  
(و احیاناً اصفهان) عبور و مرور فرموده و این  
اسفار نیز بطراز قبول جمال مقصود مطرز و مزین  
شده است: "توجه آن جناب به جهات  
البنه سبب آگاهی و شہوت و رسوخ میگردد . . . ."

یا ابن اسمی علیک بهائی نفس حرکت لوجه الله  
در عالم موثر بوده و هست و در کتب قبل مقام  
توجه مخلصین یا طرف لاجل هدایت عباد  
مذکور و مسطور"

ظاهراً انتصاب جناب ابن اصدق و دیگر  
ایادی اقدم امرا فخر بقوم محبوب عالم در  
حدود سنه ۱۳۰۴ هجری قمری روی داده. در  
لوح منبع مصدر به عبارت "بسم ربنا الاقدس  
الاعظم العلی الایمن یا حبذا نصره الله"  
در ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۴ از زیان  
خادم الله چنین بیان شده: "این خادم فانی از  
حق یا قی سائل و آمل که اولیا را یعنی نفوسی  
که ایادی امرند و بطراز تبلیغ مزینند و بر خدمت  
امرا قائم موفق فرماید بر آن چه که سبب اعلا  
کلمه اوست". در همین لوح مبارک سه وظیفه  
اصلی حضرات ایادی که تبشیر و ترویج - حفظ  
عباد (تکلیف آن محبوب حقیقی حفظ عباد  
است) و تذکار وظائف روحانیه بیاران منجمه  
لزوم تادیه حقوق الله باشد تصریح شده است  
سالی پس از آن در لوح مقدم دیگر محبوب  
جهان بهنگامی که جناب ابن اصدق به ارض  
قم توجه نموده چنین کلمات شوق انگیز و بهجت  
خیز نازل شده است: "از حق می طلبیم ترا  
تایید فرماید تا به کحل حکمت الهی، ایصار  
را از رمذ پاک نمائی. یا ابن اسمی به  
انقطاع تمام مغایب افنده و قلوب را اخذ نما  
و آن کلمات الله جل جلاله است هر بابی بآن  
گشوده شده و میشود و هر مدینه بآن فتح شده  
و میشود . . ."

نستل الله ان يجعل فی بیان اولیائمه  
اثرا" لتسقلب به الافئده و القلوب. . ."  
در همین اوقات و احیان بود که از مکمن  
اعلی پیام اعلی خطاب به اسم الله الاصدق

رسید " که این خود یادخانه بگذارد و به ارض مقصود بشتابید ". آن مرد عالیقدر چنان که شرح محرز بهخامه جناب سمندر برمی آید " در نهایت سرعت از طرف شاهرود به باد کوبه روانه شده به ساحت اقدس اعلی و قرب لقا مشرف شدند و از طریق موصل و بغداد به ایران مراجعت فرموده در همدان مریض شده عروج فرمودند و در یقه شاهزاده حسین که از امام زاده های معروف همدان است مدفون گردیدند علیه جوهر رضاء الله و سازج عنایاتش . جمال قدم جل ذکره الاعظم در لوحی خطاب به جناب ابن اصدق به تشریف اب مکرم اشاره نموده چنین فرموده اند و طوبی لابیك الذی انقطع عن الدنيا وما فیها واقبل بکلیه الی اللہ مالک الاسماء و فاطر السماء الی ان حضر تلقاء العرش وتجلی علیه بانوار التوبه ان ربك لیسو السخیر العالم انا آویناه فی ظل سدره رحمتی اشهرا " مهدودات الی ان قضی المیقات امرناه بالرجوع و رجع بامر مولاہ الی ان ورد المقام الذی صعد فیہ الی اللہ رب العالمین کذلک اخبرناه من قبل من قلنی الاعلی ان ربک احاطه علمه السموات والارض . و انزلنا له قبل ارتقاءه و بعده ما یسقی به ذکره بنداوام ملکوتی المنیع ان اشکر الله بذلک . . . "

صعود حضرت اسم الله در سنه ۱۳۰۶ هجری قمری واقع شد و بدین مناسبت زیارت نامه ای غرّا از قلم فضل جمال ابهی صادر گشت که باین عبارت مبارک مصدر است " هذا ما نزل من قلنی الاقدس لاسم المقدس الذی اودعناه فی ارض البهاء والمیم علیه بها الله رب العالمین " . السواح متوالی و متعدد در تسلیم جناب ابن اصدق و خانواده جلیل از یراعه جمال قدم نازل شده است که در این جا بذکر چند عبارت آن ها اکتفا میشود . حضرت بها الله جل ذکره الاسنی در لوحی خطاب به حضرت ابن اسم الله فرموده اند :

" طوبی لك بما اقبلت الی الله ولا بیك الذی صعد الیه بوجه منیر . انه لهوالذی سمیناه باسما الاصدق و ادخلناه مقر العرش و تجلینا علیه باسما لنا الحسنی وصفاتنا العلیا " و در لوح دیگر مورخ ۱۹ رجب سنه ۱۳۰۸ ه . ق . از قلم رحمن جنین عز نزول یافته است " طوبی لك ولا بیك الذی زین الله طاهر الارض بوجوده و باطنها بجسده لعمری قد انزلنا له مالاتعادلہ زخارف الدنیا کلها " والده جناب ابن اصدق پس از صعود همسر مقدر کماکان مشمول الطاف بی پایان مالک جهان قرار داشت . در لوحی منیع که در سنه ۱۳۰۷ هجری قمری نازل گشت مخدره ام ابن اسم الله الاصدق باین کلمات روح پرور مخاطب و مفتخر شد : " یاورقتی ویا امتی علیک بهائی و عنایتی . انازکرتک من قبل بذکر انجذبت به افتدء الاشراء و انزلنا لك ما قسرت به عیون العلاء الاعلی . افرحی به انزل لك شم اشکری ربک المیزان الوهاب " . ناگفته نماند که دیگر منتسبین آن شخص ملکوتی نیز به عنایات و مراحم طلعت قدس الیق فائز و مهتر شد و بعد از جمله باید از این بیان جانان یاد کرد که فرموده اند " ذکر منتسبین مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الاصدق علیه من کل بها ابها . . . "

در ساحت اذنی اقدس عرض شد فرمودند نظر عنایت بایشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و نخواهد شد " . از جمله منسوبان باید اشاره ای به سعدیه خانم بنت حضرت اسم الله الاصدق نمود و بنت دیگر که بلیل تخلص میکرد و شاعره بود و نیز باید از همسر جناب ابن اصدق " ضیاء الحاجیه " نام برد که به شهادت کاک میثاق پس از صعود حضرت اسم الله الاصدق در حق ورقه نورا همسر بامهر و وفای ایشان کمال رعایت و خدمت را معمول داشت و از این جهت سبب مسرت خاطر خطیر مولای جنون گشت . . . "

صعود حضرت اسم الله در سنه ۱۳۰۶ هجری قمری واقع شد و بدین مناسبت زیارت نامه ای غرّا از قلم فضل جمال ابهی صادر گشت که باین عبارت مبارک مصدر است " هذا ما نزل من قلنی الاقدس لاسم المقدس الذی اودعناه فی ارض البهاء والمیم علیه بها الله رب العالمین " . السواح متوالی و متعدد در تسلیم جناب ابن اصدق و خانواده جلیل از یراعه جمال قدم نازل شده است که در این جا بذکر چند عبارت آن ها اکتفا میشود . حضرت بها الله جل ذکره الاسنی در لوحی خطاب به حضرت ابن اسم الله فرموده اند :

# مفهوم زندگی



استانوود کاب

مقدمه مترجم

مؤلف محترم این رساله آقای استانوود کاب ( Stanwood Cobb ) از نویسندگان و متفکران معروف بهائی امریکائی است که احبای عزیز کم و بیش با کتب و مقالات او آشنائی دارند او دارای تالیفات امری و غیر امری است که همه مورد توجه ارباب دانش و بینش است . رساله " مفهوم زندگی " که سالها پیش نوشته شده با وجود آنکه قرائت آن برای عموم بسیار مفید و حاوی مطالب پر مغز و سودمند است تا حال بفارسی ترجمه نشده بود اینک این بنده فرصت یافت و به ترجمه آن همت گماشت و امید است مورد توجه طالبان قرار گیرد .

ع . بشیر الهی

هنگامیکه همه چیز بروفق مراد است هرگز نمی پرسیم مفهوم زندگی چیست در آن حال همینقدر که از زندگی لذت میبریم کافی است هنگام برخورداری از سلامتی و کامیابی در محبوبه کوشش برای انجام کارهای موفقیت آمیز وجود برای ما محرز و بخاطر آن خوشوقتیم. همانطور که زیبایی و عشق بخاطر خود آنها مفتتیم است. امرسن گفته زیبایی خود علت و دلیل وجودی خود است و همینطور است زندگی هنگامیکه دلچسب و شاد باشد.

اما در زندگی هرگز افسردگی و محرومیت و کشمکش و موانع بظاهر خرد کننده و همچنین ناخوشی و فرسودگی و رنج و اضطراب و بیچارگی پیش میآید و آنوقت است که از خود میپرسیم: مقصود از زندگی چیست و فایده آن کدام است؟

آیا زندگی مفهومی دارد یا فقط مولهود هوسبازی روزگار و تصادفات جهان است؟ من در باره این مسئله چه از جهت وقایعی که در زندگی خصوصی من پیش آمده و چه با مطالعه در زندگی دیگران با فحصر در جزئیات و علل وقت کامل و بسیار کرده و باین نتیجه رسیدم که تنها مفهوم زندگی تا آنجا که مربوط بشخص میشود اعتلا و ترقی از طریق مبارزه و تلاش میباشد.

زندگی سراسر مبارزه است و در حقیقت بنظر میرسد که مبارزه عامل جدانشدنی زندگی همه موجودات است و همین موضوع است که غالباً باعث شکوه میگردد و از خود میپرسیم: فایده زندگی چیست؟

بعقیده من مقصد اصلی از وجود ترقی و تعالی است و زندگی عبارت از فرصتی است که برای نیل به ترقی و تعالی شخص پیش میآید و

ترقی و تعالی تنها در پرتو کوشش و فعالیت یا چنانکه علماء معرفه النفس میگویند "کوشش با مقصود" صورت میگیرد.

مفهوم مخالف کوشش سکون یا رکود و جمود است. حرکت رمز حیات است و حتی از آن بیشتر جوهر و اصل حیات است.

حیات به اعتباری توالی یک سلسله اعمال اجتناب ناپذیر است. در آن زمان که بدنیا آمدیم هرگز کوشش با مقصودی را شروع نکرده بودیم هرگز نمیتوانستیم راه رفتن - حرف زدن - بکار بردن دستها و فکر کردن بیاموزیم.

پس از گذشتن دوره کودکی کوشش مادر طریق آموزش و پرورش صرف میشود و در این مرحله رشد و نمو ما فقط بوسیله فعالیتها و مغزی و جسمی صورت میگیرد. آموزش و پرورش بمعنوم حقیقی عبارت از تلاش سرسختانه ایست که بنوبه خود درد سرها و اضطرابات و دشواریها و محرومیتها را در بر دارد و هرچند ممکن است با ترك تحصیل از حیات این دوره که در راه رشد و نمو قوای جوانی تحمل میشود احتراز شود ولی با وجود چنین راه حل ساده ای هیچ انسان عاقلی برای فرار از مبارزه فکری از این راه استفاده نمیکند زیرا ما با وجود همه رنجها و اشکالات احتیاج بتعلیم و تربیت داریم برای اینکه میخواهیم فکرمان رشد و توسعه یابد. گاه ممکن است بر مردمان وحشی و بدوی رشک ببریم که آنچنان بی قیدانه در آفتاب سواحل جزایر جنوبی لم میدهند و غمی ندارند ولی در عین حال هیچوقت میل ندارند آن حالت تنبلی و بی فکری را جانشین پرورش فکری در نیای صنعتی جدید خود کنیم.

همینکه مبارزه و در سرفهای تعلیم و تربیت بپایان رسید آیا موقع آن رسیده که بایک زندگی آرام و بی قید و بند با استراحت بپردازیم؟

بهیچوجه چنین نیست زیرا در حقیقت در آن موقع دوره تلاش حقیقی زندگی ما شروع شده و ارد یک مرحله جدید می‌شویم و در این مرحله است که جزء جزء قدرت و نیروی وجود ما بکار می‌افتد و در اینجا باز همان درد سرها همان اشکالات همان یأس و حرمانها و همان تلخ کامیها ظاهر می‌شود.

در این موقع زندگی زناشویی یک سفر دریائی لذت بخش از میان جزائر پراز نشیاط بهشتی بنظر می‌رسد ولی در عمل باز در می‌یابیم که ازدواج هم راه دیگری برای مبارزه و سعی و کوشش است. یکی از مشکلترین مسائل زندگی لزوم هم آهنگی انسان در مرحله ازدواج است مخصوصاً "اگر بر این عقیده باشیم که نتیجه ازدواج نوعی هم آهنگی و تجانس در زندگی است. تمام آن نازپرورد گیها که پسر یاد خنجر با آن پرورش یافته و بنظر پدر و مادر مهربان حرکات ملیح و خوشمزه و قابل اغماض تلقی می‌شود اکنون خطاهای گذشت ناپذیر بنظر می‌آید که هرگاه قرار باشد زندگی زناشویی بسامان برسد و با موفقیت توأم باشد بکلی باید از لوح خاطر شسته و فراموش گردد.

البته در مرحله مبارزه زناشویی آن زوجی خوشبخت است که بتواند هم آهنگی و شادکامی دائمی برای خود فراهم سازد.

و عاقبت الامر عامل مشکل زای دیگری بزنگی زناشویی اضافه می‌شود و آن فرزند است هر تشویش و اضطرابی که شخص احیاناً از پیش دیده باشد بهیچوجه قابل مقایسه با اضطرابات دوره پرورش طفل نیست زیرا چه سا اشکالاتی که در راه حفظ سلامت طفل شد و نمود طفل - پرورش طفل - پیش می‌آید و چه سا سختیها و مشقاتی که از جهت کمبود وسائل

مالی حاصل می‌شود وجه گرفتاریهای غیر مترقبه‌ای که احیاناً روی میدهد و آسایش زندگی عادی را بهم می‌زند و ناچار باید همه را تحمل نمود.

بعد از همه گرفتاریها همینکه زندگانی جریان خود را می‌یابد و جسم خسته و فرسوده تر از آن شده که روح را در سفرهای خود همراهی نماید آیا تصور می‌کنید مرکب بدون دغدغه و جدال بسراغ ما می‌آید؟ نه. چنین نیست. این پیش آمد عمومی هم درست مانند واقعه تولد همراه با درد و رنج و کشمکش شدید است. روح سعی میکند حکومت خود را بر جسم حفظ کند در حالیکه جسم میخواهد از قید آن خلاص شود و این نزاع مصیبت بار بالاخره بنحوی پایان می‌پذیرد حال این سؤال پیش می‌آید که چون خاتمه حیات حتمی و قطعی است پس این زور آزمایی و جدال و درد و رنج برای چیست؟ چرا نمیتوانیم با آرامی بخواب برویم و دیگر نرنجیم؟ اتفاقاً در مورد بعضی چنین میشود و شاید خیلی نفوس دیگر نیز اگر میدانستند چه باید کرد چنین میکردند.



پس ملاحظه کنید سراسر حیات ماهمه جا کشمکش و مبارزه‌ای عظیم است و با اینحال حتی در اواسط دوره حیات بزحمت میتوانیم مختصری از مفهوم آنرا دریابیم و چون بعقب بنگرییم چنانکه مثل مشهور می‌گوید "غریب دوران حیات خود را جلو چشم می‌بیند" کم و بیش میتوانیم مقصد از همه این جریانات را احس کنیم و آن مقصد جز اعتلا و ترقی نیست.



در اینحال میفهمیم این کشمکشها و ایسن  
 در شواریهها که پیش پای ما گذاشته شده چه عوامل  
 موثری برای پیشرفت ما بوده اند . در کشمکشهای  
 آموزشی و پرورشی شخصیت ما بکلی عوض شده  
 است . در نتیجه کشمکشهای مربوط به زندگی  
 زناشویی چقدر رشد و نمو یافتیم . وقتی که  
 پدر یا مادر رشدیم میدان وسیعی برای رشد  
 و نمای خود بدست آوردیم زیرا در همان حال که  
 ما اولاد خود را می پروراندیم آنها نیز بی پرورش  
 ما کمک میکردند و در ضمن سلوک در مراحل  
 زندگی بمقامات عالیله اطمینان و قدرت نائل  
 شده ایم .

در اینصورت ملاحظه میشود که مبارزه در  
 زندگی اجتناب ناپذیر است اما ما میتوانیم از این  
 مبارزه بمنزله وسیله و فرصتی برای رشد خودمان  
 استفاده کنیم و همچنین میتوانیم موانع و مشکلات  
 را فقط ناشی از بدبختی و سیه روزی خود بدانیم  
 یا از آنها بعنوان کمک و دست یار در طریق رشد  
 و نمو منتفع شویم . اگر رشد و ترقی حاصل شود  
 این مبارزه بزحمتش میارزد و هرگاه در خلال  
 مبارزه رشد و نمو حاصل نشود بعقیده من باید  
 بگوئیم خطا از ماست نه از قضا و قدر .

در عین حال باید بدانیم که ترقی و پیشرفت  
 در زندگی هدف نیست بلکه وسیله است .  
 هر قدر رشد و توسعه قوای شخص بیشتر باشد  
 میزان ترقی و موفقیت او بیشتر است .

اما عجیب تر از همه اینست که این کامیابی  
 هم خودش اسباب ترقی و تعالی است بطوریکه  
 این دور و تسلسل نامتناهی است یعنی کامیابی  
 وسیله رشد و نمو و رشد و نمو وسیله کامیابی است  
 و در نتیجه کامیابی هم وسیله و هم هدف رشد و  
 نمو است و چون رشد و نمو عامل حیاتی است  
 نتیجه میگیریم که پیشرفت و کامیابی گواهی گویایی

ببریک وجود دائمی است .

هیچ نقشه و طرحی از این بهتر نمیشود که  
 سرنوشت و مسائل کافی برای منصرف رشد و نمو  
 باختیار هر شخص گذاشته و برای تبدیل آن رشد  
 و نمو بصورت کامیابی هم مسائل فراهم کرده  
 است .

برای تشریح و توضیح وجود ممکن است  
 تصویر هندسی را در نظر بگیریم که در مرکز آن  
 هویت شخص قرار دارد و به آن ماده پرتو  
 افکنده و وسیله رشد و نمو و کامیابی تحلی میشود  
 در پیرامون آن که ما آنرا عالم وجود مینامیم  
 مبارزه ای دیده میشود که عموماً برنده و منبسط  
 است و این رشد و نمو موهومی یا کامیابی و پیشرفت  
 است و آن کامیابی و موفقیت بنوعی خود باعث  
 رشد و نمو بیشتر است که مبارزه وجود منحصر  
 میشود و قس علی ذلك این امر انبساطی است .



قوا و عوامل زندگی و توسعه در اطراف  
 ما در حال مبارزه هستند همانند آنکه کشمکش و  
 تلاش زندگی همانطوریکه نشان دادیم وسیله لازم  
 برای موفقیت و کامیابی است .

گاه میشود که شخص بصورت میکند و از خشنود  
 میبرد میان درک و فهم چنانچه با وجود  
 تحقق یک طرح چرا باید آنقدر از کالات بوجود  
 آید و چرا همیشه ماده در طریق زندگی مسدود  
 اشکال بوجود میآورد ؟

در عالم عینسی برزگر و زحمتی که میکشد مثال بارزی است که نشان میدهد انسان برای انجام اعمال مفید یا وصول به اهداف تعیین شده با چه اشکالاتی مواجه میشود. برای اینکه زمین بارور شود برزگر ابتدا باید آنرا خیش بکشد و همه سید است که این کار در هر قدم با چه مشکلاتی روبرو است و بعد همینکه زمین شیار برداشت و آماده برای کشت شد موقع بذر افشانی است ولی این پایان کار نیست و عوامل مختلفی در هر روز خطرات تازه پیش میآورد بنا بر این برای اینکه محصول خوبی بدست آوریم باید یک سلسله زحمات طولانی را متحمل شویم و از صبر و حوصله نامحدود و خبرگی و دانائی برخوردار باشیم.

در هر مورد که فکر و همت انسان بطرف کامیابی و نیل به هدفی سیر میکند همین جریان وجود دارد. فکر و نقشه کار ممکن است با الهامی نشاط آور توأم باشد زیرا در عالم فکر همه چیز آرامی و نرمی پیش میرود اما همینکه از عالم فکر بمرحله عمل وارد شد معلوم میشود که میان فکر با عمل هزاران تفاوت موجود است و این خاصیت چنان با زندگی در آمیخته که ما آنرا باید بمنزله یک قانون و ناموس عالم وجود تلقی کنیم باین معنی که موفقیت تنها در پناه توده ای از اشکالات بی شمار بدست میآید. چرا چنین است؟ شاید علت این باشد که اگر افکار ما فوراً و بلا مانع بحقیقت پیوند ما جزو ساحران و جادوگران بشمار خواهیم رفت و این موضوع برای عالم وجود خطری محقق است زیرا در موقعی که ما بمرصه عمل وارد میشویم دیگر مانند عالم فکر و تصور اشخاص منفردی نیستیم. در عالم فکر ما میتوانیم بمیل خود و آزادانه تصور عالیه رویائی بنا کنیم بدون اینکه بهیچوجه با تصور خیالی

دیگران برخوردی داشته باشد ولی وقتی پای بعالم عمل میگردیم طرحها و مساعی ما باید بنحوی با طرحها و مساعی دیگران تناسب داشته باشد یعنی باید با تشکیلات انسانی و طرح و نقشه ای عمومی که برای اشیاء مقرر است هم آهنکی و تجانس داشته باشد. اینگونه طرحها تنها با سبقت جوئی از طرحهای میلیونها نفوس دیگر قابل اجراست آنها با استفاده از ماده که خود بسختی در مقابل اراده انسانی مقاومت میکند.

هرگاه ما کیفیت این قوانین را در بابیسم آنوقت در دوران زندگی خود در مقابل دشواریها بی صبر و حوصله نخواهیم بود و چون در طی انجام طرحها و اندیشههای خود بمشکلاتی غیر منتظره برخوردیم شکیبائی را از دست نخواهیم داد.

آنچه که از ما ساخته است اینست که یقین حاصل کنیم کاری را که میخواهیم انجام دهیم عقلانی و منطقی است باین معنی که نه فقط برای خود ما بلکه برای عموم ناید است و دیگر اینکه با قوه و استعداد ما سازگار است.

قسمت عمده کشمکش حیاتی ما غیر لازم و اجتناب پذیر است که عبارت از کوشش جاهلانه ایست که برای اقدامات غیر ممکن بکار میریم یعنی چیزهایی که برای ما ساخته نشده است.



ما باید همیشه هر اقدام و عملی را قبلاً مورد وقت و توجه قرار دهیم و بیفین بدانیم کسسه خواسته‌های مالایطمانی منجر باشکالات طاقت فرسا و منتهی بشکست و مصیبت خواهد شد ما باید همانطور که در عواید مالی خود صرفه‌جویی میکنیم از قوای خود عاقلانه حفاظت و صرفه‌جویی کنیم. اگر بار يك کشتی پراز اسکناس بقصر دریا فرورود البته مقدار زیادی پول تباہ شده است ولی ثروت حقیقی زیادی از دست نرفته زیرا ثروت حقیقی کار و زحمت است که مبدل باشیاء مورد حاجت انسان میشود. سوء اداره کار و فعالیت خواه از طرف ما و خواه از طرف دیگران و صرف نتیجه کار در موارد بیحاصل و بیبهره بزرگترین خسرانی است که بشروت میتواند وارد آید. بنابراین باید یقین داشت که کار و زحمت ماست که ثروت حقیقی در دنیا ایجاد میکند.

هرگاه در جریان کاری که داریم بمانعی برخورداریم و هرگاه از همه طرف اشکالات بما هجوم کنند و هرگاه خود را مستغرق در بدبختی یا بیم در همه این موارد اولین کاری که باید کرد اینست که اوضاع و عطل را تجزیه و تحلیل کنیم و به بینیم علت پیش آمد از کجاست زیرا ممکن است از خود ما سرچشمه گرفته و عیب کار رخود ما باشد یا اینکه ممکن است علت خارجی باشد در اینصورت باید ببینیم چه موجب شده و چگونه ممکن است خطر را دفع کرد.

در حقیرترین و پست ترین مخلوقات نیز غریزه تجزیه و تحلیل خطر و دفع آن نهاد شده است. مثلاً بایک تکه چوب حشره‌ای را لمس کنید می بینید فوراً بخزیدن آمده سعی میکند فرار کند یعنی خطر را لمس کرده و با کمک هوش ابتدائی خود از خطر میگریزد بهمین طریق شخص باید از هوش انسانی خود استفاده کرد.

از اوضاع غیر مساعد خود را رهائی بخشد. اول باید فکر کرد و بعد عمل بطریقی که اشکالات مرتفع شوند و ضمناً باید یقین داشت که بهر حال هر مشکلی بطریقی رفع میشود.

موضوع دیگر اینست که ما نباید بعمل کشمکش دائم با حوادث و مشکلات زندگی یاغی شده بد بگوئیم و باید بدانیم که هرگاه مشکلی در پیش نبود تا علیه آن بکوشیم و یاد شواریهایی که بر آن فائق آئیم چگونه در جاده ترقی و تعالی و تکامل پیش میرفتیم؟

هرجا کمتر احتیاج ب سعی و کوشش است زندگی گرفتار انحطاط و فساد میشود. سهر تکاملی ترقیات انسانی در نتیجه غلبه برد شواریها بدست میآید مثلاً با فحش و کوششهایی که در کالبد شناسی بعمل آمده ما اکنون میدانیم که در بدن ما سلسله اعصاب و ستون فقرات و مغز وجود دارد.

از کشمکش های حیات نمیتوان اجتناب کرد زیرا قانون طبیعت است آنچه میتوانیم بکنیم اینست که نیاز بکشمکش را بمنزله وسیله رشد و ترقی بکاربریم. ما قادریم بدبختی را که بما رو آورد بهمان حال رهاکنیم یا آنرا وسیله ترقی و پیشرفت خود قرار دهیم و بنا بر این باید وقت کنیم تا آزمایشها و مصاشبی که برای ما پیش میآید به پیشرفت و ترقی تبدیل گردد در غیر اینصورت البته مصیبت بار خواهد بود.

شخص صنعتگر و سازنده ما هر خوب میدانند چگونه میتوان شیشی حقیری را بمنزله پله محکمی برای ارتقا بمقامات بالاتر وسیله قرار داد هرچه در زندگی شخص صنعتگر پیش آید بمنزله گند می است که در آسیای صنعت او آرد میشود چنانکه يك برخورد بد یا غم و غصه یا واقعه ناگوار بوسیله کیمیای صنعت و هنر گاه

بيك آلت موسيقي خوشنوا يايك پرده نقاشی  
تبدیل میشود که عالمی را مسحور میکند یا صحنه  
نمایش عبرت انگیزی را بوجود میآورد که قلب  
انسان را پذیرا و ملهم میسازد .

آنچه صنعتگر میکند ما هم میتوانیم بکنیم  
ما هم میتوانیم از پیش آمد های ناگوار سکه طلائی  
بسازیم که برای پیشرفت و ترقی ما مفید باشد  
ما میتوانیم از تجربیات تلخ خود مان پله های  
محکم بسازیم و از آن بالا رویم و در هر حال اگر  
ما نتوانیم مبارزه را بر شد و نمو ورشد و نمو را  
بموفقیت تبدیل کنیم تقصیر از خود ماست .



کوشش بجا هرگاه بطور عاقلانه و پیگیر  
اجرا شود محال است بنتیجه نرسد . در اینخصوص  
این بیان متعالی از نفس مقدسی است که سراسر  
حیاتش بطور خارق العاده نمونه بارز ظهور  
قدرت در انجام يك رسالت جهانی در مقابل  
ضدیتها و مخالفت های طاقت فرسا بوده است  
زیرا وی با اینکه مدت چهل سال مسجون بود  
توانست از ورای دیوار سجن رسالت خود را  
مبنی بر صلح عمومی و خیرخواهی نوع بشر جمع  
نقاط عالم انتشار دهد . حضرت عبدالیهادر  
کتاب "طریقه زندگی ملکوتی" میفرماید  
" انسان باید از سعی و کوشش خسته نشود و  
همینکه سعی و کوشش بجرای صحیح افتد  
اگر امروز توفیق نیابد فردا موفق خواهد شد .  
سعی و کوشش بخودی خود از صفات برجسته  
انسان است . هر کس در راه شغل و  
پیشه ای که دارد هرگاه همت کند و در تکمیل آن  
سعی و کوشش نماید و با روحی صاف و ساده و با  
پایداری در پستیها و بلندیهها مداومت نماید  
البته شاهد موفقیت را در آغوش خواهد کشید  
هر کس باین صفات متصف شود ثمرات زحمات  
خود را بدست خواهد آورد و بعلاوه شادمانی

در مواقع گرفتاری يك تسلاي بزرگ اینست  
که بدانیم ناراحتی بموقع خود رفع میشود و وقتی  
رفع شد مثل آنست که هرگز نبوده است .  
در مبارزه زندگی مراحل هست که فرصتی بدست  
میآید و مبارزه بتاءخیر میافتد و زمان استراحت  
و جبران ضرر میرسد . عوامل طبیعت همیشه  
از يك قانون منظم و عالی متابعت میکنند . در  
عالم نبات مراحل فعالیت و رشد و نمای سریع  
خرمن بناچار يك دوره زمستانی و راحت در پس  
دارد که زمان آمادگی برای رشد و نمو دیگر  
است . در حیات انسان نیز چنین است در زندگی  
ما مراحل فعالیت و چالاکی و موفقیت نشاط او  
وجود دارد و پس از آن ممکن است مراحل کسالت  
و افسردگی و شاید باءس و حرمان پیش آید و کسی  
در عین حال حتی در زمستان ناکامی " توسعه  
و ترقی ادامه دارد زیرا مانیز مانند عالم نبات  
( ولو اینکه خود مان ندانیم ) آماده  
برای پیشرفت های مهمتر و اساسی تر میشویم و در  
این مراحل کناره گیری و استراحت بیشتر نمیتوانیم  
کسب قدرت و نیرو کنیم و قوای خود را برای  
مبارزات موفقیت آمیز بعدی مهیا سازیم .

چه درس بزرگی در ایام کوری بخاطــــر  
 میاتن ارسید زیرا او به نکته‌های بی بود و بخود  
 گفت " خداوند خدمت مرا لازم ندارد هزاران  
 نفوس با مرا در یک خشکی و دریا خدمت مشغولند .  
 " صبر و پایداری خود نیز یک نوع خدمت و انجام  
 وظیفه بشمار میرود .

در زندگي لينکن ( ۲ ) - نوز پس از  
 کناره گیری اجباری از عضویت مجلس  
 نمایندگان آن دوره " پارس و فقرت پیش آمد .  
 برای مدت پنجسال رشد او در معنویات بیشتر  
 بر اثر سکوت و حالیت تفکر و تدبیر شخصی صورت  
 گرفت در این مدت ساعتها میگذشت که او در  
 دفتر خود شینگارش یا تفکر و مطالعه در مسئله پر  
 درد سر و دشوار برده فزونی مشغول بود و در  
 پایان این دوره عزلت سیاسی برای اشغال مقام  
 رئیس جمهورى خیلی صالح تر از زمان عضویت  
 کنگره گردیده بود .

مانیز ممکن است از قایق و حتی سالها  
 معروضیت استفاده کنیم زیرا در آن دوره کناره  
 گیری اجباری از جریان پیشرفت و موفقیت باین  
 نکته واقف میشویم که زمان اختیار ما در دست  
 تقدیر است و در نتیجه احساس میکنیم که با استراحت  
 و تفویض و کف نفس احتیاج داریم .  
 اینجا است که بی آرزیم اراده خود را  
 تابع جریان عمومی جهان آفرینش قرار مییم  
 جریانی که کشتی وجود ما را به بندرگاههای پر  
 عظمتی هدایت میکند که فکر آنها نمیکردیم و این  
 بضرر نیست بلکه اگر وقت کنیم عین سو و نفع  
 ماست .

با این طریق باز کمترین وقت میکنیم که باز برگرد  
 دوره مبارزه و موفقیت را نگذاریم و راه ترقی و تعالی  
 را بیمائیم و رو بجلو برویم بشرط آنکه بدانیم از  
 حوادثی که تقدیر در پیش راه نامیکند چگونگی  
 استفاده نمائیم .



در برابر این سلسله مجهولات حیاتی و این  
 دستگاه پیچیده و بیخبر که هوش و کأوت انسانی  
 را بازی گرفته است ما باید سعی کنیم هر چه  
 بیشتر نیروهای معنوی خود را بکار آوریم زیرا  
 این قوه‌هاست که برای کمک ما ساخته شده و  
 راهنمای شگفت آوری است .

من عقیده دارم بصیرت زنیروی معنوی  
 انسان از نیروی هوش و فکر بالاتر و خیلین دورتر  
 است زیرا این مزیت را بمانند حد که راه خود را  
 در میان دشواریهای زندگی بیابیم مثل کسی  
 که در جنگل گم شده باشد و بالای درخت  
 بلندی بروی و از آنجا همه چیز را اطراف را زیر  
 نظر بگیرد یا مثل اینکه شخصی نشانه‌ای بدست  
 آورد که هدف معین زنی تشریح را ضامن  
 کند . بنابراین قبل از آنکه با اقدام مهمی  
 پرداخته شود باید با کمال دقت با نیروی معنوی  
 و قوه بصیرت خود تصور کنیم و سرگام معلوم شود  
 که اشتباهها با اقدام بیرون اختیاریم که هر چه  
 جلوتر میرویم قوه بصیرت بیشتر آنها را نمیی میکند  
 بالاتر بد باین علامت خطر ترویج نمائیم و فسورا

( ۱ ) شاعر معروف انگلیسی که در اواخر عمر با وجود کوری بزرگترین اثر خود موسوم به ( بهیشت مأمود )  
 را به زن و دختر زنش بیکته کرد و آنها نوشتند .  
 ( ۲ ) رئیس جمهور معروف آمریکا که طرفدار آزادی سیاهان بود .

از آن راه برگردیم و برای اشتباهی که بکار رفته تعصب بر جانداشته باشیم.

هرگاه انسان بتوقع از راهنمایی های قوای عاقله خود اطاعت کرده از شهامت و قوه اراده خود استفاده نماید کمتر مضلالتی پیش میآید که نتواند از شر آن خلاص شود. در اینجاست تعصب و پایداری بی جا مورد ندارد.

گاه بنظر میرسد که یک ندای درونی ما را از اقدام بکاری منع میکند و این احساس پیدا میشود که کاری که شروع کردیم درست نیست و بهتر است دنبال نکنیم.

سقراط حکیم این ندای درونی را "فرشته نیکوکار" مینامد و میگوید هر موقع کار با قائلانسه و مفیدی برای خود م انجام میدهم این فرشته بمن کاری ندارد ولی هرگاه بیک کار غیرعقلانسه و ناشایسته میادرت تعامیم بلافاصله آن فرشته حاضر شده مرا برحذر میدارد و سقراط با توجه ز این علائم که در مواقع بحرانی باو اخطار میکرد بخوبی زندگی خود را اداره نمود. و چنانکه البته میدانید همین راهنمایی معنوی در موقعی که قتل او نزدیک میشد باعث سرور و نشاط نهائی او بود زیرا سقراط میگفت "اگر مرگ باعث بدبختی بود و هرگاه مرا بمرطبه محنت و زحمت دیگری سوق میداد فرشته نیکوکار مرا اخبار میکرد و چون چیزی نگفت همین دلیل بر آنست که مرگ پایان خوش آیند زندگی است و یاد ریچه ورود بعوالم بالاتر است و در هر دو صورت من این آخرین واقعه آنچه را که زندگی مینامیم باکمال مسرت و شادمانی میپذیرم"

برای اینکه بنحوشایسته از قوای معنوی خود برخوردار شویم باید بقدر قیمت آنها پی بریم و این محتاج بهترین است زیرا نیستی معنوی و وجدانی به نسبت استفاد های که از آن

میکنیم رشد میکند.

این مطلب بآن معنی نیست که قوه عقل را کنار بگذاریم زیرا از قوه عقل خود برای آزمایش صحت قوای معنوی باید استفاده کنیم و جلوه حقیقت را از وسوسه و روشنی گمراه کننده تشخیص دهیم. نیروی معنوی فقط یک عامل معسر ف شخصیت است ولی عاملی است در قیمت که نباید آنرا نادیده گرفت یا از آن غفلت کرد.

کسانیکه از ندای ضمیر برای کمک بانتخاب و اجرای اعمال و مجبوبات خود استفاده میکنند بطور قطع از قسمتی از مبارزات این حیات فانی معاف میگردند و از فرو افتادن در سیاری از گودالهای زندگی مصون میمانند و موفقیت آنها بعلمت همین راهنمایی درونی بیشتر با جریان عمومی امور دنیا هم آهنگ میشود و عبارت دیگر بعوض اینکه نیروی سرنوشت و پیشرفت علیه آنها باشد بنفع آنان خواهد بود.

وقتیکه بمنتهای همت سعی کرده باشید زندگی خود را بجاهای خوشی و سعادت بیندازید و باز گرفتاریهای گوناگون بر شما هجوم کرده اند دانستن حقایق زیر کمک زیادی به آسایش فکرها خواهد کرد.

باید بدانید سختی یا بدبختی که به آن دچار شده اید بوسیله یک قانون مخفی و درونی بطرف شما جلب شده است و ممکن است نتیجه اعمال سابق شما در طی زندگی باشد یا نباشد ولی در هر حال بطور قطع ارتباط حتمی با شخصیت شما داشته و درست همان چیز است که شما در حال حاضر برای رشد و نمو کنونی با آن بنود بآن احتیاج دارید و بنابراین آنرا بد بدانید و زمام نفس خود را بدست افکار تلخ و بی حاصل مسپارید بلکه آنرا بپذیرید و بصورت عوامل مفید در آورید و به محض اینکه قوه عقل

و نیروی اراده و کوشش خود مدانه بشما اجازه داد خود را از سر آن برهانید .

بالا تر از همه خود را تسلیم عقده در ماندگی مسازید و تصور کنید از میان تمام مخلوقات تنها شما هستید که مورد این زجر و محنت قرار گرفته‌اید و یقین بدانید آنچه بر شما وارد شده ممکن است برای عمر افراد بشر نیز پیش آید . ممکن است فکر کنید آنچه بر شما وارد شده منحصر بفرد است و شاید هم واقعا چنین باشد آنهم بعلت اینکه نوع آزادی پیش آمده چنین است یعنی آزمایشی که پیش می‌آید متناسب با شخص است و خوب میدانید که در نفر یکسان نیستند . اما از همان جهت که منحصر بفرد است برای شخص شما مفید و موثر است و نمیتواند برای شخص دیگر مفید باشد چنانکه تجربیات دیگران هم برای شما مفید نتواند بود .

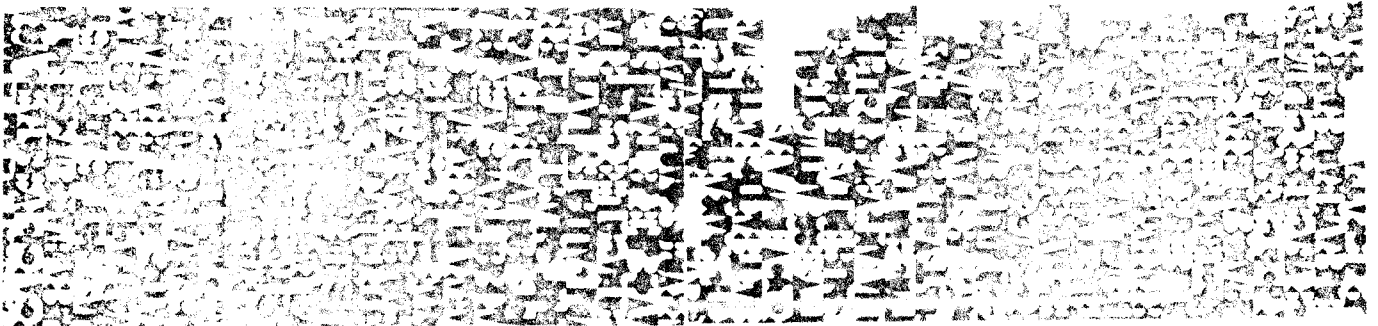
و از نلال تمام این مطالب یک موضوع را باید بخاطر بسپاریم و آن اینست که زجر کشیدن و رنج و محنت دیدن عامل اساسی رشد و نمو است زیرا اغلب ما بعمیل و اراده خود تمام قوای خود را در راه بکار نمی‌اندازیم و بنابراین لازم است که دست تکثیر بوسیله تهدید و بخطر انداختن خوشبختی و مسامحت ما بطور ملایم ما را بجلو براند .

چگونه ممکن است حیوانات این مطلب را درک کنند که رنج و زحمت و وحشت زندگی برای آنست که آنها را بپایه بالاتری سوق دهد چگونه نوسی که در اروپای قدیم در غارها زندگی میکردند و با هوای مناطق نیمه گرمسیر خود را گرم مینمودند میتوانند بفهمند که باد های یخنده آن که از مناطق منجمد قطبی فرود می‌آید آنها را اجبارا بکار و کوشش واداشته و نژاد ظریفتر و باهوشتری بسیار می‌آورد که نسلهای اروپای جدید اعقاب لایق آنها

باشند ؟ با این تئوری سرشار و با طبیعتی احساسا و سرکش و قوای وجدانی معنوی که تقریبا تا حال غیرمکشوف مانده است نمیتوانستیم خود را از انسان غار نشین خودمان متعدد و مهذب قرن بیستم تبدیل کنیم . در مقابل محرومیت و رنج و محنت باز هم مبارزه لازمست تا ما را قادر سازد احساسات خود را تحت شرایط در آورده و آن روح شگفت انگیز معنوی و وجدانی را که حاضر با اجرای او امر است مورد استفاده قرار دهیم . انسان ترقی در ادوار گذشته بر علیه مبارزه و محرومیت و رنج و فتنه بدست رنج عالی رسید ما است و در مدارج ترقی باز هم باید بالاتر رود زیرا ترقی باید ادامه یابد و شاید پایان این راه غلبه بر همه رنجها و محنتها باشد .

اما درباره شخص باید دید آیا ترقی او مانند ترقی نژادها برآمده از ماده خواهد یافت ؟ جواب این سؤال در تعالیم مشاهیر روحانی بزرگ نهفته است که حیوانات خودشان را وقف رشد و ترقی بیشتر نوع انسان کردند . ما اعتقاد داریم که این جنس در سال عمر ما در این جهان خلایق قسمت کوچکی از وجود و حیات ما است و مقصد ما در آنست که نوعی در اینجا زندگی کنیم که حیات بعد از آسیب نبیند . منافعی که را اینجا از جهت کسب سعایا و رشد و نمو حاصل میکنیم یک ثروت غیر قابل انهدام است یعنی ثروت است که آفتها گوناگون آنرا تباہ نکند و بقا کند و در زمان بدست نمی‌یابند و سرقت نمیکند و باز عقیده داریم استعدادهای <sup>معمول</sup> آن در دنیا محدود و وسیع برای عرض وجود نخواهد یافت و نیروی حیاتی ما در آنجا حتی چایک و جالا کثرت و فعالیت از اینجا خواهد بود و هرگاه ما را اینجا در رسها و آزمایشها و شکستها و بدبختیها را خوب آموخته باشیم دیگر احتیاجی با ادامه اینگونه ریاضت ها نخواهیم داشت .

# مسلطمان کلمات



در انالندین بحدت آور

وحی و انعام از مشیت الهی ساطع می شود و این تعریف نمیتوان جای داد در اکلام الهی با اینکه بزبان وادبیات قوم سخن میراند و بیست و سیکی روشن بیان مطلب میفرمایند ولی نوع الحقیقه بسا کلام بشری و لراینگه بسیار ادبیانه و عمیقانه بیان شده باشد فرق دارد بدین نوع که (کلمه الهیه) کیفیت و قدرتی را داراست که در اصطلاح بهائی آتراقوه جائزه دافعه و ساریه نامند معنی آن این است که کلام الهی جذب قلوب میفرماید ، عقول و ادراکات را تحت تاثیر قرار میدهد ، در اعماق جواسع انسانی نفوذ و جریان یافته و خلق جدید میآفریند ، کلام الهی خلاق رساننده بوده و برخلاف کلام بشری که محصور و محدود زمان و مکان و مقید بعلم و تمدن و سرحدات جغرافیائی

باعتماد ارباب علم و اصحاب قلم کلام و کلمه یا الفاظ و لغات که بطور کلی ادبیات را بوجود میآورند وسیله انتقال معانی و مفاهیم ذهنی بوده و بعد از آن الفاظ حقایقی که در آینه ذهن انسان منعکس و برآویخته میگردند و نشان می دهند دیگران منتقل و این وسیله پیوستگی و ارتباط فرهنگی مستمر و دائم میان نسلهای گذشته و حال و آینده بوجود میآید .

بعبارت دیگران بیانات مجموعه مکاتیب و نوشته های متعلق بیک دوره از حیات بشری را گویند که بعلمت زیبایی سبک و بیا سبب عظامت فکر زنده و جاوید باقی مانده و بنام آثار ادبی در تاریخ بشری از آن یاد میشود و لکن کلام الهی را که از مصدر فیما فر عالم تفریخ میگردد و بنام



میباشد تحدید و تغییر نمی پذیرد و علی رغم آثار ادبی جهان کبی اثر و ثمر بر صفحات کتب باقی میماند ، نتیجه و ثمر میبخشد ، باقی و جاودان میماند و بر سینه های مردم دانا ثبت و ضبط میشود .  
 با آنکه مردم برای اصحاء و ناپودی آن قیام میکنند مع هذا کلام الهی مانند جریان آبهای زیر زمین مستورا زانظار بآن سوی سرحدات کشور اصلی خود نفوذ نموده و هر جا که محیط مساعد و مناسبی فراهم آید جریان یافته و بشکل رودخانه ها و چشمه سارها از درون سنگهای سیاه سخت بیرون می جهد و مزارع و مراتع قلوب و افکار را سرسبز و خرم میگرداند .

فی المثل حضرت مسیح با آنکه بزیبان ساده سخن گفت ولی آثارش در جمیع نقاط عالم مشاهده گردید و تعالیمش در میان بسیاری از اقوام و ملل دور و نزدیک متجلی گشت . حضرت محمد بزبان عربی بیان مطلب فرمود ولی دایره گسترش تعالیم حضرتش آنچنان وسعت یافت که در قلب اسپانیا و قاره افریقا و هند نمودار گشت . کتاب عهد عتیق در توجیه این مسئله به نکته دقیقی اشاره نموده و در نوشته های اشعیا ( ۲ ) چنین میفرماید :

چنانکه باران و برف از آسمان میبارد و به آنجا

بر نمیگردد بلکه زمین را سیراب کرده آنرا بارور و پرورند میسازد و برزگر را تخم و خورنده را نسان می بخشد همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود و نزد من بی ثمر نخواهد بود برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد .  
 کلام الهی با آنکه در قالب الفاظی ساده و عباراتی متداول بیان میگردد و حقایق بلند روحانی در صورت ادبیاتی ساده جلوه گری مینماید با این وجود بفرموده جمال قدم ( سلطان کلمات است ) . با کلمات و عباراتی که مخلوق ذهن و فکری است بکلی متفاوت میباشد . جمال قدم در لوحی بدین نکته اشاره نموده و چنین میفرماید " از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی با مرآه حقیقی در اجساد الفاظ میدهد شد و آثارش در جمیع اشیا عالم ظاهر و هویدا " از آنجائیکه کلام الهی مانند آب زندگانی حیات و حرکت می بخشد و مانند آفتاب قوای معنوی و عواطف انسانی را پرورش میدهد و چون ( اریاح لواقح ) ( ۴ ) اشجار وجود انسانی را باردار حقایق میسازد و اجساد مرده بی جان را استعداد جدید روحانی و معنوی عطا میفرماید ؛ بدین لحاظ است که در آثار بهائی کلام الهی به قوای سود بخش طبیعی تشبیه گشته و سلطان

۱- در انجیل یوحنا آمده است که در ابتدا کلمه بود نزد خدا بود کلمه خدا بود

۲- اشعیا فصل ۵۵ آیه ۱۱

۳- در قرآن آمده است که میفرمایند كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَمَا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ الْأَمْثَالَ . . . در این آیه مبارکه ملاحظه میگردد کلمه حق با تشبیه شده است که در زمین مکث مینماید و فایده می بخشد ولی کلمه باطل مانند خس و خاشاک است که بر روی آب حرکت مینماید و بی فایده تمام میگردد و در جای دیگری شجره تشبیه شده است چنانچه میفرمایند مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ يَعْنِي كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ یعنی کلمه پاک مانند درخت پاک است که ریشه آن ثابت در زمین و شاخه های آن در آسمان است .

کلمات تسمیه یافته است چنانچه جمال قدم در لوحی که به مانگجی صاحب رئیس زرتشتیان ایران در هندی نازل شده است کلام الهی را بآب زندگانی و روشنائی نخستین تشبیه فرموده اند که عیسای بیان مبارک چنین است قوله تعالی . . . . . ستایش بیننده و پابنده را سزاست که به شبنم از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره های دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبنم گفتار کردگار است گاهی باب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی راز نشده نماید و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت چون پتابند جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و ایست نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده . اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده .

ایضا در سوره هیکل کلام الهی را بسبب اریاح لواقع تشبیه فرموده اند که در بهاران بحرکت آمده و درختان را از خواب کران زمستان بیدار و آنان را باردار حقایق میسازد چنانچه میفرمایند .

قل الیوم قد هبت لواقع الفضل علی الاشیاء و حمل کل شیء علی ما هو علیه و لکن الناس عنه معرضون قد حملت الاشجار باثمار البدیعه و البحر بالثلثی المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلیات الرحمن

والارض بما لا اطلع به احد الا الحق علام الغیوب سوف یضمن کد حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط الاشیاء کلها عما ظهر و عما هو المکنون کذلک خلقنا الاکوان بارعا فی هذا الیوم و لکن الناس لا یشعرون ( ۱ ) ایضا در لوح احمد فارسی میفرمایند همان غیب در هیکل ظهور میفرماید ای احمد نفعهای از عرفانستان قدر روحانیم بر عالم هستی وزید و جمیع موجودات را بطراز قدر صدائی مزین فرمود . ایضا در آثاری دیگر کلمه الهی را به اکسیر اعظم تشبیه میفرمایند که اگر باروح انسانی تماس یابد بطرفه المینسی میتواند سر وجود را بزهیب حاضر بدل سازد و قادر است که در قلوب و ارواح سخت بشوری نفوذ نموده و انسان مادی را بعنصری روحانی و انسان خاکی و زمینی را بفرشته آسمانی تبدیل نماید و فرموده جمال قدم ( خلق بدیع ) بوجود آورد چنانچه در نفوذ غلبه کلمه الهی جمال قدم در لوحی که در مجموعه اقتدارات موجود است میفرمایند . . . . . بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه هریبان که از افق سما اراده مضمود عالمیان ظاهر میشود عرفان عالم را اخذ مینماید و معطر میسازد از برای نفوسیکه ببینند و مابینند .

ایضا در لوحی دیگر که در مجموعه اقتدارات موجود میباشد میفرمایند کلمه ای که حق بان تکلم میفرماید در آن روح بدیع دمیده میشود و -

( ۱ ) یعنی امروز تحقیق وزید نساءم فضل بر اشیا و باردار گشتند همه اشیا باندازه ای که قابلیت داشتند و لکن مردم از آن معروض هستند و تحقیق باردار گشتند درختان به میوه های تازه و دریاها به لقای درختان و انسان به معانی و عرفان و عالم کون به تجلیات رحمن و زمین به آنچه که اطلاع نیافته است احدی بر آن مخرجی که آگاه به امور غیب است زود است که بگدازد آنچه را که حمل میکردند . مبارک است خداوندی که ارسال کننده این فضل است که احاطه کرد هاست اشیا عالم را همگی از آنچه که نهر است و از آنچه که مکنون و مخفی است . ایمن چنین خلق کردیم ما عالم کون را حدیدا در این روز و لکن مردم در آن نمیکنند .

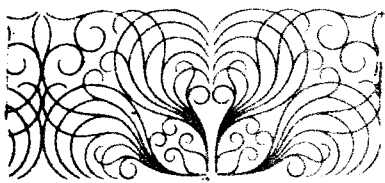
نفحات حیات از آن کلمه هرکلی اشیا ظاهر است  
 و باطنا "مرور مینماید دیگر تاجه زمان و عصر  
 کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود .  
 نمونه های کامل از نفوذ کلمه الهی و آثار  
 تقلیب و تغییر نفوس انسانی و خلق جدید که در  
 تاریخ امریهائی مجسم و مثل گردیده است حیات  
 قدما و شهدائی است که بطرفه العینی چنین تغییر  
 و تقلیبی را حاصل نموده از ضعیف کفر باوج ایمان  
 رسید هاند و از خود خواهی بیزار گشته و در مقام  
 فدا و قربانی قرار گرفته اند بحدی که هستی خویش  
 را نثار عالم انسانی فرمود هاند . یکی از آنان را که  
 میتوان در اینجانا مبرد آقا بزرگ خراسانی حامل  
 لوح سلطان ایران است که باراده مظهر الهی  
 تبلیغ و تقلیب گردید و خلقی جدید یافت و بهمین  
 سبب از لسان عظمت به بدیع ملقب گشت همانطور  
 که در تاریخ امریهائی مذکور است جناب بدیع  
 بامر جمال قدم حامل لوح سلطان ایران گردید  
 و پس از تسلیم لوح در کمال شهادت و شجاعت  
 بمقام شهادت رسید این واقعه بخوبی نشان  
 داد که چگونه دست قدرت الهی خلقی جدید  
 می آفریند و چگونه مشیت الهی موجودی ضعیف  
 و ناتوان را قدرتی عظیم میبخشد و مور ضعیف  
 را حشمت سلیمانی عطا میفرماید .

جمال قدم در مورد بدیع خراسانی در لوجی  
 چنین میفرمایند قل انا قبضنا قبضه من التراب  
 و عجنناه بمیاه القدره و الاطمینان و نفحننا فیہ  
 روحا من لدنا ثم زینناه بطراز الاسماء  
 فی ملکوت الانشاء و ارسلناه الی السلطان بکتاب  
 ربک الرحمن ( ۱ ) . . . یعنی بگو که بد رستیکه  
 ما گرفتیم مشتی از خاک و همچنین ساختیم آنرا

به آب قدرت و اطمینان و میدیم ما در آن روحی  
 از طرف خود مان پس زینت دادیم او را بطراز  
 اسما در ملکوت ایجاد و فرستادیم او را بسوی  
 سلطان با کتاب پروردگار تو که رحمن است .

ایضا در سوره الامین میفرمایند . . .  
 ثم اعلم قد اخذنا قبضه من التراب و عجنناه  
 بمیاه القدره و الاقترار و نفحننا فیہ روح الاطمینان ( ۲ )  
 یعنی پس بدان بتحقیق گرفتیم ما مشتی از خاک  
 را و همچنین بنا کردیم او را به آب قدرت و اقتدار  
 و میدیم در او روح اطمینان .

ایضا در لوجی دیگر میفرمایند ثم اعلم  
 بانا بعثنا احدا من عبادنا و قوینا قلبه و زینناه  
 بطراز الاطمینان بین الاکوان و ارسلناه الی  
 سلطان بکتاب ربک الرحمن ( ۳ ) یعنی پس  
 بدان بد رستیکه مبعوث کردیم یکی از بندگان  
 خود را و قوت دادیم قلب او را و زینت دادیم او را  
 بطراز اطمینان در میان موجودات و فرستادیم  
 او را بسوی سلطان با کتاب پروردگار تو که رحمن  
 است .



( ۲ ) مجموعه کتاب مبین سوره الامین . . .  
 باعزاز امین بغدادی

( ۱ ) مجموعه کتاب مبین صفحه ۱۹۶  
 ( ۳ ) کتاب مبین صفحه ۱۷۳

## پناه

ببینا تو آگهی که جنت تو ام آله فی  
به غیر در گشت مرا هیچ در پناه فی  
لسان عذر خواهیم ز حالت تباہ فی  
به غیر شرمساری و بجز رخ سیاه فی  
به نامه عنده لب را نوشته جز گناه فی  
مگر که آب رحمت بشوید این عمارا

« عنده لب »



## سپاهی چشمی

ع - صادقیان

عنايت فرموده بودند . ميدانستم كه خدمات پر ارزشي در تبليغ امرالله در قاره پهنساور افريقا انجام داده اند و همچنين ميدانستم كه ايشان دومين ايادي امرالله از نژادي است كه مولاي اهل بها آنرا " سپاهي چشم " ناميد فاند: اولي "لوشي گريگوري" بوده و دومي اين وجود نازنين و كم نظير .

حتما " تاكنون متوجه شده ايد از چه كسي سخن ميگويم . از " ايناك اولينگا " . . . دومين ايادي امرالله از نژاد سپاه .

اولين بار ايشان را در كنفرانس لندن ديده بودم . يکروز اداره كنفرانس شش هزار نفری لندن را بعهده داشتند ، چنان محكم حرف ميزدند كه گوشي زره اي شك وترديد در ايشان وجود ندارد . با آن چهره مصمم كه حاكي از صميميت بود از مقاصد ديانت بهائي ، از او امرمولاي خون و از بيشرفت و توسعه دائره امرالله سخن ميگفتند و حاضران را غرق در حيرت و تعجب ميساختند . بي جهت نبود كه مولاي عزيز غير از مقام شامخ " ايادي امرالله " لقب " ابوالفتوح " با ايشان

در سفر شش هفته‌ای که در شهریور و مهرماه با اتفاق خانمشان "الیزابت اولینگا" بایسرا ن کردند. در آخرین شب توقف در طهران، اتفاق ملاقاتی دست داد، ایشان را بهمان قدرت و استحکام نه سال قبل یافتیم، سئوالاتی چند طرح کردم و جوابهایی جالب و شنیدنی گرفتم که برایتان نقل میکنم. اول اجازه بد دهید شرح حال مختصری از زبان خودشان بشنویم:

"اسم "اینک اولینگا" است، ۴۷- سال قبل در یوگاندا در قلب افریقا محلی که در آنجا گنبد ام المعابد افریقا سر برافراشته، متولد شدم. در همین کشور تحصیلاتم را تا دانشگاه ادامه دادم و در اقتصاد مطالعاتی دارم. ۲۵ سال قبل با خانم "الیزابت که از اهالی کامرون است ازدواج کردم و اکنون دارا ۸ فرزند (۳ پسر و ۵ دختر) هستم که بزرگترین آنها ۲۲ سال و کوچکترینشان ۸ ساله است. قبل از اینکه بهائی شوم در ادارات دولتی کشورم (اداره اطلاعات و امور اجتماعی) خدمت میکردم ولی پیر از ایمان و اشتغال به سفرهای تبلیغی دست از کار کشیدم.

در سال ۱۹۵۲ در یوگاندا بوسیله جناب علی نخجوانی با مرالله مومن شدم و ایشانرا پدر روحانی خود میدانم. در سال ۱۹۵۶ به غرب افریقا هجرت کردم و عضو اولین محفل ملی شمال غرب افریقا شدم. در فوریه ۱۹۵۷ بزیارت ارض اقدس فائز و مورد مرحوم و الطاف هیکل اطهر واقع شدم، در همین سفر لقب "ابوالفتوح" را بمن عنایت فرمودند و این مطلب را بعداً "جناب بنانی مرقوم فرمودند. در اکتبر ۱۹۵۷ بسمت ایادی امرالله انتخاب شدم و از آن پیر تاکنون مرتباً در سیر و سفر

هستم و غالب سفرهایم در قاره پهناور افریقا در اجرای نقشه‌های دهساله و نه ساله بوده است. همچنین به نیمکره غربی، پاسیفیک، استرالیا و نیوزیلند، اروپا، آسیا، مالک، متحده امریکا، کانادا، امریکای لاتین، ژاپن هند، ویتنام، لاوس، تایلند و آندونزی سفر کرده‌ام و اکنون نیز از سفری که ۹ ماه طول کشید از استرالیا برمیگردم و در کنفرانس جوانان آن اقلیم شرکت داشتم.

اکنون که شرح حال مختصری از زندگی جناب ایشانرا شنیدید اجازه دهید سئوال و جوابها را مطرح کنیم:

● چه خاطراتی از حضرت ولی امرالله دارید؟

● من مانند سایرین حضرت ولی امرالله را نمیتوانم بد رستی وصف کنم فقط میتوانم بگویم ایشان در حقیقت غصن ممتاز بها سرور اهل وفا و حجت خدا در روی زمین بودند.

● یقین است شما با جناب بنانسی در افریقا تماس داشته‌اید، ممکن است نظرتان را در باره ایشان بگوئید؟

● جناب بنانی مظهر خضوع و خشوع و صداقت و اطاعت از تشکیلات و سرمشق کاملی برای احبا بودند. هیچ چیز را برای خود نمی‌خواستند و همه چیز خود را فدای امرالله کردند.

از صفات بارز ایشان فداکاری، صمیمیت ایمان و اعتقاد کامل به تشکیلات اداری بود. با اینکه خدمات ز قیمت و بی نظیری در ایجاد موسسات اداری امری در افریقا کردند و فی الواقع پایه گذار امرالله در سالهای اخیر در افریقا بودند، ولی هیچوقت مایل نبودند خود را نشان بدهند. ایمان ایشان به تشکیلات

بحدی بود که حضرت ولی امرالله ایشان را مظهر اطاعت صرف از موسسات اداری خوانده بودند .  
● در این سفرش هفته‌ای احبای ایران را چگونه یافتید ؟

● من و خانم فوق‌العاده تحت تاثیر ایمان و استقامت احبای ایران قرار گرفتیم ، و آنچه درباره آنان شنیده یا خوانده بودیم بچشم دیدیم . خدمات و مساعی احبای ایران در راه اتمام نقشه برای من و همسر تشویق آمیز و الهام بخش بود . مطالب بسیاری از احبای مهد امرالله فرا گرفتیم و میتوانم بگویم این ملاقات‌ها برای ما یک ملاقات ساده نبود بلکه یک زیارت بود .

وقتی کلمه " زیارت " را از ایشان شنیدم " زیارت اماکن متبرکه " برایم تداعی شد لذا پرسیدم :

● شما بی شک در این سفر زیارت اماکن متبرکه نائل شده‌اید ، ممکن است احساسات خودتان را در این باره بیان کنید ؟

● بهنگام زیارت اماکن مقدسه ایران ، از بیت شیراز گرفته تا قلعه ماکو و از قلعه شیخ طبرسی گرفته تا قلعه جهریق و سایر اماکن دو احساس مختلف بمن دست میداد یکی احساس غم و اندوه از بیاد آوردن مصائب و بلاهای وارده بر هیاکل مقدسه و شهدا و اصحاب اولیه ، و دیگر احساس بهجت و سرور که چگونه ندای امراللهی از پشت میله‌های این زندانها و از پس دیوارهای رفیع این قلعه‌ها سر بر آسمان افراشت و چون درختی تناور شاخ و برگ خود را به سرتاسر کره ارض گسترده و امرالله در عین مظلومیت ، قدرت و سطوت خود را ظاهر کرد . مقایسه بیت مبارک شیراز که در ظاهر کوچک و ساده است با قلعه ماکو که در دل کوهی بلند واقع

شده و مدتی هیكل اطهر حضرت باب را در خود جای داده عبرت انگیز است . پس از زیارت اماکن متبرکه و بیاد آوردن مصائب و بلاهای وارده بر احبای عصر رسولی خود و همسرم عهد کردیم که از خود گذشتگی و کف نفس و انقطاع از ماسوی الله را از آن هیاکل مقدسه بیاموزیم و تا پایان عمر قدمی جز در راه اعلاء کلمه الله برنداریم .

● شما در سفرهایتان با جوانان بهائیی ایران ملاقات کردید ، نظرتان درباره آنان چیست ؟

● مساعی جوانان بهائیی ایران و سهمی که در اجرای اهداف داخلی و خارجی نقشه دارند قابل تقدیر است . همین چندی قبل بود که سه تن از بهترین آنان در میدان خدمت جان خود را فدا کردند . جامعه جوانان بهائیی ایران باید بوجود چنین شهدائی افتخار کند . من در سفرهایم جوانان را به هجرت و ابلاغ کلمه الله تشویق کردم و امیدوارم که تحت تاثیر اعمال و رفتار فاسد جوامع دیگر قرار نگیرند و افکار خود را حصر در داشتن حیات بهائیی و پیشرفت امرالله نمایند .

● در این آخرین ساعات توقف در ایران

آیا پیامی برای احبای ایران دارید ؟

● من و خانم از عموم احبای ایران متشکریم و هیچگاه محبت و مهربانی و مهربانی نوازی آنانرا فراموش نمیکنیم و امید داریم باز هم بتوانیم به زیارت کشور مقدس ایران و ملاقات احبای مهد امرالله نائل شویم ، اکنون که عازم ارض اقدس هستیم در آنجا برای موفقیت جامعه بهائیی ایران در اجرای اهداف نقشه نه ساله دعا میکنیم و آرزو داریم آنانرا در افریقا ملاقات کنیم .

در گوشه سالن خانم اولینگا گرم گفتگو بود پس از خاتمه صحبت با جناب اولینگا فرصت کوتاهی بدست آمد و چند سؤال از خانمشان کردم :

● اکنون که ایران را ترک میکنید چه نظری درباره نسوان بهائی ایران دارید ؟

● بسیار خوشحالم که در این سفر مشاهده کردم نسوان بهائی در تشکیلات امری مخصوصاً "لجنات ترقی نسوان شرکت فعالانه دارند. بسیار خوب است اگر خانمهای بهائی مسافرتهای دسته جمعی به اماکن متبرکه داخله و ارضی قدس ترتیب دهند، وقتی بزیارت این اماکن متبرکه بروند روح تازهای در آنها دمیده میشود و میتوانند خدمات مهمی انجام دهند .

نسوان بهائی باید اولاً "اطلاعات امری خود را تکمیل کنند ثانیاً "بمسفرهای تبلیغی داخل و خارج اقدام نمایند و مشوق شوهران

و افراد خانواده خود برای مهاجرت باشند . بسیاری از خانمهای بهائی ایران از سفرهای تبلیغی خارج میترسند ، در صورتیکه این ترس بی مورد است . اگر آنان به میادین خدمت در سراسر جهان بروند بخوبی میتوانند مانند نسوان سایر ممالک خدمت کنند . مولای ما فرموده اند نسوان بهائی باید شجاع و دلور باشند ، ما باید امهالها روحیه خانم را سرمشق قرار دهیم که با چه شجاعت و فداکاری سراسر عمر خود را به سیر و سفر اختصاص داده اند - کار بسیار مشکلی است که حتی بسیاری از مردان قادر به انجام آن نیستند . در خاتمه باید بگویم من ایران را خانه خود میدانم و در میان احبای مهد امرالله هیچگونه احساس غربت نکردم ، در این شش هفته سفر به کشور شما مهربانی ها و محبت های احبا را هیچگاه فراموش نخواهم کرد .





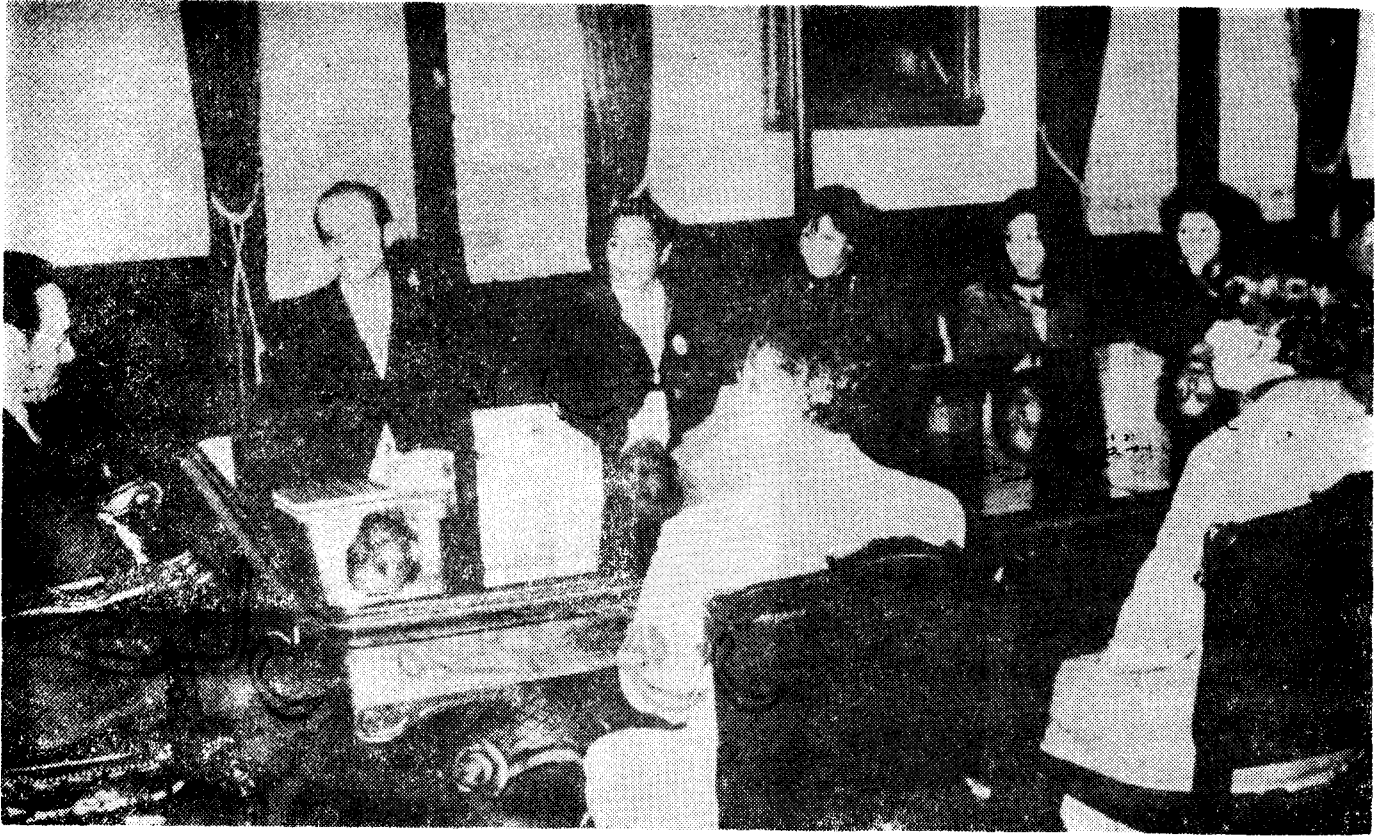


# اخبار و مصور

امهالبا، روحیه خانم با رئیس دهکده‌های در کشور آفریقای زیمبر

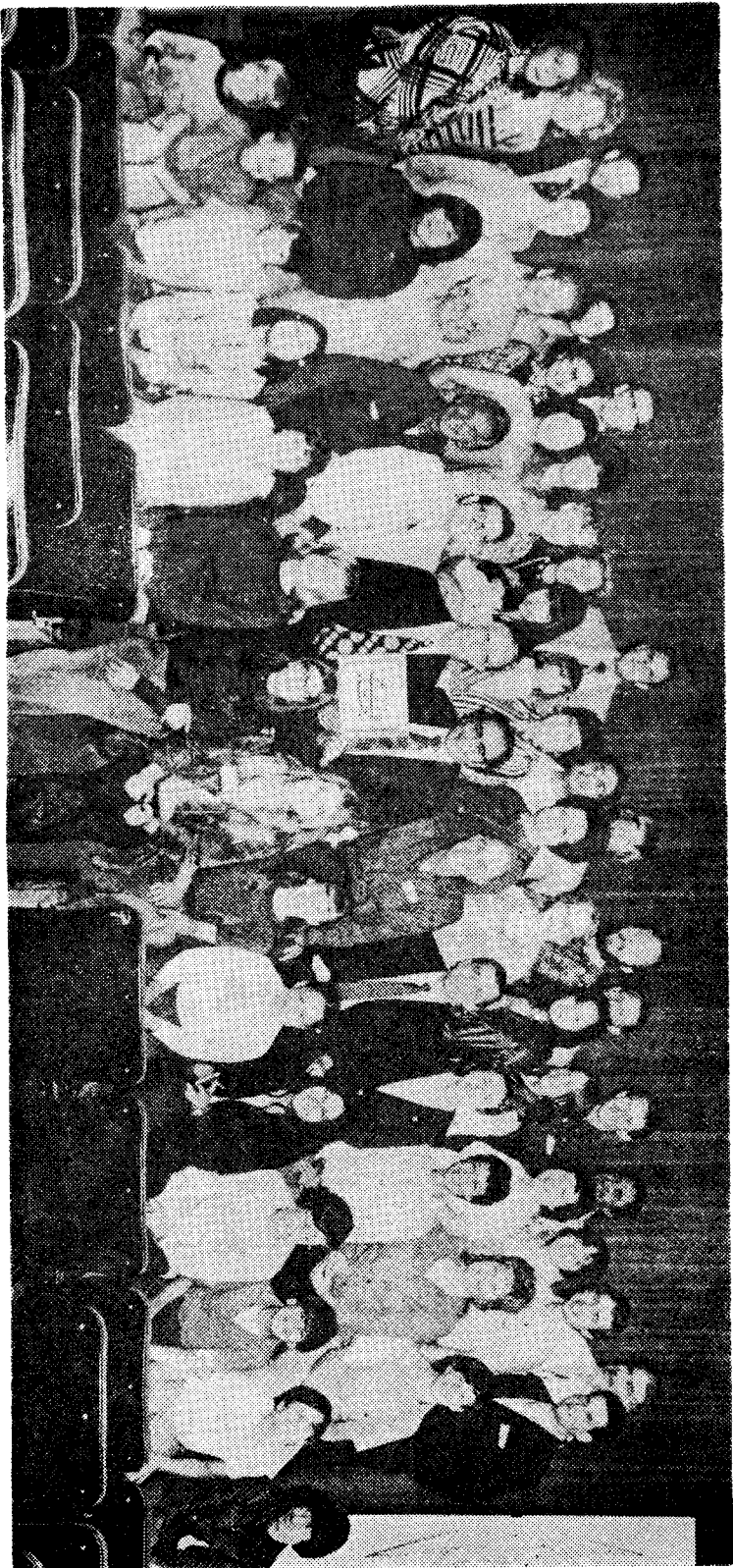


امهالبا، روحیه خانم با پنج نفر از رؤسای  
قبائل در دهکده "ایشامبا" در آفریقا.



در تابستان سال جاری ، در طی يك برنامه  
 تبلیغ دسته جمعی در آرژانتین نمایندگان  
 بهائیان با استاندار سانتیاگو شرقی  
 ملاقات و يك جلسه كتاب دعوت عمومی  
 حضرت بهاء الله را بوی اهدا کردند .

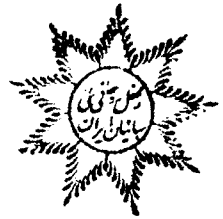
خانم " سوفوتس " که از احبای چینی  
 الاصل ساکن آمریکا است ، در پارک  
 محله چینی ها در نیویورک جزوات و  
 رسالات تبلیغی توزیع میکند .



مدرسه تاجستان شهر "ژوتو" در آلاسکا

بسم الله الرحمن الرحيم  
مجله نشر اخبار و مقالات  
بهائیان ایران  
شماره ۸ / ۱۲ / ۱۱۵  
تاریخ ۸ شهرالمک ۱۲۹

# متحد الدالیه



نمره ۸ / ۱۲ / ۱۱۵

تاریخ ۸ شهرالمک ۱۲۹

مطابق ۱۳۵۱/۱۱/۲۴

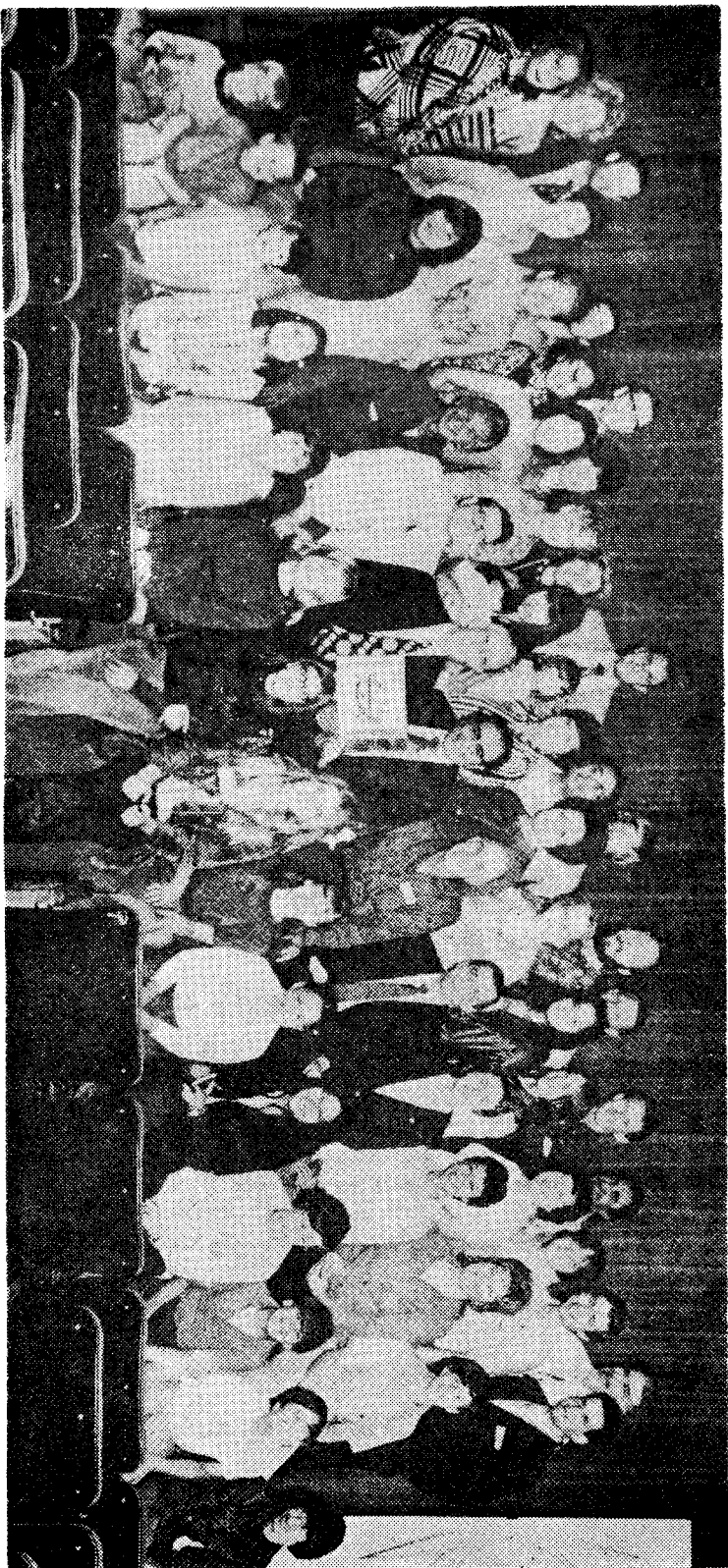
محفل مقدس روحانی بهائیان - - - شید اللطارکانه

برای مزید اطلاع و تبصّر و ستان و یاران عزیزان مدینه منوره جهت استقبال در مورد اشتراك مجلات امری شمهای از توتیعات متعالیه مقدسه حضرت ولیّ مقدس امرالله درج میگردد .

۱- در یکی از الواح میفرمایند : " و اما در خصوص اشتراك بمجلات امریه از فرائض احبای الهی آنست که بتمام قوی تقویت و معاونت این مجلات بهائی را نمایند و در صورت استطاعت احباء جمماً و رسماً بواسطه محفل روحانی خویش اشتراك باین مجلات کنند و بشارات امریه خود را نیز بواسطه محفل روحانی مقررأ مستمراً با داره آن مجلات ارسال دارند .

۲- و نیز میفرمایند : " و از وظائف اعضای محافل تاءید و تقویت مجلات امریه عالم بهائی است . امنای الهی باید در فکرا و انتشار و از یاد نفوز و تنظیم و ترتیب و توسعه دایره این مجلات امریه باشند . . .

( . . . فرمودند که من مکرراً با حبای الهی نوشتم و این امر را مؤکد داشتم که احباء در اشتراك روزنامهجات و مجلات امریه نباید خود داری نمایند و در هر تلیمی مطبوعات و مجلات بهائی سائرا قالیهرا خریداری کنند و در نشر اخبار و مسائل روحانیه بی اختیاری نمایند و در اینگونه امور از سایر اقوام اگر سبقت نجویند اقلأ از دیگران عقب نمانند . )



مدرسه تاجستانه شهر "ژونو" در آلاسکا

اعضای محترم آن محفل بخوبی میدانند که حضرت ولیّ مقدس امر الله متوجه حدّ اهمیت اشتراك مجلات امری و استقبال از این امر مرور را تا اکید فرموده اند و بهمین لحاظ این محفل انتظار دارد که دوستان و یاران آن سامان با توجه به بیانات مبارکه احبّائی را که تا کنون مشترك نیستند تشویق به اشتراك مجلات بهائی فرمایند تا بمنایات الهیه احبای عزیز آن عینده بیش از پیش بروسعت اطلاعات و معلومات خود بیفزایند برای فراهم نمودن تسهیلات و سرعت در ارسال و توزیع مجلات و نشریات امری هیئتی زیر نظر هیئت مدیره مؤسسه ملیّ مطبوعات امری تشکیل گردیده تا با سرعت و وقت احتیاجات آن محفل جلیل را از این جهت تأمین نمود و بعضی اینک نشریات مزبور حاضر و آماده شد بفقوریت بقسمتهای مربوطه ارسال نمایند تا بموقع در دسترس احبای عزیز قرار گیرد .

طلبها اتمنی است و دست فرمایند که در سال جاری آن عینده بابت بهائی آنرا ان مشترکین وصول شده و میشود و نیز وجوه دریافتی از کسانی که جدیداً مشترك میشوند از قرار هر دوره ۲۰۰ ریال برای اخبار امری و ۲۰۰ ریال آشنائی بیع و ۱۲۰ ریال مجله و کتاب حساب شماره ۱۸۶۵ در شرکت نهالان بنام مؤسسه ملیّ مطبوعات امری واریز نموده و اسناد مربوطه را برای ثبت و ضبط و عمل در دفتر مربوط بآن مؤسسه ارسال فرمایند تا جهت اقدام به هیئت توزیع داده شود .

ضمناً توجه آن محفل را در تجارت فروش کتب مطروف میدارد که بایستی کتب از سالی بهیهای تعیین شده در فهرست بدوستان و یاران آن عینده برضه شود .

توجه وقت و مراقبت در انجام اجزای فساد این متد المال مورد علاقه این محفل میباشد .

با تقدیم تحیات بهائی

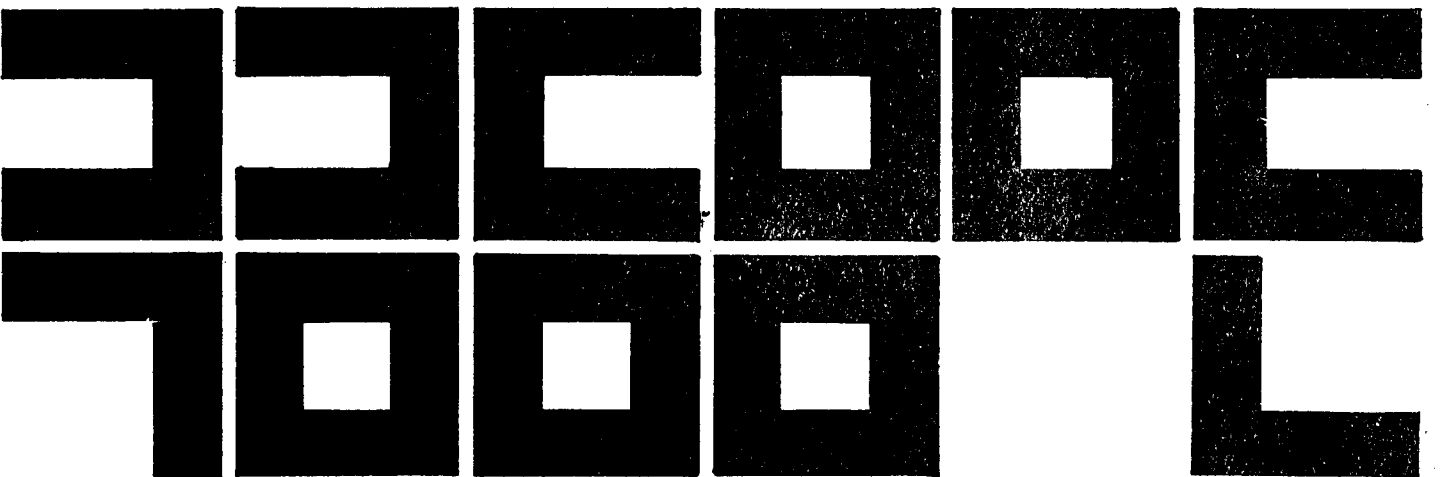
مسئول محفل  
۱۳۵۷

# فهرست مطالب

صفحه		
۴۵-۴۴		۱- شعار روحانی
۵۳-۴۶	سهراب روشن	۲- رازخاقت
۵۵-۵۴	فرهمنده طوسی	۳- شیفته جمال جانان
۵۷-۵۶	رکت فریدیونی	۴- شعر «شب»
۶۳-۵۸	م- سیروس	۵- آتش زندگی نوین در قلب افریقا
۶۵-۶۴	ترجمه س-ر	۶- نغمات آسمانی
۷۳-۶۶	ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم	۷- راز فرعون گمشده
۷۴		۸- از نامه های مهاجرین
۷۷-۷۵	رکت جلیل محمودی	۹- شعر «هستی»
۸۰-۷۸	فرهاد راسخ	۱۰- منکوان مناریان حقیقتند

# فهرست نویسندگان

نویسندگان عزیز  
 از دریافت نامه و آثار شما تشکر  
 خواهیم شد.  
 نشانی - تهران - خیابان منوچهری  
 شرکت سهامی نونهالان



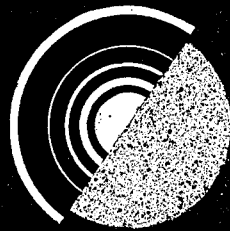
”ولایزال خالق خلیق است و اقتتران با ذات مہر مکن  
حضرت زقطہ اولیٰ  
نبیست“

”حق مقنن از کل در کل آیات او ظاہر ... نفس  
عالیٰ کتانی است اعظم ہر دہا حبیب بہ صوری  
ادراک ہمینہا یل آنچہ را کہ سبب وصول بہ صراط  
مستقیم و نیا، عظیم است ...“  
حضرت بہ اللہ



”عالم بر بہ صحبت خلاق شدہ و کل بہو داد و اتحداد  
حضرت بہ اللہ  
ما ہمورفند“

”حرکت از اسوا زہر و جہود است و سکون از خصائص  
حضرت عبدالبہا  
\_\_\_\_\_ ہر“



مطالعه‌ای کوتاه در:

# راز خلد

سهراب روشن

عظیمی است؟ ویا مریعی است که آسمانها را پسر پشت چهارفیل نگهداشته است (۳) داستان پیدایش خلقت در اولین فصل کتاب عهد عتیق یا تورات بدین مضمون توجیه شد که خداوند عالم و آدم را در شش روز آفرید و روز هفتم با استراحت پرداخت.

"مراحل خلقت در تورات" بطوریکه از مطالعه فصل اول سفر پیدایش استنباط میشود بترتیب چنین است:

- در روز اول آسمان و زمین خلق شد.
- روز دوم فلك آفرید شد.
- روز سوم نباتات بوجود آمدند.
- روز چهارم ستارگان از آنجمله ماه و خورشید در آسمان خلق شدند.

- روز پنجم جانوران

- روز ششم انسان و بالاخره روز هفتم که خالق از خلقت فراغت یافت آرام گرفت و آنرا مبارک و مقدس خواند این روز مصادف با شنبه است و یهودیان روز شنبه را تعطیل مینمایند.

ب- خلقت از نظر زردشتی برطبق کتب زردشتی اهورمزدا (خدای خویبهها) ابتدا عالم روح را آفرید و سه هزار سال سلطنت کرد بعد اهریمن (خدای بدیها) از تاریکی بروشنائی وارد شده با اهورمزدا جنگید و هزار سال بعد اهورمزدا عالم مادی را بیافرید و آفرینش در مدت یکسال در ۶ مرحله که هر کدام ۵ روز بوده صورت گرفت این دوره بنام گهینمار نامیده میشود که زردشتیان آنرا جشن میگیرند.

- در دوره اول آسمان خلق شد.
- در دوره دوم آب آفریده شد.
- در دوره سوم زمین خلق گردید.
- در دوره چهارم نباتات
- در دوره پنجم جانوران

در خصوص مسئله خلقت و چگونگی پیدایش جهان عقاید عدیده در زمینه های فلسفی، دینی و علمی بیان گردیده است که بحث پیرامون هر یک از حوصله این مقال خارج و زیاده خلاصه ای از عقاید و نظریات مختلف از نظر تان میگردد.

تصور انسان از پیدایش خلقت و کیفیت آن در ازمنه مختلف متناسب با رشد تکاملیش متفاوت بوده است ستارگان از زمانهای بسیار قدیم توجه بشر را بخود جلب نموده زمانی بعنوان خدایان مورد پرستش قرار گرفته و هنگامی نیز بین حرکات آنها و زندگی روزمره ارتباطی قائل شده اند (۱)

بنظر میرسد فکرا زلیت و ثبوت وضع جهان هرگز به مخیله انسان راه نیافته است و ابتدائی ترین افکار انسانی همواره سعی داشته است که جهان را با صورت فعلیش مصنوع خالق بداند (۲) در افسانه های قدیمی مصر آمده است که شمس خدای هوا که پسر آمون را خدای آفتاب است خواهرش نات یعنی آسمان را از برادرش زمین جدا میکند خود آمون را از نیلوفر آبی که در سطح اقیانوس اولیه روئیده زائیده شده است.

## نت

ادیان قدیمی راجع بمسئله خلقت بد رازا

گفتگو کرده اند:

الف- زمانیکه انسان نمیدانست آیه آسمانها جام یا کاسه ای بر بالای زمین هستند؟ یا زمین صفحه ای صاف و محصور در اقیانوس

— در دوره ششم در آخر سال یعنی ۵ روز به فروردینماه انسان خلق شد از اینجهت زردشتیان انتهای سال وابتدای فروردین را که مصادف با فراغت از خلقت است بشکر نعمت جشن میگیرند. (۴)

ج — در قرآن مجید هم توجیهی کم و بیش مشابه با تورات بعمل آمد بطوریکه در سوره فرقان آیه ۶۱ میفرماید :

«الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی سته ایام ثم استوی علی العرش الرحمن. فسئل به خبیرا» یعنی و او کسی است که آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز آفرید پس مستوی شد بر عرش خداوند بخشنده پس بپرس از آن آگاهی را.

برخی از متفکرین مراد از شش روز خلقت را که در کتب مقدسه قبل ذکر شده حدوث خلقت دانسته اند بدینمعنی که خلقت در زمان معینی بصورت عینی و خارجی ایجاد شده است. اما شاعر و عارف بلند پایه عطار نیشابوری با استناد بقرآن مجید در یکی از اشعارش رمز شش روز را چنین آشکار میکند که منظور از هر روز هزار سال و ظهورات ششگانه مظاهر مقدسه یعنی

- ۱- حضرت آدم
- ۲- حضرت نوح
- ۳- حضرت ابراهیم
- ۴- حضرت موسی
- ۵- حضرت مسیح
- ۶- حضرت محمد اسنت

و سپس چنین ادامه میدهد که پس از انقضاء شش هزار سال قائم مقام خلق ظاهر میگردد. و اینست اشعار مذکور که در کتاب سی فصل عطار صفحه ۳۰-۳۱ درج شده است.

ولکن شش پیاپی در طریقت شدند ماء مور اسرار شریعت نخستین اینند ادراد آدم بگستر آن شریعت را بعالم

دوم نوح است آن ماء وی مطلق که در کشتی نمودی دعوت حق پس ابراهیم بد صاحب توکل که بر وی آتش نسرود شد گل ز بعد او کلیم الله را دان عیاشد در کفش مانند شعبان (۵) پیامد بعد از این عیسی بن مریم که مرده زنده گردانید از دم ز بعدش خاتم غیب البشر بود که او پیغمبران را جمله سر بود بقرآن اینچنین فرمود داور تو تا اینش بدانی ای برادر که عالم را بشش روز آفریدم محمد را بعالم برگزیدم بود شش روز دور شش پیامبر مراتعلیم قرآن گشت باور ولکن روزد بین سال هزار است (۶) بدین ترتیب عالم را مدار است چو کرد د شش هزاران سال آخر شود قائم مقام خلق ظاهر بسرآید همه دور شریعت بامر حق شود پیدا قیامت ...

## عقاید و نظریات علمی

از نظر علمی نیز سئوالاتی در این زمینه مطرح شده است که مواد کیهانی چگونه بهستی آمده؟ چه نیروهایی در بوجود آمدن آن دست اندر کار بوده و مواد لازم برای ساختن آنرا چه کسی فراهم آورده است؟ نخستین کسی که تلاش کرد از راه

علمی باین پرسشها پاسخ دهد بوفون

دانشمند فرانسوی بود وی در نیمه قرن هیجدهم فرضیه خود را که معروف به فرضیه "زدن و در رفتن" است عرضه کرد. بنظر بوفون در زمانهای بسیار دور که خورشید بتنهائی نورافکنی میکرد است ستاره دنباله داری از نزدیکی آن عبور میکند و علت برخورد دنباله آن با خورشید قطعاتی از خورشید جدا شده و این قطعات منظومه شمسی از جمله زمین را تشکیل داده اند.

نظریه کانت: ۲۰ سال بعد امانوئل کانت از فلاسفه بزرگ عقلی آلمان فرضیه جدیدی آورد که بر اساس آن زمین و ۸ سیاره دیگر که حول خورشید میچرخند بصورت حلقههایی از گازهای افروخته، از خورشید جدا شده اند این فرضیه بعداً بوسیله لاپلاس ریاضی دان بزرگ فرانسه تکمیل گردید. (۷)

بنا بر این تا او اخر قرن هیجدهم افق دید دانشمندان از منظومه شمسی فراتر نمیرفت و در خصوص چگونگی پیدایش خورشید و سایر ستارگان سکوت نموده بودند.

نظریات جدید علمی در قرن بیستم

ملاحظه میشود که اکتشافات علمای نجوم مرحله به مرحله پیش رفته است از زمین به ماه، از ماه به خورشید و از خورشید به ستارگان، از ستارگان بکمیتههای دور و از آنجا بسوی دنیای مجهول!؟

در سال ۱۹۴۳ وایتسکر (۸) فیزیکدان جوان آلمانی نظریه خود را باین نحو بیان نمود که ذرات غبار رقیقی در آغاز در تمام فضائی که امروز بوسیله سیارات اشغال شده است پراکنده بوده و در حدود مدتی نزدیک به یکصد میلیون سال با هم جمع شده و سیارات معدودی را که میشناسیم به وجود آوردند در هنگامیکه عمل نوسایرات

بعلمت جذب و ذخیره ذرات مادی کوچک و بزرگ بپایان رسید قشر خارجی این اجرام سماوی نوزاد در نتیجه تشعشع در فضای بین ستارگان مقدار معتدایی از حرارت خود را از دست داد و در نتیجه سردی گزائیید و پیوسته سختی بوجود آورد. (۹)

مختصراً اینکه اطلاعات کنونی بشر از عالم کون فوق العاده قلیل است چه تمام نظریاتی که تا کنون در این خصوص ارائه شده است از مرحله فرضیه و تئوری تجاوز ننموده و بصورت قانون کلی علمی مطرح نگردیده است. لاپلاس ریاضی دان مشهور فرانسوی بزبان ریاضی وطنی فرمول سادهای میگوید "هرچه پهنه اکتشافی فراختر شود مرزهای نامعلوم نیز در وتر میرود" (۱۰)

این قلت اطلاعات اولاً "بعلمت نقص وسائل کار انسانیست چه در زمان حال اطلاعات انسان از کواکب دیگر جنبه مشاهده دارد و فقط پارهای از قوانین فیزیک و ریاضی علم نجوم را کمک میکنند و تا زمانیکه امکان مسافرت به کرات و آزمایشهای تجربی فراهم نشود قاطعیت علمی در خصوص کرات دیگر و چگونگی پیدایش آنها تحقق نیافته و این مجهول بر انسان از طریق علمی حل نخواهد گشت.

فرفر (۱۱) نویسنده و متفکر آمریکائی با مقایسه جالبی که در خصوص تاریخ حیات انسان با کائنات نمود ماست مینویسد "در حقیقت سنی ثانیه بیشتر در عالم حیات نمیشیم و میتوانیم از شواهد و مدارکی که از گذشتههای بدرازی نیم ساعت بر روی هم انباشته شده است برای شناخت بهتر جهان کمک بطلبیم اما عملاً" مدارک و اسنادی که بما کمک میکنند بهیشت از چهار دقیقه قدمت ندارند. (۱۲)

علمی باین پرسشها پاسخ دهد بوفون  
دانشمند فرانسوی بود وی در نیمه قرن هیجدهم  
فرضیه خود را که معروف به فرضیه "زدن و در رفتن"  
است عرضه کرد. بنظر بوفون در زمانهای  
بسیار دور که خورشید بتنهائی نورافکنی میکرد  
است ستاره در نیاله داری از نزدیکی آن عبور میکند  
و بعلمت برخورد در نیاله آن با خورشید قطعاتی  
از خورشید جدا شده و این قطعات منظومه شمسی  
از جمله زمین را تشکیل داده اند.

نظریه کانت: ۲۰ سال بعد امانوئل  
کانت از فلاسفه بزرگ عقلی آلمان فرضیه جدیدی  
آورد که بر اساس آن زمین و ۸ سیاره دیگر که حول  
خورشید میچرخند بصورت حلقههایی از گازهای  
افروخته، از خورشید جدا شده اند این فرضیه  
بعداً "بوسیه لا پلاس ریاضی دان بزرگ فرانسه  
تکمیل گردید. (۷)

بنابراین تا اواخر قرن هیجدهم افق دید  
دانشندان از منظومه شمسی فراتر نمیرفت  
و در خصوص چگونگی پیدایش خورشید و سایر  
ستارگان سکوت نموده بودند.

#### نظریات جدید علمی در قرن بیستم

ملاحظه میشود که اکتشافات علمای نجوم  
مرحله به مرحله پیش رفته است از زمین به ماه، از  
ماه به خورشید و از خورشید به ستارگان، از ستارگان  
بکهکشانهای دور و از آنجا بسوی دنیای  
مجهول!

در سال ۱۹۴۳ وایتسکر (۸) فیزیکدان  
جوان آلمانی نظریه خود را باین نحو بیان نمود که  
ذرات غبار رقیقی در آغاز در تمام فضائی که امروز  
بوسیله سیارات اشغال شده است پراکنده بوده  
و در حدود مدتی نزدیک به یکصد میلیون سال  
با هم جمع شده و سیارات معدودی را که میشناسیم  
به وجود آوردند در هنگامیکه عمل نوسازی سیارات

بعلمت جذب و ذخیره ذرات مادی کوچک و بزرگ  
بپایان رسید قشر خارجی این اجرام سماوی نوزاد  
در نتیجه تشعشع در فضای بین ستارگان مقدار  
معتنابهی از حرارت خود را از دست داد و در  
نتیجه سردی گرائیده و پوسته سختی بوجود  
آورد. (۹)

مختصراً اینکه اطلاعات کنونی بشر از عالم کون  
فوق العاده قلیل است چه تمام نظریاتی که تا  
کنون در این خصوص ارائه شده است از مرحله  
فرضیه و تئوری تجاوز ننموده و بصورت قانون کلی  
علمی مطرح نگردیده است. لا پلاس ریاضی دان  
مشهور فرانسوی بزبان ریاضی و طی فرمول  
سادهای میگوید "هر چه پهنه اکتشافی فراختر  
شود مرزهای نامعلوم نیز در وتر میرود" (۱۰)

این قلت اطلاعات اولاً "بعلمت نقص  
وسائل کار انسانست چه در زمان حال اطلاعات  
انسان از کواکب دیگر جنبه مشاهده دارد و فقط  
پارهای از قوانین فیزیک و ریاضی علم نجوم را  
کمک میکنند و تا زمانیکه امکان مسافرت به کرات  
و آزمایشهای تجربی فراهم نشود قاطعیت  
علمی در خصوص کرات دیگر و چگونگی پیدایش  
آنها تحقق نیافته و این مجهول بر انسان از  
طریق علمی حل نخواهد گشت.

فرفر (۱۱) نویسنده و متفکر آمریکائی با  
مقایسه جالبی که در خصوص تاریخ حیات انسان  
با کائنات نمود ماست مینویسد "در حقیقت سنی  
ثانیه بیشتر در عالم حیات نمیشیم و میتوانیم  
از شواهد و مدارکی که از گذشتهای بدرازای نیم  
ساعت بر روی هم انباشته شده است برای  
شناخت بهتر جهان کمک بطلبیم اما عملاً"  
مدارک و اسنادی که بجا کم میکنند بیست و  
چهار دقیقه قدمت ندارند. (۱۲)

آنان که محیط فضل و آداب شدند  
 در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
 ره زین شب تاریک نبردند بسرون  
 گفتند فسانه‌ای بود رخاک شدند  
 (۱۳)

## عقیده اهل بهای

در آثار مبارکه مطالب  
 کثیره در خصوص علت آفرینش، هدف و مقصد از  
 آفرینش، قدمت خلقت، مصالح اولیه خلقت،  
 وسعت خلقت و تکامل آن . . . . . موجود میباشد  
 که زیلاً "شعای از آنها درج میگردد .  
 ۱- علت آفرینش: بطوریکه از آثار مبارکه  
 مستفاد میشود علت خلقت محبت بوده است .  
 جمال قدم در لوحی میفرمایند: "عالم بمحبت خلق  
 شده و گل بودار و اتحاد ما" موند (۱۴) و  
 حضرت عبدالبها در تفسیر حدیث معروف  
 کنت کنزاً مخفیاً . . . میفرمایند " . . . غیب  
 هوپه جمال خود در نفس خود نرد محبت باخته  
 که مبداء جمع عشقها و شوقها و سرمایه همه  
 محبتها و شورها شد . . . . ."  
 در ازل پرتوحسنت ز تجلی دم زد

عشق بیدار شد و آتش بهمه عالم  
 زد

خواست تا جلوه دهد صورت خود  
 را معشوق

خیچه در مزرعه آب و گل آدم زد  
 (۱۶)

۲- مقصد از آفرینش عرفان الهی بود هاست:  
 جمال مبارک در لوحی میفرمایند:  
 "سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر  
 نفسی الیوم از عرف قیصر رحمانی بوطن اصلی که  
 مقام معرفت مطلع او امر الهیه و مشرق وحی ربانیه  
 است فائز شد او بکل خیر فائز بود و خواهد بود . . ."  
 بنا بر این عرفان الهی که سبب اعظم آفرینش  
 بود هاست جز با شناسائی مظهر امر و مطلع وحی  
 و اجرای تعالیم مبرمهاش میسر نمیشود .

۳- قدمت خلقت: از دیر زمان بیمن  
 فلاسفه و علماء الهی اختلاف عقیده مبنی بر اینکه  
 آیا خلقت همیشه بوده است و یا در زمانی از عدم  
 بوجود آمده وجود داشته و این اختلاف تا زمان  
 ظهور جمال قدم همچنان ادامه داشته است  
 حضرت بهال الله در لوح حکماء که بافتخار جناب  
 آقا محمد فاضل قاضی ملقب به نبیل اکبر نازل شده  
 است میفرمایند

و اما ما ز کرت فی بداء الخلق فهذا مقام  
 یختلف باختلاف الافئده والانظار \* ولو تقول  
 انه كان ویكون هذا حق \* ولو تقول كما ذكر  
 فی الكتب المقدسه انه لا ریب فیہ . مضمون بیان  
 مبارک اینکه " و اما آنچه که ذکر کردی در مبداء  
 خلقت پس این مقام باختلاف قلوب و انظار متفاوت  
 است . اگر بگوئی بد رستیکه خلقت بوده است و  
 میباشد حق است و اگر بگوئی حادث است  
 همانطور که در کتب مقدسه ذکر شده است شکی  
 در آن نیست"

بنا بر این خلقت هم قدم و هم حادث است  
 در خصوص قدمت خلقت حضرت عبدالبها میفرما  
 "رب بی مربوب تصور نشود سلطنت  
 بی رعیت تحقق ننماید . . . خالق بی مخلوق  
 ممکن نگردد . . . اگر وقتی تصور شود که کائناتی  
 ابداً وجود نداشته است این تصور انکار  
 الوهیت الهیه است . . . لهذا چون ذات احدیت

یعنی وجود الهی ازلی است سردیست یعنی لا اول له ولا آخر له است البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی رانیزدایت نبوده و نیست. . . . ( ۱۱ )

اماد رخصوص حد و ث خلقت : حضرت عبد البهاء میفرمایند : این عالم کون نسبت بصانع حادث حقیقی است . . . مشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند . . . ( ۲۰ ) " بنابراین خالق و خلقت لازم و ملزوم یکدیگرند و خلقت چون طرح تابلوئی که در علم نقاشی ماهر است و سپهر بالفعل بصورت تابلوئیایی جلوه گرمیشود در علم الهی مکنون بوده و بعد بصورت عینی درآمد است .

۴- مصالح اولیه خلقت : زمانی در ماکریتوس یونانی (معروف به فیلسوف خندان) برای اولین بار تصور نمود که هر جسمی از ذرات بسیار کوچک و غیر قابل تقسیمی بنام اتم که کلمه‌ای یونانی است تشکیل شده و معتقد بود چهار نمونه اصلی اتم وجود دارد که آنها را آب، خاک، باد و آتش نامید وی آنها را نمایندگی تری، خشکی، سنگینی و سبکی میدانست و میگفت تمام اجسام مادی از این چهار اتم ساخته شده اند اما این نظریه با بررسیهای علمی اخیر رد شد بطوریکه تاکنون بیش از . . . عنصر شیمیایی کشف شده

است در قرن اخیر حتی اتم که جزء غیر قابل تجزیه تصور میشد شکافته شد و بانرژی و حرارت تبدیل گردید . . . .

جمال اقدس را بهی در لوح حکما و در جواب سئوالات جناب نبیل اکبر میفرمایند :

وماکان تكون من الحرارة المحدثه من امتزاج الفاعل والمنفعل الذی هو عینه و غیره ( ۲۱ ) ( و آنچه بود تكون یافت از حرارت ناشی از - امتزاج فاعل و منفعل که عین او و غیر او است بطوریکه خواهیم دید حضرت عبد البهاء در تفسیر این آیه مبارکه مصالح اولیه خلقت را جاذبه، حرارت و نور که آثار خارجی حقیقت کائناتند بیان میفرمایند قوله تعالی :

. . . ماده و هیولای کائنات قوه اثیریست و غیر مشهود و به آثار مشبوت و آشکار از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارت است که امواج اوست . . . ماده اثیری مانند آن ماده اثیری فاعل و منفعل است یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است لهذا آن ماده از جهت فاعل است زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهربائی از اظاهر و از جهت منفعل است زیرا چون امواج در اظاهر گردد نمودار مثلاً " ضیاء " امواجی است که در آن ماده اثیری حاصل میشود و از آن قوه باصره متاثر میگردد و تاثر مشاهده است چنانکه در هوا امواج حاصل میشود از آن

\* حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع میفرمایند : خلق فرموده مشیت را لا من شیء بعلیت خود مشیت . . . و بعد از آن خلق فرمود کل اشیا را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیء که حرف مشیت بر او وارد شود الا بهفت مرتبه از امکان . . . و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قد روقضا و اذن واجل و کتاب است . ( ۲۳ )



امواج عصب صماخ گوش متاثر میشود آن تاثیر صوت است و آن اثر استماع . . . ( ۲۲ ) .

بنابراین در ابتدا مشیت آفریده شد و بوسیله مشیت آثار قوه اشیریه که جاذبه، نور و حرارت میباشد پدید آمده و از فعل و انفعالات آنها کائنات صورت عینی بخود گرفته اند .

۵ - وسعت خلقت : \* حضرت عبد البهائم میفرمایند : در این فضای نامتناهی ملاحظه نمائید چقدر اجسام عظیمه نورانیه است و این اجسام منیر نامتناهی است زیرا از پس این نجوم نجوم دیگر است و از پس آن نجوم باز نجوم دیگر خلاصه . . . ثابت است که عوالم نامتناهی است . ( ۲۴ )

همچنین میفرمایند : " در طفولیت هر وقت از قواعد بطلمیوسیه می شنیدم که افلاك سابعه مانند هفت دایره هر یک در دیگری و هر دایره محیط دایره دیگر است در لم میگرفت از طفولیت فضا و هوای محدود را دوست نمیداشتم تا روزی در مناجاتی که از قلم اعلی صادر شده بود ز کسر فضای نامتناهی شنیدم فوراً " از زیارت آن چنان سرور شد م که به وصف نیاید .

۶ - قوانین طبیعی و تکامل : آنچه که مسلم است کائنات همواره در حال حرکت و تغییر بوده و سیر تکاملی طی نموده است . جمال قدم در لوح حکما میفرمایند " قد کان ما کان ولم یکن مثل ما نراه الیوم ( ۲۵ ) ( بود هاست آنچه بسوده است اما نه بصورتی که امروز مشاهده میکنی ) و حضرت عبد البهائم در تبیین این آیه مبارکه میفرمایند " از این آیه مبارکه واضح و مشهود میشود که کون در ترقی است یعنی از حالی بحال دیگر انتقال نموده است . . . در دنباله این آیه مبارکه حضرت

بها الله میفرمایند " قل ان الطبیعه بکینونتها مظهر اسمی المبتعث حضرت عبد البهائم در معنی این آیه مبارکه میفرمایند :

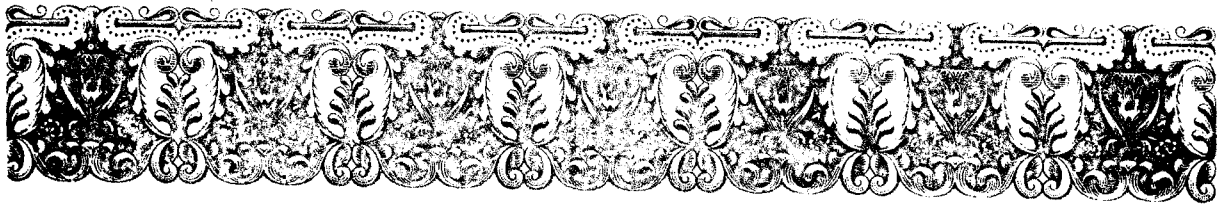
" . . . چون حکمای سلف و خلف بر آنند که طبیعت کلیه محسوس نگرند و مکشوف نشود ادراک عاجز است و عقول قاصر ولی این حوادث عالم کون از مقتضیات طبیعت است مانند نوم و نجوم و عطش که از مقتضیات آن است باری جمیع شئون و حوادث و وقایع حتی حرکت سلسله موجودات و نشو و نما کائنات را نسبت به طبیعت میدهند و آن طبیعت را مبدأ کائنات می شمارند میفرمایند این طبیعتی که شما مبدأ کائنات و مصدر موجودات می نامید مظهر اسم مبتعث و مکنون من است یعنی ذات مقدس که لا یعرف ولا یدرک ولا ینصت ولا یوصف است بتصور نیاید و ادراک نشاید . . . میرا از هر نعمت و محامد و اوصاف است حتی از تعبیر علت العلل نیز منزّه است . این علت اولی مصدر کائنات است و تعبیر طبیعت کلیه مینمایند زیرا آن حقایق و شئون که حکما بجهت طبیعت کلیه می شمارند همان شئون و کمالاتی است که در کتب الهیه بجهت مشیت اولیه بیان شده است و این واضح است که مشیت اولیه عظیم اسم مکنون است . . . ( ۲۶ ) \*

\* طبق آمار نجومی هیچگونه حدودی برای فضا متصور نیست و تاکنون افق جهان تا جایی که بوسیله تلسکوپهای بسیار قوی دیده شده شامل حدود ۱۰۰ میلیارد کهکشان است که هر کهکشان خود میلیونها خورشید دارد .

\* برای روشن شدن مطلب به مذاکرات مبارک صفحات ۱۳۴ - ۱۳۹ مراجعه شود .

# توضیحات و مؤاخذ

- (۱) از کتاب آسمان پرستاره ترجمه م - آشنا .
- (۲) سرگذشت زمین اثر ژرژ گاموف ترجمه دکتر محمود بهزاد
- (۳) کتاب دستورالعمل زندگی نوشته روحیه خانم
- (۴) تاریخ و تعالیم زرتشت تألیف حسام نقبائی
- (۵) شعبان = اژدها
- (۶) در قرآن مجید سوره سجده آیه ۴ میفرماید ید برالامر من السماء الی الارض ثم یمرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه ما تعدون یعنی تدبیر میکند امر را از آسمان بسوی زمین پس عروج میکند بسوی او در روزی که باشد مقدارش هزار سال از آنچه می شمارید " بنا براین طبق این آیه مبارکه مراد از یکروز هزار سال است .
- (۷) سرگذشت زمین ژرژ گاموف ترجمه دکتر محمود بهزاد
- (۸)
- (۹) کتاب یک، دو، سه بینهایت ژرژ گاموف ترجمه احمد بیرشک
- (۱۰) کتاب ماده زمین و آسمان ژرژ گاموف ترجمه رضا اقصی
- (۱۱) جان ففر Jhone Pheffer
- (۱۲) مجله علمی فضا شماره ۶ خرداد ماه ۱۳۵۰
- (۱۳) از حکیم عمر خیام
- (۱۴) باب دوم کتاب امر و خلق تألیف جناب فاضل مازندرانی صفحه ۱۴۳ (جلد اول)
- (۱۵) مکاتیب حضرت عبدالبها " جلد دوم صفحه ۱۳ - ۱۲
- (۱۶) از حافظ
- (۱۷) مائده آسمانی جلد هشتم صفحه ۱۸۸
- (۱۸) لوح حکما " مجموعه الواح مبارکه
- (۱۹) مفاوضات مبارک
- (۲۰) ایضا " مفاوضات مبارک
- (۲۱) مجموعه الواح مبارکه لوح حکما
- (۲۲) امر و خلق جلد دوم صفحه ۱۶۸
- (۲۳) امر و خلق جلد دوم صفحه ۹۹
- (۲۴) ایضا " امر و خلق جلد دوم باب دوم
- (۲۵) لوح حکما
- (۲۶) امر و خلق جلد دوم صفحه ۱۶۸



## شبیخته جبهالجانان

فرهمنند طوسی

نام بدیع در جوار نام لوح مبارک سلطان چون گوهری پرفروغ میدرخشد . بدیع جوانی ۱۷ ساله که چون عاشقی پاکباخته در بحبوحه شبان جان راه راه محبوب باخت بی گمان برای همه شما شناساست .

جمال قدم جل اسمه الا عظم در باره او میفرمایند " و ان کر ال بدیع از خلقناه بدعا و ارسلناه الی رئیس الظالمین " و یاد رجای دیگری که او را به لقب فخر الشهداء<sup>۱</sup> ملقب فرمودند " ومنهم فخر الشهداء<sup>۲</sup> الذی احضرناه لدی الوجه فخلقناه بکلمه لدنا ثم ارسلناه بکتاب ربک الی الذی اتبع هواه " و نیز در لوح مبارک ابن زبیب میفرمایند " در حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفکر نما که چگونه جان داد . آن فارس مضمار انقطاع الکول<sup>۳</sup> تبین حیات را تشار دوست یکتا نمود . " این بیانات مبارکه را میتوان معرف و مبین شخصیت آن بزرگوار دانست . لحظه ای تفکر باید و لمحهای تأمل شاید در زندگی این جوان نورانی و شاب رحمانی که چگونه در راه انجام مأموریت الهی در مقابل دشمنان امر اعز صدائی ایستادگی و مقاومت بخرج داده و فداکاری نمود آنجا که در زیر میله های آهنین سرخ شده از حرارت در حالیکه بر روی پوست او فرود می آمد و قطعات گوشت بدنش را سوزانده جدا میکردند و یا آنگاه که ضربات قبیح و تفتنگ آن سفاکان بی رحم بر سر او فرود می آمد اثری جز تسلیم و رضاد و چهره اش نمود ایشود . نامش آقا بزرگ خراسانی بود . در کودکی از اینکه پدرش به جرگه مومنین بهائین ظهور پیوسته بود سخت رنج میبرد تا آنگاه که نبیل اعظم محمد زرنندی به خراسان رفته و وی را به شرف ایمان فائز کرد آن زمان دیگر سر از پا نشناخت و سر به کوی دوست نهاد و در عکا بزمبارت جمال جانان نائل گشت .

چه خوبست دنباله این ماجرا را از زبان دیگر فدائی امر الهی جناب میرزا حیدر علی اصفهانی بشنویم . مفاد بیانات جناب حاجی در کتاب بهجت الصدور چنین است " حضرت

بدیع بحضور جمال قدم مشرف گردید و بعد از اینکه وی را مریض فرمودند به حیفا رفت جمال مبارک به من یک جعبه کوچک عنایت فرمودند که با چند لیره در حیفا به او برسانم واضحاً امید انستم در جعبه چیست. ایشان را در حیفا ملاقات کردم و بشارت دادم که امانتی دارید و موقعیکه امانت را در خارج شهر در کرمل باو دادم بدو دست گرفت بوسید و آنگاه سجده کرد و پاکتی هم مختوم باو دادم آنرا نیز گرفت و بیست سی قدم دورتر از من رو بساحت اقدس نشست و زیارت نمود و سجده بجا آورد. و آنگاه انوار بشارت و آثار مسرت در چهره اش نمودار گشت. عرض کردم ممکن است به حیفا برویم تا وجهی را که عنایت فرموده اند بشما تقدیم کنیم فرمود: من بشهرنمیآیم شما بروید و بیاورید. رفتم و چون بازگشتم هرچه جستجو کردم اثری از ایشان نیافتم تا اینکه بعداً خبر شهادتشان را از طهران شنیدم و دانستم که در آن جعبه لوح مبارک سلطان قرار داشته و آن پاکت هم محتوی لوح مبارک بوده که بشارت شهادت را به ایشان داده است. و چنانکه یکی از احباء حکایت میکند جناب بدیع آن مسافرت طولانی را پای پیاده طی کرده و هر صد قدم به صد قدم میایستاده و روی بساحت اقدس سجده مینموده است و شنیده شده که عرض میکرد هاست خدایا آنچه بفضل بخشیدی بعدل مگیر. بقیه ماجرا را همه آگاهید انتهای راه شهادت بدست جلادان ناصرالدین شاه است. راستی چه خوبست لختی در این بیان تفکر و تعمق کنیم: "خدایا آنچه بفضل بخشیدی بعدل مگیر"

ما از بیان شرح حیات حضرت بدیع قصد معرفی وی را نداریم زیرا نام او بزرگتر از آنست که به وصف درآید. قصد ما بیان کیفیت کاری است که او انجام داد و حالتی است که او بدان فائز شد. باشد که این جان بازی بار دیگر ما را به موقعیت خطیری که داریم آگاه سازد و جانبازیها بیاموزد.





شب را در آفتاب میآویزیم  
تا در فضای کوچک تردید  
ایمان به روشنائی خورشید  
روید .

---

(۲) تا جلوه عطفوت انسانی

\*

آن مشت های بسته ز خشم،  
آخر  
برسنگهای کوچه فرود آیند  
و هیبت خشونت دستانت  
از لانه های کوچک

گنجشک های غمزده را، رانند

---

# شب را....

دکتر فرید ونی

(بدون حرکتی در نیت)

ایکاش ، ای برادر خشم آگین  
در سرزمین تشنه‌ی پیشانیست  
سحر نسیم را  
منزلگهی ز عشق و محبت بود  
و بر وسیع جلگه‌ی آغوش  
باران صبح را  
بذری در انتظار طراوت بود  
و می‌گشودی  
در آخرین دقایق  
آن مشت‌های بسته زخمت را  
تا جلوه‌ی عطوفت انسانی  
در برکشند  
وجود تو را  
باعشق



# آتش زندگی نوین

## در قلب افریقا

● خانم خرسندیان چنین میگوید : طبق دستور بیت العدل اعظم الهی ، قرار بر این بود که گروهی از جوانان بمنظور مساعدت و کمک در اتمام اهداف نقشه نه ساله در افریقا ، از سراسر جهان باین قاره سفر کنند و گروه جوانان را و طلب ایرانی هم از طرف لجنه مهاجرت برای مدت سه ماه مامور شدند که در این قاره به فعالیت های تبلیغی و تشویقی بپردازند ، و شما امید دارید که چه موقعیت مغتنمی بود برای تک تک ما و چقدر آموزنده و روحانی و پرشکوه بود آن دوسه ماه را اصلاً ندانستیم چگونه گذشت و شاید هرگز تا خودتان نروید و در همان حالات و جذبات قرار نگیرید درک نکنید لذتی را که بردیم و در سهائی را که آموختیم .

به امر بیت العدل اعظم الهی ، از تابستان گذشته گروههای کثیری از جوانان بهائی سراسر عالم دسته دسته به قاره مستعد افریقا مسافرت نموده و قائم به خدمات باهره های گشته اند از ایران نیز تاکنون تعداد بسیاری از جوانان عزیز در گروههای مختلف به این قاره مسافرت کرده و نتایج عظیمه گرفته اند . آنچه در زیر می آیند مختصری است از دیدار و گفتگوی مفصّل و آموزنده ای که هیئت تحریریه نوجوانان با سه تن از این عزیزان جوان داشته است . این عزیزان عبارتند از : ۱- خانم ایران خرسندی ۲- خانم ناهید وحیدی ۳- آقای رضوان الله اشرف سیسانی .

رشته کلام را بدست خودشان میسپاریم :

س- م

● نوجوانان - گروه جوانان ایرانی ، همه با هم رفتند یا به چند دسته تقسیم شدند ؟

● خانم خرسندیان - به چند دسته تقسیم شدند ابتدا یک گروه ۱۶ نفری رفتند بعد از آن یک گروه ۲ نفری بعد گروه ماکه پنج نفر بودیم یعنی خودم (ایران خرسندیان) و آقای مهندس رضوان اشرف - خانم عطائیه رازی آقای غلامرضا حیدری و آقای احمد جانباز بندگان . در ۲۳ مرداد حرکت کردیم و از ما پنج نفر بجز من و آقای اشرف که بعلمت گرفتاری های شفلی ناچار از مراجعت بودیم و بقیه همراهان بعنوان مهاجر دائم ماندند . البته بعد از ماهم گروه های دیگری رفتند .

● خانم وحیدی - ما نه نفر بودیم که پسر از زیارت بسمت مشرق افریقا عزیمت نمودیم و مدت یکماه یعنی از بیستم شهریور تا بیستم مهر در این سفر معنوی و پرخاطره قائم به خدمت بودیم . البته گروه قبلی یعنی همین گروه خانم خرسندیان با استثنای آنها که برای همیشه ماندند موفقتر از ما بودند و خوش بخت تر ، زیرا که مدت دو ماه و نیم سفرشان بطول انجامید .

● نوجوانان - برنامه سفرتان چگونه تنظیم شده بود ؟

● آقای اشرف - برای حرکت از ایران برنامه مسافرت از طریق کمیته مخصوص تحت هدایت لجنه ملی مهاجرت خارجه تعیین شده بود و در افریقا تحت نظر تشکیلات محل - در حدود ۱۰ روز در کنیا ماندیم و در آنجا در شهرهای نایروبی و کیسیمو به کارآموزی برای تبلیغ پرداختیم یعنی نحوه برخورد با اهالی افریقا را فرا گرفتیم و با فرهنگ و معتقداتشان به اختصار آشنا شدیم و در این طریق ، مبلغین و احبای محلی نقش راهنما برایمان داشتند و کلیه اطلاعات لازم را

در موارد ضروری در اختیارمان می گذاشتند . علاوه بر همه اینها در بدو ورود در یک کنفرانس مشورتی برای امر تبلیغ که برای جوانان بهائی کنیا بعدت سه روز تشکیل شده بود شرکت جستیم و بلافاصله بعد از این کنفرانس بود که اعضای شرکت کننده در کنفرانس در گروه های مختلف به همراهی جوانان محلی بعنوان راهنما و مترجم به تبلیغ در اطراف کیسیمو رفتند که بهمت یاران عزیز گروه ما در همان روز اول تبلیغ ۱۹ نفر بشرف ایمان فائز شدند .

● خانم خرسندیان - بعد از بازگشت از کیسیمو عیثت مشاورین قاره ای امر فرمودند که به تانزانیا برویم و در تانزانیا مطابق برنامه تعیین شده از طرف محفل ملی آنجا ، به شهر (موشی) رفتیم و شروع به تبلیغ دسته جمعی در دهات ، مدارس و دانشسراهای تربیت معلم نمودیم .

● خانم وحیدی - مانیز در بدو ورود در نایروبی در کنفرانسی که با حضور جوانان بهائی ۴۶ کشور برگزار شد شرکت کردیم و سپس ما مور به تبلیغ در شهر (آروشا) واقع در تانزانیا گشتیم و سه نفر از همراهان ما یعنی خانم اشراق و آقایان فریبرز رامشفر و خسرو رستمی تصمیم به اقامت دائم در افریقا گرفتند .

● نوجوانان - از چگونگی تبلیغ و نحوه برخورد سیاهان با خودتان بگوئید .

● آقای اشرف - یک نکته را اجازه بد دهید که مقدما "عرض کنم و آن اینست که من در این مدت یک موضوع کاملا "برایم روشن شد که ضمنا خیلی هم جالب است : اکنون در سراسر عالم همه نیاز دارند که بهائی شوند ، گفتم نیاز ، روی این کلمه هم تاکید میکنم ، شاید بسیاری از آنها خودشان هم به وضوح این مسئله را درک و لمس



نکرده باشند اما وقتی انسان از بعدی عمیقتر به مسائل نگاه میکند خیلی راحت این نیاز خود آگاه یا ناخود آگاه مردم را حس میکند و در می یابد . مردم افریقا آنقدر پساک و نیالوده اند که درکش مشکل است . اصلاً" مسائل مادی و آلائش های صوری برای افریقائیان پیش نیامده و شما خیلی راحت میتوانید تصور حقیقت را به قلبهای مشتاقان بتابانید و دلیل نیازشان وهم دلیل ایمان شان اینست که باتکیه بر تعالیم بهائی میتوانند این توان معنوی را که دارند همچنان حفظ کنند . ارجهت دیگر در جوامع پیشرفته و به اصطلاح متعین هم - مثلاً" اروپا و آمریکا این نیاز وجود دارد شاید هم خیلی شدید تر زیرا که این دسته از

فقر معنوی وجود ماشینیزم مستولی بر روح و روان افراد به ستوه آمده اند و بعلت همین عدم توان معنوی محتاج استفاضه از نغاث روح القدسند - بنا براین در برخورد نه تنها با افریقائیان بلکه تمام اهل عالم هیچ مشکلی برای تبلیغ وجود ندارد و ما فقط باید وظیفه خودمان یعنی ابلاغ کلمه را انجام دهیم .

● خانم خرسندیان - همانطور که آقای اشرف اشاره کردند ، مردم افریقا فوق العاده پاک ، و بی تعصب و آماده شنیدن حقایق بودند ابلاغ کلمه براحتی صورت میگرفت و اشتیاق و تمایل و در عین حال اعجاب آنان را میشد بسادگی از نگاهشان ، و از رفتارشان خواند ، خیلی بی تکلیف جلو میآمدند و سؤال میکردند و کتاب و جزوه میخواستند که بیشتر با تعالیم امر آشنا شوند .

● خانم وحیدی - ما هم در آروشا هیچ اشکالی بر سر راهمان نبود ، خیلی بی گیر و مد اوم بابر گزار کردن کفرانرها و پخش پوستره های



تبلیغی، به تمام اهالی شهر ابلاغ کلمه مینمودیم و همچنین به ادارات و بانکها و مدارس شهر مراجعه میکردیم و با افراد تك تك صحبت مینمودیم و در مراجعه دو ممان به یکی از مدارس . ه نفر به شرف ایمان فائز شدند .

● آقای اشرف - نمیدانم آمار دقیق از صدقین در این دو سه ماه در افریقا در دست هست یا نه که قطعا هست و باید تعداد بسیار زیادی باشد و مسلما هر روز هم سیر صعودی خود را بیشتر میکند و بعد از این مرحله - وظیفه عمل به دستورات الهی پس از عرفان مشرق و جی است که باید بآن توجه شود و اغلب مهاجرین در تفهیم آن به صدقین جدید در افریقا سعی مینمایند و این باید مطمح نظر جوانانی که عازم اینگونه سفرها هستند باشد - و همین جاست که آزمایش واقعی در میدان تبلیغ یعنی آزمایش خود پیش میآید - چون نه جای تعلل است و پرده پوشی و باید برای نمونه مزین بطراز عمل بود و عمل به يك يك تعالیم و احکام و دستورات .

● خانم خرسندیان - البته يك اقدام فوق العاده جالب در این زمینه صورت گرفته و آن تشکیل موسسات مکاتبه ای است که در اغلب کشورهای افریقائی بمنظور تزئید معلومات امری احبای تازه تصدیق تاسیس شده و جزوات و جواب سئوالهای مطروح دار به دو زبان انگلیسی و محلی تکثیر و توزیع میکنند و خوشبختانه مقبلین امر هم اکثرا جوان و باسوادند .

● نوجوانان - ایمان، چه تاثیری در زندگی روزمره سیاهان باقی میگذارد ؟

● خانم خرسندیان - تاثیری که بجای میگذارد آنقدر زیاد است که نه من میتوانم بگویم نه شما تا نبینید نمیتوانید درک کنید . فقط در سه کلمه آنرا خلاصه میکنم : روح جدید ، زندگی

جدید و رفتار جدیدی پیدا میکنند .

● آقای اشرف - بله ، و خیلی راحت این تاثیر رامیتوان در روحیه ، اخلاق و رفتار چهره های بهائی که به درس اخلاق رفته اند با سایر چهره ها مشاهده کرد .

● خانم وحیدی - من ماجرائی را که شاید تا حدی به این سئوال مربوط باشد برایتان میگویم تا خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل هنگامیکه من و دو نفر از همراهانم یعنی خانم اشراق و آقای رامشفر در موشی بودیم . یک شب به کلیسای شهر رفتیم و باراهبه های آنجا - که ضمنا خیلی هم متعصب بودند - صحبت کردیم و به فضل و عنایت جمال مبارک تایید شامل حال ما شد و بعد از مدتی صحبت آنچنان روحیه راهبه ها تقلیب گشت ، که یکی از اطرافهای کلیسا را با مهربانی تمام در اختیار ما گذاشتند و تخت خواب و ملحفه و سایر وسائل خواب به ما دادند و گفتند که هر چه قدر بخواهید میتوانید اینجا بمانید .

● نوجوانان - خودتان علت این توجه و اقبال افریقائیان را به امر بهائی چگونه توجیه میکنید ؟

● خانم خرسندیان - هم استعداد پذیرش امر جدید را دارند و هم احتیاج روحی به آن .

● آقای اشرف - غیر از عللی که قبلا عرض شد ابتلائات تاریخی از قبیل تبعیضات و اختلافات طبقاتی و نفسی تمام آنها در تعالیم حضرت بهاء الله علت اساسی دیگری میتواند باشد . - این را وقتی درمی یابیم که کشش شدید افریقائیان را به برخی از این تعالیم از قبیل وحدت عالم انسانی و تعلیم و تربیت اجباری - وحدت ادیان و تساوی حقوق رجال و نساء و غیره می بینیم که علت تقلیب قلوب و ایمانشان میگردد .



با اطفال يك خانواده بهائی در تانزانیا

● خانم وحیدی - به این عوامل یک عامل دیگر را هم باید اضافه کرد و آن اینست که افریقائی‌ان وقتی می‌دیدند از کشور دوری مثل ایران و همچنین از سایر نقاط جهان، جوانانی سفید پوست به سرافشان رفته‌اند تا خبر ظهور جدیدی را به اطلاعشان برسانند، سخت تحت تاثیر واقع می‌شدند و به حقانیت امر حضرت رحمن مومن و معتقد می‌گشتند شما نمیدانید وقتی اهالی قبایل سیاه پوست میدیدند که مثلاً "مادر ختران و پسران سفید باراحتی و بدون هیچ تکلفی کنارشان می‌نشینیم و دست نوازش بر سر فرزندانشان میکشیم و آنها را بغل میکنیم، چگونه منقلب می‌شدند.

● نوجوانان - در آثار مبارکه بکرات ذکر شده که تبلیغ، جالب تأیید است، شما این مطلب را چگونه دیدید؟

● خانم خرسندیان - واقعا باید بگوییم که تأیید از دور و دیوار بر ما نازل می‌شود، همین استعداد و آمادگی و پذیرش مردم، مثلاً بارها پیش آمد که در مدرسه‌ای، مدیر مسیحی مدرسه وظیفه مترجمی ما را برعهده میگرفت و در آخر جلسه خودش و معلمین مدرسه تصدیق میکردند، یا مدبران مدرسه بعنوان راهنمای محلی مادر جاهاتی که راهنماند داشتیم، همراه ما می‌آمدند و راهنما می‌کردند. (گاه اتفاق می‌افتاد که وقتی به دهی میرفتیم و از رئیس قبیله اجازه میخواستیم که با اهالی صحبت کنیم، رئیس قبیله بعلت تعصب فراوان از پذیرفتن ما خودداری میکرد یا اینکه مترجم محلی را اختیار ما نمی‌گذاشت. آنوقت بود که بقیه همراهان در گوشه‌ای مشغول دعا و مناجات میشدند و یکدفعه میدیدیم که تمام موانع از میان میرود و رئیس قبیله بکلی تغییر روحیه میداد و باعث خواهی بماند

اجازه همه گونه فعالیت میداد و مترجم هم در اختیارمان میگذاشت.

● نوجوانان - برای جوانانی که بعد از این بخواهند به مهاجرت افریقا بروند چه پیامهایی دارید؟

● خانم خرسندیان - افریقا جایی است که انسان در هر نقطه‌ای میتواند مشرعر باشد و وقتی هم که قصد مهاجرت و ابلاغ کلمه باشد، آنوقت است که انسان مفهوم و معنی وفایده حیات خود را میفهمد.

● خانم وحیدی - همینطور است، یک جوان بهائی به عقیده من با مهاجرت کردن خیلی راحت میتواند به زندگی اش اعتبار و ارزش ببخشد.

● نوجوانان - چه مشاغلی در افریقا مورد احتیاج است؟

صاحبان  
 ● آقای اشرف لا مشاعل پزشکی و صنعتی ،  
 متخصصین فنی و تکنسین های مختلف بر احوالی -  
 میتوانند در افریقا بکاربرد ازند . حتی افراد  
 بدون تخصص هم با دیدن دوره های کوتاه  
 و ساده بر احوالی میتوانند امرار معاش کنند ، البته  
 قبلاً "مراجعه به لجنه مهاجرت و اخذ اطلاعات  
 لازم ضروری است .

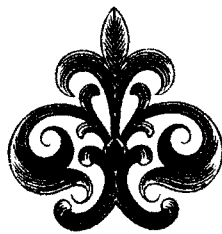
● خانم خرسندیان - فارغ التحصیلان علوم  
 انسانی و اجتماعی هم برای کارهای آموزشی  
 بسیار مورد توجه و نیازند ، علاوه بر این سطح  
 نازل هزینه ها امکان زندگی خوب را با حداقل  
 بودجه به انسان میدهد .

● نوجوانان - و دریک مرور دوباره ، چه  
 نتیجه ای از سفرتان میگیرید ؟

● آقای اشرف - بعنوان نمونه ، من و  
 دوستانم ، با گروه کوچک سه نفری مان موفق به  
 تبلیغ ۷۰ نفر شدیم و البته کارهای گروهی و -  
 دسته جمعی هم بسادگی قابل احتساب نیست  
 علاوه بر این مهاجرت گروههای مختلف جوانان  
 بهائی از اقصی نقاط عالم به افریقا ، باعث دیدن  
 روح و تابش فروغ جدیدی در این قاره مستعد  
 و تاحدی فراموش شده گشت . بسیاری

دانستند که برای بهائیان ، اساساً مسئله ای  
 بنام رنگ پوست و تبعیضات نژادی مطرح نیست  
 و علاوه آمدن بی رویی گروههای تبلیغی از  
 ایران و امریکا و فیلیپین و غیره ، آتش زندگی  
 بخش این امرنازنین را تا اعماق قلب قاره افریقا  
 گسترش بخشید و همه دانستند که برای بهائیان  
 همه افراد بشر ، گلهای رنگارنگ یک بوستان  
 هستند و لا غیر . نامه های که بعد از مراجعتمان  
 از افریقا بدستمان میرسد حاکی از زندگی جدیدی  
 است که در روح افراد این قاره تولد یافته و خبر  
 تشکیل ضیافات و سایر تشکیلاتشان ، بطور مرتب  
 و بنحو واقعا " قابل توجه ، امریست که ما را  
 بواقعه ما " جور میسازد .

وما همچنان بانتظار نتایج عالی تـرو  
 غیر قابل تصور تر هستیم ، چه ، ایده " مهاجرت های  
 کوتاه مدت گروههای مختلف به افریقا منظور  
 نظر ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی بود  
 و همچنانکه جناب نخجوانی در جلسه مشترک ما  
 با بیت العدل اعظم الهی فرمودند : " این  
 بیت العدل اعظم است ، و وقتی بیت العدل  
 اعظم میفرماید نمیشود ، یعنی حقیقتاً و واقعا "  
 نمیشود ، و وقتی میگوید میشود ، قطع بدانید که  
 میشود . "



# نغمات آسپانی

سرود یرا که ملاحظه میفرمائید یکی از آهنگهای امری افریقائی است که در قسمت اول بزبان زلو ( Zulu ) و در قسمت دوم بزبان انگلیسی است ولی معنی هر دو قسمت یکی است و ترجمه فارسی آن چنین است.



شادی کنید

شادی کنید شادی کنید روز جدید آمد پدید  
صحن جهان يك خانه شد  
شادی کنید شادی کنید صبح جدید آخرد مید  
طرح الهی آشکار  
موعود کل به اسم بها آورد این روز جدید  
وقت سرور است و سرود

گویا بها، الابهی گویا بها، الابهی گویا بها، الابهی

شادی کنید شادی کنید روز جدید آمد پدید

ترجمه سر - ر



با اطفال يك خانواده بهائی در تانزانیا

● خانم وحیدی - به این عوامل یک عامل دیگر را هم باید اضافه کرد و آن اینست که افریقائی‌ان وقتی می‌دیدند از کشور دوری مثل ایران و همچنین از سایر نقاط جهان، جوانانی سفید پوست به سرایشان رفته‌اند تا خبر ظهور جدیدی را به اطلاعشان برسانند، سخت تحت تاثیر واقع می‌شدند و به حقانیت امر حضرت رحمن مومن و معتقد می‌گشتند شما نمی‌دانید وقتی اهالی قبایل سیاه پوست می‌دیدند که مثلاً " مادر ختران و پسران سفید باراحتی و بدون هیچ تکلفی کنارشان می‌نشینیم و دست نوازش بر سر فرزندانشان می‌کشیم و آنها را بغل می‌کنیم، چگونه منقلب می‌شدند .

● نوجوانان - در آثار مبارکه بکرات ذکر شده که تبلیغ، جالب تاثیر است، شما این مطلب را چگونه دیدید ؟

● خانم خرسندیان - واقعا " باید بگویم که تاثیر از دور و دیوار بر ما نازل می‌شود، همین استعداد و آمادگی و پذیرش مردم، مثلاً " بارها پیش آمد که در مدرسه‌ای، مدیر مسیحی مدرسه وظیفه مترجمی ما را برعهده میگرفت و در آخر جلسه خودش و معلمین مدرسه تصدیق میکردند، یا مدیران مدرسه بعنوان راهنمای محلی مادر جاهائی که راهنماند داشتیم، همراه ما می‌آمدند و راهنمائیمان میکردند . (گاه اتفاق می‌افتاد که وقتی به دهی میرفتیم و از رئیس قبیله اجازه می‌خواستیم که با اهالی صحبت کنیم، رئیس قبیله بعلمت تعصب فراوان ازین یرفتن ما خودداری میکرد یا اینکه مترجم محلی در اختیار ما نمی‌گذاشت. آنوقت بود که بقیه همراهان در گوشه‌ای مشغول دعا و مناجات میشدند و یکدفعه میدیدیم که تمام موانع از میان می‌رود و رئیس قبیله بکلی تغییر روحیه میداد و باعذر خواهی بـ

اجازه همه گونه فعالیت میداد و مترجم هم در اختیارمان می‌گذاشت . )

● نوجوانان - برای جوانانی که بعد از این بخواهند به مهاجرت افریقا بروند چه پیامی دارید ؟

● خانم خرسندیان - افریقا جایی است که انسان در هر نقطه‌ای میتواند مشرّم باشد و وقتی هم که قصد مهاجرت و ابلاغ کلمه باشد، آنوقت است که انسان مفهوم و معنی وفایده حیسات خود را میفهمد .

● خانم وحیدی - همینطور است، يك جـرآن بهائی به عقیده من با مهاجرت کردن خیلی راحت میتواند به زندگی اش اعتبار و ارزش ببخشد .

● نوجوانان - چه مشاغلی در افریقا مورد احتیاج است ؟

Benjamin Dlamini  
Swaziland



To - ko Za - ni — ni - na la - ba wan - ki, — Le  
Re - joice, re-joice, — for a new day has dawned, — The



li lan - ga — La - ku - ka - na. To - ko - Za - ni — ni - na la -  
whole, wide world — is all one fold. Re-joice, re-joice, for a new



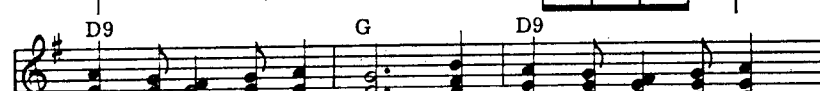
ba wan - ki, — Le li lan - ga — La - ku - ka na. Oh,  
day has dawned, — The plan of God — has now been told. The



To - ko la ko la lu - ku Ba - há — Um la - ma wah lam -  
Prom - ised One by the name of Ba - há — Came to bring a new



pa. Ka - day Ku - day Si Li - en - do - le —  
day. Let us be hap - py, Let us say, —



Yá Ba - há - 'u'l - Ab - há. Ti Yá Ba - há - 'u'l - Ab -  
Yá Ba - há - 'u'l - Ab - há. Say Yá Ba - há - 'u'l - Ab -



há. Ti Yá Ba - há - 'u'l - Ab - há.  
há. Say Yá Ba - há - 'u'l - Ab - há.



SONS  
nlnz

# راز فرعون گمشده

## کشف مقبره 'Tut-Ankh-Amen' توت آنخ امن قسمت (۱)

از سری پنج سفر پرخطر علمی  
اثر ریچارد هولدین  
ترجمه هوشمند فتح اعظم

● این داستان در دو شماره تمام میشود

نیز در اقوام غالب حل شد. فقط بزرگترین و مستحکمترین بناهای ایشان اکثراً نیمه خراب باقی مانده است تا مورخان را به تحقیق و جهانگردان را به اعجاب وادارد. بشر عصر جدید تنهایدن اهرام نزدیک قاهره که حتی هزاران سال وزیدن باد شن ریز، نیز نتوانسته است دفن یا خرابشان سازد. قناعت نکرده و پیوسته بخود گفته است: "نمیدانم که اینها چیستند یا چنان عجایب را چه کسانی میان صحرا ساخته اند، گویا هرگز این معما را نتوان گشود."

با گذشت سالها - کم کم قطعات پراکنده داستان این نژاد بزرگ و باستانی بهم پیوست و آثاری از تاریخ قدیمش در کتب پیشینیان و تراجم کتیبه‌هایی که بر سنگ و بر خرابه‌ها کنده بودند و حتی بر کاغذهایی از برگ نباتات آبی

چه بسیار زمان و فکر و کار سخت در بنای جامعه بشری با آنهمه کلیسا و مسجد و فرودگاه و راه آهن و کتابخانه و بندرگاه و کارخانه‌اش صرف شده است. این بناها چنان سخت و پایدار مینمایند که پنداری همیشه میمانند. ممکن نیست که حتی بخیال خود راه دهیم که روزی این بناهای برجسته در دل خاک مدفون گردد و بشر آینده بر خرابه‌های جهان ماجهانی دیگر سازد. چه بسا مردم جوانی که بیش از سه هزار سال پیش در مصر باستان کنار رود نیل میزیستند، نیز چنین فکری داشتند. شاید می پنداشتند که جلال شاهانشان هرگز زوال نمیگیرد و فراموش نمیشود و معابد و قصرهای بزرگشان هرگز زیر شن و خاک مدفون و مفقود نمیگردد.

مصریان قدیم مردمی نجیب و سرفراز بودند در میانشان معماران و مهندسان بزرگ فراوان بود شاهان نیرومندشان در محبوبه جلال بی پایان و ثروت بیکرانی میزیستند که هرگز بجهان امروز ماشا هت نداشت. با اینهمه، از آن مردم پیشین چیزی نماند و آخرین اثر آنان



ed



نوشته بودند، یافته شد. در این مدارک و اسناد مصریان خود شرح رسوم و عادات مرد مویاد شاهان خویش را داده بودند. چون روزگار میگذشت مردم جهان درمی یافتند که مطالعه زندگی و تاریخ مردم قدیم شاید ما را مدد کند تا تمدن خویش را برخلاف سایر تمدنهای قدیم از زوال و اضمحلال بازداریم. از این روی تحقیق دقیقتری در مطالعه تاریخ پیشینیان آغاز گردید. اما راه بزمان گذشته راهی تاریک و باریک است. حال داستان مردی را بشنوید که بگشودن راز مصر کمر بست که خود داستانی بس شورا انگیز و لغزین است.

"ژرژ هربرت George Herbert

یا لرد "کارنارون Caranaron پیوسته در جستجوی آثار گذشتگان بود و به باستانشناسی علاقه داشت. لرد کارنارون در سال ۱۹۰۶ در مصر مقام گرفت تا آرزوی دیرینش را برآورد. تقریباً پانصد میل از قاهره در قسمت علیای رود بزرگ نیل در مادی از صخره‌های سرخ و شن زرد، زیر خورشید سوزان و درخشان، بقایای نیمه مدفون یکی از شهرهای باستانی قرار دارد. اینجا تبس Thebes است که پایتخت مصر در دوران عظمتش بود. روزگاران پیشین معابد بزرگ "کارنک Karnak و لوکسور Luxor و شهرهایی که بر فراز خرابه‌های تبس بنا شده‌اند از شن و خاک پاک شدند تا دیدگان جهان بدانها خیره ماند. و هنوز در آغاز قرن بیستم مدفون قدیم تبس مخزن رازهایی ناگشوده بود. از یکصد و پنجاه سال باینطرف کم‌کم معلوم شد که مدفون عمده آثار تبس در مغرب نیل با قدری فاصله از شهر لوکسور، قرار دارد و نیز معلوم بود چون یکی از پادشاهان مصر که بفرعون

معروفند در میگذشت تمام مایملک او را بساوی دفن میکردند. بعضی از جهانگاوان ناحیه تبس از بخت نیک توانستند محلی را که شهر تبس در آن دفن شده‌است پیدا کنند. و از مقبره سی فرعون یا بیشتر که معتقد بودند در "وادی مقابر شاهان" مدفون شده‌اند محل بیست و هشت قبر پیدا و حفاری شد. و در آنها مومیایی‌ها و تابوت‌های سنگی و گلدانها و سبوها و سایر اشیاء بدست آمد، اما بلااستثنا دیده شد که هر مقبره‌ای را در زمان نیش کرده گنجینه‌های گرانبهایش را ربوده‌اند.

لرد کارنارون و معاون باستانشناسش بنام

"هوارد کارتر Howard Carter میدانستند که قبر یکی از پادشاهان که تقریباً ۳۳۰۰ سال قبل میزیسته هنوز پیدا نشده‌است.

کارنارون مصمم شد که کوشش خود را منحصراً متوجه کشف محل مقبره فرعون گمشده نماید. اندکی امیدوار بود که در زمان نیزمانند باستانشناسان از کشف آن مقبره عاجز مانده باشند.

این پادشاه شخصیت مرموزی بود که تاریخ در باره‌اش بسیار کم خبر داده‌است و حتی زمانی که لرد کارنارون و هوارد کارتر بجستجویش پرداختند نامش نیز که امروز معلوم و موسوم است به "توت آنخ آمَن Tut-Ankh-Amen مجهول بود.

همین قدر معلوم بود که وی جوان بود و چنانچه شهرت داشت خود از تخمه شاهان نبود بلکه با ازدواج با دختر فرعون بزرگ آن آتن Akh-An-Aten "شاهی رسید مبد. اما

توت آنخ آمَن را کجا دفن کردند مبد؟ هوارد کارتر چند سال قبل از آن بایک باستانشناس آمریکائی که از دولت مصر اجازه حفاری در وادی مقابر شاهان را یافته کار کرد مبد. در آن حفاری کارتر، اشیائی را بدست آورد که بر آنها نام

توت آنخ آمَن رانوشته بودند . بعضی از این اشیاء در قبرهای کوچکی در گوشه در افتاده های از وادی پیدا شد بود . امریکائی مذکور که "تئودور دیویس Theodore Davis" نام داشت مدعی بود که مقبره توت آنخ آمَن را یافته است که خالی بوده و مانند سایر مقابر بدست دزدان بتاراج رفته است .

اما هوارد کارتر بهتر میدانست و حتم داشت که خبری را که دیویس یافته قبر پادشاهی نتواند بود و هیچ پادشاهی از سلسله هیجده هم را در چنان گورستان متروکی دفن نکرده اند . سپس کشف بعضی از ظروف سفالینی که در تشییع جنازه توت آنخ آمَن بکار رفته بود و نام او را داشت ، نشان میداد که مقبره حقیقی فرعون مذکور چندان دور نباید باشد .



بیائید بدیدار وادی مقابر شاهان رویم و ببینیم که کارتر چه کار سخت و پیاپی را پیش گرفته بود . اگر در مدخل وادی بایستید مقابل خود دیواره بزرگی از صخره میباید که بر مزارش یک قله سنگی بنام "شاخ" میباشد . در دامنه این کوه سنگی صخره ها و سنگ شکسته ها و خاک نرم تا بکف وادی سر از بر شده است . در بعضی از شیب ها گودالهای سنگ چینی است که محل قبرهایی بوده است که نبش و حفر کرده و خاکروبها و بقایای این حفاری را بر کف آن گودالها انباشته اند . بر هوارد کارتر معلوم شد که اگر بخواهد این خاک و خاکروب را حفر کند سالیان دراز و صدها کارگر لازم است تا او ، به بستر سنگی که قبر را در آن ساخته اند برسند و

تازه معلوم نبود که در آنجا قبری باشد . آیا قرینه های پیدا نمیشد که احتمال وجود قبر را در نقطه های از آن نقاط بدست دهد ؟ پیش از دیدگان آزموده کارتر چنین قرینه های وجود داشت . پائین مدخل وادی زیر قبر "رامسس Rameses" ششم پس از حفاری موسمی ، دستهای از کلبه های ناهنجار کشف شد . در کلبه های مانند این کارگرانی زندگی میکرد هاند که هزاران سال قبل میزیسته و مقبره ها را میساخته اند . این کلبه ها روی انبوهی از صخره های مدور سنگ چخماق ساخته شده بود کارتر از روی تجربه دریافت که وجود چنین صخره های مدوری قرینه است بر اینکه در آن نزدیکی ها مقبره ای باید باشد . بد بختانه حفاری در مجاورت آن صخره های مدور راهی را که به مقبره رامسس ششم میرفت قطع میکرد و آن مقبره بسیار مورد توجه جهانگردانی بود که بمصر میآمدند . بنابراین کارتر مصمم شد صبر کند تا فصل جهانگردی در مصر خاتمه یابد و از این روی حفاری در آن نقطه تا اکتبر سال ۱۹۲۲ بتعمیق افتاد . تا سوم نوامبر آن سال تعدادی از این کلبه های کارگران قدیم را از میان برداشتند آن کلبه ها کم و بیش شبیه یکدیگر بودند و بتعداد کافی هم آنها را نگاه داشته تا رابطه شان را با قبر رامسس حفظ کنند . زیرا نقطه های کلبه ها در آن قرار داشت سه پا خاک داشت و زیر خاک هم صخره بود . کار مشکل برداشتن این خاک خشک و گرد آلود ، آغاز گردید . وقتی هوارد کارتر روز چهارم نوامبر بمحل حفاری رسید بادیدگان پرشوری با طرف نگر است . پیش آمد تازه ای شده بود زیرا بجای همهمه کارگران و غوغای کلنگ و بیل و شن کش - این بار خورشید سوزان مصر برخاموشی مطلق منتابید . چه خبر

شد بود ؟ کارتر معمولاً "بمبیش آمد های ناگواری  
 عادت داشت ، این بار نیز تن بقضا داد .  
 با انتظار شنیدن خبری ناگوار ، بصورت  
 سرکارگری چشم دوخت که بمبیش او میآمد .  
 چیزی که از وی شنید باور کردنی نبود و دریافت  
 که آنروز صبح ، کارگرانی که زیر محل اولین کلبه های  
 رامیکندند که قرار بود خراب شود ، بچیزی  
 رسیدند که ظاهراً "پلگانی بریده از صخره" کوه  
 بوده . این پلگان از کارهای جدید نمیتوانست  
 باشد زیرا کلبه های تازه از رویش برداشته  
 بودند بیش از سه هزار سال بود که از زمان مرگ  
 رامسس ششم در آن نقطه قرار داشته است . اینجا  
 کارتر امید وار شد که پس از سالها رنج و کوشش  
 بالاخره چیز نوئی یافته است .

تا د وروز کارگران ، مشغول پاک کردن  
 نقطه ای بودند که در آن پله ها پیدا شده بود .  
 در امتداد پلگان پیش میرفتند . کم کم هر چه  
 طرف پلگان پیدا شد ، دیگر شکی نبود که آنچه  
 کشف شده بود راهی بود که بقبری میرسید ، اما  
 چه بسیار شده بود که حفار مشتاقی پله های را  
 در انتظار مقبره های می کاوید و تازه در می یافت که  
 آن پلگان ناتمام یا هرگز بنا نرفته است .  
 حفاری ادامه یافت . شا نزده پله پائین  
 رفتند و مجموع پلگان ها معموری را با ارتفاع ده پا  
 و بعرض شش پا تشکیل داد بود .

وقتی این معبر به آخر نزدیک میشد نفسهای  
 کارتر بشماره افتاد بود . خود قیاس کنید که چون  
 کارتر بالای دری را دید که از زیر خاک بیرون آمده  
 و با آهنگ و سنگ خوب مهر و مسدود شد بود ، چه  
 حالی شد .

اینجا بالاخره پس از سالها کوشش نابسامان  
 مقبره های حقیقی ، کشف شد بود . آری مقبره های  
 بود اما معلوم نبود بچه کسی تعلق داشت .

برای دانستن نام صاحب قبر یک راه وجود  
 داشت . وقتی مقابر نبشی هارا مسدود میکردند  
 بر آن مهر می نهادند ، یکی مهری که بر تمام  
 مقابر گورستان شاهی میگذاشتند و نشان میداد  
 آن قبر شخص بزرگی تعلق دارد و مهر دیگر  
 مهر شخص فرعونیی بود ، که جسدش را در قبر  
 نهاده بودند .

کارتر بر دری که پیدا شده بود بدنبال  
 نام پادشاهی میگشت ، چون بمطالعه گچی که  
 در را با آن مسدود کرده بودند پرداخت  
 بالا پیش دید در جایی که گچ ریخته بودند  
 قطعه چوب محکمی پیدا است . ظاهراً "چارچوب  
 در بود . از آنجا امید میرفت که بتوان بدرون  
 قبر راه یافت .

چون کارتر گچ را سوراخ میکرد تا از آن بمک  
 چراغ قوه ای خود ، درون قبر را تماشا کند قلبش  
 سخت می طپید . با هزار بیم و امید نور بدرون  
 قبر انداخت و در آن چیزی جز سنگ و خاک رو به  
 ندید . شاید در آن ناچیزی همه چیز پنهان  
 باشد . شاید کوشید هاند تا دخول بقبر راه  
 چه ممکن باشد مشکل سازند . اگر چیزی درون آن  
 پنهان نبود هرگز کسی رنج نمیرد که در آن  
 را از کف تا سقف پراز سنگ و خاک کند و بعد هم  
 در بیرونی را چنان مهر و مسدود کند .

کارتر حال میدانست که شاید دیگر  
 بزرگترین اکتشافی که در مصر شده است رسیده باشد  
 پیدا بود که اینجا مقبره "مهمی استونیز پیدا است  
 که اقل" سه هزار سال از دستبرد در آن مصون  
 ماند هاست . اما راجع بقبر چنین مینمود که  
 نسبت بمقابر فراعنه ای که تا بحال پیدا شده بود  
 مدخل محقر و بی مقداری دارد . شاید این  
 اصلاً "قبر پادشاهی نبوده و فقط نجیب زاده ای  
 بود که با اجازه شاه در آن وادی دفنش



کارتر آن شب تا صبح در تب و تاب بود. گاهی  
 بر میخاست و در اطاق راه میرفت. میدانست  
 که ناچار باید منتظر بماند. صبح تلگرافی به  
 کارنارون فرستاد سپهر بوادى بازگشت و کار

کرده اند. کارتر باز بطرف در بازگشت و دوباره  
 بجستجوی مهر صاحب قبر پرداخت. تا آنجا که  
 از زیر خاک بیرون آمد بود، چیزی نیافت.  
 چه بایستی کرد؟ هوا تاریک میشد و کار  
 بیرون آوردن تمام در، آن شب ممکن نمیشد و نیز  
 نمیتوانست رازی را که آفتابی شده بامان خدا  
 بازگذازد و برود. کارتر در حالیکه کسی جز  
 کارگران بومی در حول و حوش خود نداشت با اکراه  
 تمام سوراخی را که زیر در برای بازدید داخل  
 قبر گشوده بود بست و دستور داد که هرچیز را  
 در جایش بگذارند. سپهر به معتمدترین کارگر  
 خود دستور داد که شب را بحفاظت در آنجا  
 بماند. کارتر در پرتو ضعیف ماه برای خفتن  
 بخانه رفت اما خواب کارآسانی نبود. فکر و  
 خیال فراوان هجوم میآورد. کاری تا ورود سرد  
 کارنارون از انگلستان نمیشد کرد. زیرا کارنارون  
 گذشته از همه چیز، صاحب کار بود و حق داشت  
 که در وقت بازکردن قبر حاضر باشد.



کرده اند . کارتر با زیر طرف در بازگشت و دوباره  
 بجستجوی مهر صاحب قبر پرداخت . تا آنجا که  
 از زیر خاک بیرون آمد ، چیزی نیافت .  
 چه بایستی کرد ؟ هوا تاریک میشد و کار  
 بیرون آوردن تمام در ، آن شب ممکن نمیشد و نیز  
 نمیتوانست رازی را که آفتابی شده با مان خدا  
 بازگذازد و برود . کارتر در حالیکه کسی جز  
 کارگران بومی در حول و حوش خود نداشت با اکراه  
 تمام سوراخی را که زیر در برای بازدید داخل  
 قبر گشوده بود بست و دستور داد که هرچیز را  
 در جایش بگذارند . سپس به معتمدترین کارگر  
 خود دستور داد که شب را بحفاظت در آنجا  
 بماند . کارتر در پرتو ضعیف ماه برای خفتن  
 بخانه رفت اما خواب کارآسانی نبود . فکر و  
 خیال فراوان هجوم میآورد . کاری تا ورود سرد  
 کارنارون از انگلستان نمیشد کرد . زیرا کارنارون  
 گذشته از همه چیز ، صاحب کار بود و حق داشت  
 که در وقت بازکردن قبر حاضر باشد .

کارتر آن شب تا صبح در تب و تاب بود . گاهی  
 بر میخاست و در اطاق راه میرفت . میدانست  
 که ناچار باید منتظر بماند . صبح تلگرافی به  
 کارنارون فرستاد سپس بوادی بازگشت و کار

قبر ماند هاست .

حقیقت نامساعد دیگری نیز وجود داشت :

در خاکروبه‌های که در راه پلکان بدر قبر پیدا شده بود آثاری از ظروف سفالی و جعبه‌ها و اشیائی بدست آمده بود که اسامی چندین پادشاه را در برداشت ، معنای این جمله در نظر کارتر شاید این بود که شاید اینکه یافته بجای آنکه قبری باشد انباریست ، آنهم انباری که شاید در زمان سلطنت توت آنخ آمن برای حفاظت اشیاء بسیاری از فراغه بکار میرفته است و اگر اینطور بود دیگر انتظار نسیرفت جسد توت آنخ آمن را در مصر درمسدود بتوان یافت .

تا ۲۵ نوامبر دیگر تمام امید کارتر نابود شد . صبح آنروز از مهرها عکسبرداری شد و در را باز کردند . در اینجا حفاران توانسته معبری را بیابین ببینند که دیگر پلکان ندارد و همچنانکه کارتر قبلاً "از سوراخ دیده بود این معبر از زمین تا سقف پراز سنگ و خاک بود .

اعضا " این اکتشاف ، چیز دیگری دیدند . در آنجا نشانهایی بود حاکی از اینکه کارتر نخستین کسی نیست که بدرون تاریکی اسرار آمیزی که در پیش است راه یافته بلکه کسی دیگر در اعصار قدیم از میان سنگ و خاک ، درست از بالای چپ زیر سقف بدرون خزیده و چون بیرون آمده است - کوشیده تا اثری از این رخنه برجای نگذارد . اما نتوانسته بود آنرا ببوشاند . پس خواه ناخواه ناچار قبول میکردند که این خبر نیز مانند قبور دیگر به یغما رفته است . پس دیگر از آن چه انتظاری باید داشت تمام آنروز تا اواسط بعد از ظهر روز دیگر کارتر با کارگران در حفاری در آن کمک میکرد . مشتاقانه بهرسوی مینگریست این کار ، کند و آهسته پیش میرفت ، زیرا بنا بود هر سبد خاکی که بیرون میروید خوب غربال کنند

جانگاهی را شروع کرد ، یعنی هر چه را کنده بود باز پرمیکرد و روی این حفاری شورانگیز را با خاک می پوشید . هنگام شب ۶ نوامبر دیگر مسافری نمیتوانست بگوید که در آنجا اصلاً " حفاری شده است . اما خبر این کشف منتشر شد و تلگرافهای تبریک و نامه‌هایی که از ارزش این کشف شك داشتند ، و نیز پیشنهادهای کمک از سراسر جهان بر کارتر باریدن گرفت .

نست طی بیش از دو هفته که لرد کارنارون میتوان خود را از انگلستان بمصر برساند ، هوارد کارتر عددهای از کارشناسان ماهر را برای معاونت در حفاری انتخاب کرد . قبری انگونه که ۳۰ قرن مانده بود باقی و رازش هنوز پنهان بود . مانند دسته ورق که از پشت بردارند معلوم نبود که در آن قمار ورق برنده " تکخال بیرون میآید یا ورق بازنده شیطان !

روز ۲۳ نوامبر کار بازگشودن مدخل مقبره آغاز گردید زیرا لرد کارنارون و دخترش " لیدی اولین هربرت Evelyn Herbert

از وادی شاهی بر رود نیل به لوکسور وارد شدند . تا فردا بعد از ظهر در مقبره از زیر خاک پیدا شد . این بار تمام در را از زیر خاک بیرون آوردند . بار دیگر تحقیقی بیشتر برای پیدا کردن نام صاحب مقبره شروع شد . این بار چند جا نام توت آنخ آمن حك شده بود . این اول بار بود که کارتر بخود امید واری داد که آنچه را میجسته ، یافته است هنوز احتمالات ناگواری میرفت بیش از هر چیز مطالعه درمسدود نشان داد که یکصد سال بعد از بستن مقبره در را - باندازه‌های سوراخ کرده اند که یک نفر بتواند بدان داخل شود . باز این سوراخ را مسدود ساخته بودند و همین مسدود کردن مجدد علامت آن بود که هنوز اشیاء گرانبهای در داخل

بیرون آمده قدم دیگر بنظر بزرگتر از آن مینمود  
 که فوراً "بتوان برداشت. انگار که پسر از اینهمه  
 زحمت چیزی پشت در نباشد. کارتر به لرد  
 کارنارون نگرست و تغییری در صورت او ندید.  
 سپس کارتر بد رنزد یک شد و چون با کلنگ  
 و دیلم گوشه بالای در را سوراخ میکرد دستش  
 میلرزید. صدای ضربات کلنگ در آن غرفه  
 زیرزمینی که سه هزار سال در خاموشی بود طنین  
 میافکنست.

تا مبادا اشیا زیاندار در میانشان باشد.  
 بالاخره چهار بند دری دیگر درست  
 مانند در بیرونی پیدا شد. شاید اگر آن در را  
 میگشودند برای نخستین بار در تاریخ جدید  
 تفصیل خیال انگیزترین و مجهولترین دوره عظمت  
 تاریخ مصر بدست میآمد. پسر از اینهمه قرائن  
 یا مسانگیز هوار در کارتر باورنداشت که وی واقعا  
 مقابل دروازه جهانی دیگر ایستاده است. بنظرش  
 کارگران در بر آوردن در و موم بسیار کاهلی و کندی  
 میکنند. چون تمام در پیش ایشان از زیر خاک



بقیه و پایان داستان در شماره آینده







دوستان عزیز الله ابهی ، نامه‌ام را با عنوان تائید آغاز میکنم . در این گوشه کوچک دنیا ، در این سرزمین سرد ، از درگاه خداوند بیمانند و یکتا و از درگاه جمال اقدس ابهی بزرگی و موفقیت یاران عزیز و جوان را خواهانم .

اگر از این بنده حقیر بخواهید شرحی مجمل از دوران کوتاه هجرت خود بیان کنید همرا بایستی در کلمه کوتاه تائید خلاصه‌نمایم . بلی برای اولین بار از فامیل ، خانه و آشیانه دوست و آشنا به نقطه‌ای دیگر سفر کردم به جایی که هیچ چیز از آن نمیدانستم به نقطه‌ای که همه چیز متفاوت بود . عشق جمال اقدس ابهی بمن نیرو داد ، نیروی تحمل دوری ، نیروی استقامت در مقابل ناملازمات و سختیهای از قبیل تنهایی ، ندانستن زبان و ترس از عدم موفقیت ولی به ترتیب که بود بار هجرت را بستم البته با دنیای پراز امید و آرزو یعنی ابلاغ امر ابهی به جمعی از مردم . مردی که در ماوراء ماده لذت و سروری نمیدانند و کسی دوستان عزیزم به چیز مهم است و آن اینکه از دوری و هجرت نباید ترسید از مقابله شدن با مردم گوناگون و مختلف و تفاوت آداب و رسوم نباید هراسید همانطور که بارها گفته‌اند و میگویند "تائید شامل حال همه خواهد شد" تائید کلمه‌ای زیبا که هر فرد بهائی باید بدان ایمان داشته باشد کلمه‌ای که وجودش انسان را چون کوهی در مقابل سختیهای گوناگون و در مقابل مردمی که بینهایت بی ایمان و بی اعتقادند استوار و پابرجا نگه میدارد .

در هر حال من آدمی بودم که هیچ فکر نمی‌کردم حتی یک درصد موفقیت نصیبم شود ولی بچشم سرشاهد آن بودم امیدم اینست که جوانان عزیز خود آزمایش کنند و ببینند . اگر انسان بمعنی واقعی این کلمه (تائید) بی برد زمانی که مناجات میخواند و چشمهای خود را بسته با محبوب بیهمتا راز و نیاز میکند آن هنگام در نهایت ضعف و ناامیدی در نهایت غم و دوری و عدم موفقیت خود را سبب احساس میکند ، احساس میکند خدائیس مهربان حامی اوست ، احساس آرامش ، امنیت ، موفقیت میکند موفقیتی که دیرپا زود او را در آغوش خواهد گرفت همین احساس اثری از تائید است .

پروردگارا خود واقف هستی که چقدر بوجودت ایمان داریم . پس بازکن باب رحمتت را و قسمتی عطا فرما به تائید تو نیازمندیم آنرا شامل کن شامل همه جوانان و همه کسانی که از تو آید .

نامه خود را بهمین جا خاتمه میدهم و از شما رجای دعا دارم تا بتوانم موفق گردم موفق در راه محبوب ابهائیم .

دوست شما فرشته شیخ الاسلامی مهاجر دانمارک

## هستی

دکتر جلیل محمودی

پیر روشن دل گفت:

چه شیرین است جوانی

و چه خوش است زندگانی

اگر بجوانی "معنای" آنرا درک کنیم.

چه که زندگانی را لابد "جهتی" است

و وجود را "علتی"

پرسیدم ای پیر بزرگوار:

آن "معنا" چیست؟

و آن "جهت" کدام؟

و آن "علت" چه؟

پیراندرکی اندیشید و گفت:

مانمیدانیم

اومیگوید:

"کنجی بودم پنهان

و مشتاق شناسائی

آفریدمت

تابشناسیم

و بستائیم"

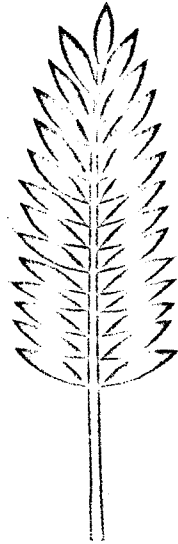
پیرگفتم: "باش"

و تو "هستی"

گفتم ای پیر:



و جزاین "هستی" هستی هائی  
 ما برای این "هستی"  
 برای آن چیزی که در این "آن" و "زمان"  
 آنرا "وجود" مینامیم  
 برای این "بودن" چه میخواهیم؟  
 چه داریم؟  
 و چه باید بداریم؟  
 پیرگفت: ای فرزند:  
 آنچه که هستیم  
 آنرا مانساختیم  
 و آنچه که داریم  
 مابدست نیاوردیم  
 بی خواستمان هستیم  
 و نخواسته داریم  
 پس این "هستی" و این "دارائی"



عطیه ایست  
 پرسیدم: عطیه کی؟  
 گفت: عطیه "او"  
 - "او" کیست؟  
 - هرچه میخواهی بنامش  
 - پس من چه کنم؟  
 - اگر میتوانی که برای هستی بیافزای  
 بیافزای تا کسی یاشی  
 و اگر میتوانی که بیش "بداری"  
 بدار

آیا بواقع ما هستیم؟  
 "هستی" یعنی چه؟  
 و از کجاست؟  
 از نیستی است؟  
 و یا از هستی دیگری؟  
 اگر هستی هست  
 آیا این هستی را نیستی هم از پس است؟  
 اگر چنین است که چه بی معنی  
 و اگر نیست لابد جز اینجا جاهائست

گفتم :

چه بیافزایم و برچه بیافزایم؟

گفت :

بر دیده بینائی

بر گوهر شنوائی

بر اندیشه دانائی

بر دل مهر

بر لب خنده

بر رو لطف

بر جان آزم

گفتم :

از داشتنی‌ها چه بدارم؟

گفت :

در عهد وفا

در دوستی صفا

در بزرگی فروتنی

در سختی صبر

در آرائی جسود

در ناداری قناعت

در سر بزرگی

در سینه دانش

در دامن پاکسی

در هرکاری توکل

و در جان هوای کوی جانسان

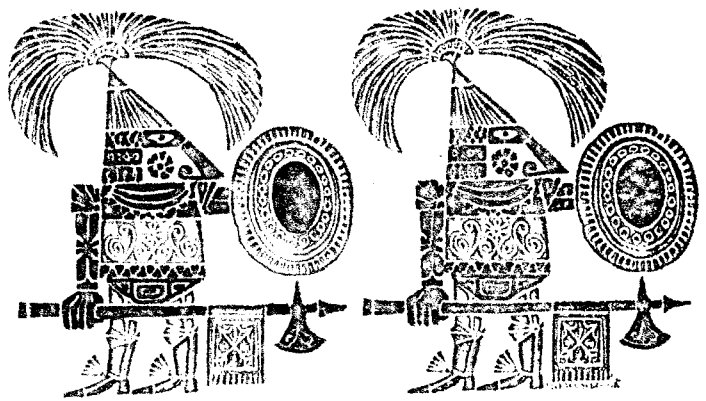
و دلی پر از مهر و دوستی بی پایان

" استخراج از کتاب نوای هنوائی "



تاریخ ادیان شاهدی است صادق بر این مدعا که هرگاه پیامبری بجهت هدایت مردم و اتحاد ایشان ظاهر گشته با مخالفت شدید مردم مواجه بود است و بطور کلی هر زمان عقیده نوینی در جهان ابراز گشته مخالفین به همراه داشته است. رجوع به تاریخ فلسفه و علوم مطالب اخیر را تأیید مینماید، بطور مثال (۱) محاکمه و مرگ سقراط، فرار افلاطون از آتن و زندانسی شدن وی، اتهام جاسوسی به ارسطو و نیز فرار او از آتن، طرح قتل کنفوسیوس و مرگ وی در نهایت عسرت و... موجد موضوع فوق است و همچنین در تاریخ علوم میخوانیم که وقتی کوپرنیک در سنه ۱۵۴۳ میلادی عقیده (حرکت دورانی اجرام سماوی) را منتشر ساخت مورد تعقیب قرار گرفت و وقتی برونو متفکر ایتالیایی در سال ۱۵۸۴ عقیده خویش را منتشر ساخت در شهر رم زنده زنده به آتش افکنده شد و همچنین تکفیر گالیله به هنگام حرکت (۲) زمین همه مبین این واقعیت میباشد که همیشه بشر خواسته است با عقاید نوین مخالفت ورزد. البته اجتماع تاثیر زیادی در پرورش این نوع افکار دارد بطوریکه مخالفت با گالیله، کوپرنیک و برونو بتحریر آباء کلیسا در قرون وسطی صورت گرفت و با ابراز مخالفت با مظاهر مقدسه همیشه توسط علماء بوقوع پیوسته است.

اما طبق نصوص مبارکه اینگونه مخالفتها و وارد آوردن بلاها نه تنها باعث اطفاء آن سرچ هدی نبود بلکه مسبب انتشار آنها



فرهاد راسخ

## منادیان حقیقتند

قل ان الاعراض من کل معرض مناه  
لهذا الامر به انتشار امر الله و ظهوره  
بین العالمین

- (۱) نقل از کتاب ماجراهای جاودان در فلسفه  
(۲) نقل از کتاب رسائل علمی جناب فروتن

هم گشته چنانکه جمال مبارک در لوح رئیس میفرمایند ( ۱ ) : قل الیلانا دهن لمن لهدا - المصباح و بهایزد! در نوره ان کنتم من العارفين برای روشن شدن بیشتر موضوع چند مطالب را بررسی میکنیم .

۱ - نفس مخالفت دلیل باطل بودن وعده حقانیت نمیشد همچنانکه نفس موافقت حجت برای حقانیت نمیتواند باشد بلکه صدق مظاهر الهی منوط به آثار ایشان است و صد اقسوت صرفاً از روی آیات اثبات میگردد در کتاب مقدسه قبل آیاتی دال بر موضوع فوق موجود است .

۲ - همانطوریکه اشاره شد بعقیده اهل بهاء وجود مخالفین نه تنها ضرری بر امر وارد نمیآورد بلکه باعث نشر آنست و حضرت عبدالبهاء آنها را اول منادی حق میدانند چنانکه میفرمایند قوله الاحلی ( ۲ ) : منکرین و رادین اول منادی حق هستند مثل ردیه که ابن اثیم مرقوم نموده این نفوس اهمیت نداشتند و ندارند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر رد نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود معترضین و منکرین را دین عظیمتر و کثیرتر گردد و کل سبب اعلاء است شما دعائید که خدا از این قبیل رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است .

و در لوحی دیگر تعرض و تفرض جهلای امت را باعث پیشرفت امر میدانند میفرمایند

قوله الاعلی ( ۳ ) : . . . مشاهده مینمائی که هر چه جهلا بیشتر جفانمودند علم وفا بلند تر شد تا نفس اعداء سبب گشتند که صیت امرالله در شرق و غرب منتشر شد و آوازه جمال ابهتی جهانگیر گشت اگرچنین تعرض و تفرض جهلای امت نبود بجان عزیزت صیت امرالله تا بحال از ایران تجاوز نموده بود شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال معین نگشته بود این از مواهب کلیه الهیه است . حضرت روحیه خانم حرم مبارک حضرت ولی امرالله در گوهر یکتا در مورد ایذاء و آزار ناقضین مینویسند ( ۴ ) در باره این حملات و لطامات و اقدامات ناقضین است که قلم مبارک مرقوم فرمودند " جمیع این حوادث را احبای الهی بایستی مواهب الهیهای بدانند که ظاهرش نار و نعت است و باطنش نور و رحمت " این اصل شامل جمیع اقدامات اعدای امرالله است چه نفوسی که منکر امر گردند و چه آنانکه خود را حامی و طرفدار و ناشر تعالیم الهیه دانند - این هجمات چه از داخل و چه از خارج بجای آنکه اساس امر را متزلزل سازد باعث تقویت و استحکام مبانی آن میگردد و به شعله فروزان سراج الهی روشنی افزونتری میبخشد با آنکه قصد و نیت اعداء آن است که غبار تیره ای بوجه منیر امر الهی بریزند ولی بالعکس باعث اعلاء شریعه الله میگردد و عالمیان را بخصائص عالیه و مبارکی سامیه اش آگاه میسازند . . . "

( ۱ ) مجموعه الواح مبارکه ص ۹۲

( ۲ ) مائده آسمانی جلد پنجم صفحه ۷۸۸

( ۳ ) مائده آسمانی جلد پنجم ص ۷۸۸

( ۴ ) صفحه ۱۸۰ مائده آسمانی جلد پنجم

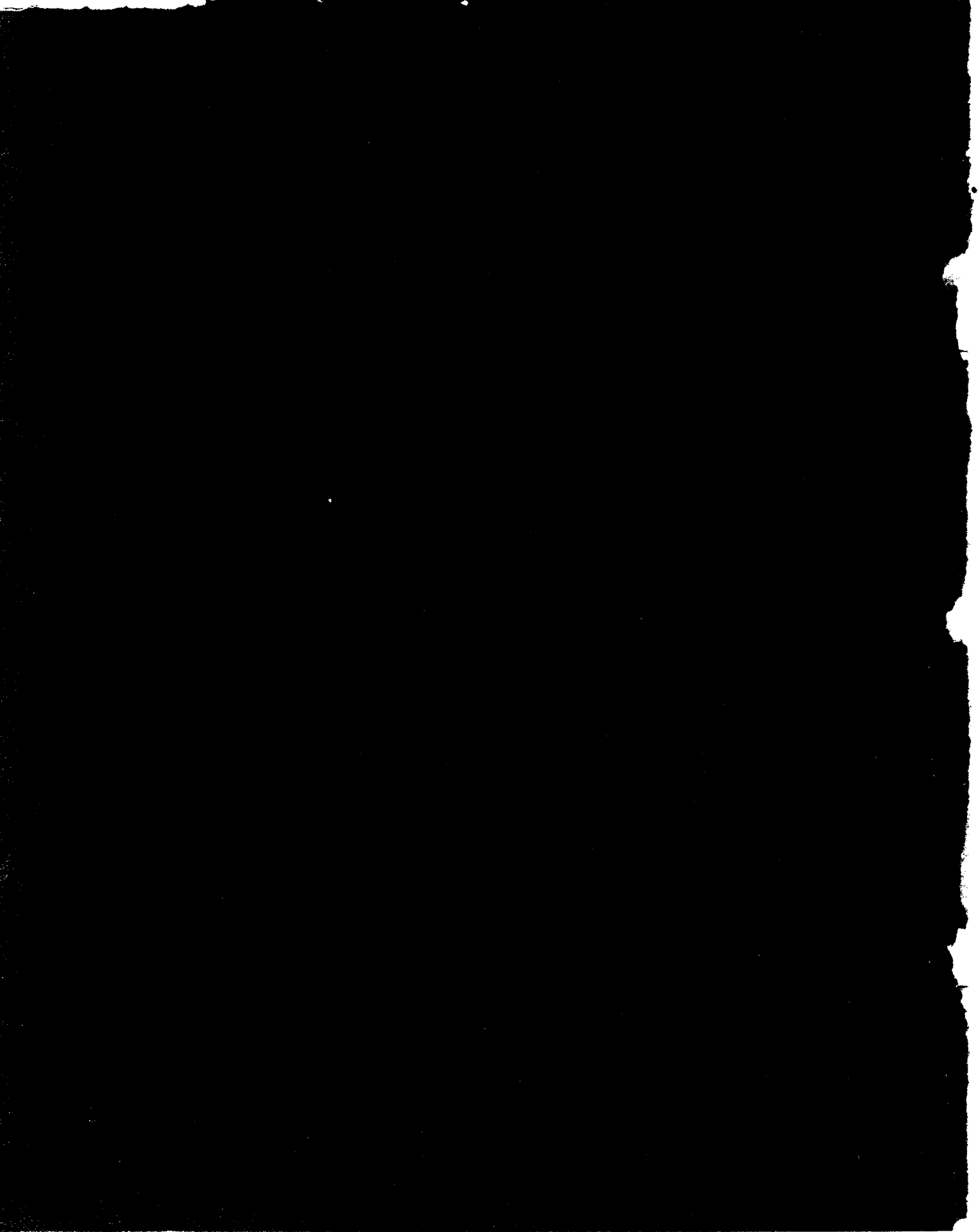
۳ - مخالفت باعث جلوه بیشتر پیشرفت میگردد. درست مانند شخصی که در حال دیدن سدی میان راه خویش می بیند و وقتی آن مانع را رد نمود قدرت خویش را بیش از پیش ثابت کرده است و وقتی در امر مبرم تبلیغ این اشیی ظاهر میگردد و ازین میروود حقیقت جلوه بیشتری بخود میگیرد.

۴ - اعتراض و عدم اقبال بعضی نفوس در ساحت کبریائی قابل ذکره و بقول معروف گرجمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشینند گردد و جمال مبارک جلت عظمته میفرمایند قوله الاعلی (۱) : اگر جمیع عالم از حق اعراض نمایند ضری بر امر وارد نه بلکه اعراض خلق سبب ارتفاع امر حق جل جلاله است.

بنابراین متوجه هستیم اعراض خلق نه تنها ضری به امر وارد نمیآورد بلکه سبب نشر آنهم میباشد و تالیف رذیه و اعراض و اعتراض مانند صدائی است که اشخاص گمشده صحرائ جهل و بیابان اوهام را به آبادی حقیقت رهنمون میشود.

در خاتمه باید اضافه نمود بفرموده حضرت ولی امرالله انفصال و استقلال این امر نازنین را که دشمنان امرالله در شرق و غرب از استمرار و اعتراف به آن طی سنین متعددی خودداری و با اظهار جهل و عدم اطلاع مینمودند علی مساله الاشهاد توسط اعداء الله اعلان گردید شرح مفصل این مطلب در قرن بدیع (۲) جلد ۴ مندرج است







اجتماعیت نباید بیچ خربی داخل شوند و در امور سیاستیه داخله نمایند

« حضرت عبدالبهاء »

## فهرست

صفحه

- |    |             |  |
|----|-------------|--|
| ۲  |             | ۱ - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء                     |
| ۴  | فرفیس بدیعی | ۲ - مقام حضرت بهاء الله                          |
| ۱۰ |             | ۳ - جناب ابن اصدق ایادی مکرم<br>امراعظم قسمت (۲) |
| ۱۶ | خلیل سهیل   | ۴ - آینه روشن (شعر)                              |
| ۱۸ | فرح دوستدار | ۵ - سقوط امپراطوری روم در آئینه زمان ما          |
| ۳۰ |             | ۶ - اخبار مصور                                   |
| ۳۳ |             | ۷ - قسمت فوجوانان                                |

# آهنگ بدیع

سال

۲۷

شماره های ۹ و ۱۰

اول شهرالقول تا سوم شهرالسلطان ۱۲۹ بدیع

آذروردی ۱۳۵۱

مخصوص جامعه بهائی است

ارشدگان چهارم در ادب کتب مشهور و در اعصار مانی در صفت صدیق <sup>تو خوب بود</sup>

و به حسن قضاوتش معروف و در وفاتش <sup>تو از آن بودی</sup> قاضی <sup>تو از آن بودی</sup> بودی

یا عبد اللہ بن فرعون <sup>تو از آن بودی</sup> لفظی است که در حدیث آمده <sup>تو از آن بودی</sup> آن شخص <sup>تو از آن بودی</sup> در حدیث استماع <sup>تو از آن بودی</sup>

نوعی است که در پیش روی ما <sup>تو از آن بودی</sup> و ما <sup>تو از آن بودی</sup> و ما <sup>تو از آن بودی</sup> و ما <sup>تو از آن بودی</sup>

علیه ما سندیم <sup>تو از آن بودی</sup> و قال <sup>تو از آن بودی</sup> یا عبد <sup>تو از آن بودی</sup> فرج <sup>تو از آن بودی</sup> و شادمانی <sup>تو از آن بودی</sup> و خود <sup>تو از آن بودی</sup> و کامران <sup>تو از آن بودی</sup> کوفی <sup>تو از آن بودی</sup>

عبد لایق <sup>تو از آن بودی</sup> جویش <sup>تو از آن بودی</sup> و یا عبد <sup>تو از آن بودی</sup> فرعون <sup>تو از آن بودی</sup> گمان <sup>تو از آن بودی</sup> و شادمانی <sup>تو از آن بودی</sup> و خود <sup>تو از آن بودی</sup> و کامران <sup>تو از آن بودی</sup> کوفی <sup>تو از آن بودی</sup>

و بعد حال <sup>تو از آن بودی</sup> عبدالحج <sup>تو از آن بودی</sup> شما <sup>تو از آن بودی</sup> و یا عبد <sup>تو از آن بودی</sup> فرعون <sup>تو از آن بودی</sup> گمان <sup>تو از آن بودی</sup> و شادمانی <sup>تو از آن بودی</sup> و خود <sup>تو از آن بودی</sup> و کامران <sup>تو از آن بودی</sup> کوفی <sup>تو از آن بودی</sup>

در این <sup>تو از آن بودی</sup> و شادمانی <sup>تو از آن بودی</sup> و خود <sup>تو از آن بودی</sup> و کامران <sup>تو از آن بودی</sup> کوفی <sup>تو از آن بودی</sup>

باید <sup>تو از آن بودی</sup> و شادمانی <sup>تو از آن بودی</sup> و خود <sup>تو از آن بودی</sup> و کامران <sup>تو از آن بودی</sup> کوفی <sup>تو از آن بودی</sup>

مقام حضرت بہاؤ اللہ

فریس بیچی

مراپای مقدسه‌ای را که محل تجلی انوار شمس حقیقتند و حاکی از اسرار حضرت احدیت مطابق منطوق کتب مقدسه الهیه د و عالم یاد و مقام مقرر است، یکی رتبه تفرید و دیگری مقام تفصیل .

چون موجد و مبدأ<sup>۱</sup> جمیع انبیا حقیقت واحد است و از نظر دیگر جمیع ادیان الهی برای تحقق هدف مشترك تشریح شده‌اند لذا اطلاق مقام تفرید و توحید بر آنها صادق است در این مقام است که میفرماید " لا نفرق بین احد من رسله (۱) " و همچنین این فقرات عالیات نازل از سماء مشیت حضرت منان در این رتبه است " لتری کل النبیین والمرسلین که یکدل واحد و نفس واحده و نور واحد و روح واحده بحيث یکون اولهم آخرهم و آخرهم اولهم (۲) " و یا بیانات نازل در ایقان شریف که میفرماید " در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویه بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود " مبین این مقام است .

غرض اینکه در این رتبه جمیع انبیا الهی دارای رتبه مشترك بوده و بین آنها هیچگونه تفاوت و اختلاف درجه‌ای مشهود نیست و در این مقام است که اطلاق مراتب اولیت و آخریت و الوهیت و ربوبیت بر آنها صادق است .

در مرحله دیگر که مربوط به ظهور در هیاکل بشری و با تقیه به تحدیدات زمان و مکان است دارای مقام تفصیل بوده و کلمات " تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض (۳) " در بیان این رتبه نازل شده و در ایقان مبارک این بیانات عالیات در این مقام نازل قوله تعالی : " در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و

فقر بحت و فنای بیات از ایشان ظاهر است " . در این مقام است که هر یک از انبیا الهی را رتبه‌ای بخصوص مقرر است . در شرح و بیان این مقام حضرت به الله ارواح العاشقین لعنایاته الفدا چنین میفرمایند قوله الاعلی : " و مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است و در این مقام هر کدام راهیگی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید ما<sup>۴</sup> مورنند . چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آیتنا عیسی بن مریم البینات و اهدناه بروح القدس (۴) " باعطف توجه به مقام اخیر مفوضه به انبیا الهی یعنی مقام تفصیل آنها است که میتوان مقامات مختلفه برای مظاهر مقدسه الهیه قائل شد و گرچه درک مقامات معنوی این جواهر مجرد خارج از حوصله مدرکات بشری است ولی به استعانت آثار و آیات مبارکه و کتب مقدسه آسمانی میتوان تا حدودی بعظمت مقام حضرت بها<sup>۵</sup> الله ارواح المخلصین لعظمته الفدا پی بسرد .

عبارت " مقام حضرت بها الله " کلامی است با معانی وسیع که مطالب ذیل در آن مستتر است :

- ۱- بیان عظمت عصر و یوم ظهور .
- ۲- بیان مقام حضرت بها الله از نظر بشارت کتب مقدسه .

(۱) - قرآن سوره بقره آیه ۲۸۵ . (۲) - جواهر الاسرار صفحه ۳۸ . (۳) - قرآن سوره بقره آیه ۲۵۴

(۴) - ایقان صفحه ۱۳۶

۳- بیان اعظمت مقام حضرت بها<sup>۱</sup> الله .  
۴ . مقام مفوضه به مومنین در این دو راعظم .  
در بیان عظمت عصر و یوم ظهور بیانات  
عالیه ذیل نازل :

حضرت بها<sup>۱</sup> الله میفرمایند : " امروز سید  
روزها و سلطان ایامها است " - " امروز عالم  
بانوار ظهور منور و جمیع اشیا بذکر و ثنا " و فرح  
و سرور مشغول در کتب الهی از قبل و بعد بیا در  
این یوم مبارک عیش اعظم بر پا طوبی از سرای  
نفسی که فائز شد و بمقام یوم آگاه گشت "  
" امروز آفتاب دیگر اشراق نموده و آسمان دیگر  
بثوابت و سیارات مزین گشته " - " نوروز امروز  
است و فی الحقیقه بصر ایام است بلکه بصر عالم  
بآن روشن عالم زمان به ساعتی از ساعاتش  
معادله ننماید " - " این یوم غیر ایام است و این  
امر غیر امور " - " یوم یوم الله است " - " این یوم  
را مثلی نبوده و نیست چه که بمثابه بصر است از  
برای قرون و اعصار و بمثابه نور است از برای ظلمت  
ایام آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده شکسی  
نبوده و نیست که ایام مظاهر حق جل جلاله  
بحق منسوب و در مقامی با ایام مذکور و لکن این  
یوم غیر ایام است " - " مقصود از آفرینش ظهور  
این یوم امنع اقدس که در کتب و صحف و زبر الهی  
به یوم الله معروف است بوده " - و بالاخره این  
فقرات مبارکه از سما<sup>۱</sup> مشیت رب الایات البینات  
نازل " اگر از عظمت یوم الهی علی ماه هوعلیه  
ذکر شود البته اکثر ناس منصعق شوند بلکه  
صرعی مشاهده کردند ( ۱ ) . "

و حضرت عبد البها چنین میفرمایند :  
" اولیا<sup>۱</sup> پیشینیان چون تصور و تخطر عصر  
جمال مبارک مینمودند منصعق میشدند و آرزوی

دقیقه ای میکردند جمیع اولیاء و راعصار و قرون  
ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایام الله را  
مینمودند و در این حسرت از این عالم فانی به  
جهان باقی شتافتند ( ۲ ) . "

و حضرت ولی عزیز امرالله چنین میفرمایند :  
" در تاریخ شرایع و ادیان این کور از حیث  
علو شأن و عظمت بی نظیر و مثیل است اهمیت  
این کور مقدس بحدی است که آنچه در این باره  
گفته شود مبالغه نخواهد بود نفوذ و تصرفاتش  
چه در گذشته و چه در مستقبل ایام یعنی در  
حینی که تمدن کنونی رو به زوال میرود و نظم  
الهی جلوه و ظهور مینماید خارج از حد و وصف  
و بیان است ( ۳ ) . "

جمیع بشارات و اوصاف و نعوتی که در کتب  
و زبر الهی از قبل بیان شده و مربوط به روز قیامت  
و آخرت است با این ظهور تحقق یافت و  
واصطلاحات ، یوم الرب ، یوم الله ، یوم الملکوت ،  
یوم الدین و غیره جمیع راجع به این یوم است .  
در مورد مقام جمال مبارک از دید بشارات  
منزله در صحف آسمانی از قبل و بیانات مبارکه  
نازله در این دور مطالبی بسیار بدیع و جدید  
مستفاد میشود .

جمیع انبیا و فرستادگان الهی وجودات  
مجرده ای هستند که مطلع وحی الهی واقع  
میشوند یا بعبارت دیگر مهابط و وحی الهی  
هستند در ضمن آثار مقدسه مشرق وحی " به  
هیكل مبارک اطلاق شده است . و از جمله این  
بیانات جلیله است :

" ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان  
مشرق و حیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه  
فی عالم الامر و الخلق " . و یاد جمیع کتب الهی

( ۱ ) نقل از توفیق مبارک نوروز ۱۰۱ ( بدیع )  
( ۲ ) دوربهای صفحه ۲۷

وعدۀ لقا صریح بود و هست و مقصود از این لقا  
 لقا مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسما حسنی  
 و مصدر صفات علیهای حق جل جلاله است، حق  
 بذاته و بنفسه غیب منبع لا یدرک بود پس مقصود  
 از لقا لقا نفسی است که قائم مقام اوست  
 مابین عباد او از برای او هم شبه و مثلی نبود و  
 نیست (۱)

مطالب ذیل قابل توجه است:

حضرت محمد میفرماید " کنت نبیا و آدم  
 بین الماء والطین " و انجیل یوحنا با این  
 کلمات شروع میشود: " در ابتدا کلمه بود و آن نزد  
 خدا بود و آن کلمه خدا بود " حضرت عبد البها  
 جل شانہ در مورد این دو بیان مبارک و یکی از  
 قطعات کلمات مکنونه عربی چنین میفرماید:  
 بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدسه تا بیوم  
 ظهور از حقیقت خویش هیچ خبرند دارند مانند  
 زجاجیکه از روشنائی بی نصیب است و چون  
 سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد -  
 ولی این خطا است زیرا مظاهر مقدسه از بدایت  
 ممتاز بود هاند این است که حضرت مسیح میفرماید  
 در ابتدا کلمه بود پس مسیح از اول مسیح بود  
 کلمه و کلمه نزد خدا بود و بعضی را گمان چنان که  
 وقتیکه بحیثی در نهر اردن حضرت مسیح را  
 تعمید داد آنوقت روح القدس بر مسیح نازل  
 شد و مبعوث گشت و حال آنکه حضرت مسیح  
 بصریح انجیل از اول مسیح بود و همچنین  
 حضرت محمد میفرماید کنت نبیا و آدم بین الماء  
 والطین و جمال مبارک میفرماید کنت فی اولیه  
 کینونتی عرفت جلسی فیک فخلقتک " این بیان  
 حضرت بها الله که بنا به شهادت حضرت  
 عبد البها بیان خود آن حضرت است چنین

میرساند که جمال مبارک خالق بشر میباشد .  
 و همچنین حضرت بها الله در سوره هیکل باین  
 کلمات در یات ناطق قوله عز بیانه " قل ان -  
 روح القدس قد خلق بحرف ما نزل من  
 هذا الروح الاعظم ان انتم تظلمون " لان  
 دونی قد خلق بقولی ان انتم تعقلون " و همچنین  
 در همان لوح مبارک میفرمایند " ناالفاعل لهما  
 اشیا " بقولی کن فیکون " .

جهت دیگر عظمت مقام حضرت بها الله  
 بیاناتی است که در توصیف مشیت اولیه بیان  
 شده است . حضرت عبد البها میفرماید:  
 " اهل وجود حقیقت را در سه مرتبه بیان نمود هاند  
 حق ، امر که عبارت از مشیت اولیه است ، و خلق  
 مشیت اولیه که همان عالم امر است باطن اشیا  
 است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است  
 " مظاهر حقیقت و هویت الهیه " حضرت رب اعلی  
 جل اسمہ الاعلی در خطبه بیان فارسی میفرماید  
 " خلق فرمود مشیت اولیه را و باو خلق فرمود -  
 کلشی " را " و حضرت بها الله میفرماید  
 " قد ابدع لا کوان و اخترع الامکان بمشیت  
 الاولیه التي بها خلق ماکان وما یکون " و حضرت  
 عبد البها میفرماید " ماده و هیولای کائنات  
 قوه اشیریه است و غیر مشهود و به آثار مشهود و ماده  
 اشیریه نامند آن ماده اشیریه فاعل و منفعل است  
 یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه  
 است خلق الله الناس بالمشیته و خلق المشیه  
 بنفسها . . . " بنا بر این مشیت اولیه که همان  
 عالم امر است حقیقت کائنات و علت وجود خلق و  
 مردم است و حضرت رب اعلی در باب پانزدهم  
 از واحد سوم بیان فارسی میفرماید " ملخص  
 این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد

مشیت اولیه باشد بپناه الله بوده وهست .  
بشارت ذیل بچین مقام عظیم حضرت  
بپناه الله است .

فصل ۲۴ اشعیا آیه ۲۳ میفرماید " ماه  
منفعل و آفتاب شرمند و خواهند شد چه خداوند  
لشگرها در کوه صیون و در اورشلیم در حضور  
مشایخان باجلال سلطنت خواهد نمود " و در نامه  
ثانی پطرس باب سوم آیه ۱۲ میفرماید " منتظر و  
خواهان رسیدن روز خدا باشید که آسمانها  
سوخته شده و عناصر از حرارت گداخته خواهد  
گردید . . .

و مزمور صد دوم داود آیه ۱۶ بایسن  
بیانات ناطق " هنگامی که خداوند صیون را  
بنا مینماید در جلال خود ظهور خواهد نمود  
و حضرت مسیح در فصل ۲۳ آیه ۳۹ انجیل  
متی میفرماید " زانرو بشما میگویم از بعد مرا  
نخواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارک  
است آنکه باسم خداوند میآید .

در اسلام نیز بشارت به ظهور الله فراوان -  
است و از جمله در سوره بقره آیه ۲۰۶ میفرماید  
" هل ينظرون الا ان ياتهم الله في ظلل  
من الغمام " و در سوره انعام آیه ۱۰۵ میفرماید  
" ثم آتينا موسى الكتاب تماما " على الذي احسن  
وتفصيلا لكل شي وهدى ورحمه لعلمهم بلقاء  
ربهم يومئنون " . و از این قبیل آیات فراوان است  
و گذشته از قرآن در روایات و احادیث نیز  
اینچنین بیانات فراوان ذکر شده از جمله  
حضرت محمد منقول است که فرمود " فمن كان  
يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا " و " سترون  
ربكم كما ترون البدر في ليلة اربعة عشر " و حضرت  
علی (ع) در خطبه طنتجیه میفرماید " فتوقعوا  
ظهور ملكم موسى من الشجرة على الطور "  
'بنگونه بیانات فراوان است که برای مزید اطلاع

باید به اصل آثار اسلامی مراجعه نمود و محض  
تبصر قارئین محترم باین مقدار اکتفا میشود .

در بشارت کتب زردشتی ذکر شده که  
خورشید سه بار وسط آسمان خواهد ایستاد  
یکدفعه ده روز، دفعه بعد بیست روز و در  
مرتب سوم سی روز، حضرت عبدالبهاء ارواحنا  
له الفدا در جواب سؤال یکی از احببای  
زردشتی در این مورد چنین میفرمایند : " در  
خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتب  
زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است  
که این توقف در سه ظهور واقع گردد در ظهور  
اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید  
در ظهور ثانی بیست روز در ظهور ثالث سی روز  
بدانکه ظهور اول در این خبر حضرت رسول است  
که شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار  
داشت و هر روز عبارت از يك قرن است و آن صد  
سال باین حساب هزار سال است و ظهور ثانی  
ظهور نقطه اولی روحی له الفدا است که شمس  
حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه  
استقرار داشت بدایتش سنه شصت هجری بود  
و نهایتش سنه هشتاد و در دور جمال مبارک  
چون شمس حقیقت در برج الهی که خانه شمس  
است طلوع و اشراق فرمود مدت استقرارش عدد  
سی بود که آن نهایت مدت استقرار آفتاب است  
در يك برج تمام لهذا امتدادش بسیار اقسلا "  
پانصد هزار سال " .

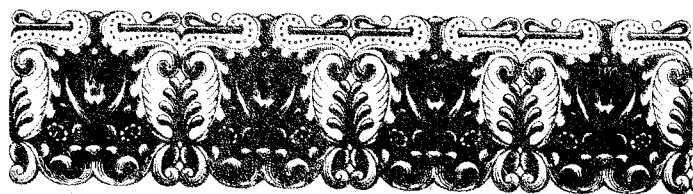
حضرت ولی عزیز امرالله در رساله دوربهای  
در مورد این بیان و تفسیر حضرت عبدالبهاء چنین  
میفرمایند : " این نبوت بتنهائی دلالت بر  
قدرت و عظمت بی نظیر ظهور حضرت بپناه الله  
مینماید ظهوری که برای فهم قوای مکنونه آن  
طفل شیخی خوانیم و هرگز بدرك ظهورات و  
بروزات کامله آن موفق نخواهیم شد " .

در مورد جنبه ظهور هیکل مبارک موجود و موسس کورجیدی هستند که بنام کور "تحقق و افعال" تسمیه گردیده و شارع اعظم ذیانت مقدس بهائی نیز میباشند و موعود جمیع ادیان الهی بوده اند و در هر دوری بنامی مخصوص مشخص گردیده اند. در هر حال حضرت بهاءالله روح ما سواه فداه مظهر ظهور کلی الهی هستند و طبق بیانات عالیّه ذیل هر پانصد هزار سال یکبار عالم خلق بظهورش منور میگردد و قولش تبارک و تعالی "هذا الظهور یظهر نفسه فی کل خمس مائه الف سنه مرة واحدة كذلك کشفنا القناع ورفعنا الالحجاب (۱)".

از برکت عظمت این ظهور و رفعت و جلال این یوم لطف و مرحمت الهی شامل حال مومنین نیز گردیده و به مومنین این ظهور نیز مقامی بسارز اعطا گردیده است و حضرت عبدالبهاء در مورد میفرمایند "مومنین این ظهور بمقام انبیای بنی اسرائیل رسند (۲)" و برای خدمات مومنین ارج و پاداشی بی حساب مقدّر شده چنانکه جمالی قدم جل اسمه الاعظم در اینخصوص میفرمایند: "زره این یوم بمثابه خورشید مشاهده میگردد و قطره اش مانند دریا اگر نفسی یک نفس فی حب الله و لخدمته بر آورد

او از سید اعمال از قلم اعلی مسطور (۳)" و همچنین میفرمایند "امروز بابی مفتوح است اوسع از سموات و ارض و لحاظ فضل مقصود عالمیان متوجه کل عمل بسیار جزئی در مراتب علم الهی اکبر از جبل مشاهده میشود یک قطره آب اگر در سبیلش داده شود در آن مراتب دریا دیده میشود (۴)".

درک عظمت حقیقی و حشمت و جلال واقعی این ظهور مبارک خارج از قدرت و توانائی بشر است اما با توجه به بیان احلای حضرت ولی محبوب امرالله ارواحنا لمجهوداته الفدا که میفرمایند "بعقیده راسخ این عبد اولین وظیفه هر یک از پیروان باوفای امر حضرت بهاءالله آن است که همواره سعی موفور و مستمر مبذول دارد تا مقصد و اهمیت این امر اعظم را بهتر درک نماید. بدیهی است عقول محدود بشری هرگز بمعظمت ظهور و جامعیت امر و تقدس این امانت الهی چنانکه باید و شاید راه نیابد با اینحال بر ما فرض و واجب است که همواره بکوشیم تا حقایق و اصول و مبانی سخزونه در این امر مبارک را بهتر درک نمائیم زیرا باین ترتیب در ترویج امرالله الهامات جدید، رخ بگشاید و سبب مزید توفیق گردد (۵)



(۱) نقل از توفیق مبارک نوروز ۱۰۱ بدیع صفحه ۳۲ (۲) - مائده آسمانی جلد دوم صفحه ۱۵  
 (۳) بنقل از توفیق نوروز ۱۰۱ (۴) بنقل از توفیق نوروز ۱۰۱ (۵) رساله دوربهای صفحه ۷



# جناب ابن اصدق ایبادی مگر ہر امر اعظم

قسمت ۲



در خراسان شهنشاه بیگم و منتسبان مستمرا" با جناب ابن اصدق حشرونشر داشتند و ضمناً در محضرایشان معارف الهی کسب میکردند. این رفت و آمد ارادت و محبتی بوجود آورد و موجب آن گشت که جناب ابن اصدق از عذرا خانم خواستکاری کند. اما نظر بملاحظات که در میان بود این ازدواج بسادگی و تاحدی نیز رخفا صورت گرفت و ابن اصدق و ضیا الحاجیه عازم طهران شدند و در منزلی که آغاشاهزاده و انتظام السلطنه در خیابان امیریه تعبسی کرده بودند سکونت گزیدند. همین وصلت مفتاح ارتباط جناب ابن اصدق با رجال بنام آن عهد شد و زمینه را بر آن مهیا کرد که آن ایادی مغخم با بلاغ امر اعظم در تئرز بزرگان زمان موفق شود.

بستگان سببی جناب ابن اصدق اکثراً مشمول عنایات خاصه جمال قدم واقع شدند چنانکه به اعزاز آغاشاهزاده الواح عیدیه از كلك اطهر مولی البریه نزول یافت و منجمله این عبارت احلی از قم قدسی جمال اقدس ابهی صادر شد: "از فضل حق جل جلاله به مقامی فائز شدی که فخر ملکه های عالم است"

و هم خطاب باین امه موقنه این کلمات روح افزا از براه مرکز پیمان خدا صدور یافت: "شکر کن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیلت مقدر و موجود"

آغا جان شهنشاه بیگم نیز از عواطف مخصوص مولای محبوب برخوردار بود و از جمله مناجاتی با این سرآغاز از قلم شارع امر حق به افتخار وی نازل گشت:

سخن بر سر منسوبان آن ایادی مکرم بود چون از خویشان نسبی یاد شد زکری از اقربای سببی هم بمورد است و از آن جمله عذرا خانم ملقب به ضیا الحاجیه است که به زوجیت جناب ابن اصدق درآمد و به سالها شریک حیات و سهم در خدمات آن برگزیده خادمان حق گشت.

عذرا خانم دختر آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم بود که خود بنت ضیا السلطنه صبیحه فتح علیشاه و خواهر محمد شاه قاجار بوده است پدر ضیا الحاجیه میرزا هاشم اقا نام داشت و هنوز عذرا خانم کودکی خردسال بود که وی روی در نقاب خاک کشید. شهنشاه بیگم را دختری دیگر نیز بود بنام آغاشاهزاده، همسر آقاسید عبدالله انتظام السلطنه از رجال آن عصر، که ظاهراً پیش از سایرین پیام الهی را از طبیب خانوادگی جناب منجم باشی دریافت کرد و به شوق و شعف تمام ایمان آورد و خود سبب اقبال مادر و خواهر مهربان گشت.

شهنشاه بیگم چندی پس از آن شوهری مسلمان اختیار کرد بنام منتخب الدوله که بزودی به حکومت خراسان منصوب گردید و همسر خویش و عذرا خانم را همراه خویش کرد. شهنشاه بیگم قبل از آن که به خراسان عزیمت کند نزد میرزا محمد حسین خان منجم باشی رفت و از ایشان سراغ یاران خراسان را گرفت. جناب منجم نیز فصلی مشبع در معرفی و ستایش جناب ابن اصدق بیان کرد و از این راه بود که بسبب آشنائی میان این دو خانواده مفتوح شد.

و مجتهدین و علماء به بحث و ابلاغ کلمات الهیه می پردازند و بحقیقت این خدمت مهمه را به استادی و قدرت تامه از عهده برمیآیند. شاهد این مطلب لوحی مبارک از مرکز عهده حضرت احدیت است که در آن چنین فرموده اند:

” الهی - الهی - تری ورقته من اورا قک  
قصدک سدره امرک واقبلت الی افقک الاعلی“

شهنشاه بیگم ظاهراً در اوائل سنه ۱۳۳۸ هجری قمری صعود کرد و بهمین مناسبت مناجاتی پرعنایت از لسان مهرانشان طلعت بهیمان در طلب مغفرت برای آن امه مؤمنه بمطلع ذیل مرحمت شد :

” اللهم یا جلیل العطیه ویا ذا الرحمة  
الوقیه اتی ادعوک بلسان مندلع بذکرک وقلب متولع بحبک ان تغفر لامتک الزکیه ام ضیاء -  
الحاجیه . . . .“



اشارت رفت که جناب ابن اصدق ندای امر را در میان رجال عصر بلند کرد. حضرت مولی الوری در یکی از بیانات مبارکه خطاب به آن جناب چنین فرموده اند :

” مسأله تبلیغ را اهمیت بدهید و در فکر آن باشید که نفوس مهمه تبلیغ شوند زیرا نفوس مهمه سبب گردند که سایرین فوج فوج بهمین هدایت کبری وارد شوند“

جناب ابن اصدق غالباً با وزراء و امراء

” خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مشهور و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول. در مخابره با ارکان حقیقه خوب از عهده برآمدید و ذلك من تأییدات الملکوت الایهی الی اختصک بها فاشکرالله علی هذه الموهبه الکبری و المنحة العظمی فسوف یعطیک ربک فترضی“

پیش از این مذکور افتاد که جناب ابن اصدق پیوسته در سیر و سفر بودند و به تبشیر و ترویج امرالله و تشویق و تحبیب یاران رحمن اشتغال داشتند. از اشارات مختلفه مندمج در بیانات مبارکه برمیآید که در سنه ۱۲۹۸ از ارض خا ویا و شه میرزا و ارض صاد بازدید کرده اند و در حدود سنه ۱۲۹۹ با اتفاق جناب حاجی میرزا حیدرعلی بارض ه. م. تشریف برده اند و در سنه ۱۳۰۴ به خراسان سفر نموده اند و در سنه ۱۳۰۵ بهمدان و کرمانشاهان و اطراف عزیمت کرده اند و در سنه ۱۳۰۷ به شطر خا متوجه شده اند و در سنه ۱۳۰۸ نیز در همین خراسان بدیدار نقاط مختلف مشغول بوده اند و تا صعود مبارک جمال ایهی بدین منوال ادامه داده اند و در درگاه کبری پیوسته معرض لحاظ عنایت گشته اند چنانکه جمال قدیم در لوح منبع مورخ ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۳۰۹ ه. ق. چنین فرموده اند :

این ﴿﴾  
 که درباره توجه به جهات مرقوم داشته‌اند این فقره لازم است چه که غفلت در انسان بوده و هست توجه آن محبوب بجهات البتّه سبب آگاهی و ثبوت و رسوخ میگردد . . . یا ابن اسمی علیک بهائی . نفس حرکت لوجه الله در عالم مؤثر بوده و هست و در کتب قبل مقام توجه مخلصین به اطراف لاجل هدایت عباد مذکور و مسطور ﴿﴾

از همین لوح مبارک استنباط میشود که هم در این روزگار جناب ابن اصدق با رجال زمان در ارتباط بوده زیرا جمال مبارک باود ستور توجه به ارض طّا میفرمایند و اشاره میکنند که " محبوسین به حال اول مانده‌اند " . و با این که حضرت سلطان و نواب والا نایب السلطنه بسر عدم فساد این حزب گواهی داده‌اند معذک معلوم نیست بجه سبب تاخیر در آزادی و خروج از سجن روی داده است ( درباره این محبوسین در شرح احوال دو ایادی معظم دیگر حضرات علی قبل اکبر و ابن ابهر سخن گفته شده است به آن شرح رجوع شود ) .

در دوره میثاق نیز آن بنده مشتاق به ما موریت های فراوان رفت و به توفیقات نمایان دست یافت چنانکه این کلمات دلنشین مولای نازنین بر این مطلب دلالت دارد :

﴿﴾ ایها الشّهِید العجید الفرید . در این عصر جدید و قرن بدیع الحمد لله بآنچه لایق و سزاوار است قیام نمودی و بخدمت ملکوت ابهی پرداختی . گهی در ایران نطق و بیان گشودی و گهی در این بقعه مبارکه بزیارت عتبه مقدسه پرداختی . گهی به عربستان و هندوستان سفر فرمودی و نشر نجات الله

نمودی و گهی به ترکستان شتافتی و به اعلاء کلمه یزدان برخاستی . این خدمات مشکوره باید سبب سرور قلوب گردد زیرا در عتبه مقدسه الهیه مقبول و عنقریب نتایج موفور مشهود گردد و فوز عظیم این فیض مشاهده خواهید نمود . . ﴿﴾  
 الی آخر قوله الاحلی

حضرت مولی الوری ، ظاهراً در اوائل ایام جلوس بر کرسی عهد جمال اقدس ابهی ، در مناجاتی مفصل پیر از ذکر خدمات و توصیف مشقات و تشریح سجایا و صفات حضرت اسم الله الاصدق ، اشاره به جناب ابن اصدق چنین میفرمایند :

﴿﴾ رب هذا نجله العجید و فقهه علی - الهدی و ایدتته ان یقفوا ثرابیه بعد صعوده الی العلاء الابهی فنشاونی و نطق و نادی و بشر وهدی . ﴿﴾

پس از آن شرحی در خدمات و مسافرت های ابن اصدق میآورند که عین عبارات آن چنین است :

﴿﴾ ولا زال مرعیاً بلحاظ عنایتک الکبری و مشعولاً بعواطف موهبتک العظمی و نزلت له الواحاً شتیّ و القیت علیه کلمتک الحسنی ثم اتبع ما دله علیه عبدک الذلیل الخاضع لعنتبتک العلیا و ترک الاهل مسرعاً الی البقعة النوراء و منها سرع الی الزوراء لاعلاء کلمتک فی الارض الطاف البقعة الزهراء مشهد الفداء و منها طوی الوهاد و قطع البحار حتی وصل الی الشرق الاقصی لینهادی باسک و بدعو الی کلمتک و یهدی الی سبیلک بجمع القوی

فرجع یا محبوبی بعدنا الی مطاف الملاء الاعلی و منه سرع یارجائی الی ماوراء النهر یقطع البسر و البحر الی ان دخل العرو و دعا الکل السی تأسیس مشرق الانکار لیسعد وک فی الغد و الاسحار ثم وفد علی الاخیار فی مدینه العشق بین الابرار . رب رب . ارجعه الی ارض الطاء ليقوم علی خدمتک بین الکبراء و ایدہ بشدید - القوی و جنود من ملکوتک الابهی . . . ۶۶ از این بیان مبارک بروشنی مسیر اسفار اولیه آن سرور اخیار را استنتاج میتوان کرد .

شبهه نیست که جناب ابن اصدق در هر یک از این اشطار مصدر خدمات بسیار شد چنانکه بفرموده حضرت عبدالبها ۶۶ از جمله در مرو اسباب تأسیس مشرق الانکار فراهم آورد و نقشه به ارض مقصود فرستاد و الان در آن جا میاشرت به مسافر خانه و مکتب شد تا اطفال یاران را به تربیت الهی تربیت نمایند و دولت بهیبه روس محضر بنای مشرق الانکار زمینی در مرو مجاناً داد و به اذن امپراطوری مشرق الانکار بنا خواهد شد . ۶۶ . و نیز به شهادت همان حضرت ۶۶ در سفر عراق و هندوستان موفق شدند و موید گردیدند و سبب هدایت نفوس شدند ۶۶ . ظاهراً در صفحات هند بدستور مبارک که فرموده بودند ۶۶ باید در نقاطی که صیت حق منتشر نه علمی بلند نمایند که تسما ابدالاباد پرچمش موج زند و این ممکن نه مگر به تأیید ملکوت ابهی ۶۶ جناب ابن اصدق به صفحات ناشناخته ای رفت و با قبائل تازه ای ( چو طائفه برهموسماج و تیافعی ها ) گفتگوی پوست و از جمله در بلاد بعیثی - گجرات - دهلی - لاهور - رنگون و مندلی نیز سیرو سیاحت کرد .

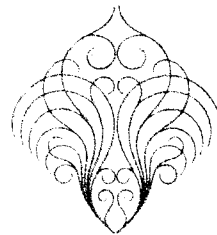
علاوه بر ۶۶ مخابره با ارکان ۶۶ و تبلیغ نفوس مهمه و سیر و سفر در بلاد و تحبیب و هدایت یار و اغیار ، از جناب ابن اصدق آثار یاری پایداری بر صحیفه روزگار باقی مانده است و از آن جمله مشارکت در تأسیس اول ۶۶ محفل در تبلیغ به جهت و رقات طیبه ۶۶ بود که بفرموده حضرت مولی الوری در آئینده ایام سبب تأسیس محافل کبری گردد ( در این مجلس در علاوه بر ضیاء الحاجیه و صبایای مکرمه ایشان لقا ئیه - هویه - روحا و طلیعه نفوس دیگری از خویش و آشنا شرکت داشتند مانند بگم سلطان - خدیجه سلطان - قدسیه - لقا ئیه - ضیائیه - ثنائیه - حشمت - لعیه - بتول - شوکت - ثابته - ضلع میرزا زمان - گلین خانم - اخت شهید که بعداً اسامی تازه ای بر ایشان افزود می شود چون : منور - منیره - تاجماه - ملوک - فروغ - بهیه - روحی - محترم - سرور - آغا جان - ماه سلطان - بزمیه - طائره - اغابگم - معصومه - کشور - طویس - میرزا باجی - شمس جهان که اکثراً از نسوان بنام در جامعه یاران بشمارند ) . خدمت تاریخی دیگر ایشان شرکت با سایر ایادی امر رحمن در تحریر جوابی بر مفتریات مندرج در تاریخ معمول حاجی میرزا جانی بود که ظاهراً در سال ۱۳۳۷ هـ . ق . تهیه شده ولی بملاحظاتی از انتشار آن صرف نظر گردید .

خدمت جلیل دیگر جناب ابن اصدق ، همراهم سایر ایادی مکرم ، اشتراک مساعی در تأسیس و تشبیب اولین محافل روحانی بود . چنانکه در جای دیگر ملاحظه شد در رابته ای حضرات ایادی اعضای داعی محافل روحانی بودند زیرا بفرموده حضرت مولی الوری ۶۶ این

محفل بجهت نشر نجات الله و اعلاء كلمه الله  
تشکیل میشود ۶۶

مرکز میثاق الهی طی لوحی مبارک که  
میباشد بواسطه حضرت شهید در محفل  
شور مفتوح گردد چنین فرموده اند: «الیوم  
محفل شور را اهمیت عظیمه و لزومیت قویه بوده  
و بر جمیع اطاعت فرض و واجب علی الخصوص که  
ارکان ایادی امر هستند ۶۶

وظیفه مهم دیگری که حضرات ایادی کلا  
بآن موظف گردیدند حفظ جامعه از پیمان شکنان  
و نفوس متزلزل و تثبیت قلوب و دفع و رفع فتنه  
و فساد معاندین و ناقضین بود و بمناسبت  
همین وظیفه بود که جمال قدم و بخصوص مرکز  
عهد امر اعظمش به وقت تمام و تفصیل بسیار  
خبثت و دسائیس اعدا و فتنه جویان (چون یحیی  
و هادی دولت آبادی - آقاخان - شیخ احمد -  
جمال الدین افغانی و سایرین) را محض تذکر  
و هشیاری و بیداری جناب ابن اصدق و سایر  
ایادی توضیح و تشریح فرموده اند و ایشان را  
به محافظت جامعه از اینگونه آفات و تنویسر  
و شرور  
ذهن اولیای امور هدایت و دلالت نموده اند.



..... سوف تشفق بيد اليبید حضا، جیببا "لهذه الیللة الالهه  
و یغفر الله له یهد ینتته بابا" رتاجا یوم منکذ ید خلمون  
فیبیها الناس افواجا.....

از روح مبارک سلطان ایران

آینه، روشن

۲

آنکه بیرون ز روز و شب سب دار  
جای در آستانه خورشید  
نهراسد ز تیره شام سباه  
چون بیند سسید ه اسپید



گفت حق گر چه ظلمت باطل  
همه آفاق کرده چون شب تار  
بر در این حجاب مظلوم را  
نیز بیضای ایزد قهار



شهر ایمان و شهر فوز و صلاح  
شهر ایمان و شهر فوز و صلاح  
همه خواران خیر و صلاح  
همه خواران خیر و صلاح



در دستها و نا رواشها  
در دستها و نا رواشها  
تیرگیها بروشناشها  
تیرگیها بروشناشها



همه بکار و با کلید امید  
همه بکار و با کلید امید  
هر که را باشش از امید کلید  
هر که را باشش از امید کلید



جان و دل را بر از امید کنیم  
جان و دل را بر از امید کنیم  
زین امید آفرین نوید کنیم  
زین امید آفرین نوید کنیم



کز تعالیم ابدع اعلی  
کز تعالیم ابدع اعلی  
و تری الارض جنة الاهی  
و تری الارض جنة الاهی





سقوط امپراط

سقوط روم ؟ هرگز هرگز . . . رومیها در  
 درخشش امپراطوری میزیستند ، از بناهای عظیم  
 خود مشعوف بودند ، در شهرهای وسیع مزین با  
 ستونهای مرمرین ، جاده های مرتب و زینت یافته  
 با درختان سرسبز ، جشنهای باشکوه و رژه عمومی  
 با افتخار فتحی جدید ، برای آنان روم دنیا بود  
 و دنیا روم . اما طوفانی از اعمال زور ، تنزل اخلاقی  
 سستی بنای خانواده ، جنگها ، خیانتها و افراط  
 در بهره برداری از لذات دنیوی عاقبت روم را  
 با سرنوشتی مواجه گردانید که برای آنان غیر ممکن  
 مینمود .

برای رومیها تصور آنکه چنین شکوه و عظمتی  
 میتواند منجر به سقوط گردد دیوانگی محض بود  
 و اکنون تصور چنین سقوط مشابهی برای بشر  
 متمدن کنونی با پیشرفتهای سریع و مقیاسهای  
 جدید علمی همانقدر خنده آور جلوه مینماید .  
 تاریخ دلایلی برای سقوط و هرج و مرج  
 امپراطوری قوی روم ارائه میدهد . دلایل محکم  
 و قابل تجزیه و تحلیل . خوشبختانه تاریخ روم  
 بطور مستند ثبت گردیده و مادر باره روم بیش از  
 کلیه تمدنهای قدیم نوشتجات مستند در دسترس  
 داریم و بررسی این اسناد تاریخی دلایل  
 انحطاط و سقوط روم را آشکار میسازد .

و امروزه . . . میلیونها ساکنین کره ارض با  
 اعجاب ناظر تحولات سریع بشر در عصر فضا  
 میباشند . قدم گذاردن به کره ماه ، کشف  
 اشعه لازر ، پیوند قلب ، ماشینهای محاسبه  
 الکترونیک و پیشرفت سریع تکنولوژی میلیونها از  
 افراد را معتقد ساخته که بشر امروز در پناه



" آن اجل معلقی که یادآوری مدهشی  
 است از سقوط امپراطوری روم غریبی  
 چنان روز بروز مرعب تر میگردد که گوئی  
 عنقریب این بلای الهی در دهان باز نمود  
 و در اندک مدتی جمیع عالم وجود و  
 مدنیست آنرا در کام خود فرو خواهد برد "  
 " حضرت ولی امرالله "



● حضرت ولی امرالله در توقیعات خود کسرارا  
 فساد و تباهی اجتماع کنونی را ذکر و وضع دنیای  
 امروز را بادوران امپراطوری روم تشبیه فرمودند .  
 آیا ما نیز محکوم به سقوط خواهیم شد ؟  
 عوامل سقوط امپراطوری روم هم اکنون در  
 جوامع متمدن عالم با وضع شدیدتری نمودار است  
 و متاسفانه بشر از خطاهای تاریخی متنبه نگشته  
 میلیونها از افراد اجتماع ما بر این عقیده اند که  
 دنیای امروز بسیار قوی تر ، پر قدرت تر و  
 ثروتمند تر از آنست که به سرنوشتی مشابه روم  
 دچار شود . اما حقیقت عریان هشدار است  
 که نمیتوان بسادگی از آن روی گردانید .  
 پاسخ تمسخرآمیز رومیها در برابر اخطار  
 سینکاس ( Senecas ) چنین بود :

# وری روم

## در آئینده زمان ما

فرح دوستدار

پیشرفت‌های علمی از هر خطری مصون خواهد ماند  
 و علم قادر خواهد بود او را از مصیبت‌های نجات بخشد.  
 آری این اعتماد بیش از حد بشر بخویشتش و  
 استعداد های خود در کلیه موارد بچشم میخورد  
 اما متأسفانه این اعتماد و اعتقاد فرم مدرنی  
 است از بت پرستی و حل مشکلات روز افزون  
 جهان تنها با نیروی علم رویائیست تهی  
 همانند نیایش و دعای رومیها به ژوپیتر —  
 ونوس یا امپراطور.

رومیها بزرگترین قدرت زمان خویش بودند  
 با تمدن پیشرفته بناهای عالی شهرهای توسعه  
 یافته و موسسات اداری، آنها در وفور و فراوانی  
 نعمت میزیستند و در منتهای رفاه گمان  
 میکردند که این نعمتها پایان ناپذیر و جاودانی  
 باقی خواهند ماند.

مورخ معروف روبرت ( اشتراوس هوب )  
 در این مورد چنین مینگارد " اگر قومی و ملتیی  
 بتواند یافت که بیش از حد به آینده خرد  
 اطمینان داشته‌اند این ملت همان روم صده  
 دوم میلادی میباشد.

در سراسر امپراطوری قانون و نظم حکمفرما  
 بود. آنچنانکه هیچ نیروی خارجی روم را تهدید  
 نمیکرد. مورخ فوق‌الذکر اشتراوس هوب این  
 سؤال را مطرح مینماید: چرا و چگونه این تمدن  
 عظیم منتهی به سقوط گردید؟ و چنان با سرعت  
 رو به نابودی رفت که در طول صده آخر امپراطوری  
 روم به هرج و مرج و فقر مبتلا گردید بدست  
 بیگانگان افتاد و بناهای عظیم آن به ویرانی  
 منتهی و عاقبت محکوم به سقوط گردید.

هم اکنون نیز در خاطرها کلمه روم تراء ف  
 با درخشش، قدرت، ثروت و اقتدار است. در  
 بیان وسعت و قدرت امپراطوری روم ادوارد —

گیسون در کتاب خود " انحطاط و سقوط —  
 امپراطوری روم " به نگارش این سطور میپردازد  
 " در دومین صده میلادی امپراطوری روم —  
 مشتمل بر زیباترین بخش جهان و تمدن ترین  
 اقوام بشری بود مرزهای آن مونسارشی  
 پهناور به اتکای اشتهاری باستانی و شجاعتی  
 انضباط یافته حراست میشد. نفوذ معتدل  
 و در عین حال نیرومند قوانین و رسوم تدبیرجا  
 علقه میان ایالات را محکم ساخته بود.  
 ساکنان صلحجوی این سرزمینها از مزایای ثروت  
 و تجمل استفاده درست یا نادرست میبردند.  
 بصورت ظاهر قانون اساسی که آزادانه تصویب  
 شده بود با احترامی شایسته حفظ میشد به این  
 معنی که سنای روم ظاهراً از حق حاکمیتی  
 مطلق برخوردار بود و کلیه قوای مجریه کشور راه  
 امپراطوران محول میکرد. در خلال دوران  
 فرخنده که بیش از هشتاد سال بطول کشید امور  
 امپراطوری پهناور روم در پرتو فضایل و کاردانی  
 نروا Nerva، تراژان Trajan، هادریان  
 Hadrian و و آنتونینی رتق و فتق میشد.

غرض از این فصل و فصول دیگر آنست که پس از آن  
 خواهد آمد توصیف دوران خجسته زمامداری  
 این امپراطوران و پس از آن از مرگ مارکوس  
 آنتونیوس به بعد است تا خواننده بدیهترین  
 علل انحطاط و سقوط آن امپراطوری پی ببرد،  
 زیرا سقوط امپراطوری روم انقلابی است که یاد آن  
 هرگز از خاطرها نخواهد رفت و حتی امروز نیز  
 اقوام جهان به نتایج آن پی اعتنا میکنند.

( نقل از کتاب گیسون صفحه ۱۶ ) .

امروزه میلیونها از هم نوعان ما برای  
 عقیده‌مانند که چنین واقعه‌ای در دنیا ما هرگز به  
 وقوع نخواهد پیوست اما مورخ فوق‌الذکر اشتراوس

هوپ مینویسد: "اعتلا وانحطاط امپراطوری روم چه درسی میتواند بما بیاموزد؟ مسلماً این واقعۀ تاریخی تجربه‌ای برای بشزخواهد بود در حالیکه براین عقیده باشیم رومیها قرن دوم میلادی وجه تشابهی با دنیای غرب در قرن بیستم ندارند و آنچه که برای آنان اتفاق افتاد هرگز برای بشر قرن بیستم پیش نخواهد آمد. اما متأسفانه وجه تشابهی که بین رومیها و دنیای کنونی ما موجود است چنین بی تفاوتی را زیان آور جلوه‌گر میسازد.



مهند سین عالیقدر، بناهای عظیم، هنرها، زیبایی آفرین، ورزشهای جالب توجه، سیاحان، اینها جملاتی هستند که برای شناساندن روم قرن دوم میلادی بکار برده میشوند. آنها جاده‌های بسیاری در تمام دنیای آن زمان ایجاد نمودند و (چه قبول کنید یا خیر) - تعدادی از این جاده‌ها هنوز مورد استفادۀ رومیها در مورد تندرستی و مراقبت از جسم تحقیقات بسیاری نمودند (حمامهای رومی) مشهور و بدرستی در تاریخ ثبت گشته و خرابه‌های آن هنوز باقی است. رومیها پیش از ملت‌های هم‌زمان خود مسافرت میکردند و به سیاحت و جهانگردی علاقمند بودند بخصوص بسر بردن زمانی در کنار دریا یا در نقطه‌ای کوهستانی و تملک ویلای ساحلی که یکی از علائم رفاه است از هدفها و آرزوهای آنان بود. شهرها بسرعت از انبوه جمعیت متراکم میگردد و در نتیجه بنای ساختمانهای عظیم (شامل تعداد زیادی

آپارتمان) را ایجاب مینمود. سیستم کانال بندی و لوله‌کشی برای آب جاری با امروز چندان تفاوتی نداشت و هنوز تعدادی از آنان مورد استفادۀ ما اند. هم‌زمان با گسترش شهرها رومیها با مشکلات رویتزاید شهرنشینی مواجه گشتند مشکلات عبور و مرور فقر و بدبختی، بیکساری و زدی اهالی شهرهای بزرگ را تهدید مینمود، تا آنجا که شهرهای روم و حومه‌های آن را به مکانهایی بی‌امنیت تبدیل نمود. ادوارد گیبون مینویسد: "اما انحطاط روم نتیجه طبیعی و حتمی عظمتی برون از اندازه بود در اوج کامرانی نهال انحطاط بارور شد هر قدر دامنه فتوحات پیشتر رفت علل انهدام فزونی گرفت و به مجردی که مرور زمان یا پیشامد پایه‌ها و ارکان مصنوعی را از میان برداشته بود، آن بنای فخیم در زیر سنگینی خویش شکم داده فروریخت" صفحه ۱۱

در آن زمان افرادی بودند که رومیها را بخاطر روش زندگی به عاقبت شومشان هشدار میدادند روم دارای پیشوایان و سیاستمداران آگاهی نیز بود اما سخنان آنان برای گوشه‌ای ناشنوا بیان میگشت رومیها مایل بشنیدن چنین سخنانی نبودند و هم اکنون دنیای متمدن ما اخطارها و هشدارها را نمیشنود و فارغ است از نغمه‌های آگاه کنندهای که از طبقات مختلف و ملیتهای مختلف برمیخیزد.

حضرت ولی امرالله روحی فداه در توفیقی خطاب به محفل ملی امریکا میفرمایند: "در قلب جامعه انسانی آثار شوم هیبوط (رعصیان وعدم شرم و حیاء) در اجرای هر عملی واضحاً نمودار است و این علائم بنفوسها ممد انقلابات و عکس العملهایی میگردد که آثار بروز و ظهور هر یک از دیگری نمودارتر است" (صفحه ۲۹۸ کتاب

گوهر یکتا)

و در توفیق دیگری میفرمایند: "جهانسی است که بواسطه نهضت های سیاسی بلزره در آمده و ارکان اقتصادیش از هم پاشیده شده و حیات اجتماعی و ازگون گردیده و جهان اخلاق بظلمت صرف رسیده و چنین عالمی بموت روحانسی مبتلا گشته است" (صفحه ۳۰۰ گوهر یکتا)



### عوامل اصلی سقوط امپراطوری روم

- ۱- بنا به نوشته ادوارد گیبون و مورخان مشهور دیگر دلائل متعددی برای سقوط امپراطوری روم ذکر گردیده که مهمترین آنها باین قرار است:
  - ۱- انحطاط اخلاقی، از هم پاشیدگی بنای خانواده، افزایش سریع طلاق.
  - ۲- مخارج عجب و خارج از اندازه، بالای بردن بیش از حد مالیاتها.
  - ۳- صرف وقت و علاقه بیش از حد به ورزش و مسابقات ورزشی، تمایل شدید به خوشگذرانی و بهره برداری از لذت های دنیوی.
  - ۴- فزونی تولید تسلیحات جنگی جهت دفاع احتمالی از تهدیدات دشمنان.
  - ۵- تزلزل ارکان دین و فقدان رهبری شایسته دینی.

هریک از این عوامل در دنیای امروز بوجه شدیدی تری موجود است، انحطاط اخلاقی، افزایش سریع طلاق و متلاشی شدن خانواده ها، جنایتهای جوانان، تورم پول، فشار مالیاتی، تمایل به خوشگذرانی و افراط در توجه به

مسابقات ورزشی اینها قسمتی از اجتماع ما را تشکیل میدهند و . . . اینها اجزاء مشکله روم بودند.

حضرت ولی امرالله صریحا میفرمایند: هرچند قاره اروپا مهد مدنیت غربی است که بعد م معرفت وجود خالق یکتا و فساد اخلاق در چار شده و متاسفانه بدان افتخار مینماید ولی ناشرین این مدنیت محکوم بفنا اهالی امریکا میباشند و اگر بدقت مطالعه در احوال آن کشور بنمائید من بینید که در وقت حاضر چگونه مظاهر این احوال پر ملال در جمیع اطراف و انحاء آن خطه نمودار است مادیت لجام گسیخته چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و بخود مشغول نموده که بجمیع عالم نیز سرایت نموده است. صفحه ۳۰۰ کتاب گوهر یکتا.

و در یکی از اولین رقائم مبارک که خطاب به امریکاست میفرمایند: " . . . و عود عظیمه حضرت عبدالیه را کاملاً بخاطر دارم میدانم که عالم غرب در مرحله غلبه جهانی امرجه مهمی را برعهده دارند لذا از حیثین صعود هیکل میثاق چشمها ملو از امید و آرزوی خود را بساحل بعیده آن قاره عظیم در وخته ام) صفحه ۲۷۷ کتاب گوهر یکتا. به استناد این بیانات مبارکه در این مقایسه بیشتر به تجزیه و تحلیل اجتماع و ذکر آمار از جهان غرب میپردازیم.

بنا به مندرجات نویسندگان رومی در اوان امپراطوری روم طلاق بندرت موجود و تقریباً کلمه ای نا آشنا بوده، اما پس از قرن اول میلاری تقریباً در زمان سیزومس از هم پاشیدگی خانواده و در نتیجه طلاق بصورت امری عادی تلقی میگردد. ژروم کارکوپینو (Jerom Carcopino) در کتاب خود تحت عنوان زندگی روزمره در روم باستان Daily Life in Ancient Rom

چنین «نویسد: آنها طلاق میگیرند تا دمرتبه ازدواج کنند و ازدواج میکنند تا پس از آن طلاق بگیرند». در واقع جمله فوق الذکر را میتوان برای تشریح ازدواجهای کنونی در دنیا و تمدن غرب بکاربرد. طبق آمار گرفته شده در هر دو قیقه بیش از یک طلاق صورت میگیرد (هر سال حدود ۵۲۶۰۰۰ قیقه است).

از هر سه تا چهار ازدواجی که در آمریکا صورت میگیرد یکی از آنها بطلاق منجر میگردد، متأسفانه در سایر معالک دنیا نیز آمار وضع روشنتری را نشان نمیدهد. در اروپا نسل کنونی در سنین پائینتر ازدواج میکنند کمتر صاحب اولاد میگردد و بیش از سابق ازدواجها بطلاق منجر میگردد. در افریقای جنوبی حکومت نگران افزایش روز افزون ارقام طلاق است که در دنیا جزء ارقام بزرگ طلاق میباشد. بطور مثال بین ۳۵ تا ۴۰ درصد از ازدواجها در همان سال اول منجر به جدائی میگردد.

مطلب دیگر که در رسالههای اخیر توجه دانشمندان را بخود جلب نموده افزایش اختلافات زناشویی و جدائی بعد از زندگی مشترک ۱۵ تا ۲۰ ساله است در زمانهای گذشته عقیده بر این بود که هر چه برسالهای زندگی مشترک افزوده گردد رشتهای ناگسستنی ایجاد و موجب استحکام بنای زندگی مشترک میگردد اما آمار در رسالههای اخیر نشان دهند آنست که تعداد ازدواجهایی که پس از سالهای طولانی منجر بطلاق میگردد بشدت رو فزونی است.

حضرت ولی امرالله روحی فداه در اینصورت در نامه ای خطاب با آمریکا باین مطلب اشاره فرموده و خطرات مادیت پرستی و انحطاط اخلاقی را گوشزد آنان مینماید: «میزان فساد اخلاقی بنحوی تسدنی یافته که شدت جنحه و جنايات

روز افزون شاهد بر آنست فساد سیاسی آنچنان است که دامنه اش روز بروز وسیعتر میگردد و این فساد در جمیع انحاء کشور حتی در اعلی طبقات رسوخ مییابد روابط مقدسه ازدواج از هم گسسته اختیارات والدین را در منازل خود از بین برده بطوریکه آنان را تحقیر مینمایند، و این امور از مدتها پیشترین مظاهر فساد است که در انگیر این جامعه عظیمه گردیده و بنحوی آشکار است که دیگر محال است مبهم و مستور بمانند و هر شخص بصیری آنرا مشاهده میکند، بموازات این فساد جریان دیگری در کار است که در جوانب حیات رسوخ یافته و آن شری است که در این ملت و فی الواقع هر ملت سرمایه داری وجود دارد و آن تاکید شدید مستمری است که در رفاه و آسایش مادی نفوس بکار میرود و بالمره از آنچه که تعلق بعالم روح دارد غافلند و حال آنکه تنها شالوده های که بر آن بانهایت اطمینان و اعتماد میتوان شالوده های رزین و اعمده متینی برای سعادت عالم انسانی برپا داشت همین جنبه روحانی حیات انسانی است. این مادیت سرطانی است که در اروپا بوجود آمده و حال در قاره امریکای شمالی بحد اعلای نفوذ و رسوخ خود رسیده و از آنجاست که پنجه های قوی خود را بملل آسیائی نیز کشیده و آشکار شومش در سواحل قاره افریقا مشهور است اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته که حضرت بهاءالله بانهایت قوت و صراحت آنرا محکوم فرمودند و اینرا شعله خانمانسوز دانستند و مقدمه فتنه کبری شمرند و موجب بلای عظیم گرفتند که چون صاعقه فرود آید و شهرها را در شراره های خود بسوزاند و رعب و وحشت و ناامنی در قلوب ساکنین کسره ارض بوجود آرد. (صفحه ۳۰۱ کتاب گوهر یکتا)

همزمان با ازهم گسستگی خانواده تاریخ نویسان بشرح نبرد دو جنس مخالف در روم می پردازند. در این زمان جامعه روم شاهد قدرت روزافزون زنان است که رفته رفته از وظائف خود در خانه شانه خالی میکنند بعضی از آنان مخالف آنند که صاحب اولاد گردند تعدادی در طلب شهرت و معروفیت در تلاشند تاریخ نویسن معروف کارکوپینو مینویسد:

تعدادی از وظائف مادری خود گریزان بودند زیرا بیم داشتند که به جمال ظاهریشان لطمهای وارد گردد، تعدادی از آنان بخویش میبایندند که در فعالیتهای اجتماعی همدمش همسرانشان به پیش میروند و عدهای از اینکه باید زندگی را در خانه و بخاطر همسرشان بگذرانند ناراضی مینمودند. یکی از علل کم شدن جمعیت در امپراطوری روم زندگی افراد بخصوص در طبقات بالای اجتماع از ازدواج و تشکیل خانواده بود، در نتیجه سزارها با پادشها، مجازاتها، تقاضاها و راهنمائیها جامعه را به ازدواج و تشکیل خانوادهای سالم و خوشبخت ترغیب مینمودند، اما کلیه این تلاشهایی اثر بود و امر ازدواج و تشکیل خانواده همچنان از مدنظرها دور ماند. (کتاب روم: اعتلا و انحطاط آن نوشته مایرز)

بی توجهی به امر ازدواج و تشکیل خانواده در دنیای کنونی به تاریکترین وضع خود که تا کنون ذکر گردیده رسیده. در نظر تعداد زیادی ازدواج بکلی مفهوم خود را از دست داده و تشکیل خانواده آرزو و هدفی برای آنان نمیشود. روم نیز چنین طریقی را پیمود و عاقبت به انحطاط محکوم گردید و اکنون دنیای متمدن ما با شتاب همان طریق را میپیماید. این مطالب را نباید بعنوان شباهتهای جالب

مطالعه نمود بلکه اینها علل واقعی و تاریخی و اثرات وحشت زا و تاسف آورند.

این حقیقتی است که جنایات و ازهم گسستگی بنای خانواده رابطه مستقیم بایکدیگر دارند این واقعیتی است که طلاقها و انحطاط اخلاقی موجودیت اجتماع ماراتهدید مینمایند زندگی روزمره افراد در معالک پیشرفته مطابق نسخهای است که در آن علل اصلی سقوط امپراطوری روم در دنیای قدیم ذکر گردیده. آیا زمانی میرسد که به ندای تاریخ گوش فراد همیم؟

دومین دلیل ذکر شده برای سقوط امپراطوری روم پنجههای خود را بروی دنیای غرب افکند و بدانگونه که فرصتی برای هیچگونه مدد و یاری باقی نمانده. در این قسمت میپردازیم به بررسی مصارف گزاف تجملات و تورم تدریجی مالی آنچنان که تاریخ بازگو میکند افزایش شدید مالیاتها و امپراطور پول یکی دیگر از دلایل سقوط امپراطوری روم بود. بنا به مقیاس کنونی مالیاتها در دوران امپراطوری روم (صده دوم میلادی) در سطح پائینتری نسبت به مالیاتهای امروزی بود اما در صده سوم بعد از میلاد همراه با افزایش مخارج سنگین تسلیحاتی و تشریفات امپراطوری عوارض متعددی بر داری و اخذ از طبقه ثروتمند پدیدار گشتند. قسمتی از این پول مصروف شهرسازی و افزودن جلال و شکوه شهرها میگشت و قسمت دیگر به سربازان و اعضای دولت اختصاص مییافت و با بالا رفتن این قسمت از مخارج نفوذ و اعمال زور این طبقه بر اجتماع فزونی مییافت.

روم قوی میشد روم غنی میگردد اما با این فنا ازهم پاشیدگی اساس خانواده نیز رفته رفته رخنه نمود با سستی اساس خانواده تقوی

و فضائل اخلاقی ارزشهای خود را از دست  
میدادند یکی از این فضائل متعادل نمودن  
میزان دخل و خرج بود. آنچنان که تاریخ بازگو  
میکند پاکس رومانا ارمغانهای جدیدی  
برای روم آورد اوتجملات ولوکسوس را رواج  
داد و چنان رونقی به بازار تجارت داد که  
تاکنون دنیا نظیر آن را بخود ندیده.

عامل مهم دیگر سقوط امپراطوری روم  
تعمیل شدید به خوشگذرانی و بهره‌برداری از  
لذات مادی و دنیوی بود. رفته رفته ارزشهای  
اخلاقی و معنوی مفهوم و معنای خود را از دست  
میدادند. در این دوره از امپراطوری روم علاقه  
مفرط عمومی به ورزش و سیرکها به شدیدترین  
وضع خود میرسد. ادوارد گیبون در مورد این  
خصوصیت رومیها در کتاب خود ( انحطاط و  
سقوط امپراطوری روم ) چنین مینویسد:

"پرشورترین و بالاترین لذات عامه  
مسابقات ورزشی بود. تقوی و ترحم شاهزاده‌ها  
مسیحی نبرد های غیر انسانی گلا دیاتورها را -  
مانع گردید اما رومیها هنوز سیرک را همانند  
خانه خویش، معبد گاه و مقر امپراطوری خویش  
مییستودند. تعداد کثیری بی صبرانه در  
بامدادان به محل سیرکها هجوم می‌آوردند تا  
جای معینی برای خود بیابند و چه بسا تعداد  
کثیری شب سراسر ترس و بی خوابی را در رهشست  
میله های ورودی سیرک به روز می‌آوردند."

آیا مشابه این روش رومیها در اجتماع  
امروزی ما دیده نمیشود؟ افرادی که در پشت  
گیشه‌های بلیط فروشی بخواب میروند در این  
انتظار که کارت ورودی مسابقات ورزشی جهانی  
را بدست آورند. گیبون چنین ادامه میدهد  
... از بامدادان تا شامگاهان در زیر نم  
باران، یادرتابش خورشید تابان همچنان برجای

خویش ثابت بودند تعداد این تماشاچیان  
گاهی بالغ بر چهارصد هزار نفر بود ( سیرک عظیم  
ماکسیموس در رم گنجایش چهارصد هزار تماشاچی  
را داشت) با توجه ودقتی هیجان آمیز چشمها  
را به اسبها و ارا به چیها دوخته بودند دلها  
ملا مال از امید واضطراب برای برد و باخت  
رنگها، رنگهایی که طرفداران بودند  
( ترجمه نویسنده از متن اصلی کتاب ).

گیبون همچنان بتفصیل میبرد از شرح  
تبلیغات بزرگ در رم باستان بین طرفداران  
رنگهای سرخ، آبی، سبز و سفید و غالباً این  
طرفداریهای کورکورانه باعث خونریزیها و  
زد و خورد هائی میگردد و رفته رفته کار بد آنجا  
رسید که طرفداران این رنگها اختلافات  
ورزشی را تبدیل به جنگها و خونریزیهای داخلی  
نمودند. این کشمکش خونین و پراشوب همچنان  
تا آخرین دوره حشمت و جلال روم باقی بود و ماه  
مزاحمت مردم بهنگام جشنهای عمومی میشد.  
برای مثال شرح یک قسمت از تاریخ این  
نبرد های ورزشی میبرد ازیم:

"در عهد زمامداری آناستاسیوس این  
دیوانگی توده پسندان بر اثر شور مذ هبسی  
تحریک شد و سبزپوشان که خائنانه قلوه سنگها  
و دشنه‌های در زیر زنبیلهای میوه پنهان  
ساخته بودند، طی تشریفات جشنی رسمی  
سه هزارتن از مخالفان آبی پوش خود را قتل  
عام کردند از قسطنطنیه این آنت خانمانسوز  
به ایالات و شهرهای مشرق پراکنده شد و در همه  
جا این دورنگ متمایز از یکدیگر موافقان آشتی  
ناپذیر بوجود آورد که کشمکش آنها بنیان  
حکومتی ضعیف را متزلزل کرد... این  
اختلافات بیجا آرامش خانواده‌ها را برهم زد  
میان دوستان و عزیزان و برادران نفاق انداخت  
...."



تفریح و خوشگذرانی برنامه اصلی زندگی افراد در اجتماع پیشرفته کنونی است و بزرگترین ارقام و درآمدها نصیب کسانی میگردد که در زمینه‌های وقت گذرانی و تفریحات سرمایه گذاری مینمایند. در حالیکه مسائل و مشکلات از سوئی دیگر دنیای ما را دربر گرفته‌اند جنگ‌های خانمانسوز، جنایات، اختلافات نژادی، شورشها و اعتصابات، مشکلات ازدیاد جمعیت و گرسنگی بشریت را تهدید بنا بودی مینمایند. تعامیل شدید به تفریح و هنرنوع خوشگذرانی توجه و علاقه مفرط به ورزش و مسابقات ورزشی در اجتماع ما در ۱۰ تا ۲۰ سال اخیر بشدت روبرو به فزونی است. افراط و زیاده روی در این مورد نیز یکی دیگر از دلایل اصلی سقوط امپراطوری قوی روم بود فقط تعداد معدودی از رومیهای قرن چهارم و پنجم بعد از میلاد دریافته بودند که جامعه افراطی آنان در تفریح و خوشگذرانی طریق انحطاط و نابودی رامیپیماید. برای مقایسه این مطلب با این دلیل سقوط امپراطوری روم با دنیای کنونی فقط به بررسی یکی از آمار میپردازیم. جدیدترین آمار نشان میدهد که فقط در آمریکا مخارج سالیانه تفریحات به ۸۳ میلیون دلار بالغ میگردد و باین ترتیب این ملت در حال یک (انفجار تفریحاتی) میباشد. از این مقدار چنین تخمین میزنند که ۳۸ میلیون دلار آن فقط مخارج تهیه وسایل تفریحی است مانند قایقها، هواپیماهای خصوصی، موتورسیکلت و وسایل کمپینگ و وسایل ورزشی و وسایل تفریحی در منزل مانند تلویزیون رنگی و دستگاههای استریوفونی صفحه و وسایل موسیقی خرید مجلات حق عضویت باشگاهها، بلیط ورودی سینما تئاتر و مسابقات ورزشی است. و بقیه این مبلغ مخارج مسافرتها و گذرانیدن

تعطیلات در داخله و خارج از مملکت را تشکیل میدهند. آنچنان که روبرت ا. هوب تاریخ نویسن معروف مینگارد: (رومیها توریستها افراطی و در پی دیدنیهای جدید بودند) آیا میتوان گفت که رومیها از توریستهای کنونی ما افراطی تر بودند؟

امروزه ورزشکاران حرفه‌ای دستمزدهای هنگفت و خیالی درخواست و دریافت مینمایند. میالفی که قهرمانان فوتبال و بسکتبال دریافت میکنند بیش از چهار تا پنج برابر دستمزد پرفسورها با درجه دکتری میباشد. تاریخ روم نیز ورزشکاران حرفه‌ای خود را با افتخار یاد میکند. ورزش تفریح و استراحت در واقع همه لازمه یک زندگی سالم و توأم با خوشبختی است اما هنگامی که ملتی تنها هدفش تفریح و بهره‌برداری از لذات و فرار از واقعیتهاى معنوی باشد چنین ملتی در معرض خطری اجتناب ناپذیر میباشد.



مخارج گزاف برنامه‌های نظامی یکی دیگر از دلایل از هم گسیختگی روم گردید در این مورد بهمین مختصر اکتفا میکنیم. در مورد مخارج هنگفتی که امروزه صرف امور تسلیحاتی میگردد آمارهای مستندی در دست است که مطالعه آنها انسان را بتفکر وامیدارد و در دلها ترس از آینده را بر میانگیزد.



از قرن دوم بعد از میلاد رفته رفته مسیحیت

قدرت و حکومت خود را بر روی قلبها از دست میداد در صده چهارم میلادی بت پرستی و مذاهب شرقی بصورت گوناگون بوسیله مهاجرین و جهانگردان یا سربازان و مسافرینی که از سفرهای دور و دراز خود باز میگشتند از نقاط مختلف مانند مصر، سوریه و ایران به سرزمین امپراطوری آورده شد و رفته رفته در بین طبقات مختلف نفوذ کرد ( نقل از کتاب "جامعه روم در صده آخر امپراطوری روم غربی" نوشته ساموئل تیل ) بنا بقعیده یکی از استادان جامعه شناسی دانشگاه واشنگتن " دریک جامعه استوار دین جوابگوی کلیه پرسشها در مورد پیچیده ترین مسائل زندگی مانند خلقت، زندگی بعد از مرگ و سرنوشت انسان میباشد حال اگر دین نتواند این نیاز بشری را اکتان نماید جامعه دچار کمبود معنوی میگردد و در جستجوی دست - آویزی برمیآید تا این نیاز او را برآورد .

آنچنان که تاریخ روم نشان میدهد و مشابه آن در زمان ما در حالتیکه دینهای قدیمی نتوانند جوابگوی نیازهای بشری باشند تعدادی بسوی ستاره شناسی و جادو و روی آورده و عده دیگری به مواد وهم آور پناه میبرند و در این گمراهی تعدادی نیز میکوشند جوابهای تازه ای برای سئوالات خود از بین همان ادیان قدیمی و کهنه بیابند و این تازه جوشی بد آنجا میکشد که عبادت و اجرای مراسم مذهبی بنا برقص و موسیقی مدرن توأم میگردد تا بلکه بدین وسیله جوانان را جلب نموده و تعالیم قدیمی را مدرن جلوه گرزاند و در اینجا ولسی محبوب امرالله ما را انداز میفرمایند : آنچه در این عالم ما را بمبارزه میخواند عالمی است مملو از مخاطرات و لبریز از فساد . . . سردی و جمودت مرگ که از بیماری بیدینی برهیكل عالم

انسانی با کمال بهرحمی عارض گشته ارکان وجود را منجمد و بیروح نموده است . . . چراغ دین خاموش شده و عالم وجود در تاریکی بهمانندی فرو رفته تبعیضات ملی بر همه جا چون وحش عمیا مسلط گشته و تضییقات دینی و نژادی در نهایت قساوت و بیرحمی است نظریات و عقاید غلط با جمله های مرعب خود ستایش خدای یکتا را از ریشه برآورد است کابوس مادیت جمیع طبقات را از حمله و فشار خود بلرزاند انداخته ، انحطاط اخلاقی و تنزل شان دین چون هیولائی سهمگین متدرجا با دندانه های تند و تیز خود ارکان هستی را ریز ریز مینماید و رفته رفته اعمده و ارکان حیات و هستی را بالمره بسوی سقوط و دمار و نیستی میکشاند .



" غیر قابل قبول است ، چگونه چنین چیزی ممکن است " این جمله ای بود که بر زبان میلیونها تماشاچی که ناظر قدم گذاردن فضا نوردان به کره ماه بودند جاری گشت . ( این غیر ممکن است ) فریادی بود که از حلقوم فرانسویهای گریبان خارج میگشت هنگامی که سربازان آلمانی با غرور در خیابانهای پاریس رژه میرفتند . اما این ناپاوریها هرگز جهت و مسیر تاریخ را نمیتواند تغییر دهد و آنچنان که از بررسی تاریخ امپراطوری روم برمیآید علاوه بر دلایل اصلی انحطاط دلایل فرعی دیگری نیز بوسیله مورخان ذکر گردیده که در این مسیر تاریخی موثر واقع گشته اند دلایل دیگری که رومیها آنها را انکار مینمودند و زمامداران نیز اعتقادی به آن نداشتند .

آنچه که در این زمان حائز اهمیت است آنست که نباید این حقایق تاریخی را بی اهمیت تلقی نمود دلایل اصلی انحطاط امپراطوری روم بوضوح در جوامع متعدد و پیشرفته ماموجود میباشد و متأسفانه این تمدن محکوم بقتل بد آنجا رسیده که دیگر برای بازگشت بعقب و تغییر وضع کنونی از مسیری که در پیش دارد دیر شده و وقت از دست رفته چنانکه حضرت ولی امرالله نیز میفرمایند :

" شیوع بی بند و باری و استعمال مشروبات الکلی قمار و اقسام گناه و علاقه بی پایه ای که بکسب لذات و غنا و ثروت و تجملات زمینی رایج گشته و سستی در مراعات قوانین اخلاقی که روز بروز با قوتی شدید تر از قبل مخصوصاً در ازدواجها ظاهر میگردد و بنحویکه حتی ممانعت از آن محال مینماید . تضعیف مقام والدین و تخفیف اختیارات پدر و مادر در منزل و سر اولاد فساد خانمانسوز طبع کتب و آنچه ادبیات مینامند اشاعه نظریاتی که منکر تنزیه و تقدیسند و هر یک مخرب اساس ایمان و ارکان اخلاق میباشد ، کل مظاهر تمدنی عالم انسانی در شرق و غرب است . این روح پستی در جمیع طبقات رسوخ و نفوذ یافته و با ریختن زهر خود بهر فردی از جوامع چه زن و چه مرد کل را علیل و فاسد و بیمار ساخته است . این نائت و پستی پیر و جوان را در خود میگیرد و کار را بجائی میرساند که عالم انسانی که تا بحال بیدار نگشته و رسالت و اصالت انبیاء را درک نکرده و دست توبه به آستان الهی برنداشته سبیل کردار خود را با اعمالی اذل از قبل میآلاید و نامه حیات خویش را که سیاه بسود سیاه تر از همه وقت میسازد ."

● به استناد نصوص مبارکه ید الهی ما خادمین امرالله و حاملین پیام الهی را مأمور ساخته که پیام صلح و اتحادش را به سماع جهانیان برسانیم و گوشه‌ها را با این نغمات آگاه کننده آشنا سازیم تا علم امرالله در اقالیم عالم افراخته شود ، ید غیبی الهی دست در کار گردد و انقلاب عظیم روحانی حق سبحانه و تعالی در قلوب عباد ایجاد فرموده و عالم انسانی را احیا نماید .

بهترین راهنمای مادر انجام این وظیفه روحانی این بیانات مولای حنون ولی عزیز امرالله است که بصریح و وظائف ما را گوشزد مینمایند " هر چه بر ما بگذرد و هر قدر مستقبل ایام مظلوم بنظر آید اگر هر یک از ما هابسهم خود ثقل فادح مسئولیتها را حمل نمائیم مطمئن خواهیم شد که ید غیبی الهی در کار است و امور جهان و مقتضیات عالم امکان را بنحوی مرتب و منظم مینماید که فتح و ظفر امر الهی را محتوم و کل امور را تمشیت و راههای وصول به آمال و آرزوی دیرین را تمهید خواهد فرمود . " اولین وظیفه ما اینست که با اقوال و اعمال و رفتار روزندگانی خویش محیطی بوجود آوریم که بذور افشاندن در قلوب استعداد بروز و ظهور و وصول به مرحله ثمر و نتیجه را در یابند یعنی بذرهایی لطیف و عنایتی که مدت هشتاد سال ایادی قدرت حضرت عبداللهها بنهایت سخاوت در هر سرزمینی افشاندند به نشو و نما فائز گردند نموایسن بذرهایی افشاندند شده و اثمار حاصله از آن ، یگانه مری عالم امکان و ضامن صلح و سلام برای جهانی معلوم از خرابی و حرمان است جمیعاً " بایستی قیام بر تبلیغ امر مالک انام نمائیم و بسا

نهایت تقوی و ایمان و فهم و قدرت باعلاء کلمه  
اتم الهی پر ازیم و این خدمت شریف را محور  
اصلی حیات خود سازیم، احبای الهی بایستی  
هجرت نمایند و در نقاط مختلفه جهان مشتت  
گردند، منافع شخصی را فدا نمایند از راحت  
و رخا دست بشویند، از سرور و شادمانی و

خوشیهای زندگانی برکنار گردند، با جمیع ملل  
بنهایت روح و ریحان دوستی جویند " گوهر  
یکتا صفحه ۱۱۹

منابع مطالعه: ' کتاب گوهر یکتا نوشته امقالبها

روحیه خانم

۲- تاریخ انحطاط و سقوط

امپراطوری روم ادوارد گیبون

۳- زندگی روزمره در روم باستان

نوشته ژروم کارکوپینو Jerom Carcopino

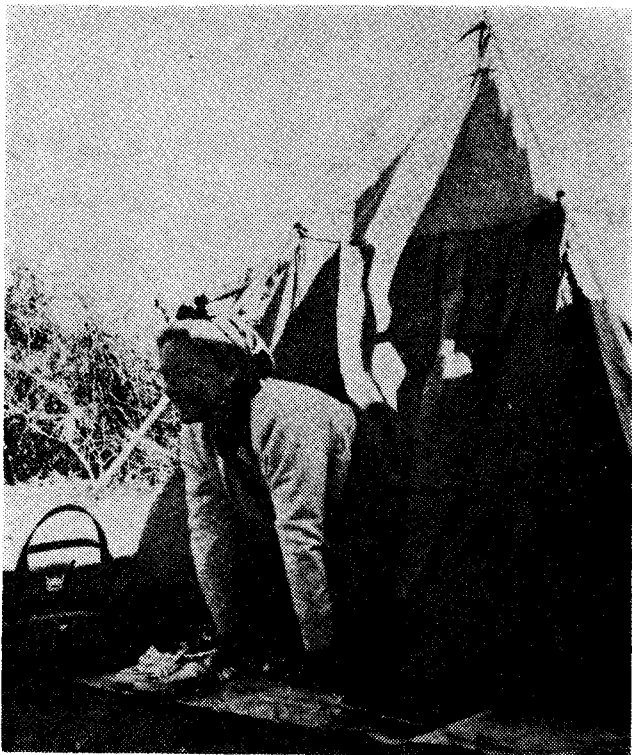
۴- کتاب روم، اعتلا و انحطاط

آن نوشته مايرز

۵- نشریه آمباسادور کالج Die Reine Wahrheit



# احزاب و جمعیت‌ها



ایته البه‌آه روحیه خانم در سفر افریقائی خود از روزن  
چهار سفری خود در صحرائی کلاهای برای مسرف  
صحرائه بیرون می‌آیند .



ایته‌البه‌آه روحیه خانم و خانم دولت نخبوانی در سفر  
افریقائی خود به‌مراه آقا و خانم موزنجو از احمای مستقم  
افریقائی ( در شهر امید نیک )



جناب سحری رئیس محفل روحانی شہر نور تاملپتون انگلستان  
 یک جلد کتاب دعوت عمومی حضرت بہاؤ اللہ را بہ جنسب  
 آڈرن کن بیروسون فرماندار شہر اہدا میکند .



در زمستن گذ شته اعیای شہر لاهور پاکستان جلسہ  
 با شکوہ بنامسبت روز حقوق بشر در هتل انتر کنتیننٹال  
 تشکیل رارند کہ بسپار موفقیت آمیز بود . در این جلسہ  
 جناب محمد حنیف وزیر اراچی پنجاب سخنان و مہمان  
 مخصوص بودند .



سفر تبلیغی دوشیزہ کیم ہن جو در دہکندہ ای سرکرہ جنہوی

# فهرست مطالب

صفحه

۳۴

۱- شعار روحانی

۳۶

سیروس مشکی

۲- نامه ای به یک مهاجر

۳۸

۲- سیروس

۳- نگاهی کوتاه بر زندگی طاهره

۴۱

دکتر عطاء الله فریدونی

۴- سرود کوچک غمگین

۴۳

۵- تذکرو تصحیح

۴۴

ترجمه - جناب هوشمند فتح اعظم

( قسمت ۲ )

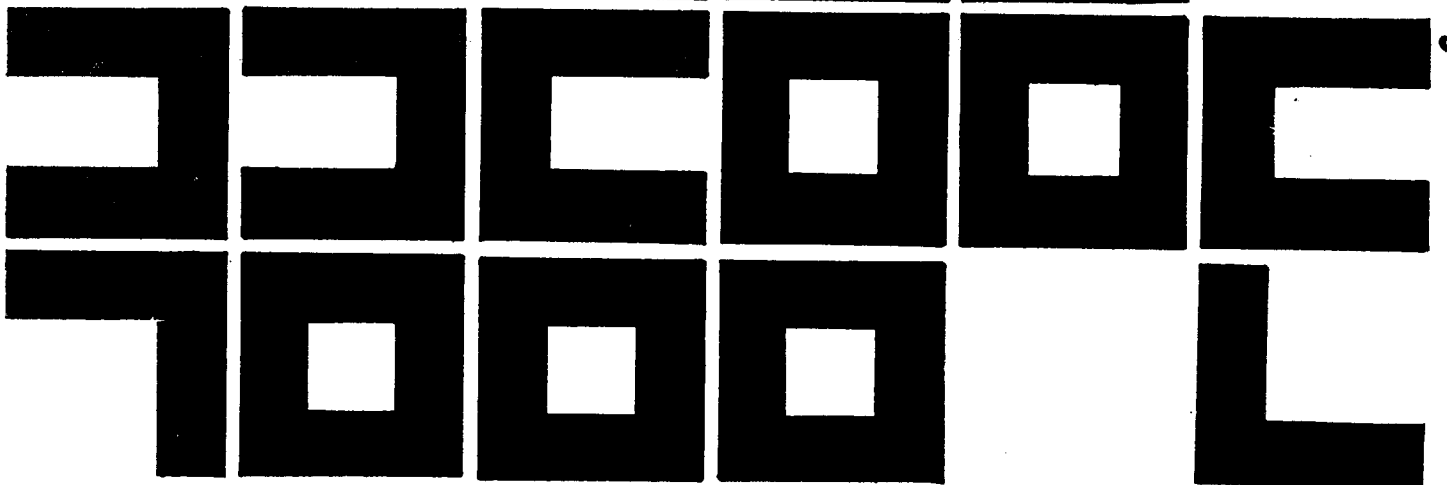
۶- راز فرعون گمشده

۵۱

۷- شعر حافظ

## فست یوجوانان

نوجوانان عزیز  
از دریافت نامه ما و آثار شما تشکر خواهیم شد.  
نشانی: طهران - خیابان منوچهری  
شرکت سهامی نونهالان



مقام انسان بزرگتر است اگر بحق و راستی تمسکت نماید و  
بر امر ثابت و راسخ باشد . «  
حضرت عبا آسره



« ای اهل عالم شما را وصیت می‌نمایم با آنچه سبب ارتطاع مقامات شماست  
بجوئی الله تمسکت نمایند و بذیل معروف تثبت کنند . »

« حضرت عبا و آنسر »

دوست من! که بزرگی سوگند ، که بزرگی سازای  
به تنفای کلامی باتو ، خدا را به دعا نشسته‌ام ، که پیش از این تو با نامها پیت در رگهای جاننا  
شتاب گردش خون و زایش حرارت و تکاپو را ارمغان میکردی و اینکه مرا مجالس باهد که گفتن  
بسیار است هر چند که ناگفتی بسیارتر ، که پیوسته با د بهر روزی و مستدام با د بهر روزیت .

دوست من! چه تاجی بر سر زنها دای ، که ماهه رشک قرون و اعصار تمامی انسانها نیست که عمر به عبت  
گزارد مانند ویرجوا هر معانی انسانی خود هرگز وقفی نیافتد .

دوست من! ای مهاجر سوزینه‌های دوردست و پاک گسترده د رافق . . . رویش د و باره سرسبزی  
و طراوت و نشاط را دستهای زندگی سازتو پیام آور است و فرزندش نوین شراره‌های زندگی را  
د ر قلبهای افسرده و بیخ گونه ، هم گرمابخش ایمان تو ، آفرینسا است . نامه‌ها پیت مشحون  
از ایمان و اعتقاد به زلالیهاست ، محبت را به اعلی مفهوم آن توتی که تجسم بخششی  
و همینست که بهر روزت میدارد و گامه‌پیت را پایداری می بخشد ، تو پیام آور هر چه خوشی و زیبایی  
و پاکی و طراوتی ، گوهری د ر قلبیت تلوه‌تو د ارد که جذب افسردگان حسرت کشد نهارا به تمامی  
بر عهد د ارد .

دوست من! برایم بنویس که چه کردی و چه میکنی ، هر چه تا اکنون نوشته‌ای و از این پس نیزه و قطره‌های  
را مانند که راهی بد رها مشکل بنماید ، جانمان با نوبد زندگیهای که بخشیدهای زندگی کن که  
د ر بیغولسه اسارت ، پرند و محبوس را خیر پروازها ، زندگی بخش است و امید افزا .

# ایده‌ها

دوست من! نسید انم که در کجاش وجه میکنی؟ رسید انم که کجاش وجه میکنی... چه حاجت که پیش از آنچه مید انم، بد انم. همانند که نامه‌ها بیت حکایت از موفقیت، در سبیل که گام گذار مای، دارم، مارا ببسنده است، که رسالت رهاوندن رو نیافتگان، از بند سرگشتگی در همراهها و چند راهه‌ها، شایسته تر وظیفه‌ها بیت بر شانه‌های تو... که چه زیباست نسام "مهاجر" وجه افتخار آفرین وشکوه بار...

دوست من! شاید که گاهی هم آزارت کرده باشند، اما چه خوب مید انم که هرگز ارتکا بهما زنا پستان ما که خودت برایم نوشته بودی - حتی مید انم که بعضی اوقات جهال کورباطن عاری از حیاء، جانت را هم به تقاضا بورد ماند و خونت را به تنما، برایشان چه باک که تد اوم سفاهت و جهالت و شقاوت اند، و اخلاف راستین خونریزان ستم پیشه اعصار و دیرتو چه باک، که رسالت گرانباری را بر دوش داری وجه تقوی بد رگه مقدس باک جستجای، بگردار بمانند و همچنان بمانند که مردگان را مردگان دفن خواهند کرد و... دیگر چه بگویم؟

دوست من چگونه ستمن انبران را ان عزیزان را در رسر زمین دور، چند زبون من شهاست، در نهایت شقاوت، به شهادت رساندند و خود نیز ندانستند که چگونه با سفاقت خویش، اعلی مراتب شرافت هستی را برای ایمان خریدند، و هرگز نیز شایید ندانند که چگونه لاله‌های دافدار شهیدان، بر دشت‌های هرچه وسعتر ارض، گل خواهد کرد و سقاوت خویشای پاک آن ستمین، بر گل بوته‌های ایمانمان، چه گستانی را در ریه‌ها گسترده زمین به تجلی خواهد نشاند.

سیروس مشکلی  
به امید آینده

# نگاهی کوتاه به زندگی **طاهره**

۲ - سیروس

# از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر پادگاری که در این گنبد دوار بهاند

دردی کسان خمخانه<sup>۱</sup> الست، نیک دریا بند آن  
فرقت زده<sup>۲</sup> یار و دیار را که در وادی معرفت،  
به شوق لقا سراز پا نمی شناسد و مرکب طلب  
بی پروا میراند و از مضایق و موانع هراس نمیکنند  
و رسم پای محبوب را توتیا مینماید .

**ف** لب و روحی سرشار از اشتیاق، پاکی و صفا، سینه‌ای مالا مال از عشق و محبت، وصف  
ناکردنی، حیرت انگیز و اعجاب آور— روحی سرکش و آزاده با اینهمه در بند عشق مولای محبوب.  
**ف** ام مبارکش ام سلمه و لقبش طاهره بود . پدرش ملا صالح از مجتهدین بنام قزوینی  
بود . اما او روحی پاک و فکری روشن، خالی از هر پیرایه و آلا پیش داشت، در جوانی علوم  
ادبی را بنهایت فراگرفت و ذوق سلیم و طبع سرشارش را پرورش داد : در آغاز جوانی بود که  
احساس کرد روحش تشنه است. تشنه کمان محبت یار، میدانند که تشنه روحان چه اشتیاقی،  
و نیز چه اقتداری پیدا میکنند .

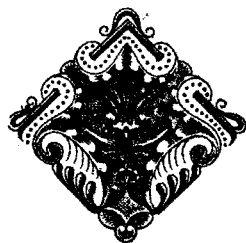
**د** ر این همین کتابی از تالیفات حضرت شیخ احمد احساسی یافت، به مطالعه آن  
پرداخت : احساس کرد نیروی عجیب و لایزالی چونان نهری وحشی و خروشان در وجودش  
جاری میشود ، همچون رودی که در مسیر خود همه ناپاکی‌ها را میشود و چیزی بجای  
نمیگذارد جز پاکی و صفا .

**د** کاتبات او با حاجی سید کاظم رشتی در باب الهیات و معضلات آن، منجر به این  
شد که جناب سید لقب قره‌العین را با و داده و فرمودند ، بحقیقت مسائل شیخ مرحوم،  
قره‌العین بی برده . و اما لقب طاهره به اراده جمال مبارک در بدشت باپشان عطا شد و  
حضرت اعلی نیز در الواح و توابع خویش آن جناب را بلقب طاهره یاد فرمودند .

**ط** اهره چنان در بند عشق مولای محبوب خود اسیر بود که شب از روز نمی شناخت  
 متوالیا سر بدعا و مناجات داشت، شعر نیز زیبا میسرود و طبع و قبادش فوران مینمود تا اینکه  
 جانفشانیهای طاهره، شهره هر شهر شد و فرمان قتلش صادر گردید.  
 هنگامیکه در خیمان حکومتی بدنبالش رفتند، بانهایت سرور و فرح دست و روی شست  
 و لباسی پاک و زیبا پوشید. عطر و گلاب استعمال نمود و بیرون آمد: لطفش، صفاش، نورانیتش، پاکیزگی  
 میرفضبان را مرد ساخت، قلبشان جملگی لرزید و خود را کنار کشیدند. عاقبت غلام سیاهی یافتند  
 و در حال مستی، آن سیه روی سیه بخت سیه خوی سیه قلب سیه فرجام دستمالی در دهان  
 مبارکش فرو برد که راه تنفس را مسدود ساخت و سپس جسد مطهرش را بجای در همان باغ  
 انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند . . . . .

**و** اینست شرح سوز و گداز آن عاشق دلخسته در هجران طلعت علی اعلی :

شرح دهم غم ترا، نکته به نکته، موبه موبه رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار و پویه پویه کوچه به کوچه، در به در، خانه به خانه کوبه کوبه صفحه به صفحه، لابه لابه، پرده به پرده توبه توبه.	گر بتو افتدم نظر، چهره به چهره روبه رو مهر ترا، دل حزین، بافته بر قماش جان ازین دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام در دل خویش طاهره، گشت و ندید جز ترا
---	--



# سرود كوچك غمگين

از: دكتور عطا الله فريدونى

سرود كوچك غمگين

بر لبان تو جارى است

و آسمان دل روشنت پراز ابراست



به بادها

كه از حوالى شنزارهاى گرم كوبرى

به سوى باغ خيال تو ميدوند ميندپش

و شاخههاى سبز تنست را

درون تش اند پشمههاى خویش مسوزان

كه دست هاى بلند من

برای ريشه‌ی تو آب‌های سرد و زلال

ز چشمه‌های تحمل می‌آورد

و ایمانم

ز آیه‌های مقدس

برای روح پریشان و خفته‌ی تو

شراب آرامش

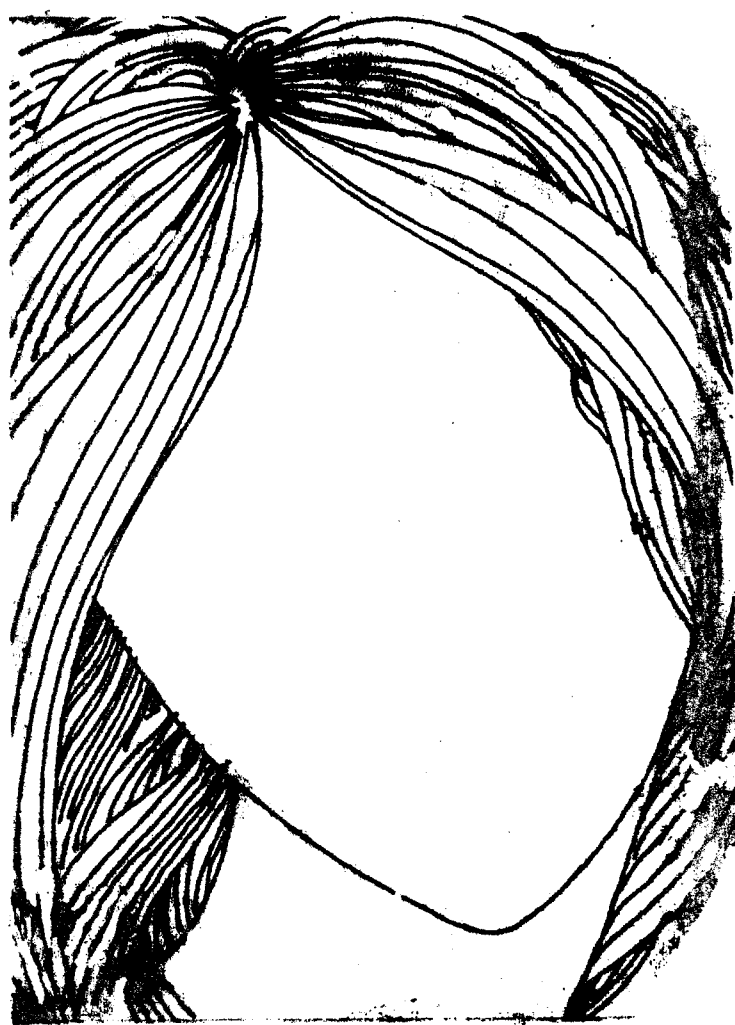


چه شاخه‌های ظریفی

و برگ‌های تری

كه با نسیم ملایم می‌افسوسند

و با تبسم يك چشم خشك میگردند



چه روح غمگینی داری  
سرود كوچك غمگین من  
چه روح غمگینی داری

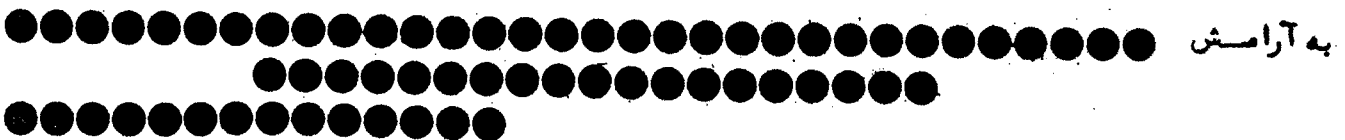


بیا بیا  
که زودتر از من  
شراب ایمان نوشیدی  
و گرمتر از من به خلسه افتادی  
و آشنا به سخن‌های عاشقانه شدی



به آسمان صاف  
و دست‌ها  
و کوچه‌ها  
و قلب‌ها  
که آیه‌های سرود تو را طلب دارند  
بیندیش  
به آیه‌های محبت  
و شعرهای مبارك  
و جام‌های شراب اصیل روحانی  
بیا به عشق بیندیش  
بیا به نور بیندیش  
بیا

— سرود كوچك غمگین من —





# زندگی و ترحم حبیج



با کمال تأسف در مقاله شهید ای فیلوین ( شماره ۶-۵ )  
در شرح زندگی جوان شهید پرویز فروغی ذکر شده  
" . . . و دارای یک برادر و چهار خواهر بود . . . "  
که بدین ترتیب تصحیح میگردد  
و دارای سه برادر و دو خواهر بود

آهنگ بدیع

# راز فرعون گمشده

## کشف مقبره 'Tut-Ankh-Amen' توت آنخ آمن قسمت ( ۲ )

از سری پنچ سفر پر خطر علمی  
اثر ریچارد هونگدن  
ترجمه هوشمند فتح اعظم

طرازهای عاج و Alabaster مزین بود .  
چند لحظه کارتر خاموش و بیحرکت ماندند .  
دیگران که در الان بودند نفس‌هاشان در سینه  
حبس شده بود . کارتر خیره‌مانده بود . سپس  
شنید که لرد کارنارون پشت سرش بزمزمه گفت :  
" چیزی می‌بینی ؟ " کارتر دستش را بیرون آورد  
و چشمانش را مالید تا چندی سخن نمیتوانست  
بگوید . سپس گفت : " آری چه چیزهای عجیبی  
و میدانست که این کلمات تقریباً بی معنا اند .  
وقتی در رابقدری شکافتند که در تن نمیتوانستند  
از آن بدرون بنگرند . کارنارون و کارتر کنار هم  
بزیبائی و شکل گنجی که یافته بودند خیره شدند  
ببینیم کارتر خود چگونه آنرا توصیف کرده .

کم کم منظره روشن تر شد و ما میتوانستیم  
اشیا را جدا جدا تشخیص دهیم . اول چیزی  
را که مقابل خود می‌دیدیم ولی نمیخواستیم بساور  
کنیم سه تخت زراندود بود که اطرافش را شبیه  
جانورانی وحشت‌انگیزکنده بودند . بدن این  
جانوران را برای آنکه نشیمن را بسازند بسیار  
لاغر ساخته ولی سرهایشان را بسیار طبیعی از کار

چون سوراخ کنده شد کارتر میله دراز  
آهنی برگرفت و تا میتوانست از آن سوراخ بداخلی  
برد . میله به چیزی برخورد نکرد و نشان میداد که  
اقلاً " اطاق درونی مانند الان با سنگ و  
خاک انباشته نبود . هوای گرم و محبوس سه هزار  
ساله از سوراخ بیرون زد و شعله شمعی که آنجا  
بود بلرزه آمد اما خاموش نشد و این نشان میداد  
که هوای درون اطاق هنوز قابل تنفس بود .  
کارتر بادقت سوراخ را گشاد کرد . دیگر میتوانست  
دستش را که هنوز شمعی در آن بود بدرون برد .  
چون از بالای بازویش بدرون نگریست نور شمعی  
که هنوز میدرخشید او را از دیدن اطاق  
بازداشت و چون چشمش عادت کرد ، ابتدا  
مبهم سپس با روشنی چیزی را دید که هیچ  
بشری در قرون جدید ندیده بود .

آیا این نور شمع بود که همه چیز را زریمن  
ساخته بود ؟ نه طلا بود طلا !

همه جا طلا بود . جانوران عجیب زریمن  
مجسمه‌ها و جعبه‌های زراندود ، قطعاتی از  
اثاث‌های زیبا و غریب که با طلا میدرخشید و با

ed



در آورده بودند. این جانوران وحشتناک را ما چنین دیدیم که رویه زراندود درخشانشان در پرتو چراغ قوه‌ای ماطوری میتابد که گوشه‌ی نورافکنی برایشان افتاده باشد.

سایه‌های عجیب و پریده سرهایشان که بر دیوار افتاده بود تقریباً هراس انگیز بود. کنار راست این تخت‌ها در مجسمه توجه ما را جلب کرد. در مجسمه تمام قد سیاه رنگ پادشاهی بود که چون در سرباز پاسدار روبروی هم ایستاده بودند. دامن‌هایی زرین برتن و پای افزاری زرین در پا و نیزه و گریزی در دست‌ها و مارکبرای مقدس و نگاهبان بر پیشانی داشتند. اینها بزرگترین چیزهایی بودند که چشم را اول بهار بخود خیره میکردند میان آنها و دور و بر آنها و بالای آنها پر بود از صندوق‌های زیبای جواهرنشان و منقش به شمار، گلدانهای سفید که بعضی بنحویزبائی باطراحی شبکسی درست شده بود، ضریحهای

عجیب سیاه رنگ که از دربار یکی از آنها ماری بزرگ زرین سر برآورد بود، دسته‌های گل و برگ، تختخوابها و کرسیهای بسیار زیبای منبت کاری، یک تخت زرین جواهرنشان و جعبه‌هایی بیضی شکل و عصاهائی Staves به اشکال و انواع مختلف. وزیر چشم ما درست در آستانه در، یک جام نیمه شکاف از مرمر سفید و طرف چپ انبوه در همی از گرد و ننه‌های واژگون که همه زراندود و مرصع بودند و پشت آنها تصویر دیگری از پادشاهی دیده میشد. اینها بعضی از اشیائی بود که مقابل ما قرار داشت. نمیدانم که اینهمه را، با نظر اول دیده باشیم زیرا در آن وقت چنان در هیجان و حیرت بودیم که نمیتوانستیم همه را در یاد بگیریم. اما از ضمیر حیرت زده ما گذشت که در میان این

همه اشیاء تابوتی یا اثری از مومیائی دیده نمیشود و مسأله اینکه اینجا قبری بود یا انباری باز ذهن ما را بخود متوجه ساخت. در پی حل این مشکل، مابعدت منظرهای را که پیش دیدگان داشتیم آزمودیم، بزودی متوجه شدیم که از میان در مجسمه پاسبان مانند، در مسدود دیگری پدید است، کم کم دانستیم که ماهنوز در آستانه اکتشاف خود میباشیم و آنچه را که دیدیم تنها سرداب بیرونی است. پشت در دیگری سردابها دیگری هست که شاید پشت سرهم باشند و شکی نیست که در یکی از آنها، ما جسد فرعون را خواهیم یافت.

دیگر بعد کفایت دیده بودیم، کاری را که در پیش داشتیم از ذهن خود گذرانندیم سوراخ را باز مسدود کردیم و چفت و بست را که بر در اول نهاده بودند قفل ساختیم و پاسبانان بومی را بیاسداری گماشتیم و سوار بر خرها شده از وادی بهائین آمدیم. بنحوشگفت آوری خاموش و متفکر بودیم.

روز بعد یعنی در ۲۷ نوامبر وقت آنها بیشتر صرف باز کردن و برآوردن در آن سرداب ذخائر شد و مطالعه سریع اشیاء نفیس که در برداشت گذشت. هیچ چیز راست نمیزدند. مگر آنکه قبلاً از آن عکسبرداری کنند، شماره گذاری و ثبتشان نمایند. این مطالعه معلوم داشت که بر اغلب اشیاء این سرداب، نام توت آنخ آمین ثبت شده است. حال دیگر لرز کار نارون و کارتر بیشتر مطمئن بودند که آنچه یافته‌اند واقعاً مقبره فرعون گمشده است.

باستانشناسی کار مشکلی است که بسختی بقواعد آن فن بسته و متصل است و یک جهانگاو خرابه‌های قدیم نمیتواند از شاخه بشناخ دیگر بجهد و بدلخواه خویش در کار پیش رود.

هوارد کارتر البته دوست داشت که بید رنگ بدر اسرار آمیز دیگر ببرد از ، اما میدانست که چنین نباید کرد . اول بنا بود اشیا شگفت انگیزی را مواظبت کند که در سرداب بیرونی و پیستوی کوچک پشت آن انباشته شده بود . سه هزار سال قبل دزدان ، باین پستو راه یافته بودند ولی نتوانسته اند شس گرانبهائی را بر باینند و حال این گنج سه هزار ساله و باز یافته مواظبت میخواست . توجه درست بان اشیا گرانبهائی مستلزم بنای آزمایشگاهی در یکی از مقابر خالی نزدیک بود . و نیز هیاتی از کارشناسان لازم بود تا آن اشیا نازک و ظریف را که پس از هزاران سال که در ظلمت خشک و مرده قبر قرار داشتند و یکباره هوای آزاد و نور می دیدند ، بشناسند و حفظ کنند و مرمت نمایند .

کارتر که واقعا دانشمندی بود ، جرات و صبر کافی داشت که آنچه باید کرد بکند و بگذارد همچنان اکتشاف جدید بوقت مناسبی افتد . تا ماه فوریه چنین وقت مناسبی فرانسید . تا این زمان کار سرداب بیرونی و پیستویش تمام شده بود . هر مثقال از خاک کف اطاق غربال شده بود تا مبادا مهره های پراکنده یا قطعاتی از اشیا مرصع یا جواهرات و ریزهای طلا در آن باشد . فقط دو چیز را در سرداب باقی گذاشتند و آن دو مجسمه پاسبان پادشاه بودند که در طرف دری که هنوز باز نشده ایستاده بودند .

بعد از ظهر روز ۱۶ فوریه ۱۹۲۳ ، عده کمی از اشخاص بسیار مهم بر اثر دعوتی ، بسالای مدخل مقبره حاضر بودند و با آرامی بسوی سرداب بیرونی پائین آمدند . در این سرداب که خالی شده بود صدلی گذاشته بودند و در گوشه شمالی سرداب سکوی درست کرده بودند

تا کارتر و معاونینش بنام " میس Mace و کلندر Collender " بتوانند بسالای در مسدود برسند . ساعت دو و ربع بعد از ظهر کارتر با دستی لرزان کلنگ و دیلمی برداشت تا دری را بگشاید که همه کس می پنداشت آخرین صحنه راز فرعون گمشده خواهد بود .

ده دقیقه بعد سوراخی کنده شد و نور چراغ قوه ای بفاصله سه پا از در بر چینی درخشیدن گرفت که چون دیواری از زرنساب مینمود . هر سذگی که از در برداشته میشد و دست بدست میگشت تا به بیرون سرداب افکنده شود ، برهیجان حاضران میافزود و هر چه میگذشت ارتفاع آن دیوار زرین درخشان که از کف سرداب اندرونی ، از چهارپای پائین آستانه در برخاسته بود بیشتر میشد .

دیگر مشکلی نبود . و یقین بود که این جا همان ضریحی است که در آن مجسمه پادشاه نوجوانی را که تعلق به شاهنشاهی بزرگ باستانی داشت دفن کرده اند . چیزی که هنوز حتم نبود این بود که نمیدانستند جسد فرعون هنوز در آنجا باقی است یا نه . زیرا دزدان به آنجا نرفته اند و با عجله بیرون رفته بودند . کارتر در آستانه در مهره های گردن بندی را یافت که دزدان با شتابزدگی که داشتند انداخته بودند . چون برای جمع آوری این مهره های گرانبهائی ، کار بناچار بتأخیر افتاد بر شور و هیجان تماشاچیان که بایی صبری روی صندلی ها کش و قوس میرفتند افزوده شد زیرا آنان امید وار بودند که دیده به اکتشافی بگشایند که شاید گرانبهاترین اکتشاف در مصر بود . ساعت پنج بود که چهار چوب در را آزاد کردند . کارتر خم شد و خود را بسردابی رساند که ضریح در آن بسود . بدنبالش لرد کارنارون و لاکانو

از زمانی که جسد پادشاه را در آن نهادند پای  
 احدی نرسیده است.

Lacau \* رئیس باستانشناسی مصر وارد شدند  
 بزودی برایشان معلوم شد که در ضریح قفسل  
 شده ولی آنرا بکلی نگرفته‌اند. هنوز نمیدانستند  
 که در آن چه خوابی در آن ببار آورده‌اند. دیگر  
 آن سه مرد در حالیکه نفس در سینه‌شان حبس شده  
 بود چفت را کشیده درها را گشودند. ایسن  
 درها که بسیار سنگین بودند بقدری راحت بساز  
 شدند که گوئی در پروز آنها را بسته‌اند.  
 این درهای یقین بود که باز میشد. خوابهای  
 ایشان تعبیر میگردد. در پس دسته اول درها  
 ضریح دیگر بود. این نیز درهائی چفت شده  
 داشت ولی رویش مهرنا شکستهای نیز بود. بسی  
 تا مل میتوانستند گفت که بد اخل ضریح اندرون



جسد مومیائی شده «توت - آنخ - آمن».

این سه مرد هم نگریستند اما لب نگشودند. میدانستند که در پشت این درهای زرین جسد مرد جوانی است که روزی زمام اقتدار شاهنشاهی بزرگ مصر را در کف داشت. دعاها و توت آنخ آمن وی را در آن دفن کرده و امیدوار بوده (که بعد طلسمهایی که بر قبر نهادند سفر آخرت او را براحق و سلامت درآورد. برای این سفر آنچه پادشاه بدان علاقه داشته بی آنکه از سنگینی هایش ببیند پیشند با او دفن کرده بودند اینجاستن پوش فرعون با پای افزارها و جواهراتش، دستکشها و عصا هایش، تیرها و کمانهایش، نشیمنها و کرسیهایش و حتی تخت زرین گرانهایش دیده میشد اینجامر سه هزار و سیصد سال پیش زنده و دست نخورده قرار گرفته بود.

این سه مرد از درهای زرین پس رفتند و میدانستند پیش از آنکه بخود پادشاه بپردازند چه باید کرد. و بخاطر نسلهای آینده هر تفصیلی از گنج باز یافته، بنا بود به محاکم آزمایش درآید و مطالعه شود. کارتر میدانست که این کاری پر زحمت و طولانی است ولی چیزی را که نمیدانست این بود که بانی این اکتشاف هرگز چشم بروی پادشاه جوانی که او را از خاموشی تاریک زمان گذشته نجات داد نبود، باز نخواهد کرد، آری دو ماه بعد لرد کارنارون درگذشت. هوارد کارتر اگر از مشکلاتی که در پیش داشت آگاه بود شك میکرد که اصلاً چشم بشر این عصر بتواند روی توت آنخ آمن را ببیند. مرگ لرد کارنارون و سوء تفاهم که با جرائد و مقامات حکومت مصر پیش آمد، دو سال تمام، کارگشودن تابوت سنگی پادشاه را بهتاء خیر انداخت. مقبره را از خاک پر کرده بودند تا کسی بدان دست نیابد در اکتبر سال ۱۹۲۵ دوباره حفاری را از نو شروع کردند.

در زمستان سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ ضریح-های طلا را چند قطعه کرده از مقبره بیرون بردند. تابوت بزرگ سنگی حجاری شده شامل تابوتهای دیگری بود که ظاهراً جسد پادشاه را در برداشت. این تابوت سنگی بسیار عظیم و حیرت آور بود و حال در میان سردابی بود که از تمام زر و زیور برهنه اش کرد بودند.

در فضای تنگ این سرداب دستهای از مهند سین لازم بود تا در این تابوت سنگی را که بیش از یک تن وزن داشت بردارند. در اینجا جستجو و اکتشاف پایان میرسد. اما نه! کاملاً پایان جستجو نبود زیرا درون این صندوق عظیم جای جسد مومیایی پادشاه، تابوتی از ورقه طلا بود که آنرا با تصاویر خدایان و طرحهای پر رمزی تزئین کرده بودند و در بالای این صندوق نفیس نقابی از طلا ساخته بودند که شبیه پادشاه مرد بود.

پیشانی این نقاب با نشان مخصوص مصر علیا یعنی مار کبرا و نشان مصر سفلی یعنی لاشخور، تزئین شده بود. بالای آنها شاید بدست ظریف ملکه بیوه دسته گلی نهادند که هنوز پس از سی و سه قرن رنگ و اندکی از بویش را حفظ کرده بود. کسانی که این منظره را دیدند امید بدند، بسختی باور میکردند که از زمانیکه مردم در عزای توت آنخ آمن به تشییع جنازه با این مقبره آمده و جسد را نهادند، بانوک پا از آن بزرگ آفتاب سوزان وادی بازگشته اند، سه هزار سال گذشته است. زودتر از ماه نوامبر ۱۹۲۲ نبود که باز کردن این تابوت نفیس را آغاز کردند و آن در حضور نخبه دانشمندان و صاحب منصبان عالی رتبه حکومت بود. کارها کردن مقبره طول کشیده بود اما هر کس که در آن روز پائیزی حاضر بود احساس میکرد که پادشاه آنها زحمت

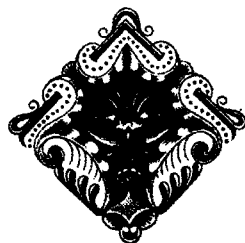
و انتظار امروز بدست میآید. کسی شك ندارد که جسد پادشاه زهرآن گنج زر خفته است. تابحال هیچ يك از پادشاهان مصر را نیافته بودند که دست ناخورد بهمان گونه که در قبور رفته بیرونش آورند. در آنجا سه تابوت بشکل هیكل انسان بود که تو در توی هم نهاده بودند. تابوت سوم که محتوی جسد بود، نیز از طلای ناب و بکلفتی  $\frac{1}{2}$  اینچ بود. دو تابوت بیرونی از چوب منبت کاری بود که با ورقه طلا پوشیده و با ترسیمی از شیشه و سنگ لاجورد تزیین شده بود. چون این جویندگان بر این گنج روان نگریستند چهره پادشاه جوان را هنوز دیدند که بقدری تازه است که میتوان شناخت. چه بسیارند کسانی که این منظره را دیده و در آن حلقه اتصالی که در نوع انسان هست

یعنی حلقه ای که پیشینیان را بآیندگان میپیوندد احساس کرده اند.

از دروازه مقبره توت آنخ آمن، مانه تنها باستانه تاریخ وارد میشویم بلکه وارد زندگی نو جوانی میشویم که مانند ما میزیست و دم میزد و بیم و امید داشت، چنانکه ما امروز داریم.

برای جویندگان و یابندگان آن مقبره چه چیز بیشتر اهمیت وارزش داشت؟ گنج زرد چیزها گویائی که از زندگی سه هزار سال پیش حکایت میکنند؟ یا دسته گلی که بر پیشانی پادشاه بود. دسته گلی که هنوز از حرارت دستهای لطیف ملکه گرم و از اشک چشمان زیبایش شور بود؟

فرستنده ع. اصغرزاده





## شعر حافظ

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	واندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند
ببخود از شمشعه پر تو زاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی	آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بعد از این روی من و آینه، وصف جمال	که در آنجا خبر از جلوه زاتم دادند
من اگر کام روا گشتم و خوشدل <sup>عجب</sup> چنه	مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
هاتف آنروز بمن مرده، این دولت داد	که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کز سخنم میریزد	اجر صبر است کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند



اجتاهت ناید بیچ خربی داخل شوند و در امور سیاسته مد اخله نمایند

« حضرت عبدالبهاء »

## فهرست

صفحه

- |    |  |
|----|--|
| ۲  | ۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء  |
| ۳  | ۲- نوای همخوانی<br>ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی                         |
| ۶  | ۳- جناب ابن اصدق ایادی مکرم<br>امراعظم قسمت (۳)                              |
| ۱۱ | ۴- نظریه بزرگترین نوابغ علمی عصر حاضر<br>مهندس حسین آوارگان درباره هدف زندگی |
| ۲۱ | ۵- فهرست عمومی سال (۲۷)  |
| ۲۳ | ۶- قسمت نوجوانان   |

# آهنگ بدیع

سال

۲۷

شماره های ۱۱ و ۱۲

چهارم شهرالسلطان تا نوزدهم شهرالاعلا ۱۲۹ بدیع

بهمن واسفند ۱۳۵۱

مخصوص جامعه بهائی است

... یا مستظرفی ظرافت شمر مملکات شما و اسب روح و ریگی  
 از نایبات غیبیه امید دارم که ز هر در درائی بتأیید موقوف و مؤید کور و چنان  
 بنا موقره التیه بر آنم در آنکه جهان نوز کفر و بس خدا علی التیه بسید نسیمی را  
 حیث بشر نماید و قطرات باران را محیر تقاع و کوه و دشت هم بر آرد نشان  
 کند و فتیله و هنر را ساطع و درخشان چرخ زرها را چنین کمالی ظاهر  
 کند عجز از آن عالم روح و فواد چه ظاهر نماید پس هر چه بخواهد  
 از حضرت حمت بخوبی .

بقلم ایادی امرالله جناب  
ابوالقاسم فیضی

خوانندگان عزیز آهنگ بدیع

دیشب کتابی بدستم رسید آنرا بردیدم -  
و دل نهادم چه که نوشته دوستی فرزانه و  
دانشمندی بلند پایه بود . عصری بلند پایه و  
قرنی منور است چه قرنی است که حق سبحانه و  
تعالی ورقی را دفتری از معرفت کردگار و برگ  
را حکم شکوفه‌ای از روضات جنان خداوندگار  
فرموده است که دیده را روشن میدارد و قلب  
را قوت می‌بخشد .

نویسنده این کتاب را عزیزان ایران بخوبی  
میشناسند چه که در حلقه عشاق جمال رحمن  
و خلیل دانشمندان زیانزد عموم است . جناب  
دکتر جلیل محمودی اول بزیارت اماکن مقدسه  
شافت و بعد گوشه را بهجرت برگزید رفته رفته  
ساکنین دیار غرب ایشان را شناخته و بر کرسی  
استادی نشاندند و امروز استادی بلند اختر  
در دانشگاه اوتا است .

برماست که از این قدم و اقدام او پند گیریم  
که چون در سبیل امرش قدم گذاریم فرشتگان  
رحمت همواره طائف حول میمانند و تائیدات  
مقتابمه قویا می‌رسد و بهر آرزویی که داریم  
واصل میگردد . جناب دکتر جلیل محمودی  
امروز از اجله دانشمندان ایرانی در بلاد غرب  
است و در آمریکا جلوه و بروز بدیعی دارد چندانکه  
چون بنطق می‌ایستد کل را و اله و حیوانان  
فصاحت خود میفرماید و چون می‌نویسد هر کلمه‌ای  
را بردل می‌نشانند این مرد جلیل کشور مقدس  
ایران را آنی از یاد نبرده و در ایام ولیالی که  
بدرمن و بحث مشغول بوده مجموعه‌ای از افکار

دین‌داری و جهل‌پرستی

و نتیجه‌ای از آثار خود را با رمضان برای عزیزان ایران فرستاده‌است و با زار معرفت و ادب را با این کتاب زیب و زهوری جمیل بخشیده است از تمامی دل و جان تمنی دارم این کتاب را بخوانید و در مجموعه کتب قیمتی خود نگاهدارید که در طرز نگارش بدیع و در گرد آوردن مطالب چون نویسنده آن جلیل است اثر کلماتش در قلب و روان بدان علت است که زندگانی این نویسنده عزیز نمونه‌ای از آثار خود اوست یعنی این گفتارهای زیبا از آینه زندگی معلو از جذب و شورش دایما "منعکس" است.

برای نمونه قسمتی از نامه خانمی که برای بنده نوشته‌است در این جا نقل مینمایم.

"من تا دیشب در سبیل تحری حقیقت سائر بودم و در مجالس تبلیغ بحث و سؤال زیاده میکردم تا درست حقایق عالیه این ظهور بدیع را درک کنم دیشب که در جمع جالس بودم جوانی متوسط القامه سیه موی و جذاب و دارای چشمانی درشت و نافذ وارد شد بمحض ورود قلب من تکان خورد و چون این دانشمند جلیل که ناطق جلسه بود با یاران دیدن کرد و با هر یک مقابلی فرمود و دست محبت فشرد بنوعی انوار ایمان و فروتنی از او ساطع بود که من با خود گفتم (اگر بها<sup>۱</sup> الله چنین نفوسی تربیت فرموده‌است من خود را در ظل تربیت او می‌آورم) و همان دقیقه با اشک چشم تمنی نمودم مرا در صف یاران و یاوران حضرت بها<sup>۱</sup> الله قبول نمایند) همین خانم امروز با شوهر عزیزش در تهیه و تدارک هجرت بقاره استرالیا هستند ملاحظه فرمائید که مردان خدا با راه رفتن و زیستن و قلم و زبان خدمت با مر خدا مینمایند امیدوارم همان نشئه و سروری را که فانی از

خواندن این قطعات یافتیم شما هم از وقت و ممارست در هر یک از سطور محظوظ و بیدایع معانی و حقیقت انسانیت واقف گردیدید انشاالله این ذریعه را در پیاچهای عظیم و نشانه‌های بزرگ از محبت حقیر تلقی فرمائید و با مرور در (نوای هنوائی) بزرگی نویسنده آن پی برید. آرزومند دیدار شما.



# پیل صفحه‌ها از نوای هم‌نواای بقللم دکنتر جلیلم محمودی

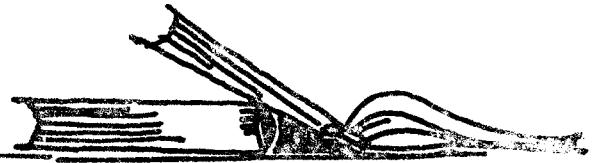
## بزرگی یا بزرگواری

بزرگی یا بزرگواری  
بهر مفهوم و معنی  
مادی یا معنوی  
درخواستن یا درخواستن  
در عالم ادبی و یا در عوالم بی‌الا  
بهر نحوی از انحاء  
مطلوب هر دلی است  
و خواسته هر کسی  
اما میدانم که  
که را حاصل آید ؟  
آنکه عزم بزرگی کند  
و برای بزرگی پا نهد  
و اراده بزرگی نماید  
و قدم ثابت در طلب نهد  
از خطرها نهراسد  
و با حوادث پنجه زند  
دست از طلب ندارد  
و از زخم‌های زبان و زمان رنجه نشود  
با امواج بی‌پایان  
دست بگیرد و بسود  
تقلا کند و بکوشد  
درهای بسته بگشاید  
و لازم بزرگی را  
از راه راست بجنگ آورد  
که « سول » چنان بزرگی  
و یا بزرگواری  
ارزش دارد و ارزش  
که حق مردان ره است  
و در خور خاصان آن درگه :



جناب ابن اصدق  
ایپادی مگر ہر امر اعظم

قسمت ۳





# تصحیح

خوانندگان عزیز :

در شماره ۹-۱۰ آهنگ بدیع در مقاله "جناب ابن اصدق  
قسمت دوم" صفحه ۱۱ ستون اول سطر ۸ تا ۱۰ را بصورت  
ذیل تصحیح فرمائید .

عذرا خانم دختر آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم بود که خود  
بنت ضیا السلطنه صبیح فتح علیشاه و عنه محمد شاه قاجار  
بوده است .

آهنگ بدیع



سخنان پرشور و هیجان یاد میکند :

" این نزه قیل از صعود مرکز میثاق الله حضرت عبدالبها ماسواہ لمظلومیته الفداء مدت سی ماه در ساحت اقدس اعلی مشرف و در تمام ایام توقف در آن مقام اسنی کاملاً بر جمیع مقاصد و مفاسد و مضرات اعمال و افعال و اقوال و تعرضات قوم ضلال بر هیکل امرالله و مرکز میثاق الله مطلع و آگاه . . . و در آن ایام مرکز میثاق منور آفاق از کثرت احزان وارده از ناقضین و مخالفین و نفوسی که در ظاهر به وفاق وارد و در باطن به نفاق قائم و شدت ظلم و ضری که از اثر اعمال و اقوال آن قوم بر هیکل امرالله وارد مکرر تعنای صعود میفرمودند و لسان مبارک باین کلمات ناطق : "دیگر بس است توقف در این عالم . مگر این هیکل چقدر قسوه دارد و میتواند اینگونه شاداند را متحمل شود ؟" و بیانات مبارکه بدرجهای محزن و محرق بود که هر قلبی را می گداخت . . . و در بین بختیته امر رجوع این ناتوان بایران صادر . چند یوم قیل از حرکت اکثر بیانات مبین آیات حاکی و منبأ از صعود بود چنانچه مکرر میفرمودند :

" از آن چه واقع شود محزون مباشید . عوالم الهی لایتناهی است و منحصر باین عالم ظلمانی نبوده و نیست در همه آن عوالم شما با ما خواهید بود " و دیگر فرمودند : " شما اهمیتسی به هیکل عبدالبها ندهید . در فکر اعمال کلمه الله و نشر نفعات الله و انتشار تعالیم جمال مبارک و اتحاد و اشتعال و انجذاب احباب الله باشید در امورات مهمه بکوشید و امر تبلیغ را اهمیت دهید " چنانچه در الواح این نزه مصداق جمیع این بیانات نازل و بعد این نزه در سوم محرم ۱۳۴۰ باحالی که جز علم الهی محیط بدان نبوده از حضور مرکز عهد مکمل طور

از خدمات باهره که تاریخ حیات آن خادم برازنده را به خطوطی رنگین تزیین کرده است یکی وساطت ایصال رساله مبارکه سیاسیہ بمعضی از اولیای زمانه بود که حضرت مولی الوری در لوحی اشاره بآن فرموده اند :

" چند سنین پیش، بعد از صعود، رساله سیاسیہ مرقوم گردید و بجهت سلطان و بعضی از اولی الایادی بواسطه شما ارسال شد " و دیگر ماه موریت لاهه در معیت جناب احمد یزدانی به انجمن صلح آن بلده بود که بار دیگر در آن حامل پیام روح بخش مرکز پیمان برای بزرگان جهان گشتند . ( ۱۳۳۸ هـ . ق . مطابق سنه ۱۹۲۰ میلادی )

ضمناً جناب ایشان علاوه بر رساله‌های که با چند تن از ایادی و برگزیدگان جامعه بهائیی در رد مفتریات براون نگاشته بودند ( سنه ۱۹۱۹ میلادی یا ۱۳۳۷ هـ . ق . ) ، بگفته خویش ، مختصری نیز در تشریح و تحلیل اکاذیب مجعوله و اتهامات نالایقه ناقضان عهد و پیمان و بمنظور مدافعه و محافظه از مرکز عبودیت کبری و رقیبت عظمی ، در آن زمان که مقیم بارگاه مولای مهربان بود ( حدود ۱۳۳۸ - ۱۳۴۰ ) مرقوم داشتند و منتشر کردند و به طهران هم فرستادند . چون نذری از لقای محبوب بی همتا بمیان آمد باید بخاطر آورده شود که جناب ابن اصدق به دفعات مکرر در عصر حضرت عبدالبها بساحت اقدس مشرف شد و در بوستان رحمن مشام دل و جان از دیدار گل رخسار یار معطر کرد . از آخرین تشرف خویش بدرگه جانان با این

مرخص و از طریق هندوستان عازم ایران و در بیستم  
صفر وارد مدینه مبینة منوره شیراز و در لیله  
بیست و هشتم ربیع الاول مرکز عهد الله حقائق مساواه  
لمظلومیة الفدا بملکوت قرب وصال و لقای جمال  
امنع اقدس ابهی متصاعد و از کلیه صدمات و لطمات  
و شدائد و مشقات و زحمات و مفتریات کذب  
مجموله اهل شبهات و بلیات متراکمه متهاجمه  
از جمیع طبقات فارغ و آزاد شد . . . .

پس از صعود مولای محبوب، ابن اصدق  
مانند دیگر خادمان مبرز امرا عظم با صبر و  
شکیبائی و تحمل و قدرتی فوق انسانی بمحافظت  
جامعه یاران و مدافعه شریعت یزدان پرداخت  
و از ارض طا بجهت دیگر چون فارس و خراسان  
بهمین منظور مسافرت کرد و از دستور مبارک  
حضرت ورقه علیا در مکتوب مکرم مورخ ۲۵ رمضان  
۱۳۴۰ تبعیت نمود که فرموده بودند :

" بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت  
و مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تنبیه  
نفوس خواهند پرداخت تا روایح کریمه نقض  
و انفاس نکث بکلی منقطع گردد و محو و تلاشی  
شود "

از وقایع مهم دیگری که بر جناب ابن اصدق  
واقع شد صعود همسر ایشان ضیا الحاجیه بود  
که ظاهراً در ربیع الثانی ۱۳۴۲ بهنگامی که  
جناب ابن اصدق در اقلیم مبارک شیراز مقیم  
بودند اتفاق افتاد . حضرت شوقی ربانی و لسی  
عزیز امرالله در تسلیت آن ایادی گرامی چنین  
مرقوم فرموده اند :

" حبیب روحانی را از این بقاع مقدسه به  
تحیات قلبیه ناگردان این مصیبت عظمی صعود



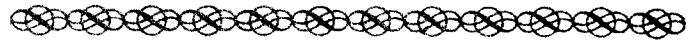
آن امه مظلومه ورقه میتله موقنه بالله با آن  
جناب و صبایای محترمه سهیم و شریک محزون  
و دل شکسته نگردید . در جوار این سه بقعه نورا  
دعا و تضرع نمایم که آن مخدره متصاعده را در  
جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشید .  
ابداً مغموم و پریشان مشوید . صبایای محترمه  
را به تحیات قلبیه ناگردان . بنده استانش شوقی  
پیش از این اشارت رفت که امه الله ضیا -

الحاجیه همواره مشمول عنایات مرکز امرالهی  
بوده و الواح متعدده مقرون بالطف لانهایه  
در حق او شرف صدور یافت . مراجعه بآن آثار  
مقدس و یادآوری آن عواطف مخصوصه سبب  
تسلیت قلوب و افکندہ در آن خانواده جلیله بوده  
از جمله تذکر باین بیان پر تلافی طلعت پیمان  
که خطاب به ضیا الحاجیه فرموده بودند .

" الحمد لله در کنیزی جمال قدم طوقسی  
مرصع بجواهر اسم اعظم در گردن داری و حلقه  
زرین از اعلی علیین در بندگی آن روح مصور  
در گوش داری "

سابقاً ذکر شد که جناب ابن اصدق و همسر  
مکرم را چهار دختر نیک اختر بود لقائیه خانم  
که با جناب مدیر خاقان مدبر وصلت کردند .  
هویه خانم که بعقد نکاح پسر عم خود جناب  
دکتر عنایت الله فرزند در آمدند - روحا خانم  
که با جناب دکتر موسی خدادوست پیوند حاصل  
نمودند و بالاخره طلیمه خانم که جناب لطف الله  
منجم را به همسری برگزیدند و این جمله سه  
خدمات باهره مفتخر شدند و خانواده هائسی  
شریف و ممتاز در خدمت امر بنیاد  
نهادند . امروز هویه خانم و طلیمه خانم هر دو  
بملکوت عز قدیم پیوسته اند و نفس نفیس یعنی  
صبایای جلیل دیگر لقائیه خانم و روحا خانم در  
ایران و خارج آن بذكرالهی مانوس و به تبشیر

امر او مألوف هستند . از قلم جمال قدم جل  
ذکره الاعظم و براءه مرکز میثاق امر اتم السواح  
متعدد به باعزاز این چهار شخص محترمه نازل  
شده است که به رعایت اختصار از نقل نمونه آن  
چشم می پوشد .



چون از منسوبان جناب ابن اصدق سخن  
رفت یادی هم از برادر و خواهران ایشان باید  
کرد که همه مؤمن و موقن بودند و ملحوظ لحاظ  
مرحمت جمال مبارک :

" و اینکه ذکر منتسبین مرحوم مرفوع  
حضرت اسم الله الاصدق علیه من کل بهاء ابهه  
را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد  
فرمودند : نظر عنایت بایشان بوده و لحاظ  
فضل قطع نشده و نخواهد شد . از قبل و بعد  
ذکر ایشان در کتاب الهی نازل و الواح مقدسه  
هم از قبل ارسال شد . . . انا معهم نسمع و  
نری انشاالله ظاهر میشود آنچه که از برای  
ایشان مقدر شده انه بیسط امر امن عنده و  
هوالمقدر البازل الکریم " از جمله این  
منسوبان صمدیه خانم بود بنت حضرت اسم الله  
الاصدق که باین خطاب پر مکرمت جمال اقدس  
ابهی مخاطب و متباهی گشت :

" یا امتی - یا ورقتی - کتابت لدی المظلو  
حاضر و عبد حاضر عرض نمود و بشرف اصفا و  
مقصود عالمیان فائز گشت . از قبل با آثار قلم  
اعلی فائز شدی این مقام بسیار عظیم است  
عزیزش بدار . یک کلمه او بهتر است از ثروت  
عالم و وراثت امم . نیکوست حال نفسی که به آن  
فائز گشت . . . "

بنت دیگر که محتملاً نامش بدیعه بود  
بلبل تخلص میکرد . شاعره ای بود توانسا .  
غالباً برك می یافت به نفاست و ظرافت تمام  
تا بحضور جمال محبوب ارمغان فرستد و در آن حین

اشعاری دلنشین نیز می سرود و بنوای خوش و  
زیبا می خواند . گویا وقتی غزلی در نعت  
حضرت مولی الوری انشاء کرده و بقدم مبارک  
اهدا نموده بود . حضرت عبدالبهاء در لوحی  
احلی مصدر به عبارت " ای بلبل گلستان معانی "  
خطاب بوی چنین فرموده اند : " غزل  
رعنا ملاحظه شد در نهایت شیرینی و حلالت  
بود ولی اگر بیان صرف عبودیت بود چرب تر و  
شیرین تر بود و در مذاق روح خوشتر و گواراتر "  
ظاهراً بی بی صمدیه تا آخر حیات ساکن  
مشهد بود و بلبل مقیم عشق آباد و در همان جا  
صعود کرد اما برادر نیز که از مادر دیگر بود  
در ظل سدره ایمان ماوی داشت و چنانکه از  
لوح منبع مورخ ۹ ربیع الاول ۱۳۰۲ برمی آید در  
آن سنه به زیارت جمال منیر فائز گشت " مع  
انقلاب این اطراف بعد از سجن ارض طا . این  
برادر پسری بنام علی داشت و دختری نیز که  
عروس حاج ابوطالب عشق آبادی بود و پس از  
اخراج از عشق آباد به طهران آمد و در همین  
اواخر در گذشت .

سومین خواهر جناب ابن اصدق شمس  
الجهان نام داشت و فرزندشان دکتر عنایت الله  
فرزاد بود که چنانکه تلویحا آمد بدامادی  
جناب ابن اصدق نیز مفتخر گشت .

شك نیست که جناب ابن اصدق از میان  
همه آن عزیزان ممتاز و مخصّص بودند چنانکه  
حضرت مولی الوری در مناجاتی دلا ویز پس از شرح  
سوانح حیات و خدمات جناب اسم الله الاصدق  
و ذکر صعود ایشان بملکوت رب عزیز چنین فرمودند  
" و اکرمت مشوا و یسدت بناه و زینت  
ماواه و بقیتته بالشهد فی هذا الکور الجدید  
و قدرت له اجر من سفک دمه فی سبیلک "  
در مناجاتی دیگر اشاره به جناب ابن اصدق

ابن کلمات پرمحبت نازل شده است: "ای  
مهربان یزدان - این نهال آمال اعظم رجال  
بنده مقرب اسم الله اصدق است اورا طراوت  
ولطافت ونضارت فوق العاده بخش"  
در لوح مبارک دیگر این کلمات مکرمت پرور  
از یراعه مرکز عهد اقدم خطاب بعد این اصدق  
صادر شده است:

"ای قرینه آن جوهر وجود . آن بازسپید  
اوج ملکوت هر چند بلانه وآشیانه عزت عروج  
فرمود ولی بازی که مظهر هب لی من لدنک  
ولیا یرثنسی و یرث من آل داود یادگار  
گذشت که شکارا فکن و پیر پرواز و تیز چنگ و  
منقار است پس توشکرکن که در کاشانه این دار  
دنیا نیز تنهانمانده ای . . ."

جناب ابن اصدق با همه تیزچنگی و شکار  
افکنی در ارتباط با اولیای امور و رجال جمهور  
در زندگی شخصی و خصوصی مردی قانع و صبور  
بود و با مورمادی و معیشت خویش نمی اندیشید  
بطوری که فی المثل هنگامی که با مرضضرت  
مولی الوری ماء مور باد کوبه بود اراضی متعلق به  
ایشان ، به شهادت کلک پیمان ، گرفتار ید تجاوز  
و عدوان گردید و بعد با اقدام ایشان ، طبق  
فرموده مولای مهربان ، رفع ایادی ظلم شد  
"وان جندنا لهم الفالیون تحقق یافت"  
و زمانی که مقیم هند وستان بود و خانواد  
ایشان در مضیقه مادی قرار داشت قروض ایشان  
بدستور مولای محبوب به تعامهاتادیه شد  
"باری از این جهت آسودگی خاطر حاصل گردید .  
حال بنهایت راحت قلب و حواس به نشر آیات  
بینات مشغول شوید که از این سفر شرکلی حاصل  
گردد و نفوس به تربیت الهی پرورش یابند ."  
در همه این احوال جناب ابن اصدق شکور بود  
وراضی به رضای الهی زیرا به گنج ایمان از همه

جهان مستغنی شده بود .

در وصف قامت و سیمای آن حضرت گفته شده  
است که قدی متوسط داشت و محاسن انیسوه  
و ابروان مشکلی و چشمان میشی بسیار نازک  
و جذاب چهره آن خادم رب الارباب را -  
می آراست . سحرگاهی در خواب راحت بود که  
ندای صعود بدرگاه رب و دود را استماع فرمود .  
در سنه ۱۳۰۷ ه . ش ( ۱۳۴۵ قمری ) بود که  
چشم از این عالم بست و به ملکوت عز قدم برگشود .  
عرش او در گلستان جاوید طهران مستقر است  
و جانش در جهان دیگر به انوار قرب جانان  
منور .



نظریه بزرگترین نوابغ علمی عصر حاضر  
درباره هدف زندگی

مهندس حسین آوارگان

این مسأله که آیا زندگی انسان هدفی  
دارد و بزبان علمی تر آیا سیرتکامل حیات طبق  
یک طرح و بسوی یک هدف است مورد علاقه همه  
مردم جهان اعم از افراد عادی و دانشمندان  
و فلاسفه میباشد. بدیهی است وقتی به  
جوابهای مختلفندیکه باین سؤال داده شده  
توجه شود علاقه مزبور نیز فزونی خواهد یافت.

مادراینجا برای اختصار فقط بدکسر  
جوابهایی که نوابغ بزرگ علم فیزیک بسؤال فوق  
داده اند اکتفا میکنیم، انتخاب فیزیک نیز از آن  
حیث است که مابین علوم تجربی علم فیزیک  
کاملاً از مرحله تئوری و تجربیات مقدماتی فراتر  
رفته و مرحله قوانین دقیق و روابط ریاضی  
رسیده است.

در سال ۱۹۳۱ فیزیک دان مشهور  
آلبرت اینشتین موسوم به سولیوان سؤال فوق را همراه  
با ۱۰ سؤال دیگر از ده نفر دانشمند معاصر  
بزرگ و پنج نفر از این دانشمندان از بزرگترین  
نوابغ فیزیک هستند که در حقیقت بوجود آورنده  
تئوریت و انقلابات عظیم علمی عصر حاضر میباشند.  
پس روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز قبلاً  
نام و مشخصات مختصر هر یک را ذیلاً بیابان  
میکشیم.

۱- ماکس پلانک فیزیکدان معروف آلمانی  
که با کشف نظریه کوانتا یعنی "حد تقسیم  
نیاز هر" برای انرژی بزرگترین تحول را در  
علم فیزیک بوجود آورده است.

۲- لویی دوبروی فیزیک دان شهسوار  
فرانسوی که بدون اینکه بحران طلی ناشی از  
تجربیات قلبیه سبب شود ( چنانچه برای کشف  
کوانتا و نسبیت سبب شد ) صرفاً بهدایست  
هوش و ذکاوت موفق به کشف خاصیت موجی  
ذرات ماده گردیده که واقعیت آن پس از  
دو سال بوسیله تجربیات معموله توسط  
فیزیکدانهای آمریکا محقق شد و مکانیک موجی  
تاسیس گردید.

۳- اروین شرودینگر فیزیکدان اطریشی  
که بعدت بسط دادن مکانیک موجی باد هیتامیس  
مکانیک کوانتیک مقامی در ردیف دانشمندان  
فوق پیدا کرده است.

۴ و ۵- آرتور اینشتین و سر جیمز چینیس  
دو دانشمند شهیر انگلیسی میباشند که هر دو  
در فیزیک، هیت و فیزیک سماوی دارای کمالات  
متعدد بوده و در استنتاج ایرد آلمستی فیزیک  
جدید نیز مستخدم میباشند بطوریکه استنتاجات  
بر وجود خدا نیز توجیه میکنند.

سئالات سولیوان و جوابهای داد شده در  
سولیوان ابتدا این سؤال و جوابها را در  
شماره ژانویه ۱۹۳۱ روزنامه آبرور ( Observer )  
چاپ و منتشر نموده و سپس آنها را در کتابی تحت  
عنوان "۳۳ فکار معاصر" Contemporary Minds  
بوسیله همفردی تولمین چاپ کرده است.

ذیلاً دو سؤال از سئالات سولیوان  
که مربوط به موضوع است ذکر میکنیم که عبارتند از:

۱- آیا نظر شما پدیدایش حیات در روی زمین  
تصادفی بوده یا اینکه اراده طراح در آن  
بکار رفته است؟ (صفحه ۱۲۱ کتاب افکار  
معاصر)

۲- آیا بعقیده شما ظهور حیات در روی  
زمین هدف و منظوری دارد؟  
بطور کلی تمام دانشمندان باین دو سؤال  
جوابهای روشن و مثبتی داده اند و مخصوصاً  
ماکس پلانک جواب زیر را نیز اضافه نموده و گفته  
است که:

"من معتقدم که (( این )) زندگی عبارت  
از مرحله‌ای از زندگی بزرگتری است که ما قادر  
به درک آن نیستیم" (صفحه ۱۵۱ کتاب افکار  
معاصر)

لویی دیبروی نیز گفته اعتقاد راسخ من بر  
اینستکه حیات نمیتواند تصادفی پیاپی شده  
باشد بلکه بایستی قسمتی از یک طرح کلی باشد"  
از او سؤال شده که آیا بنظر شما میتوان چیزی از  
این طرح را درک نمود؟ و او در جواب گفته:  
"این ممکن است ولیکن نمیتوان چینی  
شدن اسائی را بوسائل علمی بدست آورد" (صفحه  
۱۶۱ کتاب افکار معاصر)

نکته مهم آنستکه تمام دانشمندان فوق الذکر  
توجه سولیوان را به اهمیت وجدان معطوف  
نموده و گفته اند که مسئله وجدان مهمترین موضوع  
پیدایش حیات است زیرا اصل وجدان بوده و  
جهان مادی متفرع از آن میباشد (صفحات  
۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۵۱ و ۱۵۹ و ۱۶۱ همان  
کتاب)

ضمناً متذکر میگردیم که اظهارات  
دانشمندان فوق الذکر ممکن است در بعضی  
خوانندگان مخصوصاً دانشجویان طب ایجاد  
تعجب نماید زیرا بظاهر مشاهده مینمایند که

وجدان در پیدایش حیات انسان متفرع بر جسم و  
ماده است و علاوه بر آن نوع انسان خیلی دیرتر از  
سایر موجودات وحشی انواع حیه بوجود آمده  
و فکر و وجدان بتدریج در او رشد و نمو نموده  
است ولیکن باید در نظر داشت که این دانشمندان  
طرفدار عقیده آندسته از فلاسفه میباشند که مغز  
را علت کافیه پیدایش فکرند انسته و لذا  
ساختمان مادی انسان را هم علت کافیه و منحصره  
وجود وجدان نمیدانند بلکه بنظر آنها ساختمان  
بدنی انسان و صحت و سلامت آن جزو شرایط  
لازمه ظهور فکر و وجدان در عالم مادی میباشد  
و اینکه پیدایش فکر و وجدان در نوع انسان  
مستلزم تکامل و سیر تاریخی بوده دلیل بر این  
نیست که وجدان افراد از یک سرچشمه بسط  
و فائق و تقدم بر عالم مادی متفرع نباشد.

اگرچه وارد شدن در این موضوع مستلزم  
بحث مفصلی است ولیکن برای آنکه مطلب  
اندازه‌ای روشن شود بذكر مثال ساده  
مبادرت میورزیم، مثلاً اگرما کبریتی را روشن  
نمائیم ظاهراً روشنائی کبریت محصول تجزیه  
مواد چوب کبریت میباشد ولیکن آیا میتوان گفت  
که قبل از پیدایش کبریت و یا بطور کلی چوب  
روشنائی وجود نداشته آیا اگر گفته شود که همین  
نوری که از کبریت تشعشع مییابد در اصل بوسیله  
کلروفیل برگهای درخت از آفتاب گرفته شده  
صحیح نیست؟

یا اینکه اگر گفته شود که روشنائی آفتاب قبل  
از جدا شدن زمین از آن وجود داشته آیا قابل  
قبول نیست؟ برای تطبیق مثال با موضوع مورد  
بحث کافی است که عقل و وجدان را به تشعشع  
نور و مبداء آنها به آفتاب و جهان مادی را به  
زمین تمثیل کنیم.  
در مورد اینکه ظهور فکر و وجدان در انسان



بتدریج رشد یافته و میزان رشد آن نیز برای تمام افراد بیک درجه نیست باز باید گفت که با مثال فوق انطباق دارد زیرا چوب کبریت یا هر نوع چوب دیگر بتدریج از وضعیت خاموشی به حالت اشتغال کامل رسیده و شدت روشنایی نیز تابع نوع چوب میباشد .

نکته دیگری که باید اضافه شود اینست که نگارنده چندی پیش در موزه بریتانیای کبیر به جزوه کوچکی بنام مجموعه ناگفته‌های استیسن تحت شماره ( ۲۶ - C - ۸۷۰۱ ) برخورد نمود که در صفحه ( ۱ ) آن لوثی دوبروی پس از اشاره به ساختمان عجیب و دقیق و حساسیت غیر قابل تصور اعضا انسان و حیوانات عالییه میگوید " نمیتوان باور کرد که چنین اعضای در اثر تصادف بوجود آمده باشد ولو آنکه مدت طولانی برای ایجاد و تکمیل آنها گذشته باشد بنظر میرسد که حیات از یک قوه مدبره‌ایکه در ماده موجود نبوده و طبیعتش بکلی برای ما مجهول است نتیجه شده باشد ، پس از پیدایش حرکت در موجودات زنده و استعداد ادراک ( شهود ) میتوان گفت که وجدان حیرت آورترین پدیده کامل " مرموز جهانی است "

لوثی دوبروی عین همین نظریات را بطور مبسوط تر در دیباچه کتابی که در سال ۱۹۵۶ - تحت عنوان ( مناظر جدید در فیزیک ذره‌ای ) منتشر کرده نیز بیان داشته است .

بطور خلاصه میتوان نتیجه گرفت که طبق نظریات دانشمندان نامبرده حیات عبارت از آن مرحله از جهان مادی است که در مسیر تکامل خود قابلیت قبول وجدان را که دارای منشاء غیرمادی میباشد پدید آورده و ضمناً خود جهان مادی نیز متفرع از آن منشاء غیرمادی میباشد . هدف حیات از نظر آلبرت اینشتین

آلبرت اینشتین بزرگترین نابغه عصر حاضر مستقل از تحقیقات سولیهوان مسئله هدف حیات را طرح و بیان جواب دقیق داده است دانشمند مزبور در کتابی بنام " جهان از نظر من " که حاوی افکار فلسفی اوست ابتدا سؤال زیر را مطرح میکند :

" معنی یا هدف زندگی بطور کلی چیست ؟ و در جواب میگوید " دادن جوابی باین سؤال متضمن متدین بودن است " پس از آن میگوید " شما خواهید پرسید آیا طرح این سؤال معنی دارد ؟ و من در جواب میگویم کسیکه حیات خود و حیات همنوعان خود را بدون هدف بداند نه فقط موجود بدبختی است بلکه شایستگی زندگی ماندن هم ندارد "

در اینجا خود بخود این سؤال پیش میآید که چگونه ممکن است بزرگترین نابغه فیزیک کیه انقلابی ترین نظریه‌ها را در این علم بوجود آورده - باین نتیجه غیرمنتظره برسد که معنی و هدف حیات را باید بطور کامل " ضروری در دیانت جستجو کرد ، در حقیقت این نتیجه گیری فقط برای کسانی که ادیان را از جنبه بعضی اعتقادات غیر معقول و تشریفات فرعی مینگرند غیر منتظره است ولیکن اگر مبانی مشترک ادیان را که کاملاً قابل قبول است در نظر گرفته و جواب آنها را با پاسخ دکتر اینشتین مقایسه نمائیم ملاحظه خواهیم نمود که جواب نابغه مذکور یگانه جواب معقولی است که یک فکر کاملاً علمی و منطقی میتواند بسؤال فوق بدهد .

بهتر است برای روشن شدن موضوع قبلاً مبانی مشترک ادیان را بطور اختصار شرح دهیم ، مبانی مشترک ادیان

تمام ادیان با وجود اختلافاتی که بر حسب شرایط محلی و زمان به نشان موجود است در سه

مبنای زیرمشتک میباشد .

- ۱- اعتقاد بیک وجود غیر مرئی که دارای حد اعلای قدرت و عقل بوده و ارتباط یا ابوسیله انبیاء و مظاهر مقدسه و ابوسیله عاممکن است .
- ۲- اعتقاد باینکه هر فردی دارای روح - مستقل از جسم بوده و پس از زندگی جسمانی یکنوع زندگی دیگر در پیش خواهد داشت .
- ۳- تمام ادیانیکه نوشته ها و یا کتبیه هائی از خود بیادگار گذاشته اند دستورات مشابهی را تعلیم دادند که اجرای آنها برای تحذیر و تعدیل خود خواهی و رقابت بشر و تحسین

اخلاق او و همچنین تشکیل جامعه ضروری بود است، ضمناً هر کدام از ادیان تشریفات را نیز - تعلیم میدهند که همانطوریکه تمرینات بدنی و فکری در مدارس برای تقویت بدن و فکراطفال لازم میباشد تشریفات مزبور نیز برای تحسین اخلاق و تقویت روح پیروانشان لازم میباشد ، باید متذکر شد که منظور از تشریفات مذکور دستوراتی است که صریحاً در تعالیم شارعین ذکر شده و تضاری با علوم ندارد نه پیرایه هائی که بعداً پیشوایان هر دینانتهی بان اضافه نمودند .

## جوابهای مختلفه ایگه

### به مسئله حیات داد و شد

در مسئله هدف حیات هیچیک از علوم راهی برای جواب نداشته و فقط ادیان و مکاتب فلسفی بان جواب هائی دادند که میتوان آنها را بدو دسته مثبت و منفی تقسیم نمود .  
جواب ادیان در این مورد مثبت است زیرا

تمام آنها این زندگی مادی را مقده های برای زندگی دیگر و اعمال این زندگی را نیز موثر در زندگی بعدی میدانند ، منتها ادیان شرق در حیات بعد از مرگ راه حل در جسمی جدید و ادیان شرق میانه به رستاخیز و در

د بهانت مقدس بهائی به زندگانی صرفاً "روحانی" و بی نیاز از جسم در عالم ارواح تعبیر کرده‌اند. مکاتب فلسفی بسؤال فوق در نوع جواب دادند.

۱- جواب مثبت که بوسیله مکاتب فلسفی خداشناس (Theists) داده شده مانند مکتبه‌های متافیزیک که خدا را ماورا-الطبیعه (Transcendentant) و فائق بر جهان و عقل و کمال مطلق دانسته و سیر تکامل را در اثر جاذبه کمال مطلق و لذا هدف حیات را پیروی از آن سیر تکامل و نزدیک شدن تدریجی به کمال مطلق میدانند.

همچنین مکتبه‌های ایدئالیست (Idealists) که حقیقت جهان را کیفیت صرفاً روحانی دانسته و سیر کمال را بسوی روح اعلی و عالم ماده را نمودی از آن میدانند (این توضیح ساده‌ترین تعریف وجه مشترک مکاتب مختلفه ایدئالیست میباشد) سوم فلسفه وحدت وجودی‌ها (Pantheists) که خدا را خارج از جهان ندانسته و همه چیز را جلوه و مظهری از او میدانند، بعقیده آنها همه موجودات بیک درجه مساوی بوده و هدف حیات عبارت از رسیدن به مظهریت اعلی از طریق تزکیه و تمرین میباشد.

۲- جواب منفی که بوسیله مکتب فلسفه مادی (Materialists) داده شده. مادیون انسان را جز ترکیبی از ذرات مادی که پس از مرگ بکلی متلاشی میشود چیزی بگری ندانسته و روح باقی را منکرند. با در نظر گرفتن دوسو جوابی که بسؤال فوق داده شده ملاحظه میشود که یک فکر عمیق علمی مانند آلبرت اینشتین نه میتوانست جواب را به فلسفه ارجاع کند و نه میتوانست مادی باشد چرا؟ بدلائلیکه در زیر شرح داده میشود.

۱- خود اینشتین در بحث (دینداری علم) از کتاب "جهان از نظر من" گفته است که "در بین متفکرین عمیق علمی بدشواری میتوان فردی یافت که دارای احساسات مذهبی مخصوص بخود نباشد" در واقع چنانچه تاریخ علم نشان میدهد تمام نوابخ علوم ریاضی و فیزیک یا خود موسس یک فلسفه متافیزیک بودند مانند دکارت و لایب نیتس و یا آنکه از متدینین مشتعل و باحرارت بوده‌اند مانند پاسکال و کپلر و نیوتن و کوشی و ماکسول و غیره و حتی بنیان‌گذاران علوم طبیعی همانند لاوزیه و کلود برنارد و لامارک و پاسستور را میتوان بآنها اضافه نمود.

۲- اینشتین متعلق بزمانی است که فلسفه ماتریالیسم پس از آنکه بوسیله مکانیسم نیوتن باوج خود رسیده بود شروع بانحطاط نموده و در زمان وی بسقوط منتهی گردید. شرح مختصر این موضوع بدین قرار است که پس از آنکه کولن قوانین معروف خود را راجع به الکتریسیته و مغناطیس کشف نموده و ملاحظه گردید که آنها نیز شبیه قانون نیوتن میباشد چنین تصور شد که تمام قوای طبیعی و حتی حیاتی ممکن است تابع قوانین شبیه قانون نیوتن باشند. طرفداران این فکر را مکانیست مینامند و همین مکانیسم ماتریالیست را باوج اعلام خود رسانید تا آنکه در اواسط قرن نوزدهم و قبل از اینشتین در اثر کشف قوای مغناطیس در اطراف یک مدار جریان برقی که تابع فرمول نیوتن نیست نظریه مکانیسم باطل و بالنتیجه فلسفه ماتریالیسم از اوج خود تنزل کرد. پس از آن نیز با پیدایش خواص موجی نور و معادلات ماکسول که با تجربیات هرگز تحقق پذیرفت نظریه خلا مطلق فضای خارج از ذرات که آن

روحانی و میستیک<sup>۲</sup> نیز بوده است و اعتقاد خود را به خدا مبتنی بر هم آهنگی جاذب و حیرت آور قوانین طبیعی و زیبایی و کمال مشهود در آن مینموده چنانچه در مبحث دینداری علم کتابش احساسات مذهبی خود را " بصورت يك حیرت مجذوبانه در مقابل هم آهنگی قوانین طبیعی که معرف وجود يك عقل عظیمی است که تمام تفکرات و اعمال بشر در مقابل آن انعکاس بینهایت نا چیز می باشد " بیان میکند .

در کتاب جهان و دگر انیشتین بقلم لیکن بارنت که خود اینشتین نیز در پیاجهای بر آن نوشته چنین مسطور است :

" باید دانست آنچه چیزیکه برای ما غیر قابل درک می باشد ( وجود لا درک ) محققاً " وجود داشته و خود را بصورت عقل اعلی Highest Wisdom و درخشان ترین زیبایی The Most Radiant Beauty ظاهر مینماید بطوریکه شاعر کند منلاً فقط صورتهای ساده آنرا میتواند درک کند ، این عرفان و این احساس در هر متفکر دیندار حقیقی وجود دارد "

چنانچه ملاحظه میشود خدای افلاطون و ارسطو هر يك جلوه های از خدای اینشتین بوده و حقیقت او چنانچه اینشتین در مبنای تعریفش گفته برای ما غیر قابل درک می باشد .

چرا اینشتین جواب سؤال هدف حیات را به فلسفه های خداشناسی محول نکرده است ؟

چون اینشتین قبول کرده که زندگی افراد انسانی هدفی دارد لذا این هدف بایستی برای عموم قابل قبول بود و بشر از ابتدای واجد شدن وجدان بآن هدایت شده باشد و لکن فلسفه ها واجد این شرایط نمیشوند زیرا :

۱- فلسفه خیلی دیرتر از پیدایش انسان

نیز یکی دیگر از پایه های مکتب مادی بود از همین رفته و بجای آن نظریه میدان فضائی و اتسار میان آمد تا اینکه در زمان اینشتین نیز قبل از انتشار کتاب وی وجود ذره مقابل و مشابه الکترون بنام پوزیتون توسط دیراک در ۱۹۳۰ پیش بینی و در ۱۹۳۱ بوسیله آندرسن کشف گردیده و معلوم شد که پوزیتون در برخورد با الکترون خواص ذره های مادی خود را از دست داده و بیک شعاع نور تبدیل و در فضا منتشر میشود . این پدیده را فیزیکدانها امحاء ماده )

Annihilation of Matter نام نهادند و ملاحظه میشود که با کشف آن نظریه اساسی ماتریالیسم که فنا پذیری ماده باشد باطل گردید .

بنابراین آیاد رجنین وضعیت از علم فیزیک آئیرت اینشتین میتوانست مادی باشد ؟

۳- اینشتین خود موجد يك نظریه علمی است که از بد و انتشارش نتیجه ضد مادی آن مکشوف بود چنانچه مواجه با عکس العمل ماتریالیستها گردید ، از جمله طبق کتاب تاریخ علوم پیر روسو که بغارسی نیز ترجمه شده هیئت اطباء و طبیعیون آلمان )

( Soc. De Med. Et Naturalists ) طبیی اعلامیه ای نسبت را غلط دانسته و محکوم نمودند ، کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه هم اعلام نمود که نظریه نسبیت ارتجاعی بوده و از بورژوازی منحط ناشی می باشد .

بدیهی است کسیکه موسس نظریه ایست که معلوم میکند واقعیت جهان خیلی پیچیده تر از آنچه که ما حس و درک میکنیم هرگز نمیتواند مادی باشد .

۴- اینشتین علاوه بر نبوغ علمی دارای ذوق سرشار در موسیقی و لحظات انجذابات و احساسات

بوجود آمده .

۲- فلسفه‌ها ساخته افکار بشری و بنا بر این  
متشکلت و غیر قانع کننده بوده و قبولشان الزام آور  
نمیباشد .

۳- فلسفه فقط برای کسانی که تحصیلات  
قبلی دارند قابل وصول است نه برای عموم و حال  
آنکه ادیان واجد شرایط لازم برای جواب به  
سئوال فوق میباشند زیرا :

۱- شارعین ادیان مدعی هستند که  
ماموریت و تعلیمات خود را از خداوند بوسیله  
الهام و وحی دریافت نموده و برای تمسرد و یا  
اطاعت هر یک نیز مجازات و مکافات معلوم فرموده  
ولذا قبول آنها را الزام آور نموده اند .

۲- در نتیجه چنین ادعای شارعین و اولین  
مومنین آنها مواجه با مخالفت عامه شده و شکجه  
و حبس و قتل بر آنها وارد گردیده و آنها هم تمام

را با بردباری تحمل کرده اند . و همین تحمل  
باعث اطمینان محققین بر صدق ادعای آنها  
بوده است .

۳- هر یک از ادیان بتدریج موفق به  
ایجاد یک مدنیت جدیدی که جانشین مدنیت  
منحطه سابق شده گردیده اند .

۴- حفاریات زیرزمینی و کاوش در غارها  
نشان داده که اعتقاد به زندگی بعد از مرگ  
از زمانهای ماقبل تاریخ وجود داشته زیرا  
همراه با استخوان مردها آلات شکار و فسیل و  
همراه با استخوان زنها آلات زینتی یافته اند  
مثل قبور مصریها .

بنابراین همانطوریکه در مقدمه این مبحث  
ذکر شد یک فکر منطقی و علمی مانند آلبرت اینشتین  
فقط میتواند جواب سئوال هدف حیات را  
در ادیان پیدا کند .

چرا اینشتین کسانیرا که معتقد به هدف

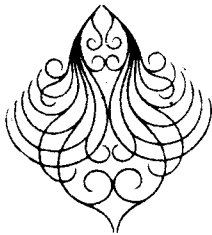
حیات نیستند شایسته زندگی نمیداند ؟

این قضاوت آلبرت اینشتین ممکن است در ظاهر اغراق آمیز نظر آید ولیکن هرگاه در نظر بگیریم که او هدف را در پانی مشاهده نموده که تمام آنها این زندگی را مقدماتی برای زندگی بعدی دانسته ( مانند زیست رحمی که مقدمه ایست برای زیست در این جهان ) پس کسیکه نسبت به هدف حیات بی علاقه بوده و در صد تهیه سعادت زندگی آتیه خود نباشد هینا " مانند جنینی خواهد بود که در مدت ۹ ماه اقامت در رحم اعضا لازم برای زندگی بعد از تولد را تحصیل نکرده باشد . پس چنین جنینی بیتراست که وجود نداشته باشد . بنابراین نظریه اخیر اینشتین اغراق آمیز نبوده و نتیجه منطقی نظریه اولیه او میباشد .

ماکس پلانک نیز همین عقیده را ولی قدری ملایمتر بیان مینماید . در کتابی بنام " علم کجا می رود " مینویسد " من فکر میکنم که هر انسان جدی و متفکر باید عامل دیانتی را در خود یافته و پرورش دهد تا آنکه تمام توانائی های روح او بطور هم آهنگ و تعادل کامل بتوانند کار کنند ، این واقعیت که متفکرین بزرگ در تمام اعصار عمیقاً متدین بوده اند تصادفی نبوده است ولو اینکه آنها عقیده مذهبی خود را علناً اظهار نکرده باشند "

چنانچه ملاحظه میشود این دانشمند شهیر معتقد است ، همانطوریکه استعداد بدن ما با ورزشهای جسمانی و استعداد فکری ما با فعالیتهای فکری رشد میکند همانطور هم ما دارای استعداد خاص روحانی هستیم که با

تقویت ایمان رشد می یابد و همانطوریکه اگر فقط ورزش های بدن بی برد ازیم رشد فکریمان ضعیف خواهد ماند اگر تمام وقتمان صرف فعالیتهای بدن و فکری شود و توجهی به عامل دیانت نداشته باشیم رشد روحی ما ناقص خواهد ماند . و اینکه پلانک کلمه عامل دیانتی Religious Element را در گفته های خود بکار برده است معلوم می دارد که منظورش اثرات روحانی بوده که فلسفه و اخلاق نمیتواند جایگزین آن گردد .



لوتی دویروی نیز در کتاب خود که دارای عنوان "نور و ماده" *Matiere Et Lumiere* میباشد در فصل مربوط به ( ماشین و روح ) در حالیکه از خطر بسط مفرط و یکجانبه ماشین و لزوم بسط موازی زندگی روحانی و فکری بحث میکند میگوید " خطر يك تمدن مادی خپلسی پیشرفته در خود آن تمدن نیست بلکه اگر يك پیشرفت متعادل روحانی بموازات آن ایجاد نشود خطر در عدم تعادل حاصله میباشد ."

چنانچه ملاحظه میشود لوتی دویروی دیانت را از لحاظ اجتماعی و پلانک و اینشتین از لحاظ حیات فردی مورد توجه قرار داده اند نکته مهم اینستکه اینشتین حتی تحقیقات علمی را نیز نادیده نگذاشته بلکه آنرا در پیروی از یکی از تعالیم دینی میداند زیرا میگوید :

" مطمئناً ثمرات تحقیقات علمی ارزش انسان را تعیین و طبیعت او را غنی نمی نماید بلکه ارزش حقیقی انسان قبل از هر چیز از روی میزان وارستگی او تعیین میگردد ."

چنانچه میدانیم وارستگی و حتی ایثار و فداکاری از تعالیم مشترک بین ادیان میباشد . جالب توجه است که نیوتن کاشف قانون جاذبه عمومی و بزرگترین نابغه زمان خود نیز عملاً نشان داده که با ماکس پلانک و اینشتین هم عقیده بوده است زیرا پس از آنکه در سال ۱۶۸۷ بزرگترین تالیف خود را تحت عنوان " سیستم جهان " منتشر کرده و شهرتش به اوج رسید بقیه عمر خود را که چهل سال بطول انجامید صرف تحقیقات مذهبی نمود و حال آنکه قدرت فکری او بقدری قوی بوده که در سال ۱۶۹۷ یعنی ۱۰ سال پس از ترك فعالیتهای علمی هنگامیکه ریاضیدان فرانسوی برنولی

دو مسئله ریاضی را به مسابقه گذارده و ۶ ماه برای حل آن مهلت تعیین کرده بود ، نیوتن درست ۲۴ ساعت پس از دریافت صورتهای چاپی مسئلهها جوابهای آنها را برای رئیس مجمع سلطنتی انگلستان فرستاده و نیز بدون معرفی حل کننده جوابها را برای برنولی فرستاد . دانشمند مزبور بمحض وصول جوابها گفته است که حل کننده غیر از نیوتن کس دیگری نمیتواند باشد .

سولویان نیز در کتابی که درباره نیوتن نوشته پس از اظهار تعجب از اینکه او با وجود این قدرت فکری مدت چهل سال آخر عمرش را صرف فعالیتهای علمی نکرده میگوید که نیوتن صمیمانه عقیده داشته که جهان مادی عبارت از مرحله ایست از آنچه که نقشه الهی برای انسان مقدر داشته که در آن برای انجام قسمتی از وظیفه خویش تحت آزمایش قرار گیرد . ( صفحه ۲۴۱ کتاب اسحق نیوتن تالیف سولویان ) بطور خلاصه میتوان گفت تمام نوابغی که با کشفیات خود در عالم فیزیک و افکار بشر انقلابات عظیم بوجود آورد مانند متفقا بیسان داشته اند که پیدایش زندگی در روی زمین تصادفی نبوده بلکه نتیجه طرح ریزی يك طراح ذی اراده و ذی هدف میباشد . ضمناً بطور خاص وجدان انسان محصول ماده نبوده و دارای منشأ غیرمادی میباشد که جهان مادی خود متفرع از آن است . زندگی انسان نیز دارای هدفی است که فقط بوسیله دیانت قابل وصول میباشد . علم نیز هدف نهائی نبوده و قسمتی از وقت انسان بایستی صرف تربیت و تقویت احساسات و عواطف دیانتی گردد .

مهندس حسین آوارگان





		بقلم استان وود کاب	مفهوم زندگی
۱۸	۸۰۷	(ترجمه ع - بشیرالهی	
۲۸	"	کمال الدین بخت آور	سلطان کلمات
۴	۱۰۰۹	فریس بدیعی	مقام حضرت بهاء الله
۱۸	"	فرح دوستدار	سقوط امپراطوری روم در آئینه زمان ما نظریه بزرگترین نوابغ علمی عصر حاضر
۱۱	۱۲۰۱۱	مهندس حسین آوارگان	در باره هدف زندگی
			<u>مطالب گوناگون</u>
۲۲	۲۰۱	روح الله مهرباخانی	نوربهای در قلب يك كشيخ كاتوليك
۱۹	۴۰۳	-	حواشی ابوالفضائل برفرائد
۴۰	۸۰۷	-	متحد المال محفل ملی (در مورد اشتراك نشریات امیری)
۳	۱۲۰۱۱	ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی	نوای همخوانی
			<u>مصاحبه ها</u>
۳۳	۸۰۷	بقلم ع - صادقیان	سیاهی چشم (مصاحبه با جناب اولینگا)
			<u>کنفرانس ها</u>
۲۵	۴۰۳	بقلم پرویز روحانی	ام المعابد آمریکای لاتین
			<u>اشعار</u>
۲۰	۲۰۱	اثر ا. خ. ۰	جلگه ها بیدار
۱۶	۴۰۳	زکائی بیضائی	قصیده تاریخیه
۲۹	۶۰۵	سید غلامرضا روحانی	در ثنای حضرت عبدالبهاء
۵۲	"	عبدالحسین بشیرالهی	بیاد متصاعد الی الله جناب عبد الحمید اشراق خاوری
۳۲	۸۰۷	عندلیب	پناه
۱۶	۱۰۰۹	خلیل سنهیل	آینده روشن

# فهرست مطالب

صفحه			
۲۴		۱- شعار روحانی	
۲۶	منوچهر خاضعی	۲- چه شد آن شور و مستی ها (شعر)	
۲۷	تنظیم از «س-م»	۳- لجنه نوجوانان بهائی طهران در دو مین سال فعالیت خود	
۳۲	ترجمه «س-ر»	۴- نغمات آسمانی	
۳۴	فرزند طائفی	۵- قسمتی از نامه یک مهاجر	
۳۵	تنظیم از «س-م»	۶- چند داستان دل انگیز	
۳۸		۷- فهرست عمومی سال ۲۷	

نوجوانان عزیز

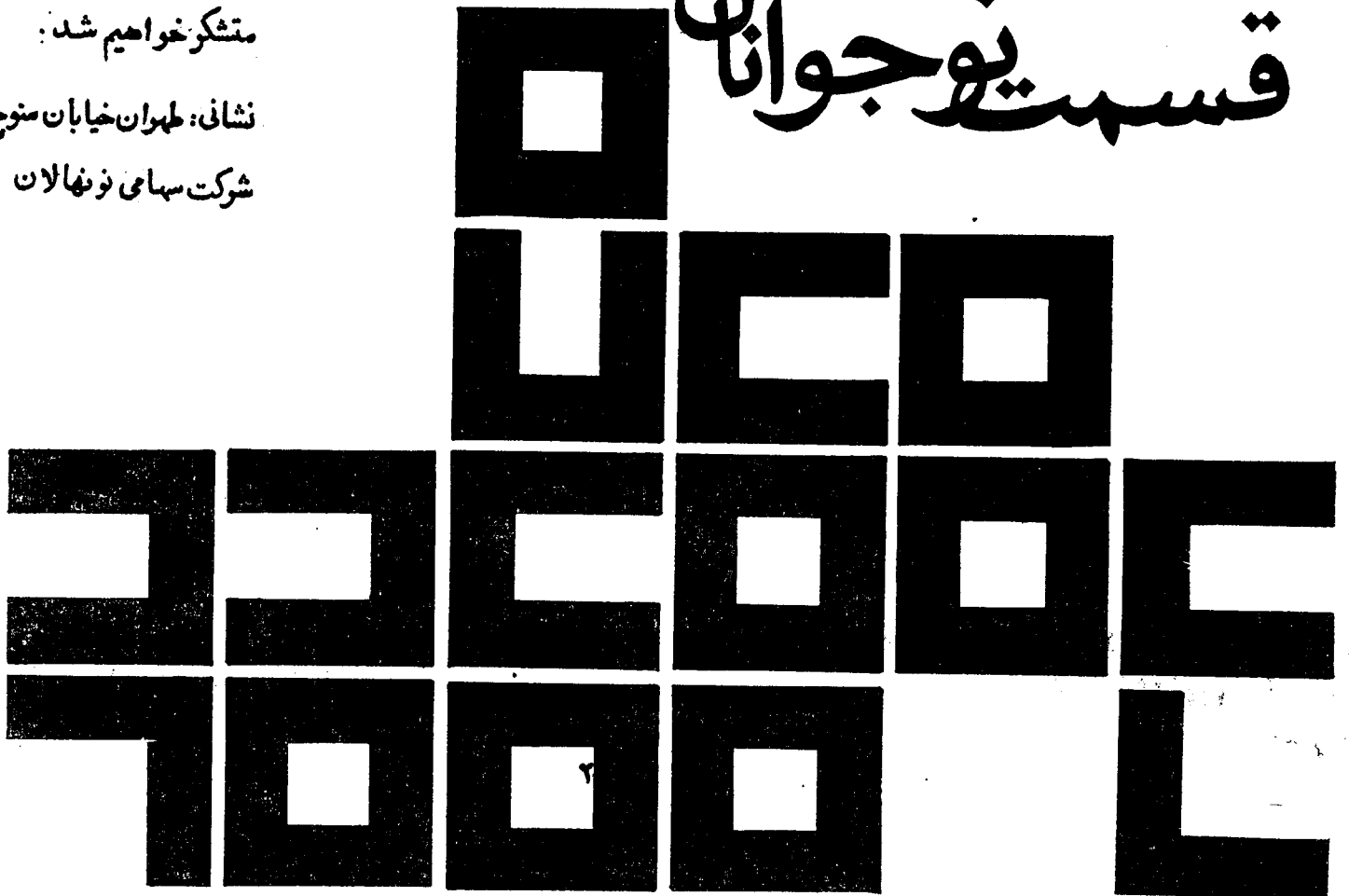
از دریافت نامه ها و آثار شما

متشکر خواهیم شد:

نشانی: طهران خیابان منوچهری

شرکت سهامی نونهالان

# فهرست نوجوانان

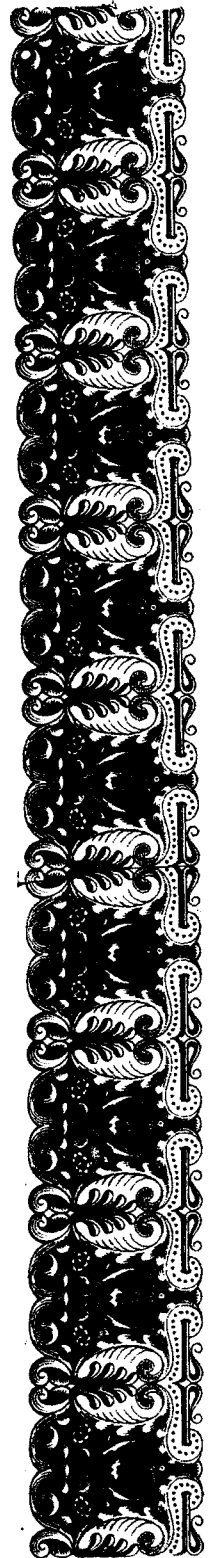


«کل را وصیت بنمایم بعد از اوصاف و محبت و رضا»

حضرت بہاء اللہ

طوبی از برای عالمی که تا کرشت حاج عدل مزین و پیش  
« حضرت بہا ائسر »  
بجز از انصافت «

# چه شد آن شور و همسستی‌ها...



ترا ای نوجوان  
از چیست اینسان خفته و خاموش می بینم  
و آن دریای جوشان پرازموج و تلاطم را  
چنین خاموش  
خالی از خروش و جوش می بینم  
چه شد آن شور و مستی‌ها؟

بیادت هست آن دوران پر غوغا  
اندر عصر جانبازان  
که خون گرم در رگها همی جوشید  
و جام عشق لهریز از بلاها بسود  
و تورقصان و شمع آجین در بحر شهادت غوطه ور بودی  
چه شد آن شور و همسستی‌ها؟

بیادت هست آن هنگامه زنجان  
بیادت هست آن جانبازی نهریز  
بیادت هست کز خون شهیدان خاک رنگین بود  
و سرهای عزیزان بر فراز نیزه‌ها، دروازه‌ها، رقصان  
چه شد آن شور و مستی‌ها؟

.....

.....

منوچهر خاضعی

# لجنه نوجوانان بهائی طهران در دومین سال فعالیت خود

آشنا گردیم و آنچه در زیر میآید مختصری است  
از گفتگوی دو ساعته دو تن از نویسندگان ما با  
اعضای این لجنه

اعضای لجنه نوجوانان که در میزگرد  
آهنگ بدیع شرکت داشتند، عبارت بودند از

۱- آقای حشمت الله صادق زاده

۲- آقای فاضل نقدی

۳- آقای روح الله نراقی

۴- خانم شهناز خاتم زاده

۵- خانم سیمین شکیبی

۶- خانم صورت بیات

۷- آقای سهیل روحانی

۸- آقای سهنائی

همانطور که استحضار دارید مدتی قریب  
بدو سال است که وفق تصمیم محفل مقدس روحانی  
طهران، وظیفه حفظ و صیانت و پرورش روحانی  
نوجوانان بهائی طهران، از لجنه جوانان منتزع  
و به لجنه جدیدی بنام لجنه نوجوانان محول -  
گشته است و در مدت دو سالی که از تاسیس این  
لجنه میگذرد، این مجمع به انجام پاره‌ای خدایت  
چشمگیر موفق شده است.

این بود که تصمیم گرفتیم بمنظور آشنا  
ساختن خوانندگان عزیز با این لجنه و اعضای  
جوان آن و آگاهی بیشتر ب اقدامات و فعالیتها  
ایشان، با آنان گفتگویی داشته باشیم و از نزدیک  
با اقدامات، فعالیتها، خواستهها و نظراتشان

آقای نراقی - همانطور که مسبقاً این  
لجنه هنوز دو وین سال حیات خود را پشت سر  
نگذاشته و خیلی جوان است، وفقی الواقع این  
تصمیم محفل مقدس روحانی بود که اداره معنوی  
افراد بین ۱۲ تا ۱۸ سال تحت نظر لجنه  
مستقلی قرار گیرد .

آقای نقدی - اما در باب ضرورتی که منجر  
به تشکیل این لجنه گردید باید باستحضارتان  
برسانم که چون در تشکیلات جوانان افرادی  
با سنین مختلف شرکت می‌جستند، لاجرم  
هماهنگ ساختن برنامه‌ها بنحوی که هم جلب  
نظر کوچکترها را بکند و هم برای بزرگترها جای  
گله باقی نگذارد دشوار بود، یعنی جوانان

لجنه نوجوانان هر هفته در جلسه عادی  
دارد و قرار گفتگوی ما با اعضای این لجنه در  
محل تشکیل آن بود . وقتی وارد شدیم بگرمی  
از ما استقبال کردند و پس از معرفی کوتاهی که  
بعمل آمد ناظم لجنه اظهار داشت:

- خیلی خوشحال هستیم که هیئات  
نوجوانان آهنگ بدیع به این فکر افتادند که  
رهپنازی از تشکیلات نوجوانان تهیه کنند و  
خوشبختانه از لجنه نوجوانان شروع کردند .

ضمن تشکر از ایشان، اولین سؤال به شرح  
زیر مطرح شد :

- ممکن است لطفاً تاریخچه لجنه نوجوانان  
و ضرورتی که باعث تشکیل این لجنه گردید بیان  
بفرمائید .

کمتراز ۲۰ سال مایل بودند برنامه را مطابق میل خود تنظیم کنند و جوانان بزرگتر و دانشگاهی نظرات خاص خود را داشتند از این نظر بود که محفل مقدس روحانی طهران امر به تاسیس لجنه جداگانه‌ای برای نوجوانان فرمودند و این لجنه بر همان اساس (تین ایجز) یعنی ۱۳ تا ۱۹ ساله‌ها فعالیت میکند.

سؤال بعدی مادر با اقدامات و موفقیت‌های لجنه و کم و کیف تشکیلات تابع آن بود. آقای نقدی که از بدو تاسیس این لجنه در این تشکیلات قائم بخدمت بوده است آغاز سخن میکند: نقدی - ببینید: برای تشکیل این لجنه محفل مقدس روحانی فقط يك جمله فرمودند و آن بدینقرار بود: "لجنه نوجوانان برای ترقی و تعالی روحانی نوجوانان طهران تشکیل میشود" و ما در بدو تاسیس این لجنه جز همین يك جمله هیچگونه ایده و شکل قبلی خاصی نداشتیم و مدتی صرف وقت شد تا توانستیم شکل بگیریم و طرحی را برای اجرای آن آماده کنیم و شروع با اجرای آن نمائیم، البته این طرح نواقص داشت که معلول همین عدم سابقه و نبودن رویه مسلم بود و روی همین اصل بود که امسال با استفاده از تجربیات یکساله خود تغییراتی در طرحمان دادیم و سعی کردیم آنرا با امکانات عملی تطبیق دهیم. البته پارسال موفقیت‌هایی داشتیم مثلاً "مدرسه تابستانه‌ای برای نوجوانان ترتیب دادیم که از هر حیث نمونه بود و در آن ترقیات و تحولات عصر ظهور بتفصیل مورد بررسی و مذاقه قرار گرفت و از دیگر اقداماتمان تشکیلات نمایشگاهی از نشریات دیواری نوجوانان بود که خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت و نیز احصائیه تقریباً کاملی از نوجوانان طهران تهیه کردیم ولی به عقیده بنده مهمترین کاری که پارسال

شد، ایجاد زیربنایی برای تشکیلات آینده نوجوانان بود.

خانم خاتم زاده - اما در مورد فعالیت‌هایمان در سال جاری باید بگوئیم که امسال لجنه اقدام به تشکیل هیات ناحیه‌ای و يك هیات نشریه کرده است. وظایف این هیاتها عبارتست از تشکیل احتفالات (۲۱ روزه برای نوجوانان ۱۲ تا ۱۵ ساله و ۱۸ تا ۱۸ ساله و نیز تشکیل کنفرانسهای تزئین معلوماتی و جلسات تجمع و دوستی، که مهمترین وظیفه جلسه اخیر معاشرت نوجوانان بهائی با سایر نوجوانان میباشد چه نوجوانان غیربهائی با شرکت در این جلسات با جلسات بهائی آشنائی پیدا میکنند.

آقای روحانی - بله، بطور کلی قصد ما این بود که يك فضای پاک با استفاده از روحیه و اخلاق بهائی ایجاد کنیم تا نوجوانان غیربهائی نیز بتوانند در این فضا استنشاق کنند.

نراقی - وضمناً شاید ذکر این مطلب مناسب بی‌مناسبت نباشد که مادر این جلسات لزوماً در باره مواضع امری صحبت نمیکنیم بلکه هر مطلبی حتی ورزش و هنر نیز ممکن است در آنجا مطرح گردد.

خانم خاتم زاده - واز دیگر وظایف هیاتها، تشکیل کلاسهای امری در نواحی مختلف و تشکیل جلسات الفت و برگزاری بهیک نیک است که همه اینها زیر نظر مستقیم لجنه انجام میگردد.

میگوئیم: - آماري از نتیجه اقدامات و فعالیت‌های انجام شده در دست دارید یا خیر؟

روحانی - البته آمار دقیق اگر خواسته باشید مستلزم فرصتی دیگر است تا با همکاری



هیاتها تهیه گردد اما بطور فهرست وار میتوانم خدمتان عرض کنم که مادر سال جاری در هر ناحیه هر هفته حداقل یک جلسه داشته ایم. نراقی - برای اطلاع بیشتر باید عرض کنم که بطور متوسط در هر ناحیه هم هر پانزده روز یک کنفرانس تزئید معلوماتی داریم اما جلسات تجمع و دوستی هنوز بنحو مرتب تشکیل نیافته اند و امید داریم که این نقیصه بزودی برطرف گردد. ما :- نمدانیم برنامه های لجنه محترم در باب حفظ وصیانت نوجوانان تاچه اندازه - شمول عام داشته اما همینقدر میدانیم که هنوز مع التاسف برخی از نوجوانان آنچنانکه باید و شاید از جلسات مربوط به خودشان مطلع نمیشوند و احیانا کمتر به جلسات دعوت میشوند و در نتیجه تعداد شرکت کنندگان در جلسات رقم قابل زکری را تشکیل نمیدهد. ممکن است بفرمائید در این باره چه اقدامی صورت گرفته است؟

آقای سینائی - مسئله دعوت برای تشکیلات از مسائلی است که فی الواقع جای بحث بسیار دارد و اشکالی که بآن اشاره فرمودید شاید ناشی از این است که دسترسی به همه افراد برای تشکیلات مقدور نیست زیرا افرادی که در نواحی پنجگانه مافعالیت دارند عده محدودی هستند که طبعاً شناسائی ایشان هم نسبت به تمام نوجوانان محدود است. اینست که اشکالاتی که اشاره فرمودید بسروز میکند اما بهر حال باید اقدامی در جهت رفع این مشکل بشود و مثلاً چه اشکالی دارد که افراد خودشان بدنبال کارت جلسات بیایند و این وظیفه راهر کس شخصاً بعهده بگیرد، بهر حال ما عجاله احصائیهای تهیه کرده ایم و انشاءالله در آینده این مسائل حل

خواهد شد.

آقای صادق زاده - ضمناً یک مسئله را هم باید در نظر گرفت که این لجنه یک لجنه نوپا است و هنوز آنطور که باید قوام نگرفته و بدین علت است که گاهی اوقات اشکالاتی در جریان آموزش مشاهده میشود.

روحانی - در این مورد مسئلهای را میخواستم تذکردهم و خواهش کنم که حتماً در آهنگ بدیع مطرح بفرمائید و آن اینست که باکمال تاسف در بعضی موارد مشاهده شده که نوجوانان علت عدم حضور خود را در تشکیلات ناشی از عدم اجازه اولیا خود ذکر کرده اند و اکنون فرصت مناسبی است که ما از طریق آهنگ بدیع از اولیا گرامی بخواهیم که همکاری و مساعدت بیشتری با این لجنه داشته باشند تا انشاءالله موفقیتها چند برابر گردد.

نقدی - معذک به عقیده بند در آینده تشکیلات نوجوانان جزو بهترین تشکیلات ما در خواهد آمد زیرا اولاً "نوجوانان آن شخصیتی را که لزوماً باید در خانواده داشته باشند احراز خواهند کرد و ثانیاً نوجوانان از شور و حرارتی زاید الوصف برخوردار هستند باید این نیرو و انرژی در طریق مصرف شود و چه جائسی بهتر از تشکیلات بهائی؟

ما - گویا لجنه محترم در نظر دارند نشریه ای برای نوجوانان انتشار دهند. ممکن است اگر خبر تازه ای در این باره دارید بیان بفرمائید؟

روحانی - بله، چنین نظری بوده است و انشاءالله اگر مقدمات کار فراهم گردد این اقدام صورت خواهد گرفت اما عجالاً باید بعرضتان برسانم که نشریه ما برای طهران خواهد بود حال آنکه آهنگ بدیع و نوجوانان آن در سطح

منتشر میگرد .

نقدی — ما امید داریم که اولین شماره نشریه مان حداکثر تا عید رضوان منتشر گردد و با احتمال زیاد هم نامش ( سروش ) خواهد بود اما این نشریه بیشتر جنبه ارتباط جمعی خواهد داشت و برخلاف آهنگ بدیع که در سطحی سنگین و کاملاً امری و علمی فعالیت دارد ، بیشتر به زندگی روزمره و مسائل مبتلا به نوجوانان خواهد پرداخت و ممکن است خیلی مطالب غیر امری هم در آن دیده شود که به عقیده ما ضروری است نوجوانان از آن آگاهی پیدا کنند .

ما : — در وضع کنونی ممکن است بفرمائید پرداختن به مسائل غیر امری را در نشریه نوجوانان تا چه حد ضروری میدانید ؟

صادق زاده — البته نقطه نظرگاه ما امری است و مسائل مربوط به آن ، اما ضمناً در حاشیه برای ایجاد آمادگی بیشتر بمنظور درک مفاهیم امری به مسائل متفرقه نیز توجه خواهد شد .

ما : — گویا قرار بود کتابخانه ای جهت نوجوانان تاسیس شود . خبر تازه ای در این زمینه دارید ؟

نراقی — بله تصمیم داشتیم کتابخانه ای تاسیس کنیم ولی بنابه مصالحی اینکار به بعد موکول شده است و در حال حاضر این لجنه موظف است لیست کتب مناسب برای نوجوانان را تهیه کرده و در اختیار کتابخانه های موجود امری بگذارد .

ما : — اشاره ای داشتید به وظیفه لجنه در باب تشکیل کلاسهای معارف امری ، در این زمینه چه اقدامی صورت گرفته است ؟

خانم بیات — تعدادی از کلاسهای که در نظر داشته ایم تا کنون تشکیل شده است البته هنوز کمال مطلوب نیست ولی بهر حال در حال حاضر چند کلاس بطور مرتب در نواحی پنجگانه تشکیل میشود و عده ای از نوجوانان مشغول کسب

معارف میباشند .

روحانی — البته از لحاظ تعداد شرکت کنندگان هنوز نتیجه چندان قابل توجه نیست اما بهر حال کلاس دایر و مشغول بکار است .  
ما : — در مورد حسن انتظام امور پیک — نیک های نوجوانان لجنه محترم چه اقداماتی انجام داده است ؟

سینائی — بعقیده بنده شاید با تنظیم برنامه های دقیق و کامل برای پیک نیک ها بتوان به نتیجه بهتری دست یافت و اگر اشکالی هست برطرف نمود .

روحانی — بنده هم معتقدم که باید با جدیت بیشتری به تنظیم برنامه پیک نیک ها پرداخت و از صرف وقت در این زمینه کوتاهی نکرد تا پیک نیک های ما بآن هدفی که باید واقعا تعقیب کنند برسند .

ما : — و در یک مرور دوباره ، با توجه به اقداماتی که انجام داده و خواهید داد ، چه درنمائی را برای نوگلان گلستان امری پیش بینی میفرمائید ؟

خانم شکیبا — ما برای نوجوانان از ۱۲ — سالگی برنامه ریزی کرده ایم و مبادرت به آموزش روحانی و معنوی ایشان مینمائیم و بنده تصور میکنم که در چند سال دوره شیرین نوجوانی ، باپشان اصول و آداب حیات بهائی تا آن حد تعلیم داده خواهد شد که پس از رسیدن بسن کمال ، جوانانی مهذب و مشتاق شرکت در خدمات امری خواهند گردید .

صادق زاده — باید عرض کنم که برنامه ریزی لجنه نوجوانان برای ساختن نوجوان مومن ، سلیم النفس و فعال است که در همین حال بتواند در تشکیلات امری قائم بخدمات باهره ای گردد .

و در خاتمه ، با آرزوی موفقیت ، جلسه لجنه نوجوانان را ترك گفتیم .

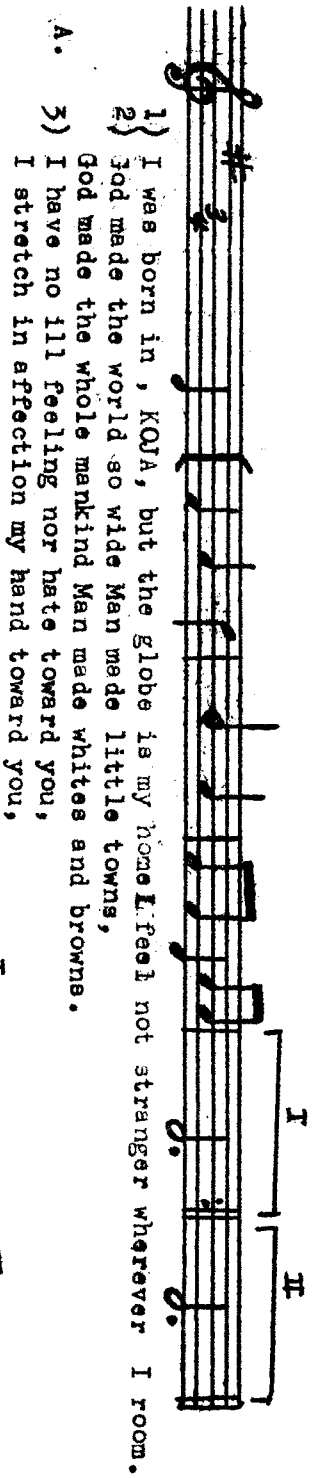


# نغمات آسپانی

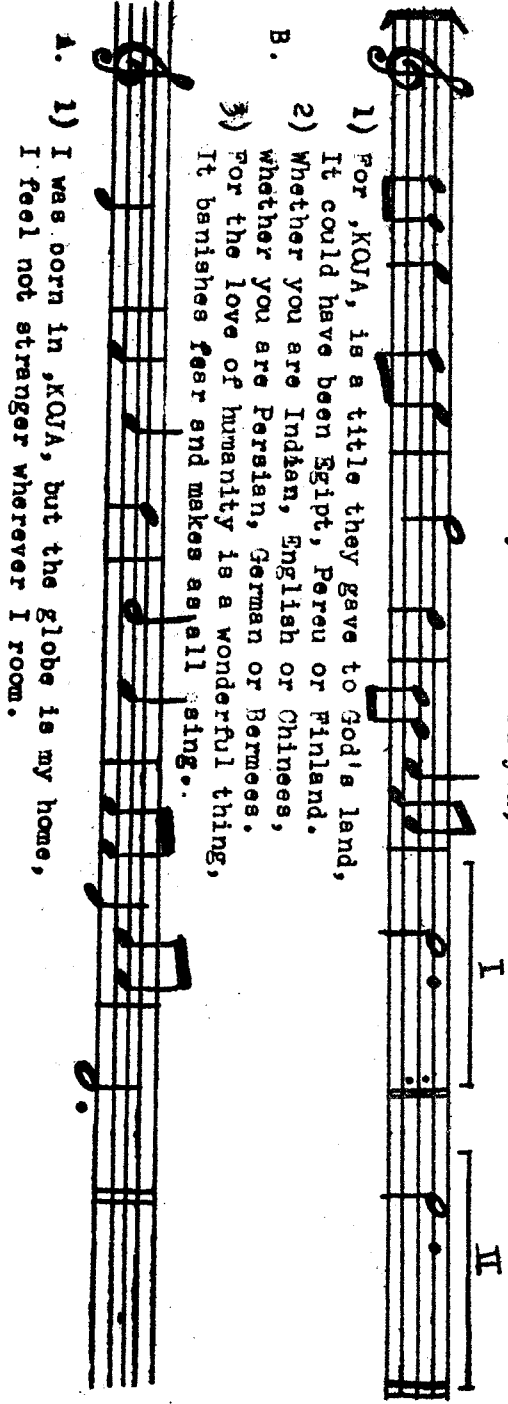
ترجمه من - ر

در کجا متولد شد هام ؟

نمیدانم کجا متولد شد هام اما خوب میدانم که نام وطنم کره زمین است ،  
هرکجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم ،  
زیرا کجا عنوانی است که انسانها به سرزمین خدا داد هاند ،  
آن جا میتواند مصر ، پرویا فنلاند باشد . . . .  
خدا پهنه گیتی را خلق نمود و انسان شهرهای کوچک را ،  
خدا نوع انسان را آفرید و انسان نژادهای سفید و سیاه را ،  
بدان که چه هندی باشی چه انگلیسی ، چه چینی ،  
چه ایرانی ، چه آلمانی و چه برمه ای . . . برای من فرقی نمیکند ،  
به تو هیچ احساس کینه و دشمنی ندارم ،  
بلکه مالا مال از عشق ، دستم را بسویت دراز میکنم ،  
چرا ؟ که عشق با انسانیت در پی است بس گرانبها ، دشمنیها میراند و ما را به نغمه خوانسی  
سرودهای نشاط افزا میخواند ،  
نمیدانم کجا متولد شد هام اما خوب میدانم که نام وطنم کره زمین است ،  
هرکجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم . . .

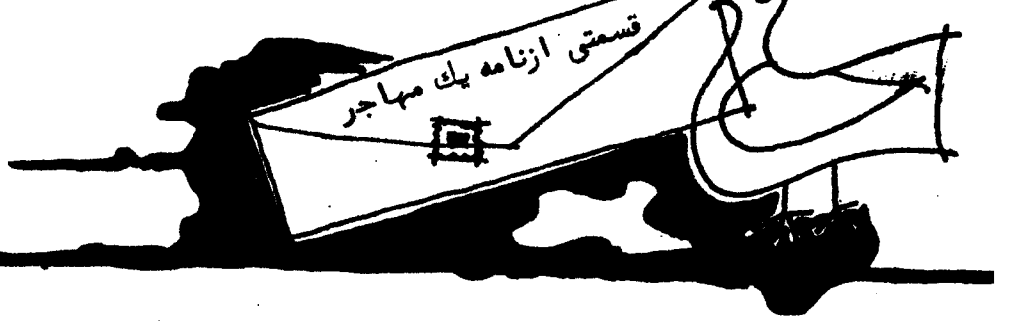


1) I was born in , KOJA, but the globe is my home. I feel not stranger wherever I room.  
2) God made the world so wide Man made little towns,  
God made the whole mankind Man made whites and browns.  
A. 3) I have no ill feeling nor hate toward you,  
I stretch in affection my hand toward you,



1) For ,KOJA, is a tittle they gave to God's land,  
It could have been Egypt, Peru or Finland.  
B. 2) Whether you are Indian, English or Chinese,  
Whether you are Persian, German or Bermees.  
3) For the love of humanity is a wonderful thing,  
It banishes fear and makes as all sing.

A. 1) I was born in ,KOJA, but the globe is my home,  
I feel not stranger wherever I room.



جمعه گذشته باچندتن از احباء مجتمع شده در دل شب ساعتها به مناجات پرداختیم بلکه تا بیدشامل شود و بتوانیم در این جزائر بفرموده حضرت بهاءالله به کشف جواهر معانی از معدن انسانی موفق شویم روز بعد دوباره جمع شده و سه گروه و نهمگروه تشکیل شده در خیابانها متفرق شدیم پس از انقضای دو ساعت دوباره این سه گروه بهم پیوست درحالیکه در ظرف این دو ساعت بیست نفر به جامعه بهائی فیجی اضافه گردیده بود. شاید گمان رود چگونه چنین امری ممکن است؟ فردی که فقط ده تا پانزده دقیقه از امر شنیده تا چه حد مؤمن و مستقیم است؟ این عبد رازی را در اینمورد برایتان افشاء میکند. این عقیده که نفسی پس از چند دقیقه شنیدن راجع به امر نمیتواند يك بهائی مستقیم و مومنی باشد کاملاً صحیح است اما نکته مهم اینستکه این اشخاص سالها قبل از شنیدن نام بهائیس و بهاءالله بهائی بوده اند تعالیم و محبت جمالبارک در عروقشان جاری و روح و فوآدشان بنا به اراده الهی منقلب و مستفید از روح قدسی بوده است باحضرت محبوب سالها محشور بوده اند بدون آنکه نامش را بدانند و حال به محض آنکه شخصی بهائی ذکر تعالیم مبارک و نام بهاءالله را بر زبان میراند در اثر صفای قلب و خلوص نیت فی الفور دوست را در قمیص جدید میشناسند و به خیل پاراننش می پیوندند . . . . .

”فرزید طائفی از مجمع الجزائر فیجی“

# چند داستان دل انگیز...

اشاره: آنچه که زیلا\* بنظر تان میرسد گلچینی است از وقایع شیرینی که در طول مسافرت‌های حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعواطفه‌الغدا به اروپا و آمریکا اتفاق افتاده است، مجموعه دل انگیز ذیل را از جلد سوم کتاب قرن بدیع اثر کلک اطهر حضرت ولی عزیز امرالله گزیدهایم و قطع داریم که این دسته گل روحپور دماغ جانتان را بیش از پیش معطر خواهد نمود، بار دیگر بخوانیم و بهره‌ها ببریم.

س - م



\* جوانی مستمند ساکن ایالات غربی آمریکا آرزوی ملاقات حضرت عبدالبهاء را در دل می‌پرورانید و چون بیم آن داشت که هیکل اطهر بدان جهات توجه ننمایند و از این موهبت عظیم بی بهره و نصیب گردد تصمیم گرفت بهر قیمت خود را بمحضر انور رساند و دیده از جمال منیرش روشن نماید ولی موته\* (۱) سفر نداشت و پرداخت هزینه ترن برای وی مقدور نبود لذا با عزم جزم و اراده قاطع خود را روی میله‌های فاصل بین چرخهای قطار بینداخت و مسافت بین مینیاپولیس تا نیوانگلند را که در آن هنگام محل اقامت مرکز عهد الهی بود بکمال شجاعت و استقامت قطع نمود و بدین ترتیب با خطر انداختن جان خویش با آرزوی قلبی خویش نایل آمد و مورد الطاف و عنایات مبارک قرار گرفت.



\* فرزند کشیش دهکده‌های در انگلستان از فرط استیصال و فلاکت بر آن میشود که خود را در رودخانه تایمز غرق نماید و به حیات خود خاتمه دهد. روزی برای اجرای نیت خویش از منزل خارج و بجانب شط روان میگردد ناگهان

(۱) خرج و هزینه

در حین عبور از کنار نهر چشمش به تمثال مبارک حضرت عبدالبهاء که پشت پنجره مغازه‌ای نصب شده بود میافتد و چنان شیفته آن طلعت بی مثال میشود که بلا درنگ در مقام تحقیق محل اقامت مبارک برمیآید و به زیارت هیکل انوار می شتابد و در این تشریف بنحوی در بحر سواج کلماتش مستغرق و از فیض بیانات جان پرورش اطمینان قلب و راحت وجدان حاصل مینماید که قصد اهلاک و انعدام نفس بالمره از مخپله اش خارج میگردد .



\* زن مسیحی را دختر خرد سالی بوده و دختر خوابی می بیند و برای مادرش نقل میکند که حضرت مسیح را در خواب دیده و آن جمال نورانی را برای العین مشاهده نموده است و در عالم طفولیت وصفای قلب اصرار میکند که آن وجود مقدس حی و حاضر و در بین ناس ظاهر و آشکار است. مادر بیگفته طفل توجهی نمیکند تا روزی بر حسب تصادف با دختر کوچک از مقابل یکی از مراکز فروش مجلات که عکس مبارک را بر صفحه اوراق در انظار قرار داده بود عبور میکند ، طفل بمجرد مشاهده آن عکس فریاد برمیآورد این همان مسیحی است که در رویا دیده ، مادرش از احساسات طفل غرق در پای تعجب و حیرت میگردد و چون مستحضر میشود که صاحب این شمایل در پاریس تشریف دارند فوراً کشتی گرفته عازم آن دیار میگردد و بحضور انور تشریف حاصل مینماید و بحقیقت و کیفیت رویای دخترش آگاهی می یابد .



\* مدیر و نگارنده یکی از جراید منطبعه  
 ژاپن بجانب توکیو در حرکت بوده ، ناگهان در  
 همین عبور از اسلامبول اطلاع حاصل میکند که  
 حضرت عبدالبهاء در لندن تشریف دارند . به  
 مجرد استماع این خبر دنباله سفر فوری و معجل  
 خویش را قطع و بلاتامل و درنگ بصوب لندن  
 می شتابد تا یک شب در آستان مبارک مشرف  
 و از فیض لقای دلبر آفاق مستفیض و بامید و آرزوی  
 قلبی خود نائل گردد .

\* موقع دیگر در ایام اقامت وجود اقدس  
 در لندن ، ضیافتی در محضر مبارک بر پا گردید و  
 جمعی هنگام صرف غذا حضور داشتند . در آن  
 مجمع یکی از احبای ایران که تازه از عشق آباد وارد  
 شده بود ، دستمال بسته هدیه یک نفر کارگر  
 فقیر بهائی آن مدینه را تقدیم ساخت انور نمود ،  
 هیکل اطهر بلاد رنگ دستمال را در حضور  
 مدعوین باز و پس از ملاحظه محتویات که یک قرص  
 نان سیاه و یک عدد سیب خشک شده بسود ،  
 غذای مبارک را کنار گذاشته از آن نان و سیب که  
 نشانه حب و شوق آن کارگر مخلص بود تنگنا  
 فرمودند و مقداری از آن را نیز بین حضار تقسیم فرمودند  
 تا مذاقها از حلاوت هدیه عشق شیرین گردد و  
 کامها شکرین شود و این معنی که حاکی از مراتب  
 عنایت و عطوفت هیکل مبارک نسبت بدوستان  
 خالص و منجذب امرالله بود در قلوب حضار  
 بینهایت موثر واقع شد و جمیع شیفته و فاسجیه  
 بنده نوازی مبارک گردیدند .



# فهرست عمومی سال ۲۷

## قسمت نوجوانان

آثار مبارکه :

صفحه	شماره		
۳۸	۲۰۱	نوروز از نظر حضرت عبدالبها	
۴۴	۴۰۳	فی الحقیقه کنزحقیقی از برای انسان علم اوست . . . حضرت بهاءالله	
"	"	علم سبب عزت ابدیه انسان است . . . حضرت عبدالبها	
		فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظلم و عدوان	
۶۲	۶۰۵	سوزان . . . .	
		خلقت	
		حضرت نقطه اولی ،	
		حضرت بهاءالله ،	
۴۴	۸۰۷	حضرت عبدالبها	
۳۴	۱۰۰۹	حضرت بهاءالله	مقام انسان . . . . .
۲۴	۱۱۰۱۰	" "	کل را وصیت مینمایم بعدل . . .

### مطالب عمومی و گوناگون :

۳۹	۲۰۱	سیروس مشکی	میهمانی بهار
۴۴	"	ع - اصفرزاده	امید
۴۱	"	ترجمه سهراب روشن	خدایا شکر که باین موهبت فائز شد م
۴۵	۴۰۳	" جناب ابوالقاسم فیضی	در بلندترین نقطه جهان
۶۳	۴۰۳	فرهاد راسخ	در د و درمان
۷۸	۸۰۷	" "	منسکران منادیان حقند
۳۵	۱۱ - ۱۰	تهیه . س - م	چند داستان دل انگیز

### مقالات علمی و تحقیقی :

۵۰	۴۰۳	ع - اصفرزاده	عصر تحقیق ، شك ، مشاهده ، نتیجه
۵۶	۴۰۳	سیروس مشکی	کلامی چند به اختصار در بقای روح
۴۶	۸۰۷	سهراب روشن	مطالعه ای کوتاه در راز خلقت

### مقالات تاریخی

۴۸	۴۰۳		فاتح روحانی افریقا
۶۰	۴۰۳	حسن امداد	شیراز
۶۳	۶۰۵	سهراب روشن	شهدای فیلیپین
۵۴	۸۰۷	فرهمند طوسی	شیفته جمال جانان (بدیع)
۳۸	۹	م - س	نگاهی کوتاه به زندگی طاهره

مصاحبات:

۴۵	۲۹۱	سهراب روشن	شیخ طهرسی (مصاحبه باخانم تریش هلو)
۹۴	۶۹۵	سیروس مشکی	گفت و شنید ( با آقای دکتر داودی ) آتش زندگی نوین در قلب افریقا ( خانم ایران خرسندیان ، خانم فام وحیدی ، آقای رضوان الله اشرف )
۵۸	۸۹۷	سیروس مشکی	معرفی و آشنائی بالجنته نوجوانان بهائی
۲۷	۱۱۹۱۰	م - س	طهران

اخبار و کنفرانسها:

۴۸	۲۹۱	پرویز سینائی	نمایشگاهی در افریقا
۶۵	۴۹۳	شهین ظهیری	ساعاتی در عالم بالا
۸۹	۶۹۵	دکتر ناصر ثابت	چهارمین کنفرانس بین المللی جوانان بهائی اروپا

داستانهای کوتاه:

۴۵	۴۹۳	جناب ابوالقاسم فیضی	در بلندترین نقطه جهان
۵۲	۴۹۳	م - س	در داستان کوتاه
۶۸	۴۹۳	ترجمه جناب هوشنگ فتح اعظم	سفر به ته دریا
۷۲	۴۹۳	از کتاب هزار قهرمان بقلم آرترمی	بیک جوان
۶۶	۸۹۷	ترجمه جناب هوشنگ فتح اعظم	راز فرعون گمشده ( ۱ )
۴۴	۱۰۹۹	" "	راز فرعون گمشده ( ۲ )

نامه های مهاجرین:

۶۷	۴۹۳	هوشمند صلح جو	از جورجیای آمریکا
۷۴	۸۹۷	فرشته شیخ الاسلامی	" دانمارک
۳۴	۱۱-۱۰	فرزند طائفی	از مجمع الجزایر فیجی

اشعار و مطالب ادبی:

۴۰	۲۹۱	سعدی	بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار . .
----	-----	------	---------------------------------------

۴۳	۲ و ۱	دکتر عطا الله فریدونی	در مرز روشنائی و تاریکی
۵۴	۴ و ۳	ترجمه سهراب روشن	نغمات آسمانی (۱) خدا یکی انسان یکی
۱۰۰	۶ و ۵	" " "	" (۲) بلبل فردوس
۶۴	۸ و ۷	" " "	" (۳) شادی کنید
۵۹	۴ و ۳	عطار	آنچه من در عشق جانان یافتم...
۸۲	۶ و ۵	احمد نیکونژاد (فاضل)	یک فرامرز و دو پرویز دیگر
۸۷	۶ و ۵	نعیم سبحانی	گلزار فیلبین
۵۶	۸ و ۷	دکتر فریدونی	شب را
۷۵	۸ و ۷	دکتر جلیل محمودی	هستی
۳۶	۱ و ۹	سیروس مشکی	نامه‌های به یک مهاجر
۴۱	۱ و ۹	دکتر عطا الله فریدونی	سرود کوچک غمگین (شعر)
۵۱	۱ و ۹	_____	شعر حافظ
۲۶	۱۱ و ۱۰	منوچهر خاضعی	چه شد آن شور و مستی‌ها
۳۲	۱۱ و ۱۰	ترجمه سهراب روشن	نغمات آسمانی